UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232877

UNIVERSAL
LIBRARY

ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم

درین زمان فیض اقتران کتاب مستطاب تصنیف نیف شہسوار جولانگاہ عرصۂ سخن
وسخنرانی و نہنشاہ اقلیم علم و تاریخ دانی سید حسین علی کرمانی مصنفون فائق تازگی فرمانبی عمر صفحۂ مسمے

نشان حیدری

۱۳۰۷ ہجری

۱۸۹۰ عیسوی

معروف عباسیان

تاریخ ٹیپو سلطان

۱۳۰۶ ہجری

۱۸۸۹ عیسوی

باہتمام تمام وسعی مالا کلام متوقعان اجر عظیم قاضی عبد الکریم قاضی رضی حمزہ اصحاب تاجران
کتب بمبئی این کتاب نایاب بنقل مطابق اصل بخط پسندیدہ وضع برگزیدہ

در مطبع ہای فتح الکریم واقع بمبئی از نفس مطبع مزین گردید

۱۲۸۵

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

شیرازهٔ دفتر متفرق اخبار عالم و جامع مجموعهٔ افراد اوضاع متباین کافهٔ امم حمد مالک الملکی است که علم جاه و جلالش بمیدان شهود برپا شده جملگی سپاه مختلف جهان را در ظل رأفت و حمایت خود انتظام بخشیده و تحت حکم مطلقش اطوار متضادهٔ هنرده هزار عالم را بتازیانهٔ عدالت و حکمت خود باعتدال لازوال کشیده چاوش قضایش در چار سوی بسیط زمین ندای لمن الملک الیوم لله الواحد القهار اعتقاد کرده را بوحدانیتش زبان اقرار کشاده بسیول قدرش بصلای کرم و فیاضیش گوش هر مخلوق را بزیور یقینی زیب و زینت داده **بیت**

چنان پهن خوان کرم گسترد | که سیمرغ در قاف قسمت خورد

دیباچهٔ نسخ آفرینش و سرنامهٔ جریدهٔ دانش بینش نعت سالاری است که سند و مالار سلناک الا رحمة للعالمین مذنبان جهان را مژدهٔ رحمت گردید و صمصام رسالت و دعوتش خرمن سرکشی و نخوت ارباب شرک و ضلال را بزنگ برق جانسوز در رسید صلی الله علیه و آله و اصحابه و اتباعه و سلم تسلیماً کثیراً **اما بعد** بر کشور کشایان اقلیم معانی و دانش پروران محفل

سخندانی

سخندانی پوشیده نماند چونکه او خالق بیچون در هر دهر و زمان میخواهد که افراد خلایق یعنی
بندگان خود را در مهد آرام و امنیت پرورش سازد پس سعادتمندی ذی همت مقبول
و مفضول خود کرده غاشیهٔ اطاعت و فرمان بردار ایشان بر دوش زمان و زمانیان می گذارد
و عالمی را چه از ادانی و اقاصی به پناه رافت و دولتش کامیاب و بهره مند میدارد مصداق
این مقال حوال سعادت اشتمال شمس الملک امیر الدوله نواب حیدر علی خان بهادر حیدر
جنگ و عمدة الملک مبارک الدوله ٹیپو سلطان علی خان بهادر هزبر جنگ است که من ابتدای
سن یک هزار و یک صد و شصت و هفت هجری لغایت سال یک هزار و دو صد و سیزده
هجری هر دو سعادتمندان الاشان کام بخشی و فرمان روائی نموده عالمی البغو و پرداخت و
داد و دهش پرورش می ساختند و تمامی خطهٔ بالاگهاٹ و برخی از پائین گهاٹ بتفصیلش
پیشتر واضح خواهد گشت بقبضهٔ تصرف خود داشتند و چند فلک دوار چون چاکران معتمد علیه
کمر خدمت آن صاحب شوکتان بر میان جان بسته مستعد و سرگرم کار و خدمت بوده
و زمانه معدود الایام در پیش درِ اقبال منظر ایشان پنج نوبت مبارکباد افضال خداداد
می نواخت و یاوری طالع آن صاحب دولتان سرکفار سرکشان این صوبه را بتیغ سیاست
در انداخت و بیم شمشیر قوت بازوی آن شیر صولتان فتنه انگیزان و روباه بازان خطهٔ
بالاگهاٹ را سپر انداز و دندان نما ساخته غرض در آخر زمان آن بیداربختان ملاذ
بی سر و سامان و ملجا و طوایف عالمیان و پناه خاص و عام ارباب پیشه و اهل حرفه بود و خطبت
دلاوری و سپاه پروری آن ذریعهٔ بیکسان ورد زبان هندو دکهن گشته و توصیف
داد و دهش آن فیض بخشان و الا دانش در اکناف عالم و اصناف امم شایع شده اما
مفصل ذکر سلطنت خدا بخش آن والا فطرتان ذی شوکت احدی بیک کاغذ نه نوشته

وتشریح کماهی احوال آن بخت آوران که فروغ صدق داشته باشد کسی بر یک وجه
بیان نساخته لهذا این درس خوان دبستان هیچ نشناسی که موسوم میر حسین علی
ولد سید عبد القادر کرمانی است وچندی در ظل دولت این همایون منزلتان
بعلاقه نوکری بسر برده چنانچه تا انقضای مدت پنج سال از ابتدای سن یکهزار و یک صد و
نود و شش هجری تا آخر سن یکهزار و دو صد و یک هجری بعمده خدمت حضور سلطان
جنت آشیان سرفراز شده بود که بالفعل تفصیلش ضرور نیست بسعی دو سه سال مفصل حقیقت
از اجداد و آبای دولتمندان موصوف بتجسس و تلاش بسیار دریافته قلم بند ساخت
ونسخه علیحده بتفصیل سال و ماه ترقیم کرده مسمی به **نشان حیدری** بر جریده روزگار
یادگار گذاشت وچنان جهد بلیغ واحتیاط بکار برده که سوای مضمون صدق و سداد
مندرج نشده بعضی کوالیف رودادانچه که بچشم خود مشاهده کرد بیغایله تکلف و بی شائبه
ریب کماحقه برنگاشته وبرای انضباط شیرازه این نسخه تازه ایجاد صفحه سال و ماه واوراق و
وشب دیجور دیده چمن اوراق و اجزا را بشسته الفاظ معنی بار آب رنگ صدق و صفا داد

نظم

نشان حیدری را فکر کردم	کماهی واقعاتش ذکر کردم
کشیدم لعل و گوهرهای تبیان	بسلک لفظ و معنی های شایان
لب پیمانه سرشار ذکرم	دل آئینه پر نور فکرم
طلب سرمایه بازار شوقم	طرب پیرایه گلزار ذوقم
توکل توشه و همت سبیلم	قناعت پیشه و همت دلیلم
زتار رشته های فکر انور	پئی این نسخه کردم راست مسطر

چمن را آبرو از جدول او + سمن را رنگ و بو از سنبل او
ولی چشم صله از کس ندارم + بلے بی مزد و منت مے نگارم
مگر آن زادہاے شاہ مغفور + چو نبوازندکے گردد زحق دور
چہ کم باشد دو مشت سیم و زرہا + ویا ریزند بر فرقم گہرہا
کشند ار شانہ زلف التجا را + کشایند این عقود مدعا را +
کہ ہر یک مردم چشم تمیزاند + بصد ارحمند یہا عزیزاند
سحاب جود شان مطلق فشان است + کف شان غارت دریا و کان است

اگرچہ نسخہ بر طبق قاعدہ ارباب تحریر و تقریر کہ ہر آغازی را انجامی است باتمام رسید اما نزد راقم سطور ناتمام چون صاحبان فی الفطرت و منشیان پاک طینت و مورخان دانشور و دانایان ہنر پرور بنظر اصلاح و چشم غور معاینہ کنند کہ چہ قدر محنت شاقہ بر خود گوارا داشتہ اوقات عزیز خود را بیہودہ ضایع نگذاشتہ شاہد اذکار منتشر الباس اجتماع پوشانیدہ بر سریر صفحہ رنگین ادا جلوہ گر ساختہ است بعین انصاف بہ پسندند تا نسخہ مقبول و مختوم گردد چشمداشت از والا دانشان عیب پوش آنکہ احیانا گاہی اتفاق مطالعہ این نسخہ افتد نظر ایراد بر بے بندوبست عبارات و فقرات نہ گمارند

و با حسان اصلاح منت بر ذمہ من مستعد خدمت گذارند **نظم**

ای عزیزان صاحب افہام + وی نمایندگان حسن کلام
گر خطائی بحرف من یابید + از دقیقہ زنام برتابید
خط اصلاح بر خطا رانید + عیب پوشی خوش ست میدانید
بہر اصلاح از شما است نگاہ + از من اینک دعا جزاک اللہ +

ذکر جد و آبای حیدر علی خان بهادر بطریق اجمال آنکه

در عهد خلافت محمود عادل شاه بیجاپوری که او خلف الصدق ابراهیم عادل شاه ولقبش جگت گرو بود و در علم موسیقی بهره تمام داشت شیخ ولی محمد متوکل از مشایخ قوم قریش باتفاق وقت از طرف دهلی وارد گلبرگه شریف گشته اقامت داشت چون شیخ موصوف مرد بزرگ و خلیق و خدا پرست بود مجاوران و خادمان درگاه حضرت بنده نواز بعزت و وقار متوجه احوال شیخ شدند و چیزی مدد خرچ مقرر کرده ماهوار میرسانیدند و شیخ معزالیه را شایسته پسری شیخ محمد علی نامی بسن تمیز رسیده بجمیع علوم ماهر و بزیور فضل و هنر آراسته همراه پدر بود عزم شادی کتخدائی آن سعادتمند بدل مصمم داشته بعد دریافت فراوان جد و جهد در خانه یکی از مجاوران والاخواستگاری نموده بعد چندی بادای رسوم شادی کتخدائی و خطبه خوانی نکاح پرداخته فارغ گشت و همونجا عهد خلافت علی عادل شاه ثانی بفراغت و خرمی تمام شیخ موصوف ابسر برده دعوت حق را لبیک اجابت گفت علی صاحب مع زوجهٔ خود از آنجا انتقل کرده عازم بیجاپور شد و در مشایخ پوره بخانه برادران زوجهٔ خود که ایشان هفت برادر حقیقی بودند فیمابین خود ها یعنی خواهر و برادران محبت جانی و اتحاد قلبی داشتند و همه تا برفاقت شیخ منهاج امیر دکن را علاقهٔ نوکری بدرماهه معقول پیدا کرده باتفاق تمام بسر می برند آرمیده و هر هفت برادر بپاس خاطر خواهر خود شرایط خدمت صاحب معزالیه بغرونازبجامی آوردند چون بعد چندی لشکر هند بعزم تسخیر بیجاپور یلغار نمود و امرای دکنی یعنی شیخ مذکور و فضل خان و رستم خان و سرمست خان با لشکر انبوه حسب الحکم بمقابلهٔ افواج هند نهضت کردند و در سواد ظاهر گلبرگه شریف بین الفریقین آویزش

سخت بر و داد پس امیر هر اول کر شیخ موصوف بود حمله های مردانه و کوشش دلاورانه
نموده شکست داد اما هفت صد کنیان شیر سریرت از رفقای شیخ جانبازی نموده
داد جلادت و بهادری داده بزخم تیر و تفنگ کشته گشتند از قضا آن هفت برادر یک بعد
یک بدنهای خود ها را بزیور جراحت شمشیر هر هفت ساخته درین سنجی سرای فانی ابواب
ششدر و حیرانی بر روی مخالفان چار جهت کشاده بسیر و تماشای هشت باغ جنت در
یکساعت خرامیدند چون این خبر وحشت اثر بخواهر یکان برادر ایشان دفعتہ رسید از هجوم
هموم و غموم قرار دل و تاب جان به مصیبت و سوگ برادران سپرده بر بستر ناکامی دراز افتاد
و بترک ماکولات و مشروبات پرداخته دل بر مرگ نهاد و هر آن و زمان از طاقت طاق
گشته نعره و انین بر میداشت و هر دم عنان صبر و شکیب از دست گسیخته بسوگ برادران
دل از خویش و بیگانه برداشته مرثیه حسرت و افسوس بر دل صد پاره خود می نگاشت پس
صاحب معز الیه چون احوال پر نکال زوجه خود بدین منوال مشاهده نمود اقامت آنجا را
داغ تازه آن ماتم زده انگاشته مع اهلیه و اسباب خانگی و دیگر وابستگان خود از آنجا
برامد و رفته رفته بطرف کرناٹک بالا گهاٹ آمده در قصبه کولار رخت رحیل انداخت حاکم
آنجا شاه محمد دکنی نامی که از طرف قاسم خان صاحب صوبه سرا بحکومت قصبه مذکور میپرداخت
صاحب موصوف را که معرفت سابق درمیان بود با حرمت و وقار پیش آمده جای برای
سکونت ایشان مقرر کرده سلوک شایسته می نمود بلکه ضبط و نسق تمامی کار خانجات خود
بعهده دیانت ایشان گذاشته بود تا صاحب مشار الیه باطمینان خاطر اقامت ورزیده
سوای این کار زراعت و اجارت باغات می کرده بود و چهار پسر موجود داشت یکی
شیخ الیاس دوم شیخ محمد سیوم شیخ امام چهارم شیخ فتح محمد نام داشتند چون هر چهار

سعادتمند بسن تمیز رسیدند عزم سرداری و هوس نوکری عمده و نام آوری در دل داشته
از پدر جلیل القدر اجازت خواستند پدر بزرگوار به پند و نصایح پسران را از آن
عزم باز داشته فرمود که جدوآبای ما مشایخین بودند با وجود استعداد تبرک اسباب
دنیاداری می کوشیدند زیرا که خواهش دنیا واسطه انقطاع سررشته تلذذ روحانی
و بدایقه تنعمات جاودانی است پس شمایان را لازم بل واجب است که پیروی ایشان
باید نمود و از کشمکش علاقه دهر ناپایدار امین نباید بود آنچه که قضا و قدر در توشکنجانه مشیت
ازلی برای شما مهیا و آماده داشته اند بی رنج و تردد و تلاش می رسد **بیت**

گر زمین را با آسمان دوزے	نه دهندت زیاده از روزے

کامل عیاران باستقلال از تنگی عیش دنیا اندوهگین نمی باشند بلکه با وجود علاقه آتش
بی علاقگی و قطع اضافت الاشیا همت می گماشتند غرض صاحب موصوف تا حیات
خود پسران را از خود جدا نکرده بناز برداری پرورش می نمود چون او در سن یکهزار و
یک صد و نه هجری در قصبه کولار دنیای فانی را پدرود نموده بپسر جنان خرامید شیخ
الیاس پسر کلان مرحوم بعد پدر کلان تری گزیده بدلدهی و تسلی خاطر و تالیف
قلوب برادران نموده نظر پرورش بر جمیع اجداد اقربای ذوالارحام و ذوالقربی
گماشته راه سلامت روی می پیمود قضا را همدرین اثنا شاه محمد حاکم کولار دیعت
حیات بخالق جان آفرین سپرد و دیگری بحکومت قصبه مقرر شده رسید فتح محمد از آنجا برداشته
خاطر شده بی اجازت برادر کلان سمت کرناٹک پایان گهاٹ خرامید و در تعلقه
تریاپل که فضای دلکشا است چندی اقامت ورزید پس عازم صوبه ارکاٹ
شده بوساطت ابراهیم خان قلعدار ملاقات نواب سعادت الله خان صاحب صوبه

حاصل کرده بدو صد پیاده و پنجاه سوار منسلک سلک رفقای نواگشته به جمعدار
موسوم گردید تا محمد الیاس از حرکت برادر خورد که مکسر شان مشیخت خاندان خود بود ناخوش
گشته تنها سمت تجاور به بهانه ملاقات سید برهان الدین پیرزاده شتافت اما متعلقان
خود را با پسر خود که چهارده سال عمر شریف و حیدر صاحب نام داشت مع برادران دیگر در
خانه گذاشته بود چنانچه او بهمون سمت در سن یکهزار و یکصد و پانزده هجری از جهان فانی
انتقال نمود فتح محمد که در ارکاٹ بسر می برد پس ازیامی چند پیرزاده موصوف را از تجاور طلب
داشته دختر ش را که همشیرهٔ حقیقی ابراهیم صاحب میشد باز دواج خود درکشید و همشیرزادی
عروس را که به سن تمیز رسیده بود به امام صاحب برادر خود عقد مناکحت و مواصلت بربسته
باتفاق یکدیگر آرمیدند پس بعد چندی حیدر صاحب بن محمد الیاس برحسب خواهش
پالیکار میسور عازم آنصوب گشت و بجمعیت چهار صد پیاده و یک صد سوار نوکر شده
بخطاب نایک که در اصطلاح هنود سردار پیاده را گویند نام آوری اندوخت و فتح محمد در
ارکاٹ بنام آوری چندی گذرانید و در وقت آخر ریاست نواب موصوف شش صد
پیاده و دو صد سوار و پنجاه جزائل بزار با جازت صاحب صوبه فراهم ساخته در هر مهم سرخرو
می گشت و در جنگ جنجی متعلقه کرناٹک پایان گهاٹ که به راجه میسنک و نواب آویزش سخت
رو داد چنانچه راجه به چهارده سوار از جوی سکرا تیرت کر آبش در طغیانی بود و این طرف
فتح پیٹ است عبور کرده بر لشکر نواب که چهار پنجهزار سوار و سیزده هزار پیاده بود تاخت
و بازوی جلادت و مردانگی کشاده زیروزبر ساخته نام دلیری و جوانمردی خود بر صفحهٔ
روزگار ثبت کرده شمشیر زنان تا فیل سواری خاص با دو سوار رسیده بود تا فتح محمد
که با پیادگان و جزائل برداران خود پیرامون فیل خاصه حلقه زده بود بیک شلک

او را بخاک عدم درانداخت و بجلدوی این تردد نمایان علم و نقاره و فیل بخشش یافته
مورد الطاف و اعطاف شده بود چون بعد انتقال نواب موصوف برادر زادهٔ او
دوست علیخان صوبه ارکاٹ مقرر گردید و در خویش و اقربای او مناقشه در افتاد به سبب
صفدر علیخان پسرش در کار دولت خلل ها داد و فتح محمد شجیع باندیشه کسر شان و منزلت
خود از آنجا علاقه نوکری از خود قطع کرده مع اهل و عیال عازم بالاگهاٹ شد و مستورات
را در کولار گذاشته به میسور شتافت و چندی در آنجا با برادر زادهٔ خود که سلیقهٔ تمام
پیدا کرده بود سکونت داشت و همدرین ایام او را هم پالیکار میسور بخطاب نایک
خوانده برابر حیدر رضا نایک نزد خود داشته بود مخفی نماند که خطاب مذکور در قوم هنود اعتبار
تمام دارد و کسیکه شجاعت ذاتی و شان دلاوری و حسن سلوک دریابد و بست مهمات دولت
می نماید بزبان معتبران آن قوم باین خطاب خوانده میشود چونکه بعد چندی در ضبط و
نسق کار خانجات راج به سبب نفاق عیان ارکانش خلل ها افتاد صاحب شجیع از آن زمرکنار
کشیده به قطع علاقه اش پرداخت و چندی خانه نشین شد و همدرین نزدیکی آن شجاعت
کیش را در سن یکهزار و یک صد و سی و یک هجری پسری تولد شده به شهباز صاحب نام زد
گشته بود بعد دو سال پسری دیگر بوجود آمده اگرچه بنام ولی محمد خوانده شده اما
در دو سالگی بمهد عدم خوابید از آنجا که شجاعت پیشگان والاهمت عمر عزیز خود را
به بی علاقگی و بی نام آوری بسر بردن و چون روباه مزاجان بگوشهٔ گمنامی خزیدن
نمی توانند بلکه مانند شیر صولتان به بهانهٔ نام آوری خود پرورش خلق الله بی سر و سامان
منظور نظر دارند صاحب شجیع بغرم نوکری از آنجا برآمده نزد حاکم صوبه سرا یعنی نواب
درگاه قلیخان رفته سررشتهٔ نوکری عمده بدست آورده منصب چهار صد پیاده و یک صد

سوار

سوار یافته بجراست قلعه بالاپور کلان نامزد گشت و متعلقان خود را از کولار همونجا
طلبداشته چندی آسود پس درین یکهزار و یک صد و سی و چهار هجری در تعلقهٔ مذکور
پسری صاحب شوکت بلند اقبال و همایون طالع تولد گردیده از فروغ ذات میمنت
آیات خود کنار دایهٔ دهر را روشن ساخت چون وقت تولدش آفتاب در بیت اشرف
بود نامش حیدر علی نهادند راوی بحسن توجیه بیان کرده که بعد تولد پسر دقیقه شناسان
انجم و افلاک زائچه اش کشیده ظاهر ساختند اگرچه این پسر گرامی قدر صاحب تاج و تخت
و رئیس کرناٹکین خواهد گشت اما بعرصهٔ قلیل بدرد و داغ یتیمی مبتلا خواهد شد یعنی
سایهٔ پدر از سرش خواهد رفت باستماع این معنی متعلقان متفق الرای شدند تا بچه اشتیرفنا
بنوشانند و به گهوارهٔ عدم بخوابانند صاحب شجیع برین اراده وقوف یافته فرمود اگر
شومئی طالعش مین اثر کند راضی هستم بهیچوجه روا دارگشتن او نیستم که ظهور نیک و بد از
مشیت ازلی است پس تو ابعانش در پرورش و حفاظت آن قرة العین دولت و اقبال سعی
بلیغ می کرد مدتی بعد عزل درگاه قلیخان در ایام حکومت نواب عابد خان حاکم سرا پالیکار
میسور با پالیکار بدنور وغیره اتفاق کرده بتسخیر قلعهٔ مذکور فوج کشی نموده بمعرفت حیدر رضا صاحب
نایک پیغام سپردن قلعه بخود فرستاد شجیع موصوف برنخان غرضانه ایشان فریب نخورده
شیوهٔ حلال نمکی بکار برده طریق شجاعت منشان پیمود از اقبال این معنی پهلو تهی ساخت
مستعد جنگ گردید چنانچه بشجاعت ذاتی مع جمعیت خود برآمد و لشکر غنیم را بیک
شبخون شکست داده دراقران و اماثل خود سرخرو گردید پس پالیکار هزیمت خورده
بمایوسی تمام راه دارالمقر خود گرفت و شجیع مغز الیه اسباب لازمهٔ ثروت که از لشکر غنیم
غنیمت یافته بود نزد صاحب صبح به روانه کرد و عابد خان بر جوانمردی و شجاعت ذاتی

شجیع کارآزما هزار آفرین خوانده به صوبه طلبداشته به منصب دو هزار پیاده و پنج صد سوار مع فیل و نقاره طریق مراعات پیموده به بندوبست صوبه مقرر کرد پس شجیع و الا دانش سرانجام هر مهم که مامور میشد باحسن تر ین وجود باتمام میرسانید چون درگاه قلی خان دیگر بار صوبه دار سرامقرر شده رسید نظر براعتماد و حسن تدبیر عدو مال آن شجیع رتق و فتق جمیع امور صوبه نیز براو گذاشته بود بعد کشته شدن خان موصوف شجیع دانا بعبد الرسول خان پیشش متفق شده چنان بندوبست صوبه و قلعه و پالیکاران باج گذار کرد که من کل الوجوه خلل و فساد که بی وجود حاکم وسلطان اکثر مفسدات ومفتریات در بنیان دولت دینا رو بکار میشود در تنظیم و تنسیق امور ریاست راه یاب نشد و تا رسیدن حاکم صوبه یعنی نواب طاهر محمد خان که تا نه ماه بفراهمی سه بندی ضروری بعد رخصت بحکومت صوبه بهونجا میقیم گردیده بود عبد الرسول خان متمنی حکومت بوساطت تدابیر شجیع صایب تدبیر صدر بندوبست صوبه بوقعی پرداخته چونکه نواب موصوف مع لشکر بصوبه رسید خان مذکور عاقبت کار خود نیکو نه انگاشت بجاگیر پدر خود که همین پرگنه بالاپور کلان بود شتافته باز از آنجا بلا توقف سمت حیدرآباد رفت و محمد خان پنی قلعدار دارالامارة را باجمعیت خود مع رفقای شجیع و الا فطرة در صوبه گذاشته برای جنگ تاکید آکید ساخت پس قلعدار و آن شجیع مع دیگر نایکان از نواب به بهانه ماهیانه نه ماه که درغیبت حاکم رسوم نوکری ادا کرده بودند بحث و تکرار درمیان آورده تا آدای حق خود اندرون حصار دارالامارت باز ندادند و خفیه مستعد بجنگ گردیدند چون نواب براین معنی وقوف یافت پیغام فرستاد که ما از ایام مداخلت صوبه مبلغ ماهیانه هزاریان و محافظان قلعه و مواجب بندی لشکر صوبه خواهیم رسانید حساب شهور گذشته از صوبه دار ماضی باید گرفت ایشان قبول این معنی نه نموده دروازه های شهر

و قلعه را مضبوط کرده با سامان جنگ تیار شدند پس نواب که در سواد عیدگاه غربی شهر صوبه با لشکر
فرود آمده بود روزی با جمعیت خود بر حصار شهر پناه یورش کرده خواست که بکوشش نمایان
و تردد شایان داخل دار الامارة شود اما محافظان حصار آن طرف که ملازمان شجیع موصوف
بودند سعی مردانه بعمل آورده بدفع یورش کنان پرداخته سر خرو گشتند نواب از آنجا کوچیده در
راه بالن پیلی فرود آمده شهر و قلعه را گرد گرفت و جنگ تیر و تفنگ با قلعگیان انداخت اما در
هر جنگ محصوران مستحق مظفر و منصور می شدند آخر نواب باز از آنجا کوچ کرده بر سواد کمن پیلی
که از قلعه اگنی رو به یک فرسنگ مسافت دارد فرود آمده بود که قلعدار اجهل منش با فوج همراهی
خود و جمعیت شجیع بعزم شبخون برآمده باطلایه داران لشکر نواب در آمیخت و فیما بین ایشان
نبرد سخت رو داد از آنجا که قلعدار ناتجربه کار و ناآزموده جنگ بود از کمین داران لشکر غنیم خبر
نداشت راست سمت خیمه نواب در تاخت و شجیع دانش آگاه و سید پیر کلان با چند سوار
و پیادگان فیل سوارش را گرد گرفته شتافت پس لشکریان نواب از اطراف هجوم آورده
صدای کاوکاو برداشته بایکدیگر در افتادند بعد کشمکش و جهد بلیغ سر قلعدار بتاراج رفت
و شجیع موصوف و سید معروف نیز شهید شدند وقوع این واقعه در سن یکهزار و یکصد
و سی و هفت هجری در آن حادثه عیال و اطفال شجیع شهید در پرگنه بالاپور مذکور بودند
چون این خبر بعباس قلی خان بن درگاه قلی خان که حاکم بالاپور بود رسید آن ظالم
بیرحم بر خانه شهید ظلم کرده مصیبت زدگان را بی سبب بجا نیند و جمیع اسباب و ثروت
حتی که سامان ضروری خانگی از جنس پارچه و قسم ظروف و زیور وغیره یکقلم غارت ساخت
سوای این ظلم بر دو برادر یعنی پسران شهید را که کلان شهباز صاحب نامی هشت نه ساله و
حیدر علی صاحب سه چهار ساله بود گرفته اندرون نقاره قید کرد و بالایش چرم دوخته

نبواخت بالغرض بانواع عقوبت بیچارگان یتیم را با میداخذ زر حیران و پریشان نموده
نام مردم آزاری خود اطراف جہان مشہور ساخت پس اہلیہ شریفہ شہید زبانی یکے
معتمد خاص خود حقیقت ظلم و تعدی حاکم ظالم بالاپور و مظلومی و گرفتاری جگر نبدان بہ حیدر
صاحب کلان برادر زادہ شوی خود کہ در سرینگ پٹن بود گفتہ فرستاد صاحب موصوف
باطلاع شہادت عموی خود و خرابی حال پسران تاسفہا و حسرتہا خورد بل خورد و خواب
بر خود ناگوار دانستہ بہ پالیکار میسور مستغاثی گشت و او عرضی متضمن رہائی مستورات
و مخلصی پسران شہید بہ حاکم سرانوشت تا نواب موصوف آن ظالم بیرحم را متنبہ ساخت و
از عذاب آخرۃ ترسانیدہ بواسطہ خود رہائی بخشود اما مخفی نماند کہ راوی دیگر چنین
روایت کرد چون نواب درگاہ قلی خان کشتہ شد و پسرش عبد الرسول خان
بدون اطلاع حضور ہوس ریاست صوبہ چہار لک و پیہ از نزد محمد خان سلیمان زای
ساہوکار ساکن ارکاٹ بطریق قرض گرفت و لشکر فراہم ساختہ بند و بست صوبہ نمود و
فتح محمد صاحب ہم بیجدہ ہزار روپیہ باداے مشاہرۂ برادری خود از ساہوکار مذکور گرفتہ
بتصرف خود در آوردہ بود چون از رسیدن نواب طاہر خان اطلاع یافت عبد الرسول خان
عازم بالاپور می شد در آن حین ساہوکار مذکور برای زر خود مزاحم و حایل گردید و او
ہزاریان قلعہ و سرداران لشکر صوبہ قلعہ دار الامارۃ را در باب دہانیدن
مبلغ مذکور از نواب معزالیہ بہر صورت کہ سبیلش خواہد شد تاکید آکید کردہ راہ خود پیش
گرفت چون نواب بے سید سرداران لشکر و ہزاریان قلعہ بحث و تکرار ماہیانہ خود ہا و مبلغ
ساہوکار در پیش آوردہ تا ادای مبلغ مذکور نواب را در دار الامارت بار نمی دادند و
ساہوکار مذکور نیز افاغنۂ خود را جمع ساختہ مستعد بجنگ گردید فی الجملہ بعد کشش و کوشش

بسیار آخر قلعدار مع صاحب شجیع جان خود در باخت و نواب یلغار کرده بیک حمله دلاورانه
داخل شهر شد اما هزاریان و میوانیان و ساهوکاران مذکور ارک قلعه را مضبوط ساخته تا یک ماه
سعی کردند و کلید قلعه سوای ادای حق خود بها نه سپردند چون این کیفیت معروض حضور
نواب نظام الملک آصف جاه گردید مبلغ ماهیانه سپاه و سردار و زر ساهوکار از
خزانه خود ترسیل داشته آتش فتنهٔ صوبه را برنشاندیس بعد وصول مبلغ مذکور هزاریان
کلید ابواب قلعه بنواب سپردند و ساهوکار زر خود بر فیل و اشتر بار کرده راه ارکاٹ
سر کرد چون بپرگنهٔ بالاپور رسید احوال پسران شهید بدانموجب که سابق مرقوم شد ملاحظه
کرد خود شفیع ایشان گشته مستورات را مع پسران شهید از قید رهائی کنانید اما فقط
اثاث علاقه اش یعنی زنانه محل شهید را بسرینگ پٹن روانه کرده هر دو برادر را گرو در
عوض مبلغیکه شهید گرفته بود برد حاصل کلام آنکه چون ساهوکار بارکاٹ رسید
و مستورات شهید فایز سرینگ پٹن شدند مفصل حقیقت تاراجی خانه و خرابی حال
جگر گوشگان گوش گذار حیدر صاحب کلان نموده از مصیبت و بلای دوگونه نالیدند
پس صاحب موصوف به دلاسای ماتم زدگان پرداخته مبلغ هجده هزار روپیه بارکاٹ
فرستاد و برادران مظلوم را از قید خلاص کنانیده نزد خود طلبداشت تا هر دو برادر
بحالت شان مظلومی بیک لباس ضروری بخدمت بنی عم رسیده آرمیدند و صاحب معزا
بر هر دو برادر از پسران خود زیاده شفقت و عطوفت داشته پرورش می نمود و بطرز
دولتمندانه ناز برداری ایشان منظور داشته کسب سپاه گری و اسپ تازی بیاموخت
چون هر دو برادر بسن تمیز رسیدند شهباز صاحب از دختر خاندان خود کتخدا شد و بعد
چندی چون جوانمردان قوی بازو بر ذات اخوی بزرگوار خود بار زندگی و حوائج بشری

خود انداخته بسر بردن مناسب ندانسته خواه نخواه از برادر و والده رخصت گرفته مع
برادر خود باز عازم پایان گهاٹ شد و از عبدالوهاب خان برادر خورد نواب محمد
علی خان والاجاه بن انورالدین خان گوپاموی که صاحب جاگیر چتپور بود علاقهٔ
نوکری پیدا کرده بسرداری هزار پیاده و دو صد سوار نام آوری اندوخته چندے
بسر برد و برادر خورد خود را یعنے حیدر علی صاحب را سردار سوار مقرر کرده بود غرض
هر دو برادر باتفاق تمام و اطمینان خاطر آسوده حال بودند چون در عهد حکومت
نواب دلاور خان حاکم صوبه سراپا لیکاران بالاگهاٹ بزرپاشی صاحب صوبه را
نرم ساخته باز از یک دیگر بهمت گماشتند چنانچه پالیکار میسور شش هفت هزار سوار
و بیست هزار پیاده فراهم ساخته پالیکاران شرقی میسور یعنی بنگلور و اله و ماشتی و اله
وستی کال و کوڑی کال و اله و ماکڑی درگ و اله اتری و رگ و اله وغیره را زیر ساخته همهٔ
ملک مذکور در تصرف خود آورد بلکه رفته رفته تا متصل صوبه سرا فوج کشی نموده کوه مدگیری
که در تصرف پالیکار مٹرکیسی بود گرفته علی صاحب نایک بن حیدر صاحب کلان را با
سه صد پیاده و هفتاد سوار مع فیل و نقاره به بندوبست آن نواح و حراست کوه
مذکور گذاشته بود در آنوقت حیدر صاحب برادران خود را که وقت ترقی دولت بود از
ارکاٹ طلب داشت قضارا همدرین روزها شهباز صاحب از عبدالوهاب خان به سبب
قصور تعظیم و کسر شان و منزلت خود رنجیده خاطر گشته بیدود کدلسیار رخصت
برطرف گرفته بے علاقه شده بود و برحسب طلب اخوی بزرگوار مع احمال و اثقال
و رفقای خود باعتبار تمام نزدش رسید پس صاحب معزالیه از مشاهدهٔ حال
برادران بختاور خوشوخرم گردیده از تندراج کار پرداز دولت میسور ملازمت کنانیده

بسرداری سیصد پیاده و پنجاه سوار نامزد ساخته بود چون در جنگ دیون ہلی تعلقه
بالاپور خورد که در قلعچه مذکور تهانه اش بود محاصره کرده حال بر محصوران تنگ ساخت
و وقت یورش بر قلعچه حیدر صاحب کلان زخمی شده انتقال نمود کار پردازی مذکور
برادری صاحب مرحوم هم به شهباز صاحب سپرده بندوبست تعلقه و حراست
قلعهٔ نو تسخیر بذمه صاحب موصوف گذاشته خود مراجعت بسریرنگ پٹن نمود
اما صاحب معزالیه سواران را بسرداری حیدر علی صاحب برادر خود همراه لشکر
کارپرداز روانه کرد و خود متعلقان را از کولار طلبداشته همونجا آسود چون روز جشن
بعد تولد دختری رحلت کرده بود در انولا عصمت شعاری را از اهل قرابت خود
خواستگاری کرده بعیش و عشرت اشتغال ورزید و آن دختر نیک اختر را که از ناز
دولتمندی بسن تمیز رسیده بود به لاله میان نامزد فرمود و از بطن زوجه نود و دو دختر
و یک پسر که قادر صاحب نام داشت بوجود آمده بود حیدر علی صاحب در سریرنگ
پٹن چنان راه سلامت روی می پیمود که همه اعیان راج بلکه مسند نشین یعنی راجه
خصوصاً نندراج کارپرداز که خسرچک کشن راج و ڈیر مسند آرای آنوقت می شد
شیفتهٔ حسن سیرت و بهادری صاحب موصوف می بودند که از همه جمعداران و
نایکواریان قدمای خود برگزیده زیاده شفقت داشته بدل در تقویش میکوشیدند
و ذات بابرکاتش را مقدمة الجیش میدانستند و اجازت جمعبندی سوار و مردمان بار
داده به حیدر علی خان مخاطب ساختند اما در رزم و بزم گاهی نندراج از خود جدا
نمی نمود چون خان موصوف بسن نوزده ساله رسید برادر کلانش یعنی شهباز صاحب
که مع وابستگان در دیون ہلی سکونت داشت فکر شادی کتخدائی برادر خود کرده

تلاش بسیار از صوبه سرا سید شهباز پیرزاده عرف شاه میان صاحب را که شش
فرزند داشت یعنے سه دختر و سه پسر کلان ترین ایشان سید کمال مشهور بکمتو
صاحب دوم مخدوم صاحب سوم اسمعیل صاحب مع متعلقان طلبداشته بدختر
کلان نامزد نمود پس باداے رسوم شادی کتخدائی بطور دکنیان پرداخته آسوده
گشت چون از آن زوجهٔ شریفه دخترے تولد شده در ایام زاچگی بسبب غذاے
مخالف لقوه زده از کمر بدن زیرین بخوابید و چند تناسل مسدود گردید در فکر
شادی دیگر بود درین اثنا نندراج رابندولبست ملک پایانگهاٹ کہ جنوبی میسو
است یعنے کلی کوٹ و کومیتور و پال گهاٹ و دندکل وغیره ضرور افتاده مع اشکر شیشات
چون بعضے نایاران آنجا طریق بغاوت و سرکشی پیموده ملک ویران ساخته جلاوطن
شده بودند قریب یک و نیم سال به بندوبست آن ضلع و تنبیه نایاران بغی مامور و مقید
بود جوانمردی و بهادری خان شجیع درآن مهم چنان بظهور پیوست که بزبان ادانی و اعلے
طبقهاے پرگوهر هزاران آفرین و تحسین بر فرق شجاعتش نثار گردید و در جلدوی این
کوششهاے نمایان به فیل و علم و نقاره و پالکی خاص و لوای مع اجازت فراهمی سوار و
مردمان بار یعنی تفنگچیان سربلندی یافت چنانکه سه چهار هزار مرد بار بر قاعدهٔ فرنگ
و هزار و پانصد سوار علیحده فراهم ساخته بفوج خاص نامزد نمود چون ازانجا مظفر و منصور
مراجعت کرد نداهلیهٔ شریفه خان شجیع برضا و رغبت خود شوهر اقبال منظر را اجازت
شادی کتخدائی دیگر داده درین کار پرمصر شد تا خان شجیع بصوابدید برادر کلان یعنی
شهباز صاحب میر علی رضا خان قلعدار معزول گرمکنڈه را که در آنوقت بی علاقگی
مع متعلقان در تعلقهٔ بارامحل اقامت داشت زادراحله و باربرداری فرستاده

طلبداشت

محفظ نامه کسانی که بر قاعده و بانس بان و تنگ بباد بون چهاری راست میکنند درین ملک سپاه را جی نامند ۲۰۲

طلبد شهرت و خواهرش العقد مناکحت خود در آورد اما البیه اول را بانوی خانه کرده با عزت و حرمت میداشت بلکه زیب خاندان خود میدانست و جمیع اهل قبایل شرایط تعظیمش بجا می آوردند و دیگران را که از اهل حرم خاص بودند باطاعتش داشته بود و خواهر دوم البیه اول سید برهان نامی طالب العلم منسوب شده فاما خواهر سوم را که ناکد خدا بود همدر آن وزها بمیر علی رضا خان منسوب کرده با دای مراسم تهنیت پرداخت و تمامی برادران نسبتی و خویشان را از خود جدا نکرده هر کسی را بکاری و خدمتی مقرر کرده بود اما تا سه چهار سال خان شیخ را اولاد نشد آخر بذریعه روح پرفتوح حضرت ٹیپو مستان ولی که برادر کلان حضرت حمید صاحب که در وسط شهر کنچن نگر عرف کنچی پس پرده اند میشوند و در چوک ارکاٹ آسوده اند و برادر سیوم آنحضرت حسین صاحب نامی در قلعه رای درگ بموضع منهور آرمیده اند و کشف و کرامات و خرق عادات آنحضرت قدس الله اسرارهم در هند و دکن مشهور و معروف است از آن روی فرزند سعادت پیوند کتخدایان متمند ملتجی بخدا بوده نیازها و منت ها میکردند چون وقت قبولیت دعوت و ترقی جاه و حشمت بود تیر دعا به هدف اجابت رسیده و شجر امید بار آور گردید

ذکر تولد پسر سعادتمند با دیگر کیفیات

الحمد لله والمنة بعد فراوان آرزو و فرط تمنا گلبن امید گل مراد آورد که کاشانه دولتش به شمع سعادت منور شد و شام آرزو بصبح رجا مبدل گشت عنی نیر برج دولت و حشمت شمع بزم جاه و عظمت بیستم شهر ذیحجه در اول ساعت روز شنبه سن یکهزار و یکصد و شصت و سه هجری در قصبه دیون هلی روشن شده ساحت تمنای پدر و عم و شبستان امید خاندان را نورانی ساخت و ابواب خرمی و خوشدلی بروی خویش و بیگانه کشود

خان شیخ از ین موهبت عظمی جبین عجز و نیاز بر خاک منت سوده مراتب و مراسم شکر و سپاس خالق جان آفرین تقدیم رسانیده تا چهل روز جشن همایون و محفل عشرت مشحون ترتیب داده در خزینه کشوده به بذل و نوال ملازمان و سرداران رقمای خود را یکسر تونگر گردانید

نظم

بزم شادمانی شاد بوده	ز فکر این و آن آزاد بوده
چو شیشه صاف دل خرم نشسته	ز نقش فکر لوح سینه شسته
نه از گرد الم در دل غباری	نه از وهم و خیالش اعتباری
کشیده پای در دامان راحت	درون سر برده در جیب فراغت
در دل بسته بر روئے تفکر	که کرده باده از جام طرب پر
همه اسباب عیش و کامرانے	مهیا بود شاهی و جوانے

غنچه دلهای دوستان ازین نسیم نشاط گل گل شگفت و روز بروز زمانه به برکت قدوم آن سعادتمند کوس ترقی جاه و اقبال در پیش در نبواخت یعنی از آن روز خود بخود دولت و اقبال استقبال نمود چون همین انفاس بطون حضرت ٹیپو مستان پسر تولد شد ٹیپو سلطان نامش نهاده در پرورش و حفاظتش سر مو تجاهل و تغافل روا نداشت و در آخر همین سال نواب نظام الملک ناصر جنگ برای انتقام انور الدین خان گوپاموی صوبه دار ارکاٹ که بے سبب از دست ستم هدایت محی الدین خان مظفر الدوله همشیره زاده نواب موصوف باغوای حسین دوست خان عرف چندا صاحب نایطه در میدان آنبور گڈه در سن یکهزار و یک صد و شصت و دو هجری قتل گردیده و نایطه مذکور بسازش فرانسیس در وبست صوبه ارکاٹ را

متصرف

متصرف شده بود و نیز بندوبست آن صوبه و تنبیه شرارت کیشان آن ضلع بذمه همت خود قرار داده عازم کرناٹک پایان گهاٹ گردید و همه پالیکار بالاگهاٹ و دلاور خان صاحب صوبه سرا مع سامان جنگی حضور طلب شد ندا از آنجمله کراچوری نندراج از طرف میسور والا با لشکر گران و حیدر علیخان نهضت کرده بحضور رسیده شریک معارکه بود چون در میدان جنجی بقصور فتورا فاغنه کڑپه و کنول نواب موصوف در سن یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری شهید شد پالیکاران کمکی بمجرد وقوع این واقعه حیرت افزا بے اطلاع احدی راه دارالمقرهای خود سر کردند و خان شجیع با جمعیت توپخانه خود تا نصف روز در لشکر پراگنده شهید اقامت داشته بعد دریافت کماهی حقیقت از آنجا راه بالاگهاٹ گرفت و سته چهار شتر پر خزانه عامره که بعنیان غارت کرده میرفتند آنها را تنبیه کرده داخل خزانه خود نمود و مراجعت بسبر رنگ پٹن کرد

ذکر ترقی حیدر علیخان بهادر مع دیگر واقعات که در سن یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری رو داده

چون در زمان ریاست چک کشن راج و ڈیرمند آرای میسور و کارپردازی کراچوری نندراج در اطراف میسور شرارت کیشان جمع شده هر جا سر بشورش برداشتند و تعلقات سرکار را خود متصرف شده از حلقه فرمان راجه سرکشیده بودند و بار سال زر پیشکش معمولی نمی گرائیدند خصوصا دیوراج برادر نندراج طرق نمک حرامی پیموده پیرامون محل راجه یزک بندی کرده چند گلوله توپ بر در محل پراگنده بود امانندراج بتائید و تدابیر عدو شکن خان شجیع اعدای دولت و امادرا زیر ساخت علاوه برین که در تمامی بندوبست و ملک شرقی میسور خلل ها در خنه ها افتاده

تفصیلش اینکه چون نندراج از لشکر نواب ناصر جنگ بعد شهادتش ب
بمیسور شتافت و خان شجیع نیز تعاقبش مراجعت نمود شخصی گنگارام نامی فو
و هسور و باگلور که مع جمعیت همراه نندراج بود از اثنای راه رخصت گرفت
خود شتافته شیوهٔ بغاوت اختیار کرد بدستور قلعداران و پالیگارا
سری گزیده بودند نندراج و دیگر اعیان ریاست متفق اللفظ والمعن
بندوبست آن ضلع سوای خان شجیع دیگری را تجویز نکرده که مصرع ا
سیر کوه و دشت * برین کار مامور ساختند و با جمعیت خاص او مع برا
صاحب و خوب صاحب دکنی جمعدار دو هزار سوار و به مختاری کل امور رخصت
خان شجیع شبانه چون اجل ناگهان بر سر باغیان غنوده بخت ر
و بازوی مردانگی و شجاعت برکشاده همه ها را زیر ساخت و گنگارام بدا
ساخته بپاداش عمل شنیعش طوق در زنجیر نمود و بیک حمله مردانه سر د
از بار دوش نخوت پوچ سبک ساخته سرنگون بر خاک عدم بخوابانید
دو ماه تمامی باغیان را اسیر و قتیل کرده در قلعجات کوهستان آن طرف ب
هولی درگ و چین رای درگ و رتن گیری و رای کوٹه و هسور ٹهانه مستقی
خاص خود گذاشته قلعداران معتمد علیه را در هر قلعه مقرر کرد و بو فور حز
اقبال منظفر و منصور مراجعت به دار الریاست فرمود و همدران ایام
خان نامی و محمد عمر پدر محمد علی کمندان گهونسا از سمت ارکاٹ به ملاز
بعهدهٔ عمده به رسالداری مردم بار مامور شدند

ذکر فوج کشی نندراج برحسب استدعای نواب

سراج الدولہ سمت نتھرنگر عرف ترچناپلی و ظہور شجاعت ذاتی خان شجیع در آن مہم و واقعہ سن یکہزار و یکصد و شصت و شش ہجری آنکہ

چون نواب محمد علیخان سراج الدولہ والاجاہ بن انور الدین خان شہید کہ از ہنگام انتقال پدر و نواب ناصر جنگ شہید در قلعہ نتھرنگر پناہ گرفتہ بود حسین دوست خان عرف چندا صاحب نایطہ کہ بہ کومک فراسیس پچیری از طرف ہدایت محی الدین خان در وسط ملک ارکاٹ در حیطہ تصرف خود داشت بارادہ استیصال نہال دولت محمد علیخان جرات پرداز گشتہ بچند فراسیسان و لشکر خاص خود کہ پنج ہشتش ہزار سوار و دوازدہ ہزار پیادہ بود بعزم تسخیر ترچناپلی ہمت گماشتہ نہضت نمود و قلعہ را محاصرہ کردہ مشغول مورچال و آتش افروزی گردیدند سراج الدولہ بلا علاجی چون چراغ صبحدم بی رونق و نور گشتہ محفوظ خان شہامت جنگ برادر کلان خود را نزد کارپرداز میسوریہ روانہ کردہ بزبان اتحاد پیغام داد کہ اگر در ہنوقت اعانت ما نمودہ اعدای دولت ما را زیر ساز ند واز جمیع امور بحمایت ما برخیزند بعد نہر بمبت غنیم و بندوبست صوبہ ارکاٹ قلعہ ترچناپلی مع توابعش بشما سپرد شود و نیز تفویض چند تعلقہ عہد و پیمان بکونہ بندر دیوناپٹن کہ از قوم انگریز بود مؤکد ساختہ از آنجا ہم فوجی از اہل فرنگ طلبداشتہ بود نندراج کارپرداز میسور نظر بر ہیچ ملک بہتر و زرخیز نمودہ از روی حرص ملک و مال بحکم آنکہ فرد از حریصان نرود حرص زر و سیم مرگ ✻ تشنہ از خواب ہمان تشنہ جگر برخیزد ✻ بامرا راو و دیگر پائیکاران اتفاق کرد و بسیار خرچ نمودہ خود مع خزانہ و توپخانہ و لشکر کہ ہفت ہزار سوار و دوازدہ ہزار پیادہ بود سمت ترچناپلی روآورد اگرچہ راجہ مسند آرا بر این معنی رضامند نبود اما دلوای بجد کد

رفت و بنواب محصو از زر و آذوقه وغیره سامان ضروری هرچه که می بایست کمک کرد
وحیدر علی خان در هر جنگ شریک لشکریان سراج الدوله بوده کار شجیعانه بظهور می رسانید
و بارها بر لشکر فراسیس و چند اصاحب شبخون زده هر بار شکست میداد و قزاقان خود را
که غازی خان بید سردار شان بود در اطراف عسکر مذکور برای قزاقی تعین کرده بنادیق
و خیمه ها و اسگاوان وغیره اسباب می طلبید و در یک شبخون به تردد نمایان و
کوشش شایان و حمله های مردانه از فوج هراول فراسیس و ضرب توپ گرفته مظفر
گشت و در همسران خود سربلندی و نام آوری حاصل ساخت چون بعد قتل چند اصاحب
که در دلوای منڈف که سابق در همونجا به قسم کلام الله از منکارانی زن همشیره زاده
ترمل نایک حاکم مدهره عهد و پیمان بعدم مزاحمت حالش در میان آورده بدام خود کشید و
آخر از قول و قرار منحرف گشته دست تعدی و شهوت پرستی بر آن زن دراز کرده بود بدار
کشیده شد که آفت ها رفت تاریخ اوست پس فراسیس راه پهلیچری گرفت چون سراج الدوله
فتحیاب و سرخرو گشت از فرار و مدار که بمیسو یه کرده بود به لطایف الحیل برگردیده برسانیدن
مبلغ زر و نقد یعنی مشاهره لشکر پانش آنهم خرچ ششماهه پیغام فرستادند راج برامین مقدمه
لاحول خواند و بر عمل ناتجربه خود پشیمانی کشیده فرمان داد که قلعه را محاصره کرده تسخیر سازند
پس خان شجیع و دیگر سرداران بهادر منش از اطراف قلعه جنگ انداختند اما خان دانا
بعد منعکس شدن معامله از فراسیس راه مصالحت و اتحاد پیموده چند سپاهیانش را به کومک
خود طلبیده بود سوای این اسباب جنگ مثل توپ و بندوق و ضرب باروت برحسب ضرور
از پهلیچری قیمت میطلبیدو گولندازان بی خطا و دیگر فرنگیان را از آن قوم طلبیده نوکر داشت
چون سه ماه دیگر بازار زد و خورد گرم بود کمتوصا حب بر آدرستی خان شجیع همونجا بگلوله توپ

شهید شد آخر الامر نواب محصور فکری دقیق بکار برده پیام داد که کسی سردار معتمد خود را مع جمعیت برای
ٹهانه قلعه روانه سازید تا کلید ها بندبست آنجا بدست او گذاشته ما به بندوبست ارکاٹ بحمایت انگریز روانه میشویم
نندراج دانست که افسون تدابیر و غریبت مردانگی خود در دل ما برگشته اثر کرد همان زمان بغربت
خود نازان گتی گوپال را که برادر قرابت خودی میشد با ونیکٹ راو برکی و خویصاحب جمعدار
و سید بدل دکنی جمعدار و امر سنگه را با جمعیت دو هزار پیاده و هفتصد سوار در بندوبست
قلعه و توابعش تاکید کرده روانه نمود چون ایشان نزدیک دروازه قلعه رسیدند کلید قلعه پیش
ایشان فرستاد چون آن روز میان هنود بسیار بد و نحس اکبر و ساعت هم منحوس بود
ایشان عذر روز بد در پیش آورده گرفتن کلید ها برفردا قرار داده مراجعت نمودند نندراج الدر
این معنی را که بایفای عهد و پیمان خود پرداخته نشده از مغتنمات شمرد پس فردا گرانشخاص
مذکور بخوشی تمام مع جمعیت اندرون قلعه فقند بمجرد داخل قلعه شدن به بهانه سوال و جواب
تنها گتی گوپال وغیره سرداران را طلبیده قید کرد و آلات حرب و ضرب ملازمان ایشان
را علیحده گرفته بعضے ها را براند و بعضے ها را مقید ساخت و باب قلعه بند کرده همت بکار میسوز
چند گلوله توپ پرانیدند نندراج بزور پیش غضب آلود و اندوه ناک گشته بشورشش تمام مدانست که
عاقبت کار چون کند آخر بهیچ اندیشه سود بهبود خود مشاهده نمود آخر بر حسب جواب دیدخان
شجیع ناکام و بے مطلب بسوی ستی منگل مراجعت نمود بنجالت اینکه خود بجدو کد بسیار و نایید
همدست شدن بلا دزخیز سه چهار لک هون را بگان صرف کرده آخر کاری نگشود سوداگر یا
رفتن متوانست راجه مسند نشین ازین معنی رنجیده خاطر شده خرچ لشکر از نه ماه نه فرستاد
لهذا عسرت خرچ بمرتبه کمال عاید حال لشکریانش شده بود بجای مذکور اقامت نزدیک بمدت
روز ها بالاجی راو نانا سرکرده پونا اول فوج کشی باین طرف جوی سنگ بهدرا نمود بعد بندوبست

صوبۂ سرا نواب لاورخان را پرگنہ کولار جاگیر داده بلونت راؤ امیر خود را بضبط وایالت صوبہ مقرر کرد چون ملک میسور را از وجود صاحب دولت شجیع خالی یافت بے باکانہ وعدم مزاحمت احدی دیہات میسور خراب تر از دل عاشق وویران تر از خیال فاسق نمودہ تھانہ جات خود در ہر قلعہ مستقیم کردہ بضبط وتصرف خود در آورد راجہ مسند نشین چون دید کہ غنیم زور آور شدہ ہمہ مواضعات متعلقۂ خود را متصرف گردید وسوای قلعۂ بنگلور و ماگری درگ و دارالمقر در ضبط خود نماند و لشکر خود اطراف ترچناپلی بسبب بے تجربہ کاری وخود پسندی ولوای منقسم ماند نندراج را خطوط متضمن خرابی ملک وتاراجی رعایا و برایا بارہا نوشتہ طلبید ہر گاہ او بمقتضای ننگ نخوست کہ سوای بندوبست امور خود مراجعت نماید راجہ از آنجا در کار قیام دولت خود فتور وقصور راہ یافتہ بود سخت پریشان حواس گشتہ بگذاشت کرور روپیہ مقدمۂ جنگ بصلح فیصل ساختہ اگرچہ غنیم باتمامی لشکر خود معاودت بہ پونا نمود اما تھانہ ہای خود وعمال از مکانات وقلعجات میسور برداشت نہ نمود بلکہ از اول زیادہ قایم کنانید وتمامی ملک چنان تاخت وتاراج گردید کہ ہنوز آباد نشد القصہ چون نندراج بہ ستی منگل اقامت داشت سپاہ لشکر بنا بر مشاہرۂ خود مزاحمت بحال دلوای رسانیدہ ہرڈیو رشیدہ ہنر نشستند پس او ایشان را بہ بخنان چرب وشیرین فہمانیدہ نزد راجہ روانہ سرینگ پٹن نمود اما خان شجیع را کہ بزد آتش اعتماد تمام داشت وہری سنگھ نامی جمعدار را کہ از قوم راٹھور سردار صد وپنجاہ سوار بود وپنج صد سوار خاص پایگاہ خود و دو ہزار پیادہ باخود داشت بسبب تہی دستی وعدم رسیدن مدد خرچ لشکریان کار بجدی رسید کہ ہری سنگھ مذکور با پس نمک گذاشتہ برای اخذ مبلغ حق خود معہ برادری مزاحم خورد وخواب دلوای شدہ ہنر نشست حتی در باورچیخانہ خاص و

آب بند ساخت دلوای برعملش بے جگر شده از جنس پارچه وظروف ونقره وطلا که بنابر ضرور
در سفر با خود داشت معه چیزی نقد در عوض مواجب ماهیانه اش داده او را برطرف نمود
چونکه جمعدار مزبور معه زر مرخص گشت و کامیاب از آنجا کوچیده مع احمال و اثقال براه سرینگ
پٹن بفاصله دو کروه راه فرود آمده بود و همراهیانش شب بخوشحالی تمام که خالی از وسوسه
و دغدغهٔ جسمی و روحی یافتند از حوایج بشری فارغ شده همه ها بر بستر استراحت در آرمیدند
بوقوع این حال خان شجیع بهم برآمده پیش دلوای رفت و زبان طعن برکشاده گفت که این
چه حرکت بود که تو کردی که لایق ارباب دولت نیست سوای اطلاع خیرخواه صمیمی اذنی نوکر
راج را بفروخت ظروف و پارچهٔ خاص که صریح کسر شان بود بے اثبات حق زر مشاهره رسانیدن
دور از صلاح و فلاح زیرا که یکے را بچنین مراعات بے ثواب شوخ کردن بر دیگر جمعداران و سرداران
لشکر ابواب گستاخی کشادن است لازم که او را که پا از حد دایرهٔ بیرون نهاد و جوابی چنین
وقت بدو تنبیه باید نمود اگر اجازت شود دلبر انیش پرداخته آید که عبرت دیگران شود
دلوای بر این معنی گوش رضا نهاده التماس تنبیه اش نمود تا خان شجیع از آنجا چیست برخاسته
بفرودگاه خود آمد و پنج صد تفنگچیان را با سامان جنگی همراه خود گرفته راهی گردید و بیک
ناگاه بر سر غفلت شعاران اجل رسیده در تاخت و چنان شلک ها ریخت که بعضے از ایشان
بعدم بیدار بختی بر همون بستر خواب دست و پا زده بخواب فنا سر کشیدند و بعضے از آنها
با تیغ و سپر چند قدم پیش آمده جان خود ها در باختند غرض تمامی مردبرادرش را معه جمعدار
نمکحرام مذکور به تیغ و هدف نوک سنان ساخته احمال و اثقال و آلات حرب و ضرب و رسان
ایشان مع نقد و ظروف و اجناس فراهم ساخته پیش دلوای آورد و او سوای اجناس
ظروف و نقد سرکار خود دیگر سامان مع اسپان آن جماعه معدوم نجان شجیع از زانی

دانست پس آن شجیع دانا به تدابیر عدو مالی و دشمن سوزی شهور عالم گشت بعد چندیم روزے
دلوای آن شجاعت منش را طلبیده برابر خود بر مسند نشاند و مشورت صلاح کار خود کرده شکوه
تهیدستی و عسرت خرچ روزمره در پیش نهاد خان شجیع پس سرانجام این امر یعنی تحصیل زر بدمه
همت عدو گداز خود گرفته چون شیر غران مع دلاوران خود سمت پالیکاران نهضت فرمود
و در عرصه یک سال همه نایمار و تاپله ها را زیر و زبر ساخته مبلغ خطیر گرفت و از آنجمله کسی
که بخیر خواهی تمام استقبال نموده برحسب دلخواست فکر ادای زر کرد او را از جان و مال
امان بخشید و کسیکه پا از جاده امرش بیرون گذاشت و منتظر اجازت و فرمان راجه
مسند نشین بوده برسانیدن زر رافنی نشد بزور و بازو پیش چنان خراب و تاراج گردید که
نام او و اولادش از جریده روزگار حک گشت بر پالیکاران تعلقه پنی ویرو پاچی که سخت
سرکش بودند بحسن تدابیر عدو مال در تاخته آنها را مع عیال و اطفال و خزانه و دیگر اجناس
اسیر کرده زنده آورد و در بعضی جای قلب آن نواح از چوب کالان و تخته های گران قلعچه ها
که باصطلاح دکنیان لکڑکوٹه گویند بنا ساخته تهانه خود گذاشت و اطراف و جوانب آن سمت
شهرت و عبرت سیاست که لازمه ایالت ریاست است در انداخته ملک بضبط و باغیان را در
اطاعت خود در آورد نندراج از بین فتوحات که بحسن سعی خان شجاعت نشان مبلغ خطیر
بدست نموده بود خوش و خورم گردیده خط مبارکباد تسخیر ملک پالیکاران یعنی مع کروز روپیه
نذر نزد راجه روانه دارالریاست کرده نصف سیاهی خجالت از چهره حال خود شست
باز بعد چندی خان شجیع را برای بندوبست طرف ونڈکل و پال گهاٹ وغیره مع فوج
روانه کرده بود در آن اثنا دیگر اعیان میسور که نزد مسند نشین بودند به بیم و تشویش غریب
و تحریص طلبیدن نندراج کرده از راجه خطوط طمانیت و تسلی خاطرش مهر خاص نویسانیده

ترسیل داشتند چون لوای مذکور هم ازمدت امتد که عرصهٔ دو سال منقضی شده بود به تردد و رنج
سفر درمانده و تمنای ملاقات فرزندان و وابستگان که در قلعهٔ دارالریاست سکونت داشتند در دل
از حد بیشتر داشته فرصت وقت میجست بمجرد ورود خطوط راست برجسته بیباکانه فایز
دارالریاست گردید و خان شیخ را که به بندوبست پالیکاران همت گماشته بود خطوط
مراجعت علی السرع الحال ترقیم و ترسیل ساخت چون خان شیخ برروانگی نندراج
به دارالریاست اطلاع یافت خود هم از ضبط و بسط آن نواح زود فراغت حاصل ساخت بجمعیت
خاص که دو سه هزار سپاه بارو پنج صد چیتی کاروه و صد کلاه پوش هر فرقه که از ملچری و کوریا بند
وغیره بزرپاشی بسیار طلبداشته بود و چهار هزار پیاده کرناٹکی و هشت صد سوار و چهار پنج ضرب
توپ حلوی کوچ بکوچ طی منازل کرده رسید و در سواد مانامنڈف سرینگ پٹن فرود آمد
و در آنوقت احوال دارالریاست و آن دولت چنان بود که در بندوبست ملک شمالی تصرف
مرہٹہ تا چتر که در راه صوبهٔ سرا واز قلعه چهار فرسنگ فاصله داد رفته و عمال غنیم بندوبست متعلقه
و موضع کرده تحصیل زر کامرانی می نمودند و گوپال راؤ مرہٹہ ناظم مرج که به بندوبست صوبهٔ سرا بعد
عزل بلونت راؤ متعین شده بود باز لشکرکشی کرده قلعهٔ بنگلور را محاصره ساخته اما سری نواس
بن رنگٹ راؤ بر کی که قلعه از بنگلور بود دل از دست نداده قلعه را مضبوط کرده بدلدهی و تسلی خاطر
محافظان برج و باره پرداخته بدفع غنیم تردد شایان به عمل می آرد و اعیان دولت میسور شیر دل
عقل و هوش گم کرده چون پیرزنان خفتان صفت انتظار مردمیدان شجاعت می کشیدند
چون نندراج و خان تهور کیش فایز دارالریاست شدند گوی در قالب منتظران جان تازه آمد
پس همه را به دفع دشمن دولت مشورتها کرده تمامی سرداران و جماعته داران را طلبداشته در بندوبست
ملک از دست رفته و تنبیه اعدا مشورت پرسیدند جملگی سرداران سپاه پیشه جواب دادند

اگر خود بدولت بر فیل سوار شده رزم آرا شوند ما همه گرد فیل در جان نثاری قصور نخواهیم کرد والا ما را
طاقت کجا که با جمعیت های قلیل خود مقابله از افواج کثیر مرہٹہ نموده شود

ذکر شکست یافتن مرہٹہ یعنی گوپال راؤ در سوا دنبگلور بزور بازوی خان شجیع و باز منتقل شدن تعلقات و مکانات مقبوضه مرہٹہ مع دیگر کیفیات واقعات سن یک هزار و یک صد شصت و هشت ۱۱۶۸ هجری آنکه

چون اعیان راج از تمامی سرداران لشکر خود چنین سخنان نامردی گوش کرده مایوس شدند و خان شجیع را طلبیده براین ماجرا اطلاع داده در صلاح ملک و مال یاوری جستند هرگاه خان شجیع بلا تامل سر انجام این مهم بر ذمه همت والا نهمت خود گرفت و راجه مسند آرا بعد هزاران هزار آفرین و تحسین به سینه خود کشیده بخطاب خان بهادر خوانده مکرر التماس در بند و بست ملک و تنبیه اعدا نموده علم خاص لشکر و خیمه خاص خود با مسند زرین و لوازمه آن مع خزانه و توشکخانه و فیلخانه وغیره بیرون قلعه فرستاد پس خان بهادر را سپه سالار مقرر و به هر امور مختار کل کرده پان رخصت داد و از دیوان خانه خاص تا ڈیوڑی مع اعیان پا پیاده آمده وداع نمود آری مصرع هر که شمشیر زند سکه بنامش خوانند ✦ چون خان بهادر و شهباز صاحب فقط به جمعیت های خود بیرون قلعه رفته در میدان کریکیٹ فرود آمدند پس راجه و دلوای همه جمعداران را با طاعت سپه سالار شجاعت شعار فرمان داده حرف رخصت بزبان آوردند تا از انجمله خوب صاحب دکنی جمعدار و سیّد بدلی که از قید نواب محمد علیخان مخلصی یافته رسیده بودند و جماعت ایشان سه هزار سوار بود و رحیم صاحب و یعقوب صاحب و امر سنگهه و میر بجلی با جمعیت های خود و سامان

جنگی مستعد حدسپہ سالار بہادر شدند بدستور چند سران پیادگان مندیل کلاہ پوش مع رسالۂ خود برفاقت بہادر اقبال مند ہمت گماشتند و دیگران بحث و تکرار مبلغ ماہیانہ درپیش آوردہ در دارالمقر ماندند پس سپہ سالار موصوف ہمون جمعیت قلیل کہ چہار پنج ہزار سوار و دوازدہ ہزار بار ور پیادہ و شش ہفت ضرب توپ بود بلا تامل بروت مردانگی را تاب جسارت دادہ سمت بنگلور کوچ کرد و در دو سہ روز بہ بندوبست تمام در سواد چن پٹن فرود آمد مرہٹہ ازین معنی خبردار شدہ پانزدہ ہزار سوار را بمقابلہ روانہ نمود چون خبر ورود افواج مرہٹہ رسید سپہ سالار ذی ہمت از آنجا کوچیدہ در جنگل بڑدی چون شیر گرسنہ اقامت ورزید روز دیگر خبر واقعی فرودگاہ افواج مرہٹہ طلبیدہ شب با یک ہزار مردم بار و چٹی کار و دو صد کلاہ پوش خود بدولت از عقب شان تاختہ چنان زد کہ اہل غنیم تمامی اسباب گذاشتہ و بفرار نہادند و بعضے ہا اسیر و قتیل شدند پس از آنجا بعد شبخون کہ عین تدبیر عبرت نمائیش بود کوچیدہ فایز بنگلور گردید و در سواد بسون گوری فرود آمد خط طمانیت خاطر متضمن رسیدن خود بر تنبیہ غنیم دولت موسومہ سرنیواس قلعہ دار محصور ترقیم و ترسیل نمود چون او از جنگ مرہٹہ عاجز آمدہ کمی رسد و ذخیرہ نزدیک بود کہ قلعہ بغنیم سپارد و بملاحظۂ نشان حیدری خاطر جمع شدہ چند توپ خوشی رو بطرف لشکر مرہٹہ پراکندہ مرہٹہ از رسیدن کومک قلعہ خبردار شدہ دل از تسخیر قلعہ و مورچال برداشتہ تدبیر شکست فوج کمک در افتاد و بفاصلۂ دو فرسنگ بر راہ سوندی کپہ بہ بندوبست تمام فرود آمدہ بود روز دیگر صبحی سپہ سالار شجیع لشکر خود را آراستہ میمنہ و میسرہ بدلیران جنگ آزمودہ سپردہ توپخانہ را بر رو داشتہ بجانب لشکر مرہٹہ رو آورد او ہم خبردار گردیدہ بہ آراستگی افواج خود پرداختہ زرم آرا گردید اما از شلکہای توپ و تفنگ شجاعت نشان کہ چون

قطرات باران میریختند ہمت درباختہ تاب مقاومت و مخاصمت در خود نیافتہ بگذاشت
بعض اسباب روبگریز نہاد و سپہ سالار شجیع ظفریاب شدہ مع اسباب گذاشتہ او
بفرودگاہ خود مراجعت نمود و سرنیواس قلعدار را بلطایف الحیل و بہانہ ملاقات
طلبیدہ ہمراہ لشکر داشت و کبیر بیگ نامی را از رفقای خود بجراست قلعہ مقرر کرد و غنیم منہزم
باز لشکریان مغرور خود را فراہم ساختہ بسواد نلہ ونکا مستعد و آمادہ جنگ بود سپہ سالار
شجیع از بنگلور کوچید و بدستہ فرسنگ در راہ بالاپور کلان فرود آمدہ تا دو روز توقف ورزید
و شبی قابو یافتہ باز در تاخت و بہ شلک ہای اتواپ و بنادیق صاعقہ بارو بان ہای آتش
فشان چنان لشکر شر امنتشر ساخت کہ ہوش و حواس مردانگی ہمہ ہا چون رنگ گل از
خود پرید حتی کہ لشکر پانش ہمہ اسباب جنگی و احمال و خیام وغیرہ گذاشتہ آوارہ دشت فرار
گشتند سپہ سالار مظفر برآمد و سردار لشکر مرہٹہ بہر طور از آن مہلکہ جان خود بسلامت
بیرون بردہ بجنگل شتافت و بعد دہ پانزدہ روز باز بفراہمی سوار و پیادہ پرداختہ بعزم مقابلہ
مستعد گردید در آن اثنا از پونہ خبر رسید کہ چون ولیسواس راؤ بہاؤ سداشیو پسر کلان
بالاجی راؤ نانا کہ لوای خود پسندی و گردن نخوت در ممالک ہند برافراشتہ بہ ستہ لک
سوار و پیادہ پنڈارہ و سی صد ضرب توپ سمت دہلی تاختہ دار الخلافتہ شہنشاہی را غارت
ساختہ آخر از دست قدرت احمد شاہ درانی کہ ہمذمان شاہ میشود با چہار دستہ سرابدال
کرنی دستہ دوازدہ ہزار سوار مقرر است در رسیدہ بود در میدان کنج پورہ متعلقہ پانی پت
کرنال منزای معقول یافتہ آنچنان خراب و پایمال شدند کہ نام و نشان جلگی از جہان ہستی
ناپدید گشت و بالاجی باستماع اخبار شکست فاحش و انہدام بنیان دولت و تاراجی
لشکر ہا مردم مغموم و پریشان خاطر شدہ بود آخر الامر از بس تالم و تشویش جنونے پیدا کردہ

بساط حیات بہ آہ وحسرت درپیچید پس گوپال راؤ ازین سانحۂ وحشت اثر تاب مقابلۂ
لشکر غضنفر نشان درخود ندیدہ آوارۂ دشت ادبار گردید یعنے مع اسباب ولشکر باقی
خود مراجعت بہ سرانمود ودر ملک میسور از مردمان خود اثری نگذاشت سپہ سالار تعاقبش
کردہ تہانہ جات مرہٹہ را از قلعجات تعلقۂ میسور بعضی جارا بجنگ وبعضی جارا بعبرت نمائی برداشتہ قلعداران
وعاملان خود را جابجا نصب کردہ مظفر ومنصور مع اسباب غنایم اعدای مفرور بنشاط خاطر
واطمینان ظاہر مراجعت بسریرنگ پٹن نمود وبے بند وبست کارخانجات دارالریاست
چنان بود کہ ہمہ جمعداران سوا مع جمعیتہای خود کہ مجموعۂ سہ چہار نہزار مردم بود تیار شدہ
بنابر زرہ شاہرہ خود ہا ابوابے دریچہای قلعۂ مضبوط ساختہ مزاحم کاروبار ہر فریق گردیدند
وسرداران برڈیوڑہی ہای راجۂ دلوای بستر ہا آراستہ بہ بحث وتکرار مستعد بودند واحدی را از
اندرون قلعہ بیرون نمی گذاشتند وکسی را از بیرون اندرون بار نمی دادند سپہ سالار صاحب
شوکت بربے اعتدالی وبدسلوکی این جماعۂ برآشفتہ در فکر تنبیہ معقول آنہا بود درین اثنا
چونکہ راجہ نندراج از آن شجاعت منش طمانیت کلی میداشتند بزبانی زن تردہ فروش خرابی
حال خود ومزاحمت بیوفایان گفتہ فرستادہ التماس تدبیر فیصلۂ مقدمۂ آنہا ساختند بتجمیع
جمعیت دل مراسم خاطر جمعے وسخنان تسلی ودلداری ودلدہی آنچہ کہ مناسب حال ووقت بود
از زبان بے کین مودی ساختہ پیغام خیرخواہی داد پس روز دیگر بجمعداران ہنگامہ آرا
پیام فرستاد کہ ما ہم حقدار این دولت ایم کہ از چند ماہ بے مشاہرہ وبے خزانہ سرکار سرگرم کار
وخدمت بودہ ایم اگر اجازت دہند بشرکت شما پرداختہ نبد وبست مقدمہ خود ہمکردہ آید
لیکن یقین شمارند کہ تا در دیوانخانہ ومحل زنانہ ایشان گلولہای آتش فشان وبانہای اجل نشان
چون اقطار امطار بارد ودود شلک اتواپ بنادیق در سرنخوت وپوچ ایشان چون ابر غلیظ

نہ پیچد ہرگز راہ راست نخواہند پیمود اگر شما با قبال این معنی پرداز ید فھو المراد و الا اطراف
قلعہ پورہ ہا و پیٹھہ ہا ہم خوب آباد ہستند سوای این از تمامی ملک میسور اگر خواستہ باشند
بے رنج و تردد مواجب خود تو انم گرفت چون جماعہ داران سخنان عبرت انگیز آن شیر صولت
گوش کردند ترسیدند مبادا کہ برخانہای خود کہ در بہادر پورہ نزد عیدگاہ قدیم کہ غربی تبیری
محمد علی کمندان خوب آباد بود و در سومار پیٹھہ بنا ساختہ بودند فتنہ برپا شود پس اجازت
آمدن قلعہ بمعدودی چند دردادند تا آن غضنفر صحرای دلاوری با دو ضرب توپ جلوی
و شش صد بار و دو صد پیادہ نیزہ بردار داخل قلعہ گشتہ جابجا از ملازمان و جوق جوق
گذاشتہ نزد راجہ و دلوای رفتہ بدلاسا و دلدہی ایشان پرداخت و از تمامی جمعداران
ہم سخنان چرب و شیرین ادا ساختہ و تالیف قلوب خاص و عام نمودہ باز بفرودگاہ خود
مراجعت کرد روز دیگر باہمین قدر مردم جلوی اندرون قلعہ آمد و جمعداران را گفت کہ بر
ڈیوڑہیای زنانہ راجہ و دلوای کسی نیست من پیادگان خود را در آنجا میدارم تا سبیل
رسیدن آب و اشیاء ضروریہ محالات بند نشود ہمہ ہا قبول این معنی نمودند پس دو ہزار
پیادہ را با سلاح اندرون طلبیدہ بر ڈیوڑی ہای زنانہ راجہ و دلوای چوکی نشانید غرض
در دو ستہ روز بند و بست ہر راستہ و چوک و گرد محل خاصہ کردہ روزی در دیوان خاص
رفت و چند ہمراہیان خود را بہانہ دہر نا در اندرون دیوانخانہ کہ چتر ڈوی نامند قایم کرد
خود یکایک بیرون آمد و جمعداران را گفت کہ مقدمہ ما و شما فیصل یافت باید کہ حساب تقرر
ماہیانہ داخل دفتر توشکخانہ و خزانہ نمودہ زر خود بگیرید و بستر ہای خود ہا را زینجا بردارید
مع وکیل رسالہ و یک متصدی خود بہ کچہری حاضر شوید تا مقدمہ شما از روی حساب
ماہوار فیصل نمودہ آید اگر خیال دیگر در دل داشتہ باشید عاقبت کار خود ندامت برید

این بگفت و ملازمان خود را فرمان داد که جمعداران مع یک وکیل و متصدی در کچهری حاضر داشته
دیگر کسان را بیرون قلعه برانید چون دلیران جلادت نشان جوق جوق صف آراسته
طنبور و مرفه زنان و بنادیق جنبان در هر بازار و محله گردیدند جمعداران از مشاهدهٔ رنگ
آنجا رنگ برروشکسته حسب الایماء و استرضای خاطر والا عمل کرده بایک و نویسندهٔ حساب
به کچهری حاضر شدند پس شجیع دانا خود بکچهری نشسته حساب ماهوار برادریهای هر هر
جمعدار دریافته نویسانیده فرد یادداشت آن نزد خود گذاشت و برای موجودات
جماعتهای ایشان را طلبیده چون جماعته دار هزار سوار و ششصد سوار و پنج صدی را
سیصد سوار و دوصدی را صد سوار موجود بوده مازر ماهوار باسازش متصدیان
توشکخانه و وکلای رساله های خود را از روی حساب تغلب برابر میگرفتند چون محاسب روشن
ادراک بر بین سرشته عین فتوح وقوف یافت بر غبن متصدیان توشکخانه بهم برآمده بین آنها
چهره نویسی های هر هر جمعدار و جماعت تا هنگامهٔ آنها مواجب پاه بی موجود وضع کرده فیصلهٔ
حساب ساخت ازین بر جماعته دار مبلغ زر خطیر سرکار فاضل گردیده و در عوض زر سرکار
اسپان و شتران و خیام و ظروف و پارچه از روی فرد یادداشت گرفته برطرف ساخت و
جمعدار انیکه در رزم و بزم شریک خود بودند آنها را مبلغ مشاهره بیک آئین داده باز بحال
نمود چون جمعیت پنج شش هزار مردم تاراج گردیده راسان ایشان را داخل اصطبل خود
کرده در عوض آنها بفراهمی بارگیران متوجه گردیده و از فکر دور و دراز وارست

ذکر رنجیده خاطر شدن نندراج مکرر از داماد خود و رفتن او بقلعهٔ میسور و جنگیدنش از رساله پلاشیجع آخر اسیر شدن و منتقل شدن تعلقه

آنی کل و ضلع بارہ محل در سرکار خدادادمع دیگر کیفیات که در سن یک هزار و یک صد شصت و نه هجری واقع شده

چون سپه سالار بهادر منش بحسن تدبیر عدو مال و شوکت خداداد غنیم دولت را شکست داد و ملک از دست رفته را باز بهدست نمود و بندوبست دارالریاست بوجه احسن بعمل آورد چه شتر ملازمان او باش منش را از آن دولت دور ساخته بجای خود آسود بهمدران ایام راجه مسند نشین بسبب مایوس گردیدن از مقدمه ترچناپلی که باوصف زر بار خرچ کثیر کامیاب نه گردید سخنان رنجش آمیز باز به نندراج شنوانیده سخت برهمی خاطر خود وانمود که نامبرده به پیکار آزمائی خود نادم گشته بجدوکد بسیار پیرانه سری راه وسیله خود ساخته رخصت میسور گرفت واز جمیع مقدمات ملکی ومالی خود را بید خل ساخته در قلعه مذکور اقامت داشت وچند ملازمان ضروری که دو هزار پیاده و پنج شصد سوار و پانصد جوان باز نزد خود نگاه داشت دیگر اعیان راج مشورت کرده در فکر گرفتن اسناد مهری و سکه های دیوانی نندراج درشدند خصوصاً کهنڈی راؤ نامی زنار دار که مشرف لشکر سپه سالار شجیع بود همه را ترغیب و تحریص در این امر بیشتر کرده ولی نعمت خود را همدرین مشورت باخود متفق ساخته همه کس بان به راجه التماس این معنی نمودند و او برحسب التماس الشیان عمل کرده از نندراج اسناد پردهانی یعنی صاحب دیوانی طلبداشت او چنان جواب داد که اسناد در عهد ریاست شما بمانه رسیده بلکه از جد امجد و آبای شما باباعنجد ماطبقه بطبقه حاصل گشته اعادهٔ آن تحصیل حاصل است هرگاه باجمیع امور نظامت دولت شما وبندوبست مهمات ریاست از خود گذاشتیم یقین تصور کنید که بوسیله اسناد مزاحمت بحال هیچکس نخواهیم رسانید و این قرطاس

پارینه راچون مسودهٔ مبتدیان شمارند خود بدولت بتجویز کار پردازان دانا هر کسی راکه لایق کار ضبط دولت بینند مقرر فرمایند واین ضعیف مسرف نادان راازکشمکش وهرج ومرج واگذارند چون همه ها آمادهٔ کساد نمرلت وکسر جاهش بود نوعی گوش گذار راجه ساخت مزاجش برآن آوردند که سپه سالار شجیع راتملق بسیار بسپر خوانده بنابر گرفتن اسناد مهری و سکه ها رخصت نمود پس سپه سالار موصوف ازآنجا باشکر خاص خود آن طرف کوچیده به نندراج مفصل ازطرف خود ازین معنی ایماساخت که بالفعل مزاج راجه را بعضے بدخواهان برغلانیده وآواره ساخته براخذ کواغذ اسناد وسکه آورده اند پس لازم می نماید بلکه صلاح همین است که اسناد خود ها را بمعرفت خیرخواه صمیمی بگذارند واز ین طرف خاطر جمع دارند چون او باقبال این معنی نپرداخت لاچار اجازت راجه منظور داشته قلعه راگرد گرفت وفکر مورچال نمود از اطراف تیرپها بنا ساخته توپخانه نصب کرد وباز هرچند بعدم مناقشه وپرخاش اندرز عاقلانه ادا فرمود اما او راه راست نه پیموده مصلحت وصوابدید آن والا دانش وفرهنگ پهلوتهی ساخته آمادهٔ جنگ گردید واتواپ طرف لشکر سپه سالار موصوف سرکرد پس آن شیر میدان شجاعت فرمان داد تا غازیان شیردل شررهٔ منش ازاطراف جنگ توپ وتیر وتفنگ انداختند پس آتش فتنه ازهر دو سو افروخته شد آخرالامر شجیعان بی باکان بزور دلاوری وقوت بازو بر محصوران هنگامه روز ستیز برپا ساختند کار پرداز محصور پس ازسه ماه ازآنجاکه آذوقه وذخیره مع اسپار دیگر اغذیه واشربه وضرب وباروت کمی کرد بحلقهٔ انقیاد درآمد وبرحسب استرضای هواخواهان خود مع زنانه سوار شده به لشکر شجیع دانا رسید وقلعه را خالی ساخت پس آن صاحب شوکت درقلعهٔ ٹهانه خود گذاشته اورا همراه خود بدارالریاست آورده مقید ساخت

وحسب الاشاره راجه بلطایف الحیل ازاو اسناد دیوانی با دیگر کواغذ گرفته بدست صفوا
راجه و استصلاح اعیان دولتش کهنڈی راؤ زنار دار که دولتخواه قدیم بود نمک حلال تصور
کرده سپرد او نمود و در امور نبد و بست ملک که بعد اطلاع خود بدولت بهرا مر اقدام نماید
تاکید آکید ساخته فارغ گشت تا از شعبده بازی فلک ناهنجار و زمانه بدکردار که هر آن
و زمان رنگی تازه بر روی کار می آرد غافل بود چونکه نندراج اسناد دیوانی بملازمان
سپه سالار سپرده بیاق گردیده بود اقامت در ارالریاست کسرشان و منزلت خود
دانسته بلطایف الکلمات رخصت حاصل ساخته بجاگیرات خود که سته تعلقه یعنے
کنور و پرگنه پاٹن وارکل کوڑه مع انجنٹی درگ که از وقت فساد چندی بضبط درآمده باز
جاری شده بود عازم گردیده بقصبه کنور سکونت داشت و فوج ذوری برای نبد و بست
کارخانجات خود که شش هفتصد سوار و دو هزار و سته چهار هزار پیاده کرناٹکی فراهم
کرده آسوده کامرانی می نمود همدرین روزها سراج الدوله محمد علیخان والاجاه باستماع
انگریز بعزم تسخیر پهلیچری فوج کشی نموده بود دوسه ایلچی و وکیل را بخدمت سپه سالار که صیت
شجاعت و کارآگهیش در اکناف عالم رسیده و شهرت نام آوری آن والا فطرت
معروف هندو دکن گشته بود فرستاده التماس کومک نمود و دو پرگنه یکی جنجی و دیگر
تیاک گڈه که در علاقه خود داشت محاصلش به شکر کومک و اگذاشت سپه سالار عاجز نواز
انگشت التماسش را بجای قبول نگین ترساخته سته هزار سوار و شش هزار مرد مارو دو
هزار پیاده کرناٹکی بسرداری سید مخدوم برادر بتی خود با فور سامان رسد و آذوقه لشکر
و اسباب شایسته اعداشکنے روانه پهلیچری نمود چون صاحب مشارالیه مرخص گشته
مع اسدخان مهکری نایطه که در ایام سابق نوکر حاکم کڑپه شده بایالت ضلع بارهمحل

نامزد گشتہ بود و در شجاعت و دلاوری یکتائی داشت و در رفقانوازی عدیل خود نداشت
بنا بر آن شمۂ از شجاعت و احوالش سمت ارقام می یابد چون عبد المجید خان از دست
بلونت اوُ مرہٹہ کشتہ شد امرت راؤ نامی سردار مرہٹہ بموجب تاکیدش با پنج ہزار سوار و دو
ہزار پیادہ بضبط ضلع بارہ محل فوج کشید و بخان شجیع نوشت کہ زود قلعہ خالی کردہ بخود
سپارد آن تہور منش ارگ حمیت فوجداری بحرکت آمد و بہ ہجدہ سوار ہیچ توہمی ز آن لشکر
بخاطر راہ ندادہ مانند شیری کہ در گلۂ آہوان افتد حملہ آور گشتہ مخالفان را از حوالی معمورہ
تر پاتور متفرق گردانید و فوراً سر راہ مذکور از پیکر بدن جدا ساختہ بر نیزہ نمود چون بعد
چندی عزیز خان بحکیشمی بر آن شجیع حسد بردہ خود با یالت آن نواح نامزد شدہ رسید
خان مذکور از خود نوکری گذاشتہ برای ویلور سکونت داشت سپہ سالار موصوف مساعدہ
مع باربرداری فرستادہ بخواہش تمام طلبداشتہ نظر بہ شجاعتش متعین سید موصوف کردہ
بود با سامان جنگی بہ بنگلور رسیدہ دریافت کہ پالیکار آنی کل ریاست مغرور و معجب گشتہ
بر رعایا دست تطاول دراز کرد بلکہ شیوۂ حق تلفی ملازمان خویشان خود مرعی داشتہ
بیباک بود صاحب معزالیہ فرصت وقت مغتنم انگاشتہ یکایک در تاخت و بیک شب پالیکار
آنجا را گرفتہ بدار الریاست روانہ کرد و در قلعۂ اوُ ٹھانہ گذاشتہ پیشتر کوچید و ہمدران اثنا خبر رسید کہ
ملک بارہ محل از دست ستم عزیز خان چشمی چیلہ محسن خان عرف موچا میان حاکم کڑپہ بی بندوبست
گشتہ ہمہ رعایا تاراج شدند بعضے از آنہا مستغاثی گشتہ در بندوبست آن ضلع بصاحب
موصوف التماس کردند چنانچہ صاحب معزالیہ اکثر عزم بندوبست آن نواح بدل مصمم
داشت اما در اقدام این امر جز حکم حضور متامل شدہ عرضی بحضور فیض گنجور گذرانید
سپہ سالار موصوف بمجرد موصول و موضوح مضمون عرضی بلا تامل عنایت نامہ متضمن

بندوبست آن ملک ترقیم و ترسیل فرمود پس صاحب مشار الیه از گهاٹ رای کوٹه با لشکر عبور کرده بر سرش رسید عزیز خان با جمعیت خود همه ملک گذاشته بے جنگ سمت کرشنه پور به فرار نهاد صاحب معز الیه در قلعجات و کوههای باره محل ٹهانه های معقول بقوجداری اسد خان مهکری گذاشته خود متوجه پهلچری شد چنانچه بی مزاحمت احدی از رعایا بمرانگی تمام بر فوج متعین موضع چال انگریزیه شبخون زده مع سامان رسد وغیره داخل قلعه گردید چونکه محاصران بعد وقوع این واقعه خبردار گردیدند از اتوا پو بنا دیق راه آمد و شد محصوران برستند با این صاحب موصوف با لشکر خود نزدولی نورا قامت داشته حراست شهر بدمئه خود قرار داده بود اما در پرگنه چنجی که همجده کروهی غربی پهلچری ودران زمان از ضبط فراسیس منتقل شده بتصرف ناظم ارکاٹ یعنے نواب محمد علی خان در آمده بود زیر حکومت صاحب معز الیه نبود و تیاک گڈه که بمسافت بعید واقع شده زیر حکم گماشتهٔ او بود لیکن در ایام حراست شهر مذکور بعدم علف و کاه و کمی غله وغیره احوال لشکریان و دواب تنگ گردیده تمامی اسپ شتر بیدانه و کاه بعضے سقط و بعضے دم خیر شده بودند باوصف چنین خزائی سپاه حیدری کوشش مردانه بعمل می آوردند ۔

ذکر فتور اعیان میسور و پیمودن طریق حرام نمکی کهنڈی راؤ زنار دار سفله مزاج مغرور در حق خداوند نعمت خود و آخر بپاداش عمل خود رسیدن او و فوج کشی ابا جی پنی مرهٹه و ناکام رفتنش که در سن یک هزار و یک صد و هفتاد هجری واقع شده

چونکه زنار دار بد کردار یعنے کهنڈی راو با فضال و عنایات اقبال عدو مال خداوند نعمت مفت سند دیوانی ملک میسور بپنج و نرد دیافت و اعیان و ارکان دولت را از

استرضای خاطر و استصلاح خود منحرف ندید دانست که بخت نیکو و طالع سعید یاری کرد
و چرخ بکام خود میگردد باندک زمان از آنجا که آب برکه خورد زده تر گنده میشود و سگ را
حلاوت لقمه شیر برنج گوارا نمی گردد با مید قیام دولت نکبت اثر خود از مخدوم قدیم برگردید
و خود را مختار حل و عقد مهمات آن دولت تصور یده بموجب پای مقدور از دایره صد
و حساب خود بیرون کشید و فکر آوارگی و بر همزدگی کارخانه بل استیصال دولت خداوند
نعمت خود بدل قرار داده به راجه در خلوت التماس کرد که نایک بمقدور بالفعل به یمن
افضال و نوازش مهاراج ترقی کرده صاحب ملک و مال و لشکر شده است پس این معنی
بصدق و سداد مخل امور ریاست باحشمت می نماید مبادا که شخصی اجنبی از اهل اسلام که
غیر قوم است دخیل کار و بار بندوبست دولت گردد و مفت اسباب ثروت و مکنت
چندین ساله بهمدست خود سازد اگر اجازت شود فکر معقول در انهدام بنیان دولتش کرده آید

نظم

درختی که اکنون گرفت است پای	به نیروی مردے برآید ز جای
اگر همچنان روزگارے هلی	به گردونش از بیخ برنگسلی

مسند نشین ناتجربه کار بیست فطرت از آنجا که ؎

من از بیقدری خار سر دیوار نشستم	که ناکس کسی نگردد هرگز از بالا نشینی ها

بر این معنی گوش رضا نهاده عاقبت کار خود نیکو نمود چه او را درین امر مختار ساخته
خود خاموشی گزید که او حرام نمک از راه بدبختی چونکه ؎

بود مانند کرم پیله ادنی زاده در منصب	که چون پوشد قبا ابریشمی گم میکند خود را

ندانست که آخر کار دغابچه دولت و خواری سر کشد دام فریب بر تمامی کارکنان و

علاقه داران میسور گسترده با خود متفق المعنی ساخت و خطوط بناظم پونه بدین مضمون که شخصے
مسلمان ادنی نوکر ترقی کرده متصرف ملک و مال میسور شده چنان سرکش گشته است که از
راجه جنر نامی بیش نمانده اگر در نیوفت باعانت ما پرداخته او را از میان بردارید زر مقرر
سالیانه شما مع دو لک و پنج هزار و پنج لک و پنج هزار خرچ فراهمی لشکر بلا توقف رسانیده
ایدروانه کرده منتظر وجویای وقت بود چون سپه سالار شجیع که جمعیت گران از لشکر خود
روانه پیلچری نموده وجوقی بفوجداری میر علی رضا خان سمت باره محل که بندوبست آنطرف
ضرور افتاده بود فرستاده بدو دسته رساله بار که تخمیناً هزار و پانصد مردم باشد و چهار صد سوار
طویله و هزار پیاده بی سروسامان در فرودگاه خود که در دیورای میٹھه بر کناره جوی مقرر بود
با محل زنانه و متعلقان و دیگر خویشان و کارخانجات دولت سکونت ورزیده بود اما به
دانائی و فراست تمام از روی حرکات و سکنات و جواب و سوال و مفری چیزی از خارج
هم دریافته برای حفاظت خود که ارباب ریاست را ضرور بل واجب باشد دو سه تبیری
پیرامون دارالمقر خود احداث کنانیده اتواپ اماده داشت و هر چند زنار دار را به بهانه
بندوبست کار ضرور و دریافت ماهیت او نیز خود طلب میداشت که با وصف حرکات
بدش آن مخدوم کریم از زنار دار خاطر جمع بوده بمقتضائے دور بینش بصفت ملایمت در امتحان
کار و بارش همت می گماشت بحکم آنکه بیت
بکرمی ممکن است از سنگ آهن را جدا کردن ۴
نبرمی میتوان چون آب از فولاد جا کردن ۴
چون او برای آمدن وعده دام روز فردا بکار
برده کار به لیت و لعل گذاشت و بارها گفته فرستاد که راجه رخصت بیرون رفتن نمی دهد اگر الصاحب
تشریف شریف ارزانی فرموده باجازت راجه مرا ببرید تا حاضرم بدریافت این جواب دور
از صواب اندیشه ناک شده در فکر دور و دراز افتاد اما سررشته همت از دست نداده در

بندوبست

بند و بست خود بود چون خطوط مذکور مرسول موصول پونه گردید مادهوراؤ بن نانا از بس حرص دنیا که طرّ بگاه حریصان است چنانکه گفته اند ؎

تنگ چشم از نعمت عالم نخواهد گشت سیر
پر نمی گردد ز دریا کاسهٔ چشم حباب ؎

ایساجی پندت بینی را که سردار لشکر هراول مرهٹه بود بعد چهل هزار سوار و بیست هزار پیاده و توپخانه که نانا وقت مراجعت خود در صوبهٔ سرانگذاشته بود همراهش داده روانه کرد چونکه خبر آمد مرهٹه بزنادار حرامنمک رسید همونتسب فکر دقیق کرده صبحدم ابواب قلعه بند ساخته اتواپ کلان بطرف فرودگاه خداوند نعمت خود راست کرده گولها پرانید آنصاحب شوکت بیرون دیوانخانه خاص خرامیده طرف قلعه نگاه کرده بفراست دریافت که معامله برگردید و گمان باطن بجلوهٔ ظهور آمد اما به یقین تصور کرد که ؎

ز زندگی چه بگیرکس سد بجز مردار ؎
چه لذت است ز عمر دراز نادان را

پس تفنگچیان را در تبیرها قایم ساخت که چند مردم را فرستاده بلا اطلاع احدی همه آبنی کاران ساحل جورا مع سبد که هنگام طغیانی آب بود گرفته مقید ساخت و سواران و پیادگان حاضر الوقت را گرد خانهای خود داشته متصدیان کارخانجات خود را طلبیده و افراد یاد داشت حساب توشکخانه و فیلخانه و شترخانه و سلح خانه و دیگر اسباب نفیس خانگی یعنی از جنس پارچه و ظروف وغیره تفصیل و ارگرفته در نصف روز از بند و بست امور خود فراغت یافته آسوده گشت در آن حین نمک حرام و خیم العاقبت بچند پیادگان و سوار از دروازهٔ میسور برآمده بفرودگاه آن شیر میدان شجاعت یورش نمود اما محافظان تبیرها بشلک های تفنگ و اتواپ حملهٔ کنان را نهریت داده مظفر گشتند و مکرر حملها و یورشهای نامعقول به عمل آورده آخر بجمیع وجوه ناکام و محروم برآمد وقت شب خود بدولت نقد و جواهر

وزیر مرجع از محل زنانه گرفته در خریطه ها پر کرده بدلاساو استمالت توابعان پرداخته با دوصد سوار برق آهنگ خریطه ها برداشته از سبدها عبور جسته دروازه آنجا شبگیر زده صبح داخل آنی کل گردید و در یک دو ساعت بندوبست آنجا کرده خطی به کبیر بیگ قلعدار بنگلور متضمن رسیدن خود در قیم و ترسیل نمودن آن رفیق با توفیق بمجرد استماع تشریف آوری آن صاحب شوکت خوش و خرم گردید اما چون هزاریان قلعه ملازم راجه بودند اندیشناک گشته فکری کرده خود با جمیع هزاریان قلعه به بهانه تماشای باغ بیرون قلعه شتافت و بمحافظان دروازه چنان تاکید کرد که حیدر علیخان بهادر برای بندوبست مهمات ضروری از سر رینگ پٹن می آید او را مزاحم نشده با رفقایش اندرون قلعه باز دهید پس مزاعرض دعوت ترسیل داشت چون شمیم اقبال نشان عرضی مرد دولتخواه مشاهده نموده به طمانیت ظاهر داخل قلعه گشته بر ابواب دریچه ها از ملازمان رفقاء خود یزک هندی نموده فارغ گشت مزاالبوقت یک دو ساعت معه هزاریان مراجعت کرده شرف ملازمت حاصل ساخت پس صاحب اقبال عدو مال تمامی هزاریان و مردمان ٹهانه قدیم را با انعامات شایسته خوشدل ساخت و بکارهای عمده آینده امیدوار کرده تالیف قلوب آنها چنان کرد که همه ایشان بکارگذاری و جان نثاری متعهد گشتند و بعد بندوبست این کار فورا همه مهاجنان و ساهوکاران شهر را طلبیده بمهر خود تمسکات عنایت کرده پنجاه لک روپیه گرفت و میر علی رضا خان را از رسیدن خود جریده به بنگلور و تمامی ماجرا اطلاع داده طلبید شت و بدستور مخدوم صاحب که در پهلیچیری بود برفتور و قصور زنار از نمک حرام و فوج کشی مرهٹه برحسب استدعای همین فتنه انگیز و پناه گرفتن خود به بی اسبابی تمام در قلعه بنگلور آگاه ساخته طلبیده بود چون میر مذکور بجمعیت خود که دو هزار مردم باروسیصد سوار و نهزار پیاده

و پنج ضرب توپ داشت رسید آنصاحب عزم از آمدنش مطمئن خاطر و قوی دل گردیده ببرسواد
بسون گوری و میسور تبیر بها بنا ساخته لشکر خود را همونجا فرود آورد و خود بدولت و رفراهی
سپاه بار و پیاده و سوار مامور گردید چون زنار دار نمک حرام روز دیگر خبر یافت که آن شیر
میدان دلاوری صید گاه کهنه را گذاشته علم شجاعت در عرصهٔ مردآزمای بنگلور برافراشته و بدبدهٔ
صولت جهانگیری در اطراف جهان و جهانیان درانداخت با چند مردم در فرودگاه آن شیر
شرزه صفت آمده تمامی اسباب و سامان برداشته اندرون قلعه برد و نزد مسجد اعلی که در آن
زمان دیری بود خانه خالی ساخته توابعان بهادر منش را مع صاحبزادهٔ والاقدر بلند اقبال

کز جبینش فروغ دولت و جاه ۵	عرض میداد در جهان ناگاه ۵

هفت ساله بود در آنخانه نگذاشته گرد خانه چوکیها داشت و بلا توقف آن زبان بغل
و نصب قلعداران و عمال تعلقات میسور پرداخته لشکری بعزم تسخیر قلعهٔ بنگلور فراهم ساخته
بود درین عرصه ایساجی پنبی با لشکر سنگینی چون شاهین گرسنه که بر طعمه میرسد رسید
زنار دار رسیدن او را از مغتنمات انگاشته کیفیت آن شجیع صایب تدبیر گوش گذارش
کرد و افیال آن شرزه خصال را که سی زنجیر چها و ه بقسمت لایق گرفته آرامته می ساخت
مع دیگر اسباب شایستهٔ دولتمندی نذرش گذرانیده در باب تسخیر قلعهٔ بنگلور و اسیر
کردن آن شیر میدان موکد ساخته روانه کرد خود هم عقبش بجمعیت نه هزار سوار و چهارده هزار
پیاده مع اتواپ قلعه شکن کوچ بکوچ رسید تا مرهٹه باطراف و جوانب بنگلور هنگامه طوفان
برپا ساخته به قتل و غارت رعایا دست ستم و تعدی دراز کرد چنانچه اکثر دیهات آن سر
زمین از صدمهٔ دواد دی عساکر نکبت مآثر خراب و بی چراغ گردیدند هر چند مرهٹه
مورچال دوانیده صلابت کوچها گزیده و تبیرها احداث کرد و بشکست حصار قلعه همت برگماشت

اما ملازمان صاحب شوکت تبرد شایان بارها بمورچال تاخته آتش میزدند و بدفع یورشها و حملهای ایشان پرداخته ظفرمند و کامیاب می گشتند در آن اثنا مخدوم صاحب بحسب طلب حضور از فراسیس رخصت گرفته با همین لشکر نیم جان که احوالش بتقریر اول موضوح شده باشد یلغار کرده به تیاک گذه رسید و چهار ضرب توپ از بالای کوه فرود آورده همراه خود گرفت و از گهاٹ تپور عبور کرده بکشن گیری آمد و سامان رسد و شرب و باروت آنچه که ضرورتر بود از اسدخان فوجدار آنجا گرفته قبض الوصولش سپرد و از راه رای کوٹه در سواد آنی کل رسیده بود که مرهٹه وزنادار از آمدن صاحب موصوف چون پیل دمان با لشکر گران اطلاع یافتند بامنصوبه شایان معه سپاه پیادگان سفاک در تاخته چون مور و ملخ گردش هجوم آوردند و فیل و شتر را مقدمة الجیش ساخته در میدان بعزم مقابله صفها آراستند و صاحب موصوف بازی اعدا شکن از دست نداده توپخانه و تفنگچیان را در شیب مین قایم کرده با سواران سبک عنان و چابک دست خود بدست بازی عبرت نمای بر فراز ارض استاده بود آن هر دو صاحب لشکر حساب سواران بسیار دلیر و اندک نما بدل نخوت منزل در نه گرفته با لشکرهای خود بر آن جماعه در تاختند تا صاحب موصوف سواران خود را عقب گردانده اشارت کرد تا کمینداران برخاسته از شلکهای توپ و بنادیق دمار از روزگار بدکردار اعدا برآوردند حتی المقدور دست از قتل و غارت دشمنان دولت بر نکشیده هزاران هزار مردان کاری و دلاوران جنگی را از هر دو لشکر بخاک عدم خوابانیدند چنانکه مقهوران هزیمت خورده روگردانیده تهاندند و باز در عرصه یکپاس روز فراهم شده گرد لشکر شیر مردان جهانگیر چون مگسان کم ظرف طمطنهٔ زن و رن برداشته محاصره کردند صاحب موصوف عرضی متضمن رسیدن خود در سوانح مذکور و محاصره دو لشکر نکبت اثر مفصل بخصوصه ترقیم و ترسیل نمود شجیع دالافطرت به تجویز رای

صواب

صواب نمای دانش والا مکتوبی برقاعده ارباب شوار پسند متضمن پیمودن طرق بغاوت
و حرام نمکی زنار دار بدکردار و آوارگی حال و مال خود و مفارقت متعلقان به نندراج نوشته
و نیز بر رسیدن لشکر عدو و مال از پیلچری و ستدراهش شدن دو غنیم لئیم و عدم جای پناه
به لشکر خود آگاه کرده ترسیل داشت چون دلوای مضمون خط آن محسن مکرم سراپا گوش کرد
رگ التفات قدیمی بحرکت آمده رقت کرد و یقین النست آنچه که پیش ازین بر خود گذشت
از فتور همون زنار دار بوده باشد خطے در جواب باستمالت تمام ترقیم ساخته معه چٹھی تاکید
بهم رسانیدن اسباب آذوقه و فرود آوردن لشکر در پناه کوه انچنٹی درگ موسومه قلعدار
آنجا که ٹهانه او بود ابلاغ داشت پس شیخ دانش آگاه تاکید مذکور نزد صاحب موصوف
بموجب مرقومه الصدر نیز از اطراف خود ایما ساخته فرستاد و هم آئین دلبری و دلدہی
چنانکه بود اعلام نمود صاحب معزالیه که تا سه چهار روز بدریافت صعوبتهای اعدا شکنی
و منصوبه خود داری باوجود سعی مردانه سپاه دولشکر بساط میدان رزم از دست
همت نداده و بحیله های دست برد و مدرمه های غنیم فریب نخورده با وصف کمی آب و علف
و دانه دواب بلا اندیشه به دلاوری تمام همونجا بسر برده بود بمجرد وصول عنایت نامه
والا و تاکید نندراج قوی دل گشته صفوف آراسته است بر لشکر غنیم در تاخت هر دو
ناتجربه کار تاب مقابله شیران جهان پیما در خود نیافته مثل روباه مزاجان از پیش رو بر
گردیدند فاما پیرامون فوج ظفر موج حلقه زده به شعبده بازی فریب دغا مشغول
بودند با این صاحب موصوف بعدم هول و هراس میمنه و میسره به شجاعت پیشگان
مردم بارو سوار سپرده شلک زنان راه درگ مذکور گرفت و تاکید نندراج به قلعدار آنجا
فرستاد قلعدار مذکور در پناه کوه شیران شرزه صفت را فرود آورده و از اطعمه

اشتر به و دیگر اسباب لازمهٔ حوایج بشری بخوش خریدی مهیا کرده سرخرو گشت مرهٹه
چون این حال دریافت تو بخانهٔ خود را طلبداشته ازدور بر جماعت راست پیشگان
توپ اندازی آغاز نهاد و هزیر حملهای نامعدود بر لشکر حیدری بعمل آورد چون یک
روز و دو شب برین و تیره گذشت شب سیوم صاحب موصوف بچند سردار تجربه کار و
قوی بازو مع دو صد کلاه پوش و دو هزار مردم بارجلادت شعار بعد پیمایش بسیار شبیب و
فراز زمین کوه و دشت در تاریکی بر عقب عسکر اعدا رسیده چنان زدکه طاقت و فرصت
جنگ آنجماعه مفت از دست هوش و حواس رفته آوارهٔ دشت افکار و ادبار گشتند و
سران ناتجربه کاران یعنی الیساجی نپی و راؤ متفنی بمعاینهٔ این حال که ناگاه رود از تن تنها
سر و پا برهنه خود ها را از آن معرکهٔ جان ربا بدر زدند و لشکریان آنها که هراسانه خبر دارو
از خواب غفلت بیدار شدند دیوانه وار دست به شمشیر و تفنگ برده تمیز و شناخت خویش
و بیگانه نکرده با یکدیگر گشته گشتند مابقی از سوار و پیاده راه فرار خود در گرفتند بعضی از معرکه
مرد آزمای بهزار الحاح و زاری از دشت شیران خونخوار رهائی یافته جان خود ها سلامت
بردند صاحب ظفرمند خوش و خرم گشته شادیانهٔ فتح بر ابواب جهان بلند آوازه ساخته
صبحی مع اسباب مقهوران و اتواب و دیگر سامان که توده توده و بسته بسته در افتاده بود
بر داشته بفرودگاه مراجعت کرد و هر دو سردار منهزم روز دیگر باز هیئت مجموعی کرده چون
زاغان سیاه فغان کاو کاو بر داشته باوصف پراگندگی خاطر و اوضاع یک جا
شدند درین اثنا نندراج بمرهٹه نوشت که حیدر علی خان بهادر رکن دولت میسور
است و حق خود درین ریاست ثابت کرده بلکه مالک این دولت اوست درینولا زنادار
ادنی نوکرش بحکم آنکه بیت پیش او بی من و قیب دون لیر پیا کند بشیشه چون خالی شود روباه شیر پیدا کند

الطاف و نوازشهای خداوند نعمت خود گستاخ شده از آنجا که بیت اصل بد جز خطا
خطا نکند * بیوفا با کسے وفا نکند * راه بغاوت پیموده از مخدوم خود برگردیده بیخ بیوفا
می بردآخر این فعل شنیع صریح او را صرفه نخواهد کرد ۵ اعتبار پست فطرت یکدو ساعت
بیش نیست * گرد آخر تنشین دریکه شد بالانشین * شما را هرگز لازم نیست که در مقدمه
بندوبست ریاست مادخل دهند اگر ارادهٔ اخذ زر چونهه در دل داشته باشند صواب
آنست که فکر وصولش کرده به صحت و سلامت مراجعت نمایند بعد دریافت مضمون خط
اندراج مربٹه از زنار دار بداعتقاد گشته سخنان رنجش بر زبان آورد چونکه از
دست بازی لشکریان شیر صولت بتنگ آمده بود درین معنی صلاح خود انگاشته
بحضور آنصاحب شجیع عزم مراجعت خود ظاهر نموده چیزی زر درخواست نمود
آنصاحب شوکت احوال خود و تاراجی اسباب دولت از دست بغاوت و فتنه
انگیزی زنار دار بیان کرده رسانیدن زر بعد ترقی بندوبست کار خانجات خود
قرار کرد و او التماس و اگذاشت بارهٔ محل در پیش آورده جد و کد بسیار نمود لیکن پاس
خاطرش و صلاح وقت تاکید و اگذاشت ضلع بارامحل بلا لفافه موسومهٔ اسد خان مهکری
نویسانیده بثبت مهر کلان نزد مربٹه فرستاد و این معنی از مغتنمات و از خانه سوزنده هرچه
برآمد سود خود دانسته از آنجا کوچید آن شجیع صاحب عزم بسرعت سریعه از لشکر مخدوم صاحب
ملحق شده سراپردهٔ خاص بیرون قلعه نصب کنانیده با سامان جنگی داخل خیمه گردید و خفیه
بفوجدار بارامحل نوشت که ماهر آئینه نظر بصلاح امور خود داشته برای و اگذاشت ملک بارا
محل از نام شما تاکید بے لفافه نوشته دادیم لاکن شما با استقلال تمام بوده بحکمت عملی هرگز
اورا دخل ندهند پس فوجدار با تدبیر با استقلال و اطمینان تمام بندوبست قلعجات

کرده بود که ایساجی پنی معه تاکید دلفریب به کشنگیری رسیده تاکید معه رسید خود نزد
فوجدار ما یب ای فرستاد آن فرمان بردار با توفیق مجدداً پروانه دستخطی خاص به مهر
جیبی ولی نعمت بنام خود درخواست وایمای ساخت که بریک تاکید بے لفافه ملک و قلعه
را واگذاشت نخواهیم نمود چون مرہٹه در واپس ساختن تاکید نوشت جواب صاف داد
که کاغذ موسومهٔ ما برشما واپس نخواهد گردید مرہٹه بچنین جواب و سوال مردانه دریافت که مقدمه
ابتر گشته و درین رد و بدل هیچ سود و بهره بدست نخواهد شد و آخر این ملک در ضبط ما نخواهد
ماند و در همون تشویش قاصد انش خبر رسانیدند که آن صاحب دولت با لشکر میر علی رضا
خان و مخدوم صاحب چون شیر غران گرسنه از کنج غار قلعهٔ بنگلور برآمده در سواد صحرا ے
آرمیده نظر غارت بر رمهٔ اعداد ارد مرہٹه از خبر دال ازدست داده بے نیل مقصود راه فرار
سر کرد هر گاه مرہٹه بطرف بارامحل نهضت کرد زنار دار مایوس بدار الریاست خزید آنصاحب
عزم باشوکت مع لشکر ظفر پیکر از راه ماکڑی درگ برآمده در درگ مذکور واتری درگ
وچین رای پٹن وچن پٹن وغیره تهانه خود گذاشته از بالای موتی تالاب وچیرکولی
سمت پریاپٹن بنابر ملاقات نندراج راهی گردید همدرآن زمان ازراه اخفا خطوط
جدهٔ راجه مسند نشین باین مضمون که در نمولا دولت و ریاست دیرینهٔ خاندان ما بسبب
بی تمیزی و بد لحاظی و نفاق اعیان بے تدبیر چنان بی بند و بست گردیده که اکثر ناهنجار
ازراه بغاوت فرصت جویان اخذ ملک و دولت هستند درین صورت آن فرزند
سعادت مند با اقبال متوجه بند و بست این ریاست شود و ما بیچارگان را بجای
امن و امان نگهداشته بطرفداری ملک و مال وغیره پردازد شایان سعادتمندیست
بآن شجاعت منش رسید چون شجیع والا دانش بر مضمون خطوط واقف گشت و آن

کتابت

کتابت را دست آویز و سند دولت خداداد خود انگاشته داخل جیب مبارک کرد و در
جوابش تسلی نامه ترقیم و ترسیل فرموده از آنجا راست بعزم ملاقات نندراج شتافت
و بساعت سعید شرایط مواصلت جسمانی باکدیگر بجا آورده شد و کلمات قصور نمکحرام
پرفتور درمیان آورد نندراج برعمل شنیع زنار دار نفرینها خوانده در استیصال و سزایش
مشورتها و ترغیب ها فرمود پس آن صاحب شوکت با لشکر خود برای تنبیهش مستعد گردید
نندراج جمعیت خود را که دو هزار پیاده و هفت صد سوار و هزار جوان بازنزد خود موجود
داشت متعین آن صاحب عزم کرده رخصت نمود درین اثنا زنار دار با لشکر هفت هزار
سوار و دوازده هزار پیاده و منویل کلاه پوش که سردار هشتصد چیٹی کار بود و دوازده
ضرب توپ بعزم مقابله برآمده اگرچه سواد پریاپٹن را مضرب خیام عسکر خود نمود اما
از نهیب مردانگی و یکه تازی و دست شمشیر اعدا شکنی آن بهادر منش شب و روز چون
بید می لرزید بلکه خور و خواب ناگوار میدانست قضارا شبی در لشکرش اسپی رسن ها
شکسته براسپ دیگر درافتاد و باهم لگدها زده صهیل برداشتند چون هول و هراس در
لشکریانش بمرتبه اتم بود بیکبار آواز فغان واویلا و آمد آمد دشمن از نهاد مردوزن برخاست
که همه لشکریان زیر و زبر گردیدند و بعضے هولناک دست بشمشیر برده رایگان باکدیگر
کشته گشتند و اکثر بیوپاریان اموال و اجناس خویش گم و تاراج کرده دست تعاب
برسر اوقات خود زدند چون روز روشن شد از قزاقان اعدا سوز اثری پدید از نبود جمل
گشتند و برکردهٔ خود پشیمانی کشیده بجای خود آرمیدند پس سپه سالار شجیع بدریافت
احوال پرملال لشکرش طمانیت خاطر حاصل ساخته روز دیگر میمنه و میسره آراسته راست
طرف لشکرش شتافت اگرچه او هم همه لشکر خود را آراسته و تیار ساخته باقواعد درست

استاد اما از ریزش شلکهای توپ و بندوق غازیان شیر شکار جمعیتش بکقیم پراگنده گردیده
مغلوب و سپر انداز گشت فورا بر اسپ برق شتاب سوار شده چون تگرگ بعرق خجالت
سراپا تر آمده بهزار ریخ و تردد داخل دار الریاست گشت و جمله سوار و مردم بار و پیاده
با ساز و سامان امانت بدستور سابق داخل ملازمان آن سپه پرور شده مستعد
زد و کوب اعدایش گشتند پس آن غربا نوازان آنجا کوچیده از راه چنگال عبور جو کرده بر سواد
مانای منڈف بالشکر فرود آمد و توپ کلان بر یک تیری داشته بنا بر عبرت چند گلوله
بجانب دیوانخانهٔ خاص و محل زنانهٔ راجه پرانید و بمجرد صدمهٔ گلولها از محل زنانه شور و غوغا
برخاست و همهٔ مستورات بر اجه مستغاثی جانهای خود شدند و از غوغای عورات
هوش و حواس در باخته بآن صاحب عزم پیغام فرستاد که از ابتدای راج و بنای
دار الریاست تا زمان حال کسی از مخلصان ما سوای دیو راج حرامنمک چنین شوخی نکرده
واحدی بر خانهٔ ما گلولهای توپ و بندوق نه پرانیده گولندازان خود را تاکید نمایند تا
دست از چنین شست اندازی و بدسلوکی کوتاه سازند و مرکوز خاطر ما ایما نمایند
آن شجیع اعداشکن در جوابش گفته فرستاد که ما هم معتقد پای تخت این دولت بیزوال ایم اما
حرامنمک منحرف دولت ما اندرون قلعه پناه گرفته است لهذا متکفلان امور ملکداری
چنین شوخی و گستاخی بعمل می آورند اگر او را بحضور ما فرستند همون مخلص دیرینه
هستیم که بودیم راجه جز اقبال این معنی چارهٔ خود داری ندیده بعد توثیق عهد و پیمان که
او را از جان بلاک و معذب نسازد در پهره یعنے مقید بحضور آن فیض بخش روانه نمود آن
فیاض دوران او را که قابل بدار کشیدنی و عضو ها بریدنی بود نظر بر عهد خود کرده مانند
زاغ سیه بخت در قفص آهنی بند کرده روانه بنگلور ساخت الحق اگر نمکخوار خوان نعمت

کسی پرورش یافته دست نوازش والا دستی شیوهٔ حرام نمکی بجا آرد و طرق بغاوت
پیماید منتقم حقیقی باندک زمان او را گرفتار دام بدبختی نماید آرے بیت

باصاف دل مجاله از خویش تهی است	هر کو کشد برآئینه خنجر بخود کشد

ذکر بندوبست قلعهٔ دار الریاست یعنے سریرنگ پٹن وغیره مع دیگر کیفیاتے که در سن یکهزار و یک صد و هفتاد و یک هجری رو داده

چون آنصاحب شجیع ظفر مند از مهم مذکور پرداخته بر اعدای دولت خداداد فتحیاب گشت
آداب شرایط شکر نامتناهی بدرگاه الٰهی مودی ساخته روز دیگر به راجه گفته فرستاد
که اگر اجازت شود خیرخواه بملاقات متعلقان بقلعه می آید او برضا و رغبت خود
محافظان ابواب قلعه را در باب واگذاشت آنصاحب شوکت در قلعه تاکید کرده خود
بهانهٔ سیر و تماشا سوار شده رسید و فراوان زر و گوهر بمحض تالیف قلوبش بر فرق علوهمت
نثار ساخته و زیور مرصع که عبارت از حلقه دست و پدک جواهر وغیره باشد بخدمت
والایش گذاشت و مراسم مبارکباد فتح و نصرت ادا کرده بتکلیف تشریف آوری
اندرون قلعه نمود آن شجیع سراپا فکر و تمیز با او تعلقه رفتن دور از حزم و عاقبت اندیشی
که لازمهٔ ارباب انش و بنیش همونست دانسته بهانهٔ روز ناساز و ساعت بد درمیان
آورد و ملاقات متعلقان خصوصاً دیدار صاحبزادهٔ بلند اقبال را که فی الحقیقت وجود
شریفش بنیان قیام دولت خداداد بود بر فردا قرار داده به نذر چند راس اسپ و
خلاع گران بهار اجه را روانه قلعه نمود خود بدولت آن شب همونجا آرمیده صبحی مع
جمعیت گران داخل قلعه گردیده بر ابواب و دریچه های قلعه و دیگر کارخانجات

ملازمان معتمد خود قایم کرد بلکه بر ڈیوڑھی دیوانخانه راجه و محل زنانه آتش چوکی ملازمان خود داشته باطمینان کلی از متعلقان و توابعان ملاقات کرده بعیش و نشاط اشتغال ورزید الحق چرا چنین نخواهد کرد که دولت نیم جان میسور را از سر نو زنده ساخته بارها محض بطر فداری آن دولت از مرهٹه و دیگر یغیان جنگها کرده بزور بازوی تدابیر عدو مال شکسته ها داد و ملک از دست رفته را بنفس نفیس باتدابیر صائبه باز بقبضهٔ اقتدار خود آورد با وصف این تردد و تشویش چون بدلخاطان کور باطن در شکست دولت آن قوی بازو حیله ها می انگیختند و مزاج مسند نشین ساده منش را از آن جناب الا بر شورانیده فتنه و فساد برپا می ساختند و این همه محنت ها و صعوبت ها را که در امر ملک داری بظهور رسانیده بود مفت ضایع و برباد کردن میخواستند لهذا آن همه را زیر کرده راجه را از کشمکش امور ملک داری و دردسر تدابیر اعدا شکنی در مهد امن و امان داشته بطر فداری ملک و مالش پرداخت بلکه از بحر کشاکش دولت دنیا اورا بساحل نجات رسانیده ممنون و مشکور توجهات والا ساخت ؎

نیاید تاجداری بی دلیری هیچکس هرگز + چو شمع از سر گذشتن لازم آید سرفرازان را

القصه چون چندی روز و شب در نظم و نسق کارهای شکستهٔ بلاد میسور و غرل آئین فتنه ساز و تنبیه بدلخاطان حیله باز و جریمانه گرفتن از متصدیان پر غبن و تبدیل کارگذاران با مکر و فن و فراهمی سپاه پیشه و اسباب شایستهٔ حرب و آئین سپه پروری بدل متوجه بوده داد عدل و انصاف در داد و دلهای خلایق دور و نزدیک را بزر بخشی و نوازش گستری و خاطرداری بدست خود آورده نام آوری اندوخت و هیچ کار بدون تجویز صائبه و حسن تدبیر لاحقه سرانجام نمی داد و لیسر اقبالمنده ابه اوستاد و الادانش سپرده تعلیم و تدریس علوم سعی جمیله فرمود غرض گلستان تعلقات میسور آب و رنگ امنیت تازه

یافت

یافت و دلهای حاسدان ملک و دولت چون باغ خزان رسیده یکسر بی رنگ و رونق و خراب ترگشتند و اکثر تعلقات اطراف که از دست حکومت اعیان این دولت رفته بود بحسن سعی و کاردانی در قبضهٔ اقتدار آن ستم نهاد درآمدند و مردمان قابل و هنرمندان جهان و اهل حرفه و سپاه پیشه که از باعث کساد بازار و کسر منزلت و کم خواهش سران پیشین چون شمشیر در نیام عزلت نشین بودند دفعتاً زنگ کدورت از چهرهٔ حال مستقبله قدردانی و مساعدت بخت پاک وصاف نموده مانند نیزه سربالا کرده حاضر حضور شدند و فراخور حوصلهٔ خود بکارهای لایق و خدمات قابل مامور گردیدند و سوداگران و تاجران حسب الخواهش انعام پرور از هر دیار و بلاد تحایف نفیسه و اسپان گران بها و شتران بارکش حاضر ساخته سوای قیمت مقرره بخششها و انعامات شایسته می یافتند و لکوکهاز رهٔ ضمانت اهلکاران حضور بنابر طلب داشت اسپان بهتر و سپاهیان و مردان هنرور در اطراف جهان می ریخت تا هرکس بکار و خدمات مامور خود بدل و جان ساعی بوده سرانجام میداده بودند الحق هرگاه خداوند حقیقی میخواهد که یکی را زبندهای خود را سزاوار ملک داری و لایق غربا پروری و رعیت نوازی سازد دانش را مرجوعه خاص و عام و کارش را سود و بهبود انام گرداند مصرع

دولت بغلت نیست که گویند چنین است ۱۲

حاصل کلام چون زنار دار حرام نمک بپاداش عمل خود رسید و بیخ فساد و خلل ملک مسطور برکنده شد جنوبی دارالریاست که مراد از ضلع پائین گهاٹ یعنی کویمتور وغیره باشد پرشور و شر گشته زیرا که زنار دار وخیم العاقبت برای بندوبست آن نواح یکی از خویشان خود را روانه کرده بود و او نسل حرام بعد دریافت حال حرام نمک چند نایمار و اوباش منشان را

باخود متفق ساخته شورش افزا بود برای تنبیهش دو صد سوار و دو رساله مردم باروه هزار پیاده
بسرداری سید اسمعیل صاحب برادر نسبتی خود معه سردارخان نامی دلاور منشی روانه
ساخت و خود بدولت نزد نندراج رفته بلطایف الحیل و بهانه بندوبست بعضی امور دولت
خود رضامند ساخت معه متعلقان و خویشان و زن و فرزند و قرابت داران او را همراه
خود آورده داخل حویلی خاصش نموده سجدات شکر بدرگاه قادر دولت بخش حقیقی ادا
ساخته شادیانه شادمانی و نغمه بهجت و کامرانی بلند آوازه فرمود چون سکه اسم گرامی
آن بخت آور بدولت خداداد رواج تازه یافت و جمیع سامان شایان ثروت و سلطنت و
خزانه و اجناس نفیس و زر و گوهر و آلات حرب و ضرب بقبضهٔ اختیار درآمد مخدوم صاحب
بقلعداری دارالریاست مقرر شد و اخراجات معمولی حسب خواهش متعلقان راجه مسند
نشین و نندراج وغیره بحال و برقرار و قلعدار به میرسامانی ایشان ماموگشت و خود بدولت
روزی درساعت نیک اندرون محل زنانهٔ راجه و نندراج تشریف برده به تسکین و
دلاسای طرفداری ملک و دولت پرداخته چند طبق پراز خلاع و زر و جواهر بهموار از طرف
خود بایشان سپرد و بامراد مراجعت فرموده هنگامهٔ عشرت و کامرانی گرم ساخته بعضی
پالیکاران آن نواح مثل کرک و الر وغیره که بنیهٔ غفلت بگوش خرد داشته بودند نظر بزور
بازوی شجاعت و یاوری طالع آن همایون طالع کرده هراسان گشته مطیع شدند و بعد
بندوبست دارالریاست با لشکر ظفر پیکره بنگلور شتافته بادای مبلغ که از نزد ساهوکاران
آنجا گرفته بود پرداخته مسرورالوقت گردید و اسمعیل صاحب و سردارخان از بندوبست خود
فراغت یافته خویش زناردار را اسیر کرده فایز حضور شدند و بهمدران اوقات بدرالزمانخان
نایطه به ارادهٔ نوکری از رنجنگڈه رسیده ملازمت حاصل ساخت چونکه آن فیاض زمان

از جد و پدر شش معرفتی و وقفیتی داشت رسیدش را غنیمت دانسته بماهیانه پنج صد روپیه
به بخشی گیری بارگیری مامور ساخته بود و همدران روزها بسمع شریف رسید که بالیکار بالاپو
خورد از باعث غرور لشکر و اسباب دولت خود سر افتخار بفلک نپدارنا رسامی ساید
و اکثر رعایای تعلقات سرکار را بتقاوی زر و فریب بسمت خود می کشد یقینیکه از صولت
حمله شیران عساکر ظفر مآثر خوفی ندارد پس سوای سرزنش و تنبیه معقول مطیع و منقاد نخواهد شد
و بر هنمای پند و نصائح اصلا طریق وفا نخواهد پیمود آن داد گستر باستماع این معنی بنابر
بند و بست دولت خود عزم استیصالش بدل مصمم داشته در فراهمی لشکر و اسباب جنگی مستعد بود

ذکر فوج کشی میر سید شریف علی خان بسالت جنگ ناظم ادهونی بن آصف جاه ناظم دکن به بند و بست صوبه سرا و تسخیر کردن آن سمت بتائید حیدر علی خان بهادر منتقل شدن آنهمه بلاد به قبضه تصرف آن والا دانش و فرهنگ در همون سال یعنی در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری آنکه

درحینیکه بالاجی راؤ نانا معه تمامی سلطنت و امرای خود متوجه بند و بست نواح خاندیس بود
میر نظام علیخان اسد جنگ ناظم حیدر آباد در سنه ۱۱۶۶ یکهزار و یکصد شصت و شش هجری
بفراهمی لشکر انبوه به تنبیه مرهٹه یعنی غنیم پونا و تسخیر ملکش همت گماشت و میدان
خالی دیده بکوچهای دراز تا پونه رسید و شهر را غارت ساخته آتش زده بتخانه ها را
شکست و در دیرها گاوکشی بعمل آورده برگردید مرهٹه بمجرد استماع این خبر بر سبیل یلغار
در رسیده و اسد جنگ را متصل معموره همنابا د محاصره کرده چنان شکست دادکه بطرفة العین

خرابی تمام بحال لشکریان مغول راه یافت و از بهیر و نبگاه و توپ خانه وغیره جدا گشته در یک قلعچه
محصور گشت و امرای قدمیش بعضی اسیر و اکثر قتیل شدند آخر الامر لاچار شده بغنیم راه مصالحت
پیموده ملک هفتاد لک روپیه باستصلاح پیشکش این دیوان معه دو شهر دار السلطنت سلاطین
دکن یعنی برهان پور و بیجاپور سوای این احمد نگر و دولت آباد و صوبه سرا گذاشته سالما به
به گولکنڈه مراجعت نمودند لهذا آنهمه ملک در ضبط مرهٹه بود چون لشکر کثیرش در سواد
کنج پور متعلقه پانی پت و کرنال از دست سرابدال تاخت و تاراج گردید و بالاجی او
ازین تشویش جان خود را رایگان در باخت بسالت جنگ حاکم ادهونی وقت را
غنیمت شمرده مع لشکر و سامان جنگی به بندوبست صوبه سراهمت گماشته بسازش
مرار راؤ حاکم گتی و حاکم کڑپه کوچیده بهسکوٹه که پرگنه من مضاف صوبه سراست و تهانه مرهٹه
پونه بود رسیده محاصره نمود و بکشایش قلعه فرمان داد چونکه موکنڈ سری پت نامی قلعه ار
انجا دلاور بود قلعه را محکم کرده آنقدر کوشش مردانه بجا آورد که حاکم مذکور تاب عدو شکنی
باوصف لشکر کثیر در خود نیافته ملتجی بآن شیر شرزه شکار گردید یعنی حیدر علی خان بهادر
را طلبید پس آن شجیع عالم نواز که در بنگلور بعزم تنبیه سیامی گوڑه پالیکار سرکش بالاپور خورد
سرگرم بندوبست لشکر خود بود دعوتش اسبب ترقی دولت خود انگاشته در رسید
اگرچه حاکم مذکور برای ملاقات مستعد شده استدعا نمود اما آن بیدار بخت هشیار مغز
پیام فرستاد اول خدمتی که معین خواهد شد سرانجامش بهم رسانده کار دست به عمل
آورده بنده سرخرو بشرف ملاقات خواهند پیوست و او التماس تسخیر قلعه کرد تا شجیع
کارآزمار و زدیگر پیرامون قلعه گردیده نشیب و فراز زمین مشاهده کرده معموره را که شرقی
قلعه هست بیک حمله گرفت و مورچال همونجا قایم کرده گولندازان خود را فرمان داد

تا بشست

تا به شست اندازی توپهای حصار قلعه را چون پنجره مشبک ساخته و شجیع صاحب را
وقت توپ اندازی بحاکم مزبور نوشت که حضرت بجای خود خبردار باشند که بر قلعه توپ
اندازی بعمل می آید بعد آن گولنداری حسب الفرمایش خداوند نعمت خود چند گوله
از توپ دور انداز بجانب لشکرش که بفاصله نیم فرسنگ غربی قلعه فرود آمده بود پرانید
که محض عبرت خود نمود تا لشکر مغول از زیر و زبرش گولها زیر و زبر گردید و حاکم مزبور لشکر خود را
از آنجا برداشته آنطرف تالاب شمالی قلعه خیمه زده فرود آورد غرض آن صاحب شوکت
عدو مال دو سه روز به توپ اندازی و قلعه شکنی مشغول بوده در روز چهارم بقلعگیان پیغام
فرستاد که من بهادرام اگر پروای جان و مال و هوس عیش و عشرت باقی دارید مع سامان
شمار روانه کرده آید وگرنه یورش کرده همه محصوران را مع عیال و اطفال تیغ کشیده خواهد شد
تا قلعدار بعد رد و بدل بسیار طمانیت خاطر حاصل ساخته از راه مصالحت به پناه
دولت خداداد در آمد و قلعه بملازمان والا سپرد آن خلق پرور داد گستر در قلعه ٹهانه خود
گذاشته قلعدار مذکور را از جان و مال امان بخشیده حسب استرضای خاطرش مع
بار برداری باستصواب و تجویز حاکم مسطور روانه پونه ساخت و روز دیگر بحاکم نوشت
که در قلعه مفتوح ٹهانه باید فرستاد تا ملازمان خود را از قلعه برداشته شود تا حاکم دانا به مقتضای
رای وقت پسند خود بندوبست قلعه مع توابعش بذمه آن شجاعت منش گذاشته
سمت صوبه سرا پیشتر نهضت نمود پس آن دلاور باشوکت در عرصه دو سه روز از
بندوبست قلعه فراغت یافته با لشکر ظفر پیکر و آتشخانه جگرگداز عدو سوز کوچ بکوچ
قطع منازل کرده سواد بالاپور کلان را مضرب خیام عسکر نصرت مآثر نمود عباس قلی
خان بن درگاه قلی خان مرحوم حاکم آنجا از فعل خود که در حق آن صاحب شوکت

غریب پرور در ایام سابق بنظور رسانیده بود یاد کرده به بیم گزند خویش مع زنانه و اسباب ضروری راه ارکاٹ سر کرد پس آن صاحب جاه باطلاع این معنی ٹهانه خود در قلعه مذکور فرستاده با لشکر حاکم صدر ملحق شده هراولی گزید تا آن زمان اتفاق ملاقات هر دو صاحب جاه و فرصت همکلامی بیجا بانه صورت نه بست چونکه در سواد میر سیدند آنصاحب شوکت غربی قلعه سواد عیدگاه را مضرب خیام نمود و لشکر مغول در تالاب شرقی قلعه فرود آمده گرد گرفتند و مورچال شدید و صلابت کوچه های متعدد بجفر زمین دوانیده با تش اندازی منجنیق پرانی اشتغال ورزیدند چون کشایش قلعه هم برای زرین آن والا دانش تفویض یافت رفته رفته شهر گرفته تبیر بها قایم کرد واز آنواپ کلان دیوار قلعه وارک قلعه شکست واز بس شلک های آنواپ که دل و جگر محصوران از صدماتش چاک چاک می شد حصار ها ریخته گردید با این ترمک کشن نامی حارس صوبه دل از دست نداده تا یک ماه داد قلعداری در داد آخر الامر که حصار ها بر زمین برابر شده بود از یورش غازیان شیر شکار آن شجیع والاهمت هراسیده به پناه دامن دولتش شود و بهبود خود انگاشته التماس جان بخشی نمود و قولنامهٔ قوی درخواست پس آن بیدار بخت وطالع آور بدلدهی و امان بخشی او قولنامه فرستاده نامبرده را طلبید و تهانه خود در قلعه گذاشت و آنچه که سامان ذخیره و آلات حرب و ضرب که مرهٹه برای ملک گیری کرناٹک بالا گهاٹ و پائین گهاٹ در آن قلعه آماده کرده بود در تحت تصرف خود آورد اما بلا توقف آن وزمان و عدم اطلاع احدی آنواپ کلان و دیگر سامان شایستهٔ آنجا را که تیار و لایق داشتن بحضور خود بود علیحده زیر خاک پنهان ساخته پنج شش ضرب دهان شکسته و نادرست مع چیزی سرانجام مدرس و بوسیده

بیرون انداخته نامهٔ مبارکباد فتح بحاکم مذکور ترقیم و ترسیل ساخت چون روز دیگر حاکم
مسطور برای دیدن قلعه و اسباب جنگی مرهٹه بارهاز بانی جاسوسان شنیده بود
که الآت حرب و ضرب با دیگر اسباب گران در ینجا داشته است سوار شده متوجه
قلعه گشت و آن صاحب شوکت کار آزما در پیش قلعه اول شرف ملاقات حاصل ساخته
او را اندرون قلعه برده و بسخنان ایله فریب و چرب و شیرین دلش ربوده و کلیدهای
قلعه در پیش گذاشت و تتمهٔ اسباب قلعه یک بعد دیگر بنظر گذرانید و حاکم مذکور بعد مشاهده
و ملاحظهٔ خرد و کل سه ضرب توپ کلان را که در جلو نواب ناصر جنگ شهید بود کشیده
در لشکر خود فرستاد و بقایا سامان و کلید قلعه و نبد و بست آن صوبه بآن صاحب
ظفر سپرده داخل خیمه گردید چون بعد سه چهار روز کوچ مراجعت به ادهونی مقرر
گردید آن صاحب شوکت را طلبیده بنواب حیدر علی خان بهادر چقماق جنگ
مخاطب ساخته مسند نظامت در و بست صوبهٔ سرا مع پیشکشات پالیکار نوشته داد
و ضلع گرم کنڈه مع قلعه بر آن اضافه ساخته بی تکلف از زبان خود فرمود
که شما محق دولت و سرداری این همه ملک هستید او خالق جان بخش محض و جود شریف
شما را بخلق پروری آفریده پس این ملک و دولت بذات شما مبارک و مهنا باد
الحاصل بعد ادای لوازم مبارکباد حاکم دانا از نواب بهادر مبلغ خطیر و راسان با پیاده
و فیلان کوه پیکر خصت شده با تمامی لشکر خود مراجعت بادهونی کرد و اضراب
مذکور را همراه لشکر بردن نتوانسته شمالی قلعه بر نهر آب دو ضرب گذاشت و ضربی را
که در جلو نظام الملک آصف جاه بود بهزار تردد و محنت همراه خود برد مخفی نماند
چون آن شجاعت منش بخطاب مرقومة الصدر خوانده شد آن زمان بپاس خاطرش

شکریه ادا نمود و خاموش ماند بعد روانه شدن حاکم مزبور خطاب جنگی را ذکر کرده خود را فقط بنواب بهادر نامید سپس نواب بهادر تا پانزده بیست روز رونق افزای قلعه بوده بدلدهی و تسلی خاطر رعایا و برایا پرداخته میر اسمعیل حسین را بایالت صوبه تعین کرده در باب مرمت قلعه تاکید آکید کرده داخل خیمهٔ مبارک گردید

ذکر لشکر کشی نواب بهادر بر بالاپور خورد و تسخیر کردن آن مکان و مفتوح شدن کوه مرک سر یعنی کوه سرای خورد و بزرگ و غیره که در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری واقع شده

هرگاه نواب بهادر از بند و بست صوبه سرانجام یافت عزم تسخیر بالاپور خورد که از زمان سابق مرکوز خاطر بود با تمامی لشکر خود که هشت هزار سوار و ده هزار جوان بارود و دوازده هزار پیاده کرناٹکی بود با وفور سامان جنگی بطرف مذکور نهضت فرمود و در اثنار راه فیض الله خان هیبت جنگ بن میر محمدی خان جاگیردار پرگنه تمری که داماد نواب دلاور خان بود از خسر بزرگوار بعد فوت زوجهٔ خود رنجیده بملازمت نواب بهادر قدم از سر ساخته شتافت و فراخور حوصله خود عزت امارت دریافت چون بظاهر معمورهٔ مذکور نواب بهادر فرود آمد پالیکار آنجا تاب جنگ میدان در خود نیافته قلعه بند گشت هر چند نواب باطاعت و انقیاد امر خود رهنمای فرمود او نگون بخت از این معنی پهلوتهی ساخته مستعد جنگ گردید امام رار او کهوڑ پڑیه را

بکومک خود طلبید چنانچه راؤ مذکور تمامی جمعیت و سلطنت خود که دوازده هزار سوار و پیاده
بود بتائید شش همت گماشته در رسید و گوڑی نبڈه را قایم کرده خود در آنجا اقامت
داشت و شش و هفت هزار سوار بمقابله لشکر نواب روانه کرد چون جمعیت راؤ مذکور از آنجا
رخصت یافت برکهی لشکر نواب بهادر زده برگشت بعد اطلاع براین معنی نواب
غضب آلود شده با چند شیر دلان خونخوار پی شان گرفت و در میدان غربی نندیگڈه
با جمعیت غنیم در آمیخت و بیک حمله مردانه و دلاوران نواب چون مرغان دانه چین
لشکریان اعدا را تا منقار تیغ درکشیدند و بقیة السیف از راسان و آلات حرب و
ضرب خود دست شسته فقط جانهای خود را از آن مهلکه و معرکه مردآزمای بیرون
بردند و قریب دو هزار اسپ غنیم بدست لشکریان نواب شدند پس ظفرمند مراجعت
کرده برکشالیش قلعه مذکور همت گماشته فرمان داد تا کارگذاران والا دانش حسب الحکم
معموره پٹنه گرفته مورچال قایم کرده در توپ اندازی منجنیق پرانی اشتغال ورزیدند
راؤ مذکور تاب مقاومت نداشته فقط بخرابی و تاراجی رعایا سعی میکرد چنانچه
قزاقان لشکرش مثل چغد و بوم یوم بیوم دیهات سرکار خداداد را خراب و پایمال
میکردند لاکن اصلا بمقابله و مجادله اهل لشکر نواب نپرداختند اگرچه این خبر بسمع شریف
نواب بارها میرسید اما باراده اینکه افتتاح قلعه بنیرای معقول آن بیباک پرداخت آید
خود را بر در تجاهل زده مثل نادیده و ناشنیده به تفتیح قلعه صرف اوقات می نمود و تدبیر
قلعه شکنی و سعی عدو مال بعمل می آورد چون دراندک مدت دیوار قلعه که گلی بود شکست و
ریخت از یکجانب گردید نواب حکم یورش در داد با وصف این حال محصوران همت مردانه
و کوشش بهادرانه صرف کردند و بدفع یورش پرداخته حمله کنان را بهزیمت دادند

ور روز دیگر باز یورش کرده ناکام برآمدند سپس نواب فکر دقیق بکار برده به تردد شایان
مرحلهٔ تازه روبروی دروازه احداث کرده به شکست باب قلعه فرمان داد تا گولندازان
دوربین بسعی یک روز هر دو دیوار سدّ دروازه شکسته فارغ گشتند چون راجه محصور
خبر شکست دروازهٔ قلعه گوش کرد بفکر دور و دراز افتاده معرفت ساهوان و دیگر
پالیکاران راست باز که همراه لشکر نواب بودند پیغام صلح فرستاده عرض جان بخشی
نمود بعد رد و بدل بسیار نواب بهادر نظر بپرورش براو گذاشته به نذر و پیشکش هفت لک
روپیه راضی شده دست از جنگ باز کشید و برحسب معروضش چنان مقرر شد
که خود بدولت مع لشکر و توپخانه ازراه دیون هلی و بنگلور مراجعت بسریرنگ پٹن فرماید
و منجمله مبلغ زر سه قسط تقرر و تفریق ساخته قسط اوّل در مقام دیون هلی و دیگر در
بنگلور و سیوم در دارالسلطنته عاید سازد پس همچنان کوچ به عمل آمد و نواب بحزم و احتیاط
تا ابلاغ مبلغ مذکور هزار تفنگچی را بسرداری همان خان کهوکر و حسین خان لودی در مور چال
و پینٹھه گذاشته هفت بیش صندوق پر باروت هم ذمهٔ آنها سپرده بود راؤ مذکور
یعنی مرار راؤ باطلاع این خبر شبانه مع لشکر یلغار کرده از عقب قلعه رسید سردار
قلعه را خبردار ساخت او نا تجربه کار رسیدنش را از مغتنمات شمرده خوش و خورم بیرون
قلعه آمد پس هر دو دغا باز حیله گر مشورت نموده بفریب ادن نواب بهادر کوشیدند
چه راؤ مذکور سخنان چرب و شیرین و ابله فریبی را سود و بهبودش زده بدام خود در کشید
چه گفت که بالفعل حصار قلعه شکست و ریخت شده اکثر غربا و سپاهیان جنگی خراب و
پایمال آتشبازی گردیدند اقامت اینجا مناسب حال نیست لازم که مع ناموس خود و تمامی
خزانه و زر و گوهر بکوه نندی رفته اقامت باید ورزید و مبلغیکه نواب ادن تقرر یافته است

بمن عاید سازید تا بصرف همون مبلغ مذکور لشکری فراهم ساخته دیگر لشکر انبوه از پونه و حیدرآباد
بکومک طلبیده تنبیه معقولش کرده آید پس ایلچی سادهنش که وقت زوال ریاستش رسیده بود
سخنان غرضانه او را بگوش رضا جا داده همچنان کرد که چهار پنج لک روپیه که برای ابلاغ
نواب بهادر حسب قرار خود اماده داشته بود به راؤ مذکور رسانیدند و قلعه هم بجز استش باز گذاشته
خود بر کوه رفت راؤ مذکور دو هزار پیاده خود معه ضرب و باروت در قلعه شکست و ریخت
ٹهانه گذاشته باقامت گاه خود شتافت صبحی قلعگیان به برج و بارهای قلعه طبل دود
و تیر بهای مرهٹی می نواخته بر دروازه هجوم کرده بودند نیز کداران نواب بمشاهده اینحال
فتوری عظیم انگاشته در مورچال قایم و مستعد بودند که ناگاه هزار و پنج صد کس غنیم بیرون
قلعه شتافته بر ایشان در تاختند از آنجا که فدائیان نواب اندک جماعت آنهم در
یکجا نبودند مورچال گذاشته در پٹیه فراهم شده و یک دروازه را مضبوط کرده آرمیدند
و جماعت قلعه گرد ایشان حلقه زده تفنگ اندازی و بان پرانی آغاز نهادند و
سرداران تفنگچیان نواب بی ال از دست نداده بزنگ جان نثاران عمارتی کلان در وازه
را پناه ساخته مردانه وار میکوشیدند و بارها که هوکز بچند جوانان تنزه منش بر جمعیت شوم
غنیم در تاخته اکثر ایشان را تیغ و سنان می کشید و چند مردم قلعه را ابتدا بیر صابئه
اسیر کرده احوال قلعه دریافت چون ایشان مفصل حقیقت صدر ظاهر کردند مذکور
اسیران را مع عرضی کوایف رودادو برگشتگی طالع راجه و بدعهدیش شب دیگر روانه
حضور ساخته منتظر کومک نشست بمجرد موصول عرضی دولت خواه و دریافت کیفیت
نبرد بانی اسیران غضبناک چون شیر غران مع لشکر و توپخانه یلغار کرده در رسیده
سواران راؤ مذکور را که گرد قلعه محافظ بودند بیدهای لشکر نواب بهادر چنان زدند که

کہ ہمہ ہا بخرابی تمام تا گوڑی بنڈہ عقب ندیدند پس سردار دولتخواہ نواب کہ در اندرون
پینٹہ قایم بود علم حیدری بر دروازہ نصب کردہ طنبور بنواخت نواب خوشدل شدہ
داخل پینٹہ گردید و ہمون مورچال و تبیر ہیا کہ سابق احداث کردہ بودند قایم کردہ
بزیرش گولہای توپ و تفنگ فرمان داد بعد دو روز یورش کردہ قلعہ گرفتند
نواب بعضے مردمان راو حیلہ گر را قتل رسانید و بعضے را بنا بر عبرت گوش بینی ہا بریدہ
خون چکان روانہ لشکرش نمود و برای بندوبست آنجا میر علی رضا خان را مقرر
ساختہ بکشایش کوہ نندی و در باب اسیر کردن پالیکار برگشتہ تاکید اکید فرموده
راست بالشکر ظفر اثر مقابلہ مرار راو بطرف گوڑی بنڈہ شتافت راو مذکور تاب
مجادلہ در خود نیافتہ سمت گوڑی بنڈہ کہ در ضبط خود داشتہ بود رفت نواب بہادر سبعی
دو سہ روز گوڑی بنڈہ را تسخیر کردہ ٹھانہ گذاشتہ پیشتر کوچید چون نزد گوڑی بنڈہ رسید
راو مذکور سوار شدہ مع پیادہ و سوار و توپخانہ خود مقابلہ کردہ مستعد بجنگ گردید نواب
رسالہای مردم بار و پیادہ و توپخانہ را در خشک نہری پنہان ساختہ سواران قراق
را پیش راند ہر گاہ سواران مذکور دلیر شدہ تعاقب ایشان گرفت یکبارگی کمین داران برخاستہ
بشلک توپ و بنادیق چنان داد مردانگی دادند کہ تا زمان حال بر صفحہ روزگار
یادگار باقیست و لشکریان راو مذکور چون دانہ ہای جوال چاک منتشر شدہ تا حصار کوہ
گنتی آب نہ نوشیدند و راو مذکور نیز راہ خود پیش گرفت نواب مظفر و منصور پیشتر نہضت نمودہ
کوڑی کنڈہ را بجنگ ہفت روز فتح کردہ از آنجا سمت پنوکنڈہ کہ آنجا ٹھانہ راو مذکور بود
شتافت و بہ تردد شایان کہا ٹھا گرفتہ مضبوط کردہ سپس آن بر قلعہ پائین کوہ یورشہا کردہ

بعرصہ

بعرصه یک ماه تسخیر نمود و از آنجا طرف کوه مرکسر اورتا خت قلعدار آنجا که دلاور منش بود
مستعد بجنگ گشته بر بزیرش گولهای توپ و بندوق بسیاری لشکریان نواب را ضایع
ساخت نواب غضب آلود گشته فرمان داد تا متکفلان امور جان نثاری کوه را محاصره کرده از
پناه سنگ ها بر کوه یورش آورند و نواب بر کوه همچه شمالی قلعه که بهم ملحق است توپهای کلان قایم
کرده به قلعدار قولنامه فرستاد چون او بر آن قول معنی نشد خشمگین بگولندازان حکم کرد تا هدف
دوزان شست اندازی کرده بر سنگهای که در وسط کوه بلندتر واقع شده است و زیر آن بلند
خانها و عمارات نامی از ساکنان آباد بود شلک ها زدند چنانچه سنگها از صدمات گوله ریزه ریزه
گردیده بسیار محصوران را هلاک و نابود و اکثر مسکنها را زیر و زبر و پراگنده حال ساخت پس
نواب مردانگی و مجال دلاوری از دل قلعگیان ربوده شد قلعدار مشاهده چنین حال
منکر هراسان گشته از خود التماس جان بخشی نمود و قلعه بگماشته نواب ظفرمند گذاشته
خود به پناه دامن دولتش درخزید تا از جان و مال امان یافت میر علی رضا خان که بمحاصره
کوه نندی پرداخته بود بکوشش مردانه و تدابیر بهادرانه محصوران را زیر ساخت پس
پالیکار آنجا که بجمیع وجوه لاعلاج شده بود کوه را بمیر موصوف سپرد و خود به پناه اولیای
دولت خداداد درآمد میر صاحب حسب الحکم حضور پالیکار را سیر امع توابعاتش مقید روانه
بنگلور ساخت و منجمله فرزندانش دو پسر را مسلمان کرد چنانچه یکی از آن مرد و دیگری صفدر خان
نامی تا زمان حال زنده است و خود مع فوج داخل لشکر حضور گشت و بدرالزمان خان
بایالت قلعهٔ نو تسخیر مامور گردید چون تعلقات آن سمت کز نظیر باغات ثبت تو ان گفت
بقبضهٔ اقتدار نواب بهادر درآمد چنین نیاز بدرگاه خالق بی نیاز سوده عمال باهوش
و قلعدار امین و هوشیار اطراف ملک دانه کرده خود چندی بر سواد صوبه سرا

برای بندوبست آن نواح مقام فرمودند

ذکر فتح بلاد بدنور عرف حیدرنگر و بندوبست دیگر قلعجات آن سرزمین که در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری واقع شده آنکه

از آنجاکه دریافت ماهیت نیک و بد و استماع حالات و اخبار حسن تدابیر دوست و دشمن دستورالعمل شهسواران عرصهٔ جهانبانی و عمل دستوریکه تازان میدان کشورستانی است قانون مستمرهٔ نواب ظفرمند چنان بود که هر روز اخبار تازه از ممالک دور و نزدیک و از سرحدات خویش و بیگانه برسد و وقت شب بر همه کوائف و احوالات قالیم و هر دیار و ملک رانی و بندوبست زمینداران و راجها و نظام دکن و ناظم پونه و صوبدار کرناٹک پایان گهاٹ و غیره مطلع شده من بعد بحرم سرای خاص بهر استراحت تشریف می برد و برای سرانجام این کار لازم الحزم و الاحتیاط خبداران باهوش و قاصدان سراپا چشم و گوش و جاسوسان کامل هنر و خفیه نویسان یگانه عصر و سوانح نگاران سبکدست و گران فطرت بچهار سوی ممالک تعیین شده هر روز اخبار واقعی و سرگذشت کما حقه دریافته بعرض میرسانیدند چنانچه در نیولا بالا اتفاق معروض داشتند که ملک نگر از بس نظارت و لطافت و نوق بخش ممالک بالاگهاٹ بل همرنگ باغات جنات

توان گفت بیت

هر سوخته جانی که به بدنور در آید ۔۔۔ گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

فی الحقیقت در خوش آبادی رشک افزای کشمیر است که ماتحت آن صوبه بلدهای نزهت آباد و زرخیز و فضای دلکشایش خاطر نظارگیان را سرور انگیز دهر سال

تا هشت ماه بارش معتدل که باعث طراوت دلهای افسرده نباتات وحیوانات است
می بارد و اشجار صحرا و بوستانی بیشتر درختان نارجیل و فوفل چون قدخوبان
سرافراخته و درخت فواکه هر قسم ثمر راحت بخش در مشت دارد و درختان صندل معطر
سازد دل و دماغ مردم هر دیار و بوی گل و ریاحین و میوه نورس آن سرزمین تسکین ده
دل بیقرار و گلرخان سرو قامت چون چمن همیشه بهار برنگ و بوی زیبائی رعنای
آراسته شیوه دلربائی و طریق دلکشی بر روی کار می آرند و ماهرویان قیامت
قامت انجا خود را به کسوت دلفریبی پیراسته شایسته جوانان باهوش را به نگاه ناز و
عشوه فریفته از پا درآرند و جویبار و انهار در آن گل زمین همیشه بهار چون بحر موّاج
جاری و تالابها و چاه های ملبب مانند منبع دل فیاض ساری و رعایای جزو و کل
آن دیار متمول و صاحب تیسیر فاما همیشه بر راه مردمیدان دلاوری یعنی بر تسلط عادل
صاحب شوکت چشم باز اند زیرا که آن خطه دلکشا در دست مردمان وحشی سیرت
افتاده زنی مردانه لباس بست فطرت بلا اندیشه و بی وسواس خاطر مختار شده حکمرانی
میکند و بیشتر زیر حکم حاکمان صوبه سرابود الحال راه بغاوت پیموده در رسانیدن
زر پیش کش قصوری می سازد با وجود موجود وارثانی ولت خود هوس ریاست در دل داشته
نرد مباشرت و تعشقی با غلامی می بازد و قلم وند کور با این همه خوش آبادی و زرخیزی
چون چشمان کور بیرونق و نور و دلهای سکنار آنجا به درد و جور و ظلم آن بدکار رنجور
است و صدای فریاد و فغان بهر کوچه و بازار برخاسته و بهر سو حرامیان و دزدان بمال غربا
دست دراز ساخته اند مردان از اطاعت زن شرمسار گشته خانه نشین شدند و زنان
از راه شوخی و بیباکی بدست بادهٔ نشاط گردیده به آراستگی زلف و چهره کارهای ناشایسته

بعمل می آرند و مردان طاقت تادیب و سرزنش زنان علاقهٔ خود ندارند که بکومک
زن حاکمه علانیه بهوای بوس و کنار بچا رسوی رسته و بازار بانتظار شهوت
پرستان بیقرار میگردند بیت

در راه خدا اگر رهزنانند	آن را رهزنان همین زنانند

آری زن ناقص فراست مشهور است
اگر بسیاری و حراست ملکی امر دگردد آسودگی رعایا و برایا معدوم و صورت منیت
ملک و مال معلوم است الحق ریاست همچو ملک بهتر و خوشتر بآن بدسرشت اصوب نمی نماید
و زنی بدکار بجز است آن کشور عشرت نشان نمی سزد قطع نظر ازین از سرکار منحرف
گشته و شخصی از اولاد حکام آن مقام که از عقل و شعور دور و وجود معطل است هر چند
بتمنای ریاست و هوس دولت فکر و تردد می نماید اما کاری نکشاید پس ظاهر است که
از جنس ذکور کسیکه پست فطرت و دون همت از زن ناقص باشد کی سزاوار دولت و
ملک رانی گردد و نمیداند که این ملک وسیع و مکان رفیع زیر حکومت کدام حاکم والاشان
منتقل شود الحاصل نواب کامگار باستماع مژدهٔ بهجت آمود جاسوسان حقیقت شناس و
خبر آوران باهوش و درست حواس ابا زبرین کار مامور فرموده تاکید ساخت که تازه
اخبار بتحقیق دریافته از حکمرانی و کارآگهی و جمعبندی لشکرش ماهر شده مفصلاً بعرض
رسانند و خود با جمعیت گران سمت چیتل درگ کوچیده بنا بر مصلحت و عبرت نمای خود
بتاخت و تاراج و تسخیر مکانات فرمان داد چون قزاقان بیباک در جمیع تعلقات درگ
مذکور منتشر شده تا گهاٹ درگ همه ملک را خاک برابر ساختند و سواری خاص راست
سمت درگ رونق افزا شد پالیکار آنجا سر ارادت از جناب بغاوت و سرکشی برکشیده
بحلقهٔ اطاعت درآمد و حسب الحکم حضور دولک و پیه در عوض پیشکش دولک و پنیه داده

از جان و مال امان یافت و باجمعیت خود همراه لشکر شد و قاصدان و جاسوسان
سبک تگ جلد ترشتافته باندک فرصت دریافت حقیقت بندوبست آن نواح
کرده مفصل معروض داشتند و بمقاران این حال شخص مذکور که آرزوی ملک و مال
در سر داشته قابو می جست و در چپتیل درگ پناه گرفته بود بیاوری طالع سعید
حاضر حضور و سعادت مجرای نواب شده بمغفرت درگه والا التماس نمود و متعهد
گشت که کمر خدمت در اطاعت حضرت فلک مرتبت بسته امر و ملازمی رکاب
ظفرانتساب فخر خاندان خود میدانم و بتنبیه آن زن بدسرشت که در آنجا بهوای
سروری می نازد و مردان وار میدان مختاری می تازد پرداخته آتش مشتعل بجیالی
او را با آب شمشیر سیاست فرو نشانیده عالمی را که بجور و ظلمش جان بلب رسیده اند بسلی
و طمانیت جان تازه بخشید چون نواب بهادر ظهور کار برحسب آرزوی خود دید التماس
او را قبول کرده به آراستگی افواج یمین و یسار و ترتیب قول و هراول و چند اول
پرداخته سرداران دلیر و جنگ آزموده را با فوج مقرر و تعین فرموده صبحی فردای
آن روز سمت نگر نهضت نمود و صاحبزاده بلند اقبال و فتح یار هم همراه رکاب بود
و در هر منزل و مقام رعایا و برایای آن سرزمین را بنوازش و استمالت بسیار
امیدوار ساخته قولنامه دراز دیاد آبادی ملک عطا می فرمود و در هر تعلقه و قلعه که
مضرب خیام می شد غربا و بعلاقه داران آنجا را از هر فریق طلبیده بداد و دهش
آنها را خوشنود کرده داخل ملازمان می فرمود و کسانیکه از حلقه اطاعت خود بیرون
رفته و سخنان پند و نصایح گوش نکرده مستعد بجنگ می شدند بقتل و اسر و خرابی
حال شان می کوشید ازین معنی هراس و هول هیبت در دلهای آن مردم جاگرفت

جمیع رعایا و عمال و قلعداران وغیره بوساطت صاحبزاده مراد بخش مطیع و
فرمانبردار شده لایق حوصلهٔ خود فراغت حال حاصل ساختند چون عسکر ظفر اثر
این طرف قلعه نگریفا صلهٔ دو منزل فرود آمد جاسوسان که خفیه در آنجا مامور کار
بودند حاضر حضور شده معروض داشتند که زن حاکم اینجا سخت اندیشناک و غمگین
است و آرام و راحت روز و شب گذاشته در فکر دور و دراز افتاده سررشتهٔ انتظام
مهام از دست داده دل بر مرگ نهاده است و میخواهد که بمکر و فریب پیش کش از هدایا
آنحضرت را ازین عزم باز دارد چنانچه همدرین اوقات مطابق معروض جاسوسان
زن دون فطرت وکلای معتمد را با تحف و هدایا و نیازنامه بحضور فرستاد
وکلای دانا بعد ادای آداب تسلیمات معتقدانه سامان نذر و تحایف از نظر
فیض اثر گذرانیده عرض کردند که هر سال لک هون پیشکش معه دیگر اجناس نفیس از
قسم فوفل و چوب صندل و قاقله و مرچ سیاه وغیره خواهد رسانید و تا زیست مطیع
و منقاد امر جلیل القدر خواهد بود امید که ازین خطهٔ زمین از طرف خود باز به او
عنایت شود تا زیر ظل عاطفت همایون بوده از آسیب دشمنان محفوظ ماند پس
ارشاد شد از امنیت و صلاح حال و مآل آسودگی خاطر و پاس آبرو منظور و مطلوب
باشد بلا اندیشه با لشکر ما بیاید و بطمانیت ظاهر و باطن در قلعهٔ سرپرنگ پٹن که جای
امن و حصن عصمت است سکونت نماید تا زر صرف مایحتاج با امتیاز تمام از سرکار
مقرر فرموده خواهد شد وکلا ابلاغ این معنی مراجعت کرده بآن زن مفصل حقیقت
فرمودهٔ نواب ظفر رکاب ظاهر ساختند زن مطلق العنان از راه غرور ناشایسته
اقبال این پیام نکرده خواه نخواه بمقتضای بیدانشی مستعد جنگ گردید از عبدالکریم خان

حالم ۹

حاکم ساونور سازش و مبلغ خطیر پیش نموده التماس کومک ساخته بود تا خان
موصوف باقبال التماسش دو هزار سوار و چهار هزار پیاده فرستاد و خود هم با جمعیت
و اسباب جنگی برآمده برجوی بالا فرود آمده بود و فوج کومکش از راه جنگل و کوه داخل
قلعهٔ نگر گردید چون این خبر بسمع مبارک رسید مثال شیر غران پیشتر کوچیده بفاصلهٔ
یک منزل فرودگاه لشکر ساخت و سرداران افواج را به تسخیر مکانات و قلعجات اطراف
و جوانب نگر تاکید فرموده روانه ساخت و خود بدولت با چند سردار و بهادران سوار
و پیاده بمحاصرهٔ قلعه نگر پرداخت القصه سرداران تهورمنش بر اکثر مکانات و قلعجات
تاخته دست یغما کشاده بعد جنگ و جدل به تسخیر درآوردند و زنهار خواهان راجوق جوق
فراهم آورده روانهٔ حضور ساختند چون خود بدولت اوقات شبانروزی بر ضبط
و محاصره و مورچال و گرفتن قدری قدری جاها مصروف داشته میدان جنگ
بر آن تیره درونان تنگ تر از روزن سوزن ساخت محصوران جاهای بیرون
قلعه که مضبوط کرده بودند گذاشته اندرون قلعه خزیدند و به برج و باره مستعد بجنگ
نشستند اگرچه در اندک مدت طاقت جنگ و جدل از محصوران رفته هراس و بیم جان
و تلف آبرو در دل جا کرده منتشر الحواس بودند فاما بپاس نمک زن که مردانه وار
آمادهٔ جنگ است بجاهای خود قایم بوده بدلیری تمام تردد میکردند هر چند بهادران
نواب از گولهای توپ و تفنگ و تیر و شمشیر هر روز جوق جوق را می کشتند و گروه را
با آتش حسرت و نامرادی و ناکامی می سوختند لیکن با این همه خرابی حال قلعگیان از
خیال جنگ و جدال نگذشته از جا می گذشتند و سپاه افغان نیز از راه شوخی بطرفداری
قلعه پرداخته بر مورچال می تاختند و هر بار محروم و مایوس برمی گردیدند اگرچه محصوران

درعرصهٔ قلیل میدان معرکه را برخود تنگ دیدند و عرصهٔ فرار کشاده تر یافتند اما آنچنان
محاصره سخت بود که بسلامت جان از آنجا بیرون نمی توانستند رفت لاچار شده چنان
مقرر کردند که تا مقدور بامر جنگ پرداخته انجام کار به تبدیل لباس راه دیار دیگر سر
باید کرد چون نواب باجمعیّت دریافت که مکانات وقلعجات اطراف وجوانب که
کار پردازان آنجا که مردان شجیع بودند به تسخیر درآمد و بر قلعهٔ حراست زن دون فطرت
ایام محاصره بامتداد کشید که موسم بارش که پراگندگی آور مردم و دواب است بر سر
رسید خواست که زود مسخر نماید پس روز یکه عرصهٔ یک سال سبعی مردانه منقضی گردیده
بود سپاه لشکر و غازیان عسکر خود را بمعافی یغما و غنیمت اقمشه و امتعه وزر و نقره و
زنان حسین از قوم هنود حکم یورش فرمود پس یکبار شجیعان سوار اسپان گذاشته و پیادگان
جرار قدم جلادت کشاده از راهیکه دیوار قلعه شکست یافته بود شلک زنان ببرج
و باره سوار شده ندای بگیر و بکش بلند ساختند و کسیکه بمقابلهٔ آنها مستعد گشت هدف
تیر و تفنگ و لقمهٔ شمشیر اجل رنگ گردید چون رن مردانه لباس اینحال مشاهده نمود اول
محل خاص یعنی نشیمن مزین را که شوم شنکر شوهرش از خشت چینی طلاکاری بنا ساخته و
پیوندش نیز از طلا برابر کرده و بدر و دیوار جواهر چسپانیده بود آتش زد و اکثر درج
جواهرات را در آتش سوخته و در هاون سنگین آهنی کوفته ضایع نمود آخر خود بدو
پرستار از راه بدر رو آب بیرون شتافته فقط بسلامتی جان پاپیاده راه گولی درگ
که پنج کروهی نگر جای قلب واقع شده و اطراف دشت هولناک است گرفت و کوه را
قایم کرده آسود و همه ملک و دولت و اسباب ثروت شوهر و جد و آبایش بقبضهٔ اقتدار
نواب نامدار گذاشت چون نواب بر فرارش اطلاع یافت ٹهانه در قلعه گذاشته به یلغار

در تاخت و کوه را گرد گرفته بکشایش آن سعی موفوره بکار برد آخر الامر بعد یک ماه
محافظان از دست برد محاصران شیر شکار مغلوب گشته کوه را بغازیان کار آزما
سپرد ند و زن بدعاقبت را گرفته حاضر حضور ساختند نواب بهادر بفتح و فیروزی
مراجعت کرده به قلعهٔ نوتسخیر رسید و زن را مقید ساخته در یک پالکی از راه سرا
به سرزمین پٹن روانه فرموده بشتاب و تعجل تمام در ساعت سعید داخل قلعهٔ
دار الحکومت و تشریف فرمای مقر دولت و شوکت شده پانزده روز محفل نشاط
ترتیب داده هنگامهٔ سور و سرور و صدای نغمات و فور حبور گرم ساخته غربا و فقرا
و سازندگان و رقاصان را بانعام خلاع وزر و زیور و طلا و شالهای گران بها
بنواخت و سرداران نامدار و سپاه جرار عساکر خود را که در آن مهم مراسم جان سپاری
و سعی بهادری بتقدیم رسانیده بودند سوای آنکه هنگام یورش قلعه بحکم حضور
حسب دلخواه بسته بسته از جنس پارچهای نفیس و قماشهای فاخره و دسته دسته
آلات حرب و ضرب توده توده زر و نقره و دُر و گوهر و گروه گروه محبوبان شکیله
بتصرف خودها آورده از آز و نیاز دنیا داری مستغنی شده بودند از سر نو بانعامات
شایسته و خلعتهای فاخره و حلقهٔ دست مطلا و مالای مروارید و پدکهای مرصع و
شمشیرهای ملمع و جاگیرات بقدر مرتبه و حوصله سرفراز و سربلند گشتند و اوجنی نامی
کلر قدیم دولتخواه را که صاحب حوصله بود راجه رام مخاطب ساخته بایالت آنجا
گذاشت و بتعمیر قصر و مرمت قلعه فرمان داده حیدر نگر نامش نهاده
خود بدولت داخل خیمه گردید ۸

ذکر شورش افزائی افاغنه ساونور که بکومک زن اسیر آمده بودند وتنبیه معقول یافتن حاکم ساونور بزور شمشیر نواب بهادر وتسخیر دیگر جاها رو داد سن یک هزار و یک صد و هفتاد و پنج هجری آنکه

چونکه نواب متوجه کشایش وتسخیر قلعه نگر بود افاغنه ساونور که به کومک زن محبوس در تاخته بودند شورش افزای آن طرف و مانع رسد غلات لشکر شده اکثر اوقات بعضے لشکریان نواب را تصدیع میدادند اگرچه هیبت جنگ بخشی لشکر ای آنها متعین شده بود اما در پناه جنگل و کوهها بسر برده هر روز با آنها مقابله ومجادله می نمود وگاه غالب وگاه مغلوب میشد نواب بعد فراغت از بندوبست نواح نگر که در عرصه دو سال حاصل گردید خود بدولت راست سمت ساونور یلغار نمود چون صبحی سواران قزاق کرد لشکر افاغنه نمودگردیدند ایشان آنها را همون سواران هیبت جنگ انگاشته سبقت کردند وبمیدان قابو مانند کور باطنان ناعاقبت اندیش رسیدند تا بحکم نواب رسالهای بارو سوار و پیاده مع توپخانه که بر روی ایشان درکمین بودند شبلک زنان برآنجماعه دویدند واکثر مردان کاری وسران نام آوری بصدمات گولها در آن چپقلش ممبوره عدم شتافتند و دیگر افاغنه تاب مردانگی باخته رو بگریز نهادند وتا جوی آب بالا رو پس نکرده گریختند نواب حکیم خان حاکم افاغنه هوش وحواس باخته همه اسباب لشکر خود گذاشته یعنے خیام واعلام ونوبتخانه وشتر خانه وفیلخانه وغیره از دست داده راه دارالمقر خود سر کرد نواب بهادر پاشنه کوب بتعاقب ایشان تاخته قزاقان را متعین ساخت که آنها از میدان نهریمت تا متصل قلعه پئے ایشان گرفته

سوار و اسپ را همدست خود ساختند و دست از کوشش اعدا شکنی باز نه کشیدند آخر خان
ساونور عاجز گشته دست از جنگ برداشت و راه خودداری پیموده بگذاشت کرور روپیه
صلح نمود آری که کرد که نیافت اما در عوض مبلغ مقرره فیلان و شتران و خیام مخملی و
بیچوبهای زردوزی و خلاع برهان پوری و سلاح گرانبها وغیره با چیزی نقد که حکام
پیشین بصرف لکو کهاز اجناس نفیسه و اسباب دنیاداری فراهم ساخته بودند یک قلم
یک یک سپرده از دست تطاول غازیان لشکر نواب ارست چون نواب از آنجا
فراغت حاصل ساخت در قلعهٔ بنکاپور و چرولی و مهرنی وغیره ٹهانه خود قایم کرده
مظفر و منصور باز مراجعت به نگر فرمود پس از آنجا بهیبت جنگ را مع لشکر گران به بندوبست
بلادپالیکاران صوبه سرا در گرفتن مبلغ پیشکش تقرر سرکار بطرف هرین هلی و کنگاپری
وغیره و نیز اخذ زریکه از هر پالیکار سوای پیشکش مقرر سرکار نعلبندی فوجداری ده یک حق
سعی او مقرر کرده بودند روانه ساخته خود بدولت عبور گهاٹ نموده طرف غرب نگر
برای بندوبست و تسخیر قلعجات متعلقهٔ نگر که بر ساحل دریا واقع شده همت
گماشت و میرزا حسینی بیگ را که برادر نسبتی خود بدولت و خال حقیقی کریم صاحب پسر
کهین نواب میشد با چند مردم به تسخیر لسبوای درگ روانه ساخت چون میرزا از حضور
مرخص گردید بر ساحل دریا آمده چند کشتی ملاحین ماهی گیر بدست آورده مع همراهیان
سوار شده کشتی ها را طرف درگ مذکور که از ساحل تخمیناً دو فرسنگ فاصله دارد و
گردش آب دریای شور است براند و گرد کوه استاده مفصل حقیقت تاراجی دولت نگر
و اسیر شدن زن حاکم بجا فطان کوه گفته فرستاد و قولنامه علیحده از طرف خود نوشت
قلعگیان ازین خبر دل از دست داده بعد سه روز بے جنگ قلعه سپرده ند مرزا ٹهانه مستقیم

در آن کوه گذاشته مع اسباب امانت نگاه داشته شوم شنکر حاکم نگر که دوسته وق پر در
وجواهر و دو صندوقچه زیورات مرصع و دو عدد جل فیل که از زر و نقره بصنعت تمام تیار کنانیده
بود مع حلقهای دست و توره ها و جلاجل گلوی فیلان پای تخت که آنهم از طلا و نقره بود و دو
عدد زرین زردوزی مراجعت کرد و اسباب از نظر والا گذرانیده رخصت گشت و
نواب خود بدولت در اندک مدت بضبط و نسق آن نواح پرداخت چنانچه در قلعهٔ
مرجان و انکوله که از سرحدات گهاٹ کوکن است و تعمیر کرده سیف الملک ناظم
کوکن امیر عادل شاهی بود و کوڑیال بندر و سداسیوگڈه و منگے و مولیر
و هنا ور و بیکل وغیره ٹهانه مستقیم گذاشته مراجعت بسرینگ پٹن نمود چون
هیبت جنگ با لشکر گران از حضور نواب مرخص گردید بر کنگیری تاخته دو لک روپیه
پیش کش سه ساله گرفته به هر پن پلی آمد واز پالیکار آنجا هم نبرمی و گرمی سه لک روپیه
گرفته سمت چیتل درگ رسید واز پالیکار آنجا هم چهار لک روپیه پیش کش گرفته از
راه جریله و کوڑی کوٹه گذشته بطرف رای درگ رسید واز پالیکار آنجا نیز درخواست
زر نمود او ناداری و تاراجی ملک خود وانموده در ایصال مبلغ پیش کش حیلها انگیخت
پس هیبت جنگ بنا بر عبرت به قلعچه کنی کل تعلقه درگ مذکور را محاصره کرده به تسخیرش همت
گماشته بود و پالیکار مذکور پنج شش صد سوار و دو هزار پیاده جمع کرده راههای رسد علات
لشکر از اطراف مسدود ساخت همدرین اوقات که وقت مراجعت از اقلیم نگر نواب بهادر
عنایت نامه موسومه هیبت جنگ متضمن فرستادن هزار جوان شایسته از لشکرش
بی صلاح بصحابت جوڑی شتر سوار ترسیل داشته بود تا او هزار مرد شایسته را از فوج
خود برآورده ببدرقهٔ پانصد سوار و دو رساله بار با سلاح از شمالی رای درگ روانه سیمو گه

ساخت چون جمعیت مذکور راه دو سه فرسنگ طی کرده بود که ناگاه سوار و پیاده های
حاکم مذکور نمودشده بلا توقف بزنگ هم زنگان بر آنجماعت یورش کردند اگرچه اهل بدقر
شلکها زدند و سواران شمشیر آزمائی کردند اما پیادگان پالیکار مذکور از پناه جنگل آن جماعه
را مغلوب و زیر و زبر ساختند و اکثر مردان تجربه کار را تیغ کشیدند و بعضے از آن
مهلکه جان را بسلامت بر آمده بر کوهی پناه گرفته بودند چون این خبر به هیبت جنگ
رسید مورچال گذاشته با جمیع لشکر بیک طرفة العین در تاخت و سپاه پالیکار را بزور
بازوی شجاعت چنان نهزمیت داد که مقهوران تا خندق قلعهٔ درگ مذکور عقب ندیدند
پس همین جا یعنے در میدان شرقی رای درگ اعلام نصب کنانیده خیمه ها زده فرود
آمد و به پالیکار آنجا نوشت که این همه بدسلوکی شما به سبب کرم و نوازش ما است حقا در
خاطر ما بود که بهر طور بحضور فیض گنجور عرض کرده سمستان شما را بر شما بحال کنانیده از نیجا
نیکنام باید رفت الحال امید سود و بهبود مدارید بلکه دست از جان و مال خود بشویید
چون آن نوشته به پالیکار رسید و بر مضمونش آگهی یافت کشنپا دلوای خود را فرستاده
بعفو جرایم پرداخت و سه لک روپیه پیش کش و دو لک روپیه تقصیرانه و لک روپیه نذر
جان بخشی نیز آنچه که سامان و نقد و چهارپایان جمعیت معدوم بود همه یک یک برشمرده
روانه کرد پس هیبت جنگ دلوای مزبور مع مبلغ مذکور همراه خود گرفته حاضر حضور
گردید و همدر آن روزها میر علی رضا خان را بفوجداری سرانام فرموده رخصت کرده بود

ذکر فوج کشی سوائی مادهو راؤ بن بالاجی راؤ نانا مرهٹه درین ملک و گرفتن قلعجات این نواح و صوبه سرا مع دیگر کیفیات که درین

یک هزار و یک صد و هفتاد و شش هجری واقع شده آنکه

چون بالاجی راؤ نانا سرکرده پونه درگذشت سوائی مادهو راؤ پسرش بر مسند ریاست جلوس کرده چندے در بند و بست خود بود بعد ازآن بفراهمی لشکر و آلات حرب و ضرب و توپخانه گران که قریب لک سوار و منجمله آن سی هزار پنڈاره بود و پنجاه هزار پیاده تفنگچی مع لشکر علی بهادر بن شمشیر بهادر که نامبرد از نسل نانا مرهٹه بود ذکرش بسبیل اجمال آنکه از بیجاپور رقاصهٔ قوم مسلمان مستانه نام بعد تاراجی دولت عادل شاه به پونه رفته سکونت داشت و در فن رقص مشهور دهر و در حسن و جمال سرآمد وقت بود بالاجی راؤ نانا شیفتهٔ خو بهیالیش شده بهمبستری خود گزید رقاصه مذکور نیز فریفتهٔ او شده تن برضا لیش در داد چون در چندی دلبستگی بظهور پیوست پسری تولد گشت رقاصهٔ تبه کار پسر را برآئین اهل اسلام تربیت و پرورش ساخت چون او بسن تمیز رسید پدرش یعنی بالاجی راؤ نانا او را به شمشیر بهادر مسمی ساخته منصب و جاگیر دوازده هزار سوار مقرر کرده بود چنانچه بهادر مذکور در جنگ سرایدال همراهٔ بهاؤ مقتول گشته پسرش علی بهادر حاضر بود سمت کرناٹک بالاگهاٹ در تاخت اما مخفی نماند که پنڈاره قومی است آنچه ها و هاش منش بعضی سرداران دکن بنا بر تاخت و تاراج ملک اعداو عبرت لشکر خود آنها را فراهم می سازند و هیچ ماهیانه مقرر کرده از خزانه خود بآنها نمی دهند و در هنگام مقامات عساکر گیاؤ هیمه آورده می فروشند و بهاییش بخرج مایحتاج خود می آرند و در ایام مهم بخوشنودی تمام از سردار لشکر اجازت غارت و تخریب بلدها گرفته ملک خصم را چنان تاخت و تاراج می نمایند که بوم و چغد از آن ویرانه می هراسند بلکه در ایام مهم چیزی زر بطور تعلبندی لبسردار لشکر عاید می سازند القصه چون مادهو راؤ عازم بالاگهاٹ گردید

بساونور آمده حاکم آنجا را مع لشکر همراه خود گرفت و مرار راؤ را نیز طلبیده از گهاٹ
گرکنات عبور تنگ بهدرا نموده به چیتل درگ آمد و پالیگار آنجا را هم با خود گرفته بصوبه
سرا رسید میر موصوف روز اول با جمعیت خود بیرون قلعه شتافت و لشکر مرهٹه
را بچشم خود دیده مستعد بجنگ گشت راؤ مذکور بر کنار تالاب شمالی قلعه توپخانه
قایم ساخته از دور بشکست حصن همت گماشت میر موصوف ده دوازده روز
مقید امر جنگ بود بعد گرفتن قول و قرارنامه کلیدهای قلعه صوبه به گماشتگان غنیم
سپرده نوکریش قبول کرد پس غنیم موصوف را بخاطرداری تمام همراه خود داشت
سپس بطرف کوه مدگری کوچیده بمحاصره و مجادله یکماه کوه مذکور تسخیر کرد و ٹهانه خود
گذاشته پیشتر کوچید اگرچه نواب بهادر بجمیع لشکر سوار و پیاده و توپخانه طرف بنگلور
خرامید اما نظر بکثرت افواج غنیم کرده چند از لشکر ثبع دآویزش مناسب ندیده

بر قول حکما که گفته ؎

خصم سرکش را توان زافتادگی تسخیر کرد	شیشه چون گردن کشد پیمانه می باید شدن

کار بسته باز مراجعت بسرینگ پٹن نمود و برای حفاظت سپاه و حشم قلعه تیرپهابنا
ساخته توپخانه و سپاه بار و پیاده کرناٹکی را جابجا قایم کرده بجای خود خبردار ماند و این
همه خواب خرگوش با متحان عزم جزم و شیردلی و روباه بازی غنیم بود لاکن سواران طویله
بیدار در جنگل مارگری درگ پنهان داشته تاکید قراقی نموده بود و غنیم از آنجا پیشتر
جرات پرداز شده بکوه نجکل محاصره کرده قولنامه در سپردن قلعه موسومه قلعدار حیدری
که سردار خان نامی دلیر دولتخواه نواب بود ترقیم و تبلیغ ساخت قلعدار مذکور که از
همراهیان خود خاطر جمع داشت در جواب قولنامه چند گولهای توپ گردون شکن

ارسال داشت غنیم از جرات آن مرد غضب آلود و خشمناک گردیده بی شکست و ریخت
حصار قلعه حکم یورش فرمود تا لشکر یانش مانند زنبور سیه درون که بر شان انگبین
هجوم سازند طنطنه های هوی برداشته در تاختند تا سردار نامی با سپاه خود پیش آمده
سینه های دشمنان را هدف گولهای توپ و بندوق و تیر جان ربا ساخته اکثر مردان را
بخاک عدم بخوابانید و از خون آنها بر سنگهای اطراف و نرد بانهای قلعه و سمه سرخروئی
کشیده مظفر گشت و اهل غنیم شکست فاحش خورده واپس گردیدند و بار دیگر باز حمله
مردانه کرده همون آش در کاسه قسمت خود یافته رنگ بر رو شکستند و بدستور
روز دیگر غنیم خود سوار فیل شده مستعد استاد و تمامی سوار و پیاده و امرای خود را به
تسخیر کوه فرمان داد پس آن روز هم سردار حربی تردد بهادرانه و کوشش رستمانه
در دفع اعدا بعمل آورده فتحیاب گردید که بر یورش گولهای توپ و بنادیق از دامن
کوه تا حصار قلعه جوق جوق یورش کنان را نجون غلطانیدند غنیم مشاهده چنین حال
منکر فکر مند گشته پالیکاران چیتیل درگ وغیره را با نعامات شایسته و معافی پیشکشات
دو ساله امیدوار ساخته حکم قتل عام کرده اجازت قلعه گیری در داد تا پالیکاران
بیدران خود را که ماهر این ملک و هر مکان بودند اشاره ساخته روانه نمودند پس آنها
از عقب کوه بهزار محنت و تردد رفته نرد بانها راست کرده به برج و باره قلعه سوار شده
کوکای مهیب برداشتند سردار شجیع اگرچه بچند سپاهی برایشان تاخته داد جلادت
و مردانگی در داده دمار از روزگار آنها بر آورد اما چون محافظان قلعه کسان غنیم را
اندرون قلعه بر آن دیدند هیبت ناک گشته آلات حرب از دست گذاشته رایگان
جانهای خود در باختند مردم غنیم سردار شجیع را زخمی و اسیر کرده آوردند غنیم آن مرد جری را

روبروی خود طلبیده بهزاران آفرین و تحسین سرفراز ساخته همراه خود گرفت و در جنگل
ٹهانه گذاشته پیشتر کوچید لاکن قزاقان نواب بهادر بارها برکهی آوران غنیم هنگامه
رستخیز برپا ساخته بر هراولی و چندا ولی در تاخته چنان داد شجاعت میدادند که
پنڈارهای لشکرش که در امر قزاقی و جانبازی و حیله انگیزی سرآمد وقت بودند از
دست بردهای اوشان عاجز آمده بیرون لشکر خرامیدن نمی توانستند و غنیم نیز
با اینهمه افواج کثیر از غازیان نواب بهادر هولناک می بود غرض رفته رفته از تسخیر و
بندوبست بالاپور کلان هم فراغت یافته این اراده کرد پیشتر تمامی قلعجات اطراف
پٹن را بضبط خود آورده و پالیکار آن نواح را بخود متفق ساخته پس از آن بافتتاح قلعهٔ
دارالسلطنت خداداد همت کمارد سمت بالاپور خورد نهضت کرد بدرالزمان خان قوم
نایطه فوجدار آنجا بمشاهدهٔ لشکر انبوه غنیم بیم خورده جنگ مناسب ندید اگرچه نامبرده مرد
شجیع و دلاور و نمک حلال بود اما صلاح حال و عقل معاش انسان مدام بر یک نهج و وتیره
نمی باشد بمقتضای مصلحت وقت فلاح خودداری در سپردن قلعه دریافته کلیدهای
قلعه و دیگر کارخانجات بغنیم سپرده باصحت و سلامت حال رخصت گرفته بکڑپه شتافت
پس غنیم از آنجا بکولار رفته از نواب دلاور خان جاگیردار آنجا هم چیزی زر گرفته جاگیرش
برا و بحال داشته بکوه مڑواکل که تهانه نواب بهادر بود محاصره کرد و بعد چند یورش و تلف
هزاران مرد کاری تسخیر کرده قلعگیان را مع قلعدار یکقلم قتل عام کرده از آنجا بطرف
کرم کنڈه که آن قلعه هم بضبط قلعدار حیدری بود شتافته باندک سعی مفتوح ساخت
میر علی رضا خان را که همراهش امیدوار بود و جد و آبائش بقلعداری کوه مذکور
می پرداختند جاگیر داده بفراهمی هزار سوار و دو سه هزار پیاده برای بندوبست ملک

آنطرف وزیر کردن پالیکاران تاکید آکید کرده بعزم تسخیر پٹن برگردید نواب بهادر برین
عزم جزمش وقوف یافته خود بدولت باجمیع سوار شیر شکار در جنگل ماکری پناه گرفته چون
شیر گرسنه منتظر شکار بود که بیک ناگاه هراول لشکر غنیم که باصطلاح فرس بینی عساکر نامند بوفور
سامان جنگی پوری رسد وغیره معه توپخانه واعلام پیشوائی رسیده درسواد اتری درگ غافل
از لشکریان نواب فرود آمد وآنروز مقام باین اراده که فردا محاصره سرینگ پٹن بعمل
آرد سپاهش در آن حین از اندیشه صدمه جانبازی غازیان نواب دارسته و
بیباک بودند نواب از فرودگاه لشکر غنیم خبردار گردیده همه وزار لشکریان خود احدی را
بیرون جنگل نگذاشته مستعد جنگ بود چون شب شد بعد انقضای نصف شب از عقب
غافلان رسیده چنان شبخون زد که لشکریان غنیم با آنهمه جمعیت گران که قریب چهل و
پنجاه هزار مرد بودند هوش وحواس باخته تاب ضرب شمشیر ونیزه نیاورده اکثر ایشان
جوالهای برنج وشلیطه ها خالی کرده اندرونش خزیدند وبعضے دست و پازده بهر مکر و
فریب جان خود از آن مهلکه بیرون بردند وبعضے سپاه آنجماعه سرهای خود را بعجز تمام
زیر پای اسپان غازیان سپرده امان جان یافتند وسپه سرداران لشکر بر اسپان زین
سوار شده راه لشکر خود سر کرد نواب مظفر ومنصور که گاهی چنین فتح غیبی بظهور نرسید
شادیانه سرور وطرب نواخته همه اسباب جزو کل لشکر غنیم وتوپخانه واعلام وغیره برداشته
روانه سرینگ پٹن نمود وخود بدولت همونجا مضرب خیام فرمود چون مادهو راؤ خبر
شکست فاحش لشکر بینی گوش کرد آهی از دل پردرد برکشیده رنگ برو شکست و
سر شک تاسف وتحیر بکمال غضب از دیده های خون پالان روان ساخت وبر سر دار
منهزم زردرو که بعد تاراجی لشکر بینی از آنجا ناکام برآمده بود زبان طعن برکشاده بناخوشی

تمام

تمام گفت که آه بینی پیشوا بریده شد پس از سواد خبتا منی که فرودگاهش بود بپیشتر کوچیده در کوهستان انباجی درگ پناه گرفت درین اثنا نواب بهادر شب دیگر شبانه تاخت قلیچه بالاپور کلان را گرد گرفته در سر سواری مفتوح ساخته ٹهانه داران غنیم را یک قلم به قتل آورده صبحی مراجعت بمگری درگ فرمود این خبر هم غنیم شنیده در فکر دور رود دراز افتاده بود و همران زمان از لشکر غنیم سرداری با پنج شش هزار سوار غارت کنان وارد بارهمحل شده از دست شجاعت قزاقان حیدری که بر سراغ شان تاخته بودند تاراج گشتند الله الله با وجود کثرت افواج سپاه غنیم از دست برد قزاقان نواب بهادر خایف گشته بیرون لشکر نمی شتافتند پس معنی آیه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صادق آمد سپس آن نواب بهادر مقتضای فطرت ذاتی و تجویز رای جهان کشای خود بحکم آنکه

رباعی

دانا هرگز ز داد ناخوش نکند	جز نرم دلی بخصم سرکش نکند
آتش چو زبانه زد برآو آب زنند	دفع آتش کسی به آتش نکند

وکلای باهوش را با چیزی هدایا و تحایف که از همین لشکرش همدست کرده بود و هفت لک روپیه نقد نزد غنیم فرستاده پیغام داد که بموجب عرباکشی و تاراجی رعایا ارباب دولت و اهل همت را مناسب نباشد مضی ما مضی شایان سعادتمندی و بزرگ منشی آنست که دست از قتل و غارت خلق الله برکشند و دل از غم مردم آزاری برداشته مراجعت نمایند و مبلغیکه فرستاده شد بالفعل داخل خزانه سازند و همین سود لشکرکشی خود دانند و این دولت خداداد را ممد و معاون ریاست خود شناسند چون وکلای صائب رای نواب غنیم درخورده یک یک مضمون ادا ساختند و مبلغ مذکور گذرانیده

به سخنان چرب و شیرین بصلح رضا مند کرده آتش فتنه را فرو نشاندند غنیم که بکوشش دو سال
و سه ماه کاری نگشوده و بند و بست واقعی او درین ملک نشده بلکه بجمیع وجوه خرابی
بحال لشکریان او راه یافته بود صلاح و فلاح خود درین معنی با قبال ارشادات
نواب پرداخت و اسیران را باخلعت و انعام روانه لشکرش ساخته به پونا مراجعت
کرد نواب مع لشکر عقبش کوچیده ببالاپور خود آمده از انجا باطراف تعلقات غارت
ساخته غنیم سواری فرموده رعایا را بقاوی زروگاوان قلبه کش و تخم وغیره اسباب
شیار خوشدل ساخته در آبادی ملک و کثرت زراعت تاکید کرده محاصل یک سال
معاف نموده مراجعت به بنگلور فرمود و همدران روزها علی زمان خان نایطه
بمخالفت بدرالزمان خان موصوف بوکالت محمد یوسف خان کمندان مدهرا که نواب
محمد علیخان ناظم ارکاٹ به بغاوتش متهم ساخته براو ناحق لشکرکشی نموده بود فایز
حضور شده درخواست کومک نمود چون نواب را بند و بست یعنی مقدمات ضروری
دولت درپیش بود فوج را از خود جدا کردن مناسب وقت ندیده چندی مقدمه اش را
به لیت و لعل گذاشت درین اثنا ناظم ارکاٹ براو فتحیاب گشته قلعه را بفتور
سیوناس اوزنار دار تجاوری و کلاه پوش و جمعدار دیگر گرفته کمندان موصوف را
بردار کشید چنانچه کمندان باعی تاریخ اوست خان مذکور همین جا ماند و نواب اوصاف
خوش و جمال سیرت و حسن تقریرش پسندیده مصاحب وقت خود ساخت یعنی اوقات
باوی مزاح هم می نمود و خان مزبور جسیم بود چنانکه بر اسپ سوار شدن نمی توانست
بنابران فیل خاصه برای سواریش عنایت میشد و همدران اوقات فیض الله خان
هیبت جنگ از خسر خود رنجیده به پناه نواب بهادر آمده بود و داعیه زیارات مصمع

واجناس نفیسہ زوجہ متوفہ خود از نواب لاورخان بدل میداشت مکرر در فصیلہ
مقدمہ خود وقت قابو مستغاثی شدہ مزاج وہاج نواب را برشورانید پس فیل
خاصہ مع عماری باچند سوار بکولار فرستاد خان والاشان را طلبید چونکہ خان دانا
انجام کار خود برسوائی دید و از فتنہ انگیزی خویش نارسید خود بہراسید در عمدول
سخن نواب خلل آبرو بل زندگی خود تصور نمودہ بیچون و چرا راہی گردید ہرگاہ نواب
برآمدن خان بزرگ وقوف یافت حجاب کینہ از دل صفا منزل برداشتہ تا سراپردہ خیمہ
خاص استقبال کردہ آورد باعتقاد درست برمسند خود نشاند و شرایط نیازمندی

	کہ صفت مرد کامل ست چنانچہ بزرگی میفرماید بیت
کہ آن مرد تمام ست از تمامی	کند با خواجگی کار غلامی

ادا ساختہ فرمود کہ بندہ را یکی از دولتخواہان خود تصور کردہ چندی تشریف تشریف
ارزانی دارید و این نادان را کہ ہنوز تربیت یاب ست بہ پند و نصایح بزرگانہ
بصلاحیت درآرند غرض از حصول ملاقات خان جلیل القدر سرور اندوز گشت
و بر حقیقت حال کماہی آگاہی یافت مقدمہ ہیبت جنگ را صریح بہتان دانستہ از دل
محو ساخت اما پسرانش را کہ خان والاشان ہمراہ خود آوردہ بود نزد پدرشان یعنی
ہیبت جنگ فرستاد و خیمہ علیحدہ برپا و اسباب ضروری دولتمندانہ مہیا کنانیدہ
فرود آورانید و خدمتگاران لایق برای کار و خدمت نیز متعین کردہ برای صرف
مایحتاجش ہزار روپیہ ماہوار میرسانیدند و دو وقتہ طعام خاصہ با او متناول می فرمود و
درہمون نزدیکی نورالابصار خان بن دلیر خان برادر نواب لاورخان را بخویشی و
دامادی خود عزت بخشیدہ بادای رسم شادی کتخدائی پرداخت بعد چندی

برای بندوبست پالیکارا طراف کولار و موڑوا گل ہمت گماشتہ فوج کشی نمود و ہمون
زمان بعرفت خاکی شاہ فقیر کہ ندیم نواب بود و ہیبت جنگ و مہامیرزا خان بخشی
پاگاہ کہ اورا از اطراف اورنگ آباد طلبیدہ بغرت و وقار داشتہ بود میر علی رضا
خان را بجاگیر عمدہ واز دیاد جاہ و منزلت امیدوار ساختہ بحضور طلبید اشت چون
او نسبت برادری و حق صہرت درمیان داشت خاطر جمع شرف اندوز حضور
گردید نواب بنابر تالیف قلوبش گرم کنڈہ مع در وبست ضلع ڈنڈ کل جاگیر دادہ
باجازت فراہمی لشکر سرفراز و مطلق العنان ساخت و در عرصہ شش ماہ از بندوبست
پالیکاران آن نواح یعنی پالیکار نپگنور و مدن پلی و کمنیر پالہ وغیرہ فراغت حاصل
کردہ مراجعت بسریرنگ پٹن نمود و تا دو سال بعیش و عشرت اشتغال ورزیدہ
اسباب جہانگیری آلات کشور کشائی بصرف لکو کہا زر و گوہر فراہم ساختہ بہ نگہداشت
سوار و مردم بار و پیادہ و گرد آوری سپاہ مامور بود و یاسین خان و نٹی کدری
بہمون ایام از نتہر نگر عرف ترچناپلی آمدہ نوکر شدہ بود و محمد عمر کمندان ہمدران
روز با مرض مہلک جان بحق تسلیم نمود محمد علی پسرش کہ در حین حیات پدر صوبدار بود بکندانی ہمون رسالہ
سرفراز شد چون جمیع اسباب لشکر مستعد گردید رفتہ رفتہ بہ بندوبست نگرہمت گماشتہ مع لشکر
آراستہ و پیراستہ نہضت فرمود نواب دلاور خان را نیز ہمراہ خود برد چنانچہ معمول چنان داشت
کہ وقت کوچ و جنگ دلاور خان بزرگ را بر فیل خاصہ سوار کنانیدہ سواران پاگاہ
خاص کوتل و جلوداران را گرد فیل داشتہ روانہ میکرد خود بر اسپ سوار شدہ پیش سپاہ با
دو تو پخانہ می خرامید واز آنجا فوجی بسرداری ونکٹ راؤ مشرف لشکر کہ دولتخواہ بود
بہ ہیبت جنگ طرف سادنور روانہ کرد تا از حاکم آنجا بعبرت نمائی پیش کش لایق ہمدستیاب

ودر بعضے قلعجات آن صنلع ٹھانہا مضبوط کردہ خود بدولت در عرصۂ یک سال معاودت
بہ پٹن فرمودہ چندے آسودہ

ذکر فوج کشی مادهو راؤ کرت ثانی و تاختن نواب بہادر بمقابلۂ او در نواح ساونور و واقع شدن محاربات با دیگر کیفیات کہ درین یک ہزار و یکصد و ہشتاد ہجری واقع شدہ آنکہ

چون مادهو راؤ کرت اول از ملک کرناٹک بالاگہاٹ بعد تقرر صلح بہ پونا مراجعت
نمود و در صوبۂ سراٹھانہ او بود قلعدار آنجا از تیاری لشکر نواب بہادر و تشریف
بردنش بطرف نگر و بند و بست آنجا ہراسان شدہ بمادهو را و مفصل حقیقت
بز نگاشتہ بود و او ازین معنی تشویشی پیدا کردہ از جمعیت نواب پراگندگی خود دانست
و باز لفراہمی لشکر و امرای خود پرداختہ عازم اینصوب گشت و بہ تسخیر قلعجات
کہ در ضبط قلعداران نواب بہادر بود فوجہا را اطراف روانہ نمود نواب بدریافت
فوج کشی مرہٹہ خود مع لشکر ظفر پیکر از راہ سیموگہ و بسوا پٹن عبور جوی تنگ
بہدرا نمودہ بطرف ہریہر و ہرنی آمد و از آنجا برگردیدہ برسوادمیدک کہ بہ شکارپور
مشہور ست فرود آمدہ بود و مرہٹہ ہم با لشکر خود بعد تسخیر چند قلعہ بمقابلہ آمدہ بفاصلۂ
دو کروہ مقام نمود روز دیگر سوار شدہ بجادلہ رسید نواب لشکر خود را مستعد ساختہ
میدان رزم قایم کردہ ایستاد و پالیکار جیتیل درگل ہم در آن مہم با لشکر خود ہمرکاب
نواب بود چون مرہٹہ گرد لشکر نواب حلقہ زدہ از اطراف حملہ ہای مردانہ نمود
غازیان بہ دلاوری تمام کوشش کردہ بدفع آنہا پرداختند و ہمہ روز فرو گاہ را

قایم کرده شب از آنجا کوچید و راست طرف چیرولی و انوٹی و چیرا آمده بپشت بجنگل داده
اقامت ورزید اما برای حفاظت لشکر برفراز تپیرهیا بنا ساخته توپخانه قایم کرده
مستعد و منتظر وقت عدو سوز نشست و مرہٹه از جایگیر شدن نواب خود از آنجا
برخاستن و بجای دیگر تاختن مجال نداشت و حاکم ساونور هم بمرہٹه سازش کرده
همراهش بود پس روزی چند هر روز جوق جوق سپاه از هر دو لشکر آمده در
میدان مردآزمای داد جلادت داده هنگامه رزم گرم داشتند و مرہٹه آتوپ و راندان
از دور بفراز کوهچه داشته بر لشکر نواب توپ اندازی می کنانید ازین سبب
اکثر تصدیع بحال مردمان بهیر لشکر نواب راه می یافت تا شبی نواب فکرے کرده
پنجهزار تفنگچی شست انداز و هزار و پانصد سوار دلاور و جانباز باچهار ضرب توپ
جلوی لمچهر منتخب کرده با خود گرفت و باقی لشکر بذمه هیبت جنگ بخشی گردو بندوبست
خزانه و توشکخانه وغیره کارخانجات بتدبیر نواب دلاورخان برگماشته بعزم شبخون
برآمد و از پناه جنگل سخت برتوپخانه مرہٹه شتافت اما وقت منحوس و ساعت دشمن
کامی بود بسبب نادرستی راه که بعضے جا جنگل تراشیده میرفت تا رسیدن نزدیک
توپخانه مرہٹه در میدان شب بسر آمد و روز روشن شد پس سپاه غنیم از آمدن
لشکر نواب خبردار گشته گردش گرفتند و نعرهای بگیر و بکش برداشته از اطراف
اسپان جهانده حمله کردند اگرچه نواب بقاعده درست قلعه سپاه بسته هرچند در
سرکردن اتواپ فرمان داد هرگز توپ سر نشد که آتش چون نیخ فسرده گردید تا آنکه
خود بدولت از اسپ فرود آمده فتیله در دست خود گرفته توپ را آتش زد صریح
کمی کرد لاچار شده امید اتواپ گذاشت و سپاه منصوره چندی از شلک

بنادیق

بنا دیق بدفع اوشان پرداختند وحتی المقدور سعی کردند آخر لشکریان مرہٹہ بمثابہ
زاغان سیاہ ہجوم آوردہ دوش بدوش درآمیختند تا جمعیت نواب پراگندہ
شدہ رایگان جانہای خود درباخت ونکٹ راؤ دیوان کشتہ شد وعلی زمانخان
زخمی گردید وبعضی ازآنہا بطرف لشکر خود بہمرسانیدن اسباب جنگ برگشتند
ولشکریان مرہٹہ چون میدان بکام خود یافتند تعاقب ایشان کردہ تا مقدور
دست از قتل وغارت بزنکشیدند ونواب بحکمت عملی ازآن مہلکہ برآمدہ مثل
آفتاب یک تنہ درجنگل زیر درختی نشستہ برفراز زمین دشمن کامی نظر غضب آلود
میکرد درآن اثنا از قضا طنبور نوازی مع طنبورہ وارد الوقت گشتہ بحضور خود بدولت
بہ ایستادن نواب رسیدن اورا مغتنم انگاشتہ وقت مساعدت طالع ہمایون
لشکریان خود انگاشتہ فرمان داد کہ طنبور نواز او حسب الحکم چنان طنبور نواخت کہ
صدایش در دلہای سامعان ہیبت نامرادی انداخت کہ بمجرد استماع آواز طنبور
اہل غنیم از بیم رسیدن کومک منہزمان ہمہ اسباب وآلات غنیمت کہ برداشتہ
بودند بگذاشتہ روبگریز نہادند ونواب بقیۃ السیف لشکریان خود را جمع ساختہ
درمیدان رسیدہ بود کہ ہیبت جنگ مع توپخانہ ومردم بار وسوار بکومک نواب
یلغار نمود پس نواب باطمینان کلی لشکر گرفتہ عقب شان درتاختہ بگولندازان
وتفنگچیان حکم داد تا بی محابا شلکہا زدہ سروپای ہای اسپان شکستہ فتحیاب
گردیدند وغنیم اتواپ گشیدہ بعدم فرصت برداشتن زخمیان ونعشان لشکر
خود پس پاگردید اما اتواپ ہمراہی نواب کہ ہمدست او شدہ بود کشیدہ برد چون
لشکر غنیم از نظر غایب گشت نواب بہادر ہمہ مجروحان ونعشان لشکر خود را مع

مجروحان غنیم برداشته آورد و به رفوی جراحتها و التیام زخمهای آنها فرمان داده
خرچ معقول بمرهم پٹی بهر کدام عنایت ساخت و غنیم با لشکر خود سمت بنکاپور
شتافته اقامت ورزید چونکه ایام بارش برسر رسیده بود غنیم همونجا چهاؤنی نمود
نواب بهادر هم همانجا مقام کرد و غنیم گوپال راؤ ناظم مرج را مع لشکرش در
همون ایام برتنگال تباخت و تاراج انیطرف تنگ بهدرا روانه ساخت چون آواز
گهاٹ هوڑل عبور جوی مذکور کرده رعایا را غارت کنان و دیهات را آتش زنان
رسید از پالیکار هرپین هلی ورای درگ وغیره مبلغ پیش کش بزور گرفته در تعلقات
چتیل درگ رسید و شور و غوغای مردم آزاری در چار سوی کرناٹک در انداخت
و دندانهای حرص را تیز تر از ناخن گرگ کرده باطمینان خاطر مطلق العنان گشته
برسواد بدرگ متعلقه درگ مذکور اقامت داشته بود این خبر مفصل معروض جناب
نواب بهادر گردید تا تمامی لشکر و اسباب ثروت را همونجا گذاشته خود بدولت فقط
شش هزار سوار اصطبل و نه هزار سلحدار و چهار هزار مردم بارو شش ضرب توپ
همراه گرفته جریده برسبیل یلغار بلا اطلاع احدی در تاخت و به شب سیوم برآن جماعت
اجل گرفته که غافل از حوادثات فلک دوار بود حمله دلاورانه کرده چنان شلکها
ریخت که ناگاه شیرازهٔ جمعیت ظاهر و تاب و قرار باطن اوشان از هم گسیخت که همچو
اوراق جدا جدا پراگنده شده برباد فنا رفتند و کسانیکه از اهل غنیم آلات جنگ
برزمین زده و اسپان گذاشته دست عجز و الحاح در پیش غازیان شمشیر زن
برداشته دندان نما امان خواستند از جان رستند و سردار آنجماعه که نامش بالا مرقوم
است دست جرأت و غیرت از اسباب شایان ریاست و سرداری آنچه که

موجود

موجود داشت با دیگر سامان که بغارت و مردم آزاری همدست خود نموده بود برداشته

این مقوله بزبان حیرت بیان ادا نمود ؎

هر کسی چیزی ز اسباب جهان برداشت است | من همین دل را ز اسباب جهان برداشتم

با چند مردم از یک طرف راه قلعهٔ سرا گرفت اهل بهیروزنان لشکرش مع ذکور هم که شربت ضرب شمشیر غازیان نچشیده تشنه لب وادی گریز بودند جز پناه خندق قلعه سراسیراب خاطر شده نیاسودند و بعضے از آنها بهزار حیله و تردد پای گریز را بر سر سرعت زده افتان و خیزان هر دم رادم واپسین انگاشته بلشکر پونه فایز شدند نواب ظفرمند همه روز در فرودگاه لشکر مرهٹه بسر برده همه اسباب چه از خیام و اعلام آلات جنگ فراهم ساخته براسپان و فیلان و شتران غنایم آن لشکر بار کرده تتمّه را که انبارهای افتاده بود آتش زده مراجعت به لشکرگاه خود نمود چون غنیم براین دست برد مجاهدان وقوف یافت یقین دانست که خود درین مهم جانبر نخواهد شد و گفت خدا نخواسته اگر نوع دیگر بعمل آید ناموس و لتمندی بر باد بی اعتباری میرود همدران روزها قزاقان لشکر نواب به تبدیل لباس و تغیر لب و لهجه که در فن قزاقی و عدو فریبی شان کمال داشته بودند به کهی آوران لشکر غنیم پیوسته و به ایشان یک دل شده وقت قابو هنگامهٔ رستخیز برآن جماعه برپا ساخته پنجهزار راس اسپ نوزده زنجیر فیل و نود مهار شتر غنیمت کرده آوردند و بی وسواس خاطر جانهای کهی آوران را بمثابهٔ کاه تراش و داس از زمین قالب آنها در ربودند هرگاه که غنیم چون احوال لشکر خود بدین منوال خراب تر دید که باوجود انبوه کثیر شب بیخوابی نمی خسپید و در فرو تبرس جان از فرودگاه خود بیرون شتافتن نمی توانست علاوه برین بارش آن سیل

طوفان طغیان برانگیخته و زمین از سیرابی چون دیدهٔ عاشق زار تر آمده و دست و پای مردم و دواب از برودت هوا حرارت طاقت جنبیدن گم کرده بودند و اکثر مردم به کثرت هوای سرد شبها چون یخ بسته شده در آغوش مرگ گرم خوابیدند و بعضی امرای دولتش از زین هول پا بهابدامن اغماض جنگ کشیدند دل از دست داده بی نیل مقصود بعد یک سال و چند ماه بوساطت وکلای دانا مقدمه جنگ با وجود خرچ لکوکهاز روتا راجی لشکر به دو لک روپیه فیصل ساخته بدارالمقر خود برگردید نواب مظفر و منصور بعد بندوبست آن صوب از راه نگر خوش و خرم معاودت فرموده بسریرنگ پٹن فایز گردید معًا نواب دلاور خان به بهانهٔ بیماری رخصت گرفته بکولار شتافت و از انجا مع احمال و اثقال و زنانه و دروبست اسباب خانگی وغیره شباشب بموجب صدمهٔ از طرف نواب بهادر راه پایان گهاٹ سرکرده درارکاٹ سکونت ورزید نواب بهادر باطلاع این معنی متحیر گشته تهانه خود را به قلعچه کولار روانه کرده در تصرف خود آورد ٭

ذکر فتح نواح کوڑک و بندوبست کلیکوٹ وغیره که در سن یک هزار و یک صد و هشتاد و یک هجری واقع شده آنکه

از هنگام سلطنت بیجاپوریان زمینداران این نواح مثل کوڑک والا و کلیکوٹ والا وغیره پیش کش شایان بدارالسلطنت شاهی بمعرفت حاکم صوبه سرامیر سانیدند بعد آن بناظم دکن یعنی نواب آصف جاه مبلغ مقررهٔ گاه بلا عذر بزور و عبورا فواج عاید می ساختند و در آخر ایام نظامت آصف جاهی که به سبب خودنمائی و فوج کشی مرهٹه نواب موصوف از آنجا که از جنگ غنیم فراغت دست نمی داد اتفاق بندوبست

آن نواح نشد لہذا ہمہ ہا وقت را غنیمت دانستہ خیرہ شدہ بودند و بی اندیشہ بجای
خود با خداوندی میکردند و حکام صوبہ سراہم کہ از طرف ناظم دکن مامور گوشمال زمینداران
این نواح بودند بکار سرکار سستے نمودہ غافل می نشستند بلکہ با خذر شوتہا اغماض
صریح در باب پالیکاران می نمودند چون نواب بہادر ترقی کردہ بزور بازوی شجاعت
و مردانگی ہمہ ایشان را زیر کردہ بحلقہ اطاعت خود کشیدہ رام فرمان سامی و بندوبست
ندابیر گرامی خود کردہ بود بعد چندی بہ سبب فوج کشی مرہٹہ بعزم تسخیر کرناٹک و مامور
بودن آنجناب در دفع ایشان باز زمینداران مذکور بجای خود با خیرہ شدہ سر بشورش
برداشتند و بقتل و غارت تھانہ داران نواب کہ در آن نواح بودند پرداختہ آنہمہ ملک
در تصرف خود ہا آوردہ بودند ہرگاہ مفصل این کیفیت بسمع مبارک رسید و از جنگ مرہٹہ
بالفعل فراغت حاصل شدہ بود از راہ نگر و ساحل دریا چون شہر بزریان سمت آن
دشت آفت طشت بیباکانہ خرامید و شش ہفت صد کشتی ہای ماہی گیر را جمع ساختہ
سامان رسد و غیرہ از راہ دریا طلبداشت و خود بدولت مع سپاہ بارو پیادہ و توپخانہ
بر سر آنجماعت یعنی چون اجل ناگہان وارد گشت اول بر پالیکار تعلقہ بلکہ در ہمون فرصت
تعلقات ملحقہ پٹن را غارت کردہ اموال و اسباب و مواشی رعایای سرکار می برد
و این معنی موجب منتشر حواس و سبب پراگندگی سکنا می شد و صورت جمعیت خاطر
و امنیت و آسودگی رعایا و برایا جز تنبیہ و استیصال ایشان بنظر انور نیامد حملہ شیرانہ کردہ
بتاخت و تاراج بغیان ہمت گماشت چون پالیکار آنجا طاقت مجادلہ و مقابلہ
باین شیر خونخوار در خود نیافت قلعہ را خالی کردہ مع اسباب و وابستگان خود
مثل روباہ بہ بیابان پناہ گرفت و باتفاق کڑک والہ مستعد بجنگ شد نواب

حیدر دل بمشاہدۂ این حال ٹھانہ گران در قلعۂ بل گذاشتہ بلا توقف عازم پیشتر گردید و در اندرون دشت ہولناک چون پیل دمان قدم جلادت کشاد و متصل موضع عقرب نار فیمابین ایشان جنگ عظیم و چپقلش سخت رو داد چنانچہ در آویزش اوّل سررشتۂ استقامت و کارآزمائی از دست لشکریان نواب فرتن نزدیک بود بای حال خود بدولت و بچند بہادران کارآزما از پناہ اشجار بر عقب مقہوران رسیدہ چنان شمشیر آزمائی نمود کہ کارنامۂ رستم و اسفندیار بیاد روزگار دردادو اکثر سردار و سپاہ بغی از جان و مال خراب و پایمال شدہ رو بگریز نہادند و بعضے بہ پناہ لشکریان دولت خداداد در آمدند و صاحبزادۂ بلند اقبال یعنی ٹیپو سلطان نخستین شجاعت ذاتی خود کہ نمود ہمون روز بود کہ چہرۂ شجاعت را از والا تدبیر جلادت و دلاوریش سرخروئے حاصل گشت آنچنان است چونکہ پدر جلیل القدر مع شجیعان چابکدست در تاختہ جمعیت باغیان را زیر و زبر می نمود خود کہ ہجدہ سال سن شریف داشت بیاوری طالع ہمایون سراغ جایگہ لواحقان یعنی زنان پالیکار پناہ گرفتہ بودند و از رزمگاہ دو سہ فرسنگ فاصلہ داشت و تراکم اشجار چون کاکل پر پیچ و تاب مشکمویان بود گرفتہ بہ دو سہ ہزار مرد کارگذار صلابت شعار یلغار نمودہ راست بر سر ایشان رسید اگرچہ محافظان ناموس پالیکار خبردار شدہ از بنادیق و سنان و شمشیر آبدار راہ آمد و شد بر بستند الا شیران باصولت بیک حملۂ جہانگیری چہ دست آزمائی شجاعت نمودند کہ بادپور زال از دل مادر زمانہ برفت آخر ناموسداران یعنی ننگ مردی خود را برباد دادہ زیر چدار زنان پناہ گرفتند و برخی از آن گروہ خود لباس زنان پوشیدہ از ضرب شمشیر مردان کاری لرزیدہ سرنگون بزمین افتادند و بعضے کہ بی باکانہ دست و پا جنبانیدند بی نیل

مقصود ۱۲

مقصود از جان درگذشتند پس صاحبزادهٔ بلند اقبال سرنیاز بدرگاه ظفر بخش حقیقی برخاک
منت سوده مع ناموس بے ناموسان و دیگر غنایم بهره یاب مجرای پدر جلیل القدر گشته مورد
عنایات افضال گردید چون پالیکار خرابی حال ملازمان خود دیده سر بجیب تفکر و تحیر
بود که ناگاه تاراجی خانه واسیر گشتن ناموسهای خود شنیدند دست تغابن بر سر خود پسندیده
زده بحال تباه مع چند خواص دست بسته حاضر حضور شد و چون خادمان کمر اطاعت
بر میان جان بسته پرستار امر جلیل القدر گردید و جمیع اقمشه و امتعه مع خزانه
و دندانهای فیل که تخمیناً بار پنجاه شتر فراهم کردهٔ آباو اجداد پالیکار مرقومه بود یکبار
بنظر فیض اثر گذرانید نواب بهادر بحال زبونان خواه نظر فیض و نگاه پرورش مبذول
داشته همراه خود گرفت و ناموسهای اورا مع تعلقه باز با و بخشید و بامنیت رعایا و
آبادی ملک تاکید فرموده پیشتر نهضت نمود چون کڑک والہ بخرابی و تاراجی پالیکار
تعلقهٔ بال اطلاع یافت بلکه بچشم خود مشاهده کرد ترسید که عاقبت کار خود چه خواهد شد
پس در فکر خود داری درافتاده اطاعت نواب مصلحت وقت وصلاح کار خود انگاشته
مطیع و منقاد گشت و زر بسیار مع تحایف آن دیار نذر گذرانیده داخل زمرهٔ
زبونان خواهان شد تا نواب بهادر در قلعهٔ مرکزهٔ تهانه مستحکم گذاشته ملک برادر مسلم
داشته پیشتر نهضت کرد علی راجه حاکم کنیانور که از قوم اهل اسلام بود و آن قوم را مایلی
می نامند از تسلط رئیس الاسلام رضامند و خوشدل گشت و در اطاعتش ترقی دولت
خود دانسته رجوع آورد و بجمیع امور تائید نواب همت گماشت نواب بعنایت
بیغایت تسلی بخش خاطرش گردید چون حاکم مذکور واقف راز آن ملک بود لهذا بجود متفق
ساخته متوجه بندوبست نواح کلیکوٹ شد و سرکشان آنجارا که از قوم نامیار

سخت سرکش و تهور منش بود بزور بازوی شجاعت و تدابیر عدد و مال مسخر کرده بعضی ها را
به قتل رسانید بعضی ها را بطوق و زنجیر مقید ساخت و پالیکار چرکل را نیز زیر ساخته
متصرف ملک و مالش گردید چون او زنده بدست نیامد و کشته شد پسرش را که هفت ساله
بود اسیر کرده به نسبت فرزندی خود عزت بخشیده ایاز خان نام نهاد و دو دیگر برادرانش
هم بودند حاصل کلام چون بمحاصره قلعه کلیکوٹ همت گماشت سرگروه آن قوم دید که
کار بندوبست دولت خود و بخرابی آورده و همه ملک و مال بتصرف غازیان لشکر نواب
بهادر رفته نه یارای جنگ و مقابله و نه پای گریز از آن معرکه لاچار شده وکلا را با تحایف
و سامان آذوقه لشکر و پیشکش فرستاده عذر جرایم خود خواست نواب بمقتضای مصلحت
وقت وکلا را بحضور طلبیده سخنان عتاب آمیز ارشاد فرموده از قولنامه طمانیت
خاطرش سرفراز ساخته طلبید بعد ملاقات از جان و مال امان بخشیده از خطای
او درگذشت لاکن ملک از دست تصرف او برآورده فقط در ماهه معقولش
مقرر ساخته فارغ گشت چون این خبر در اطراف آن نواح شایع شد که نواب
بهادر زنهارخواهان را در ظل دولت همایون خود پرورش می سازد و بغیان را بزور
بازوی شجاعت خود چنان برانداز دو تاراج می کند که نام و نشان آنها بلکه اولاد
و خویشان آنها از صفحه هستی ناپدید گردد بنابر آن نایمار و مابله ها حلقه فرمان برداری
در گوش دل صدق منزل انداخته کمر عبودیت بر میان ندویت بربستند پس از آنجا
نواب بهادر تا کچی بندر رونق افزا شده مبلغ خطیر از سکنای آن نواح گرفته
تمامی نایمار را زیر حکم خود درکشید و راجه ملیوار از دست برد غازیان شیر صولت
و شهر بر سیرت اندیشناک گشته به بیم تاراجی ملک و دیار خود بیست و هشت زنجیر

فیل

فیل و هفت لک روپیه نذر فرستاده از آن طرف برگردانیدند نواب فتحیاب قریب دو سال رونق بخش آن سمت بود و به دلدهی نایمکان اطراف کوهستان و سکنای آن نواح کومیتو وغیره پرداخته سرانجان موصوف سردار دلیر الصوبه ارکان نواح مقرر کرده فوج گران متعینش نمود و تنبیه دیگر سرکشان و شرارت کیشان آن صوب تاکید فرموده به بندوبست پالیکاران ذکل همت گماشته بود

ذکر فوج کشی ترمک راؤ ماما که خال مادهو راؤ بود بر بلاد کرناٹک بالاگهاٹ و رسیدن چشم زخم عظیم و صدمه مستقیم بر لشکریان نواب بهادر در میدان کوه چرکولی که شمالی دکروهی سریرنگ پٹن است و آخر الامر ناکام رفتن او به پونا و ذکر محاربات که در آن اوان روداد آخر سن یک هزار و یک صد و هشتاد و دو هجری آنکه

چون مادهو راؤ از مهم اول و ثانی مایوس برگردید و برنامرادی خود ندامت ها می کشید که آخر بهمین کاهش مرض خفقان عارض شده جان خود درباخت و ناراین راؤ برادرش قایم مقامش گشته چندی در ضبط و نسق خود بوده پس آن که خار خجالت مایوسی بالاگهاٹ در دل او هم می خلید بنا بر رفع تشویش و کاهش خود فکری دقیق بکار برده ترمک راؤ ماما خال خود را با یک لک و بیست هزار سوار و پیاده و یک صد ضرب توپ ملچهر تسخیر این ملک روانه ساخته خود به ستارا شتافت چون ترمک ماما رخصت این حدود یافت کوچ بکوچ طی مراحل و قطع منازل کرده در رسید و جوتی نگ

بهدرا عبور نمود تا همه پالیکاران آن نواح یعنی مرار اوچیتل درگ والہ ورتن گری
والہ مرکیسی والہ وگھٹ کمیر پاله والہ وغیرہ کہ از دست غضب نواب بہادر امان یافتہ بودند
بیکبار بامر ہٹہ سازش کردہ ہر کدام خدمات نگہبانی لشکرش و بہم رسانیدن غلات
رسد بذمہ خود ہا گرفتہ رسیدند و حاکم سادنور و کڑپہ نیز ہمون طریق پیمودند پس
ترمک ماما از آنجا پیشتر کوچیدہ بعضے قلعجات متعلقہ پٹن راکہ بے مرمت بود وٹھانہ
مستقیم نداشت تسخیر کردہ بتصرف خود آورد و سمت پٹن در تاخت و دست ستم
بتاراج و یغما و خرابی رعایا دراز ساخت و لشکریانش اکثر دیہات و تعلقات اچنان
خراب و بی چراغ نمودند کہ تا حال آباد نگشت و در ہر بومی کہ لشکر بومیت اثر
آن خانہ ویران یک روز فرود آمد سالہا ویران افتادہ مسکن چغد و بوم گشت و بر ہر
زمینے کہ یک دو ساعت افواج غارت امواج آن مردم آزار توقف می نمود از زیر
زمین نعرۃ الامان و صدای الحفیظ بگوش زمان و زمانیان میرسید چون او صحرای
آن نواح را از وجود شیر و شنزہ صفت خالی یافت بیباکانہ قدم جسارت برکشادہ
تلف اموال و اثقال سکنای بالاگھاٹ ہمت گماشت چون نواب از عزم غنیم و
تاختن او در آن نواح وقوف یافت مع لشکر و سامان جنگی از آنجا مراجعت کردہ
بسرینگ پٹن رسید و بعد بندوبست آنجا کوچیدہ از راہ چن پٹن سمت جنگل ماگڈی
درگ باین ارادہ کہ ہرگاہ مرہٹہ بمحاصرۂ دار السلطنت پٹن ہمت گمارد خود از عقب او
در تاختہ او را زیر ساز د آمدہ پناہ گرفتہ در انتظار فرصت بود کہ ترمک از رسیدن نواب
بہادر طرف درگ مذکور خبردار گشتہ مع توپخانہ و لشکر عازم آن سمت گردید نواب بہادر
از نیمعنی آگاہ شدہ شبانہ بر سر اول لشکرش زدہ داخل کوہ مسیلکوٹہ گردید روز

دیگر

دیگر غنیم نیز از آنجا برگشته میل کوٹہ را محاصرہ کردہ رزمگاہ آراست نواب بہادر روز اول
با جمیع سپاہ بارو توپخانہ بر آن جماعۃ تاختہ بتوپ اندازی و شلکہای بنادیق
از پیش رانده رزم گاہ را از وجود اہل غنیم خالی ساخت اما از دور گردش محاصرۂ لشکر
ترمک بود تا نواب بہادر پانزدہ بیست روز کوہ مذکور را قایم کردہ ہر روز در شکست
اعدا تردد شایان می نمود آخر الامر چون رسد غلات و آذوقہ لشکر کمی کرد و دانہ و
کاہ بہم نرسید عزم مراجعت دار السلطنت پٹن مصمم داشتہ وقت شب از عقب کوہ مذکور
جنگل تراشیدہ توپخانہ را ہمراہ میر علی رضا خان روانہ ساختہ خود مع سوار و مردم بار
بمقابلۂ لشکر غنیم شتافتہ از زیر دامن کوہ صفوف آراستہ حشمت صف را بچشم غنیم
نمایان ساختہ راہی گردید چون راہ عقب کوہ ناصاف و نشیب و فراز و غار و
مغاک بسیار بودہ توپخانہ زود از آنجا گذشتن نتوانست تا آنکہ بمجنت شاقہ تا دو
سہ فرسنگ راہ طی گشتہ بود جنگل ہم آخر شد و شب ہم بسر آمدہ روز روشن گردید
نگہبانان راہ بغنیم خبر رسانیدند کہ توپخانہ نواب سمت پٹن میرود او بمجرد استماع این خبر
تمامی افواج را بوا پس گرفتن توپخانہ تاکید کردہ روانہ ساخت و خود ہم عقب در
تاخت نواب بہادر چہار پنج فرسنگ راہ طی کردہ متصل قریہ گری کوڑہ کہ ایسانی پٹن سے
چہار فرسنگ فاصلہ دارد رسیدہ بود خبر شنید کہ غنیم بر آتشخانہ سرکار چون سمندر جان نثار
یورش کردہ بلکہ ہمہ کارخانہ عدو سوز برگرفتہ فوراً برگردید با یلغار صف سپاہ اعدا را کہ
گرد توپخانہ بمثابۂ بدف تودہ قیام ورزیدہ بودند از یک طرف شکستہ پراگندہ ساخت
توپخانہ پیوست و راست از آنجا بلا توقف سواران را در قلب داشتہ میمنہ و میسرہ
و ہراول و چند اول از جوانان بارو پیادہ و التواپ قایم کردہ شلک ہا زنان سمت

دارالریاست خرامید هرچند جوق جوق از لشکر غنیم سپاهان جهانده به شکست صفهای
مردان حصار نبد سعی می کردند اما از شلک های تجربه کاران روی مردانگی خود ها را
سیاه ساخته مایوس برمیگردیدند درین اثنا هفت هشت ضرب توپ لمچهر بر بند
موتی تالاب قایم کرده راه سلامت و عافیت بر لشکریان نواب مسدود کرده از آنجا
توپ اندازی می نمود و از صدمات گوله اش اهل بهیر نواب زیروزبر گردید پس
نواب بهادر چند جوانان دلیر و دو ضرب توپ همراه خود گرفته به تردد شایان
و کوششهای نمایان بعد مدت فرصت برکشیدن اتواب و پیمودن راه صواب
چون قضای ناگهان بر سر ایشان رسیده بیک حمله رستمانه اضراب غنیم معه صنادیق
سرب و باروت و ذخیره همدست خود نموده قیام ورزید چون تمامی لشکر و توپخانه
رسید برای تناول حاضری همونجا چندی توقف ورزید اگرچه اهل کاردانا
و اعیان دولت کارآزما عرض کردند امروز همین جا اعلام نصب کنانیده خیمه ها
برداشته سکونت ورزید صبحی باطمینان کلی داخل دارالسلطنت باید شد اما از آنجاکه
فلک دوار همیشه بریک تیره نمی گردد و کارگذاران قضا و قدر مدام بریک دستور کار بند
نمی شوند وقت زوال دولت خداداد درسیده بود الحق روزبد هرگز کسی نیک
نخواهد دید و شب گوراحدی بخانه نخواهد خسپید و آنچه که قضا در ازل قسمت مقرر کرده
قدر را جز تقدیمش بروقت موعود چاره نباشد عرض دانایان قبول رای والا
شان نیامده از آنجاست که گفته اند بیت چون زوال آید یکبس بند دجنون راه خرد
عقل نیک اندیش می سازد کمی در روزبد سرشته حزم و احتیاط از دست داده
بعد فراغت از اکل و شرب ماحضر راست برخاست و لشکر آراسته راهی گردید

افواج.

افواج غنیم که بحساب مور و مگس بودند گردش هجوم کرده کوشش می نمودند چون
متصل کوه چرکولی رسید از قضا گوله از توپ غنیم که از دور می پرانید در قطارهای
شتران بان برداران صدمه عظیم رسانید پس در آن چپقلش مردم بانها افروخته شده براهل
بهیر هنگامه رستخیز گرم ساخت و از آنجمله بانی پریده بر صندوقهای سرب و باروت
در افتاده آتش افروزی نمود و طوفان دخانش که اوج گیر اگردید بسیاری از لشکریان
کوه قیام را معلق بر هوا برده سنگون بزمین انداخت چون قضا و قدر شیرازهٔ
جمعیت اعدا شکن را بدین بهانه از هم گسیختند قزاقان غنیم قابو یافته چونکه عروس
بخانهٔ داماد بخرامد حیرات پرداز شده در خزیدند اگرچه لشکریان نواب بهادر از شمشیر و
تیر و تفنگ دست آزمائی میکردند اما هیچگونه روی بهروزی و فیروزی ندیده زیر
گردیدند و لبسان صابران بر هر مکر و هی که از دست اهل غنیم میرسید صبر کردند و لاله میان
خویش خاص شهباز صاحب بنگامهٔ قیامت برآنجماعت برپا ساخته داد مردانگی و
شجاعت داده جام شهادت نوشید و میر علی رضا خان و علی زمان خان و دیگر اعیان
اسیر شدند و اکثر سپاهیان از سوار و پیاده از آن معرکه گریختن ننگ مردی دانسته
حتی المقدور کوشش کرده سرهای خود ها را وقف تیغ و نیزه جلاد ساختند و یسین خان
و نیتی گدری رفیق با توفیق که هم وضع نواب بهادر بود در صف اعدا خود را نواب بهادر
وانموده جرعهای شربت ضربت شمشیر زیاده از طاقت تشنگی مردی نوشیده بر روی
زمین آسود نادان او را نواب حیدر دل تصور نموده بشادکامی برداشته نزد ترمک
راؤ رسانیدند پس همه اسباب شایسته و سامان بایسته لشکر که بچندین محنتها
فراهم شده بود تاراج و پایمال سم ستوران غنیم و کار خانجات درست و توپخانهٔ مستعد

اعدا شکن جزو کل بدست غنیم در افتاد نواب بہادر بزبان حق بیان خود این مقولہ ادا فرمود

رباعے

گر کار تو نیک است بتدبیر تو نیست	ور تدبیر بد است ہم بتقصیر تو نیست
تسلیم و رضا پیشہ کن و شاد بہ زی	جز نیک و بد قضا بہ تقدیر تو نیست

بر کوہ چرلولی سوار شدہ بر آسیا سنگے چون شیر مردم خوار استادہ نظر غضب آلود و بر دست برد وحشی سیرتان اہل غنیم اطراف و جوانب گماشتہ نظارۂ ترک و تازی بے ادبان مینمود غازی خان بید در آن وقت حاضر حضور شدہ بود بجد و کد بسیار از آنجا برداشت و بچہار دہ سوار چست و چالاک از آن مہلکہ بیرون آوردہ بدار الامن پٹن رسانید امانو اب بہادر بمفارقت صاحبزادہ رستم نہاد کہ در آن چپقلش از آن جناب جدا شدہ بود تاب جان و قرار دل از دست دادہ در مضجع قادر ولی پیر زادہ کہ ایسانی قلعہ متصل بر ساحل جوی کاویری واقع است تشریف داشت و میر اسمعیل خان را کہ قلعدار بود از رسیدن خود خبردار ساخت قلعدار مذکور نیز دلبست و اقعی قلعہ کردہ منتظر تشریف فرمائی نواب بود چون وقت عصر صاحبزادۂ والا قدر طالع یاور با دوستہ سوار بلباس قزاقان لشکر غنیم صحت و سلامت رسید نواب از دیدارش جان تازہ یافتہ داخل قلعہ گردید و در گنج زر و گوہر کشادہ ہر کس کہ از سوار و پیادہ بسلامت جان از آن مہلکہ میرسید او را پر از دو مشت زر ہا میداد و کسی کہ مع اسپ و سلاح حاضر می گشت سوای خلعت نیم مشت زر با و می نمود آری رباعے

فریدون فرخ فرشتہ نبود	بمشک و بعنبر سرشتہ نبود
زداد و دہش یافت آن نیکوئی	تو داد و دہش کن فریدون تو ئی

اما محمد علی کمندان چون احوال لشکر خود بدین منوال دید و بر صحت و سلامت و نوع دیگر ذات والا صفات وقوفی نداشت جان خود در باختن مقرر کرد و مضمون این

مطلع مخمس بزبان خود میراند مطلع مخمس

دم بمردی میزنم تا در تن من جان بود | جان چکار آید اگر در مردیم نقصان بود
روز رزم اندیشه کردن کار نامردان بود | ترک سر کردن بمیدان شیوه مردان بود
مشکل است این کار اما پیش مرد آسان بود

به دلاوری تمام مردان همراهی خود را با دیگر ملازمان حیدری جمع ساخته بر کوه مذکور سوار شده از پیاده سنگها بی آب و طعام با وصف برداشتن سه زخم تیغ دل از دست نداده تا شبانگاه نبرد آزمائی کرده و بسیاری مردمان غنیم را از شلک های بنادیق بخاک عدم در انداخته برابر ساخته بود و هر کس از لشکریان نواب بهادر که سلامت بود بهر حیله خود را بجمعیت کمندان شجیع رسانیده کوشش مردانه می نمود ترمک بر جوانمردی و دلیریش خوش گردیده معرفت محمد یوسف کمندان ملازم خود قولنامه فرستاده وقت شب مع سلاح کمندان شجیع را با سپاه از کوه فرود آورانیده از طرف خود ضیافت او نموده اما سلاح همراهیانش گرفته کردشان چوکی با نشانید و کمندان ترمک برحسب اشاره سردار خود هر چند در باب قبول کردن نوکری مربطه بانواع لطایف الحیل ملتجی گشت و به سخنان نرم و گرم ترغیب نمود کمندان شجیع باقبال این معنی نپرداخته اقرار دلفریبی او چنان کرد که اگر زمانه فرصت دهد یکبار به پٹن رفته بعد التیام زخم مع دابستگان حاضر شده حسب حوصله خود خدمت بجا آورده خواهد شد پس شبی دیگر از آنجا رهائی یافته

با یکهزار و شصد کس سمت پٹن راهی شد از قضا در اثنای راه دو هزار افغنگچی مرهٹه که
از لشکرش بفاصلهٔ دو فرسنگ بطور پیش منقلای معسکر سپاه بنادیق بسته بفراغت
تمام بر بستر ها دراز شده بودند کمندان شجیع فرصت غنیمت یافته مع مردان بی سلاح در
افتاده از سنگساری سرهای ایشان شکسته و سلاح آنها تمام برداشته شلک هازده
نزدیک قلعهٔ پٹن رسید و بر سلامت ذات نواب بهادر واقف شده فایز حضور گردید
نواب بهادر از رسیدن او که شیوهٔ حلال بمکیش در یافته و تردد شایانش از صدای
شلک های بنادیق گوش کرده بود شکر حق بجا آورد و زندگی آن شجاعت منش را قیام
دولت خود انگاشته او را بسینه کشید و بنجلاع و انعام شایسته سرفراز ساخته از
کارخانه سرکار بنادیق درست و طیار برآورده با و سپرد و اطراف قلعه تبیرها بنا
ساخته انواعها قایم کرده مستعد نشست و هر روز نگهداشت مردان جنگی و فراهمی
سامان رزم مقید و مامور بود غنیم ظفرمند اسیران لشکر نواب را بصوبه سرا و انه ساخت
مگر میر علی رضا خان را که اول بقرار و مدار بسیار نوکری مادهو را قبول کرده بحکومت
گرم کنده مامور شده بعد آن بواسطهٔ برادری باز نواب بهادر رجوع گشته از ناظم پونه
برگردیده بود در رویی خود طلبیده سخنان رنجش و کلمات نامعقول شنوانیده مقید
روانهٔ پونا ساخت و یٰسین خان مذکور را بصدق تمام نواب حیدر دل تصور یده
بخیمهٔ علیحده داشته بدلاسا و تسلی خاطرش می پرداخت و در باب طلبیدن و استمالت
وصاحبزادهٔ بلند اقبال التماس هامی نمود آن مرد دانا که محض پاس نمک و ادار تضییع
خداوند نعمت خود که هزاران هزار بنی نوع بشر در ظل حمایت و حفاظتش پرورش
می یافتند نشده صعوبت معرکه گرم و سرد زمانه بر جان خود گوارا داشته بود

از سخنان دلدہی ترمک در دل می خندید و ہیچ جواب نمیداد چون در عرصہ ہفتہ
عشرہ بر سلامت ذات نواب و فراہم ساختن افواج و اسباب احتیاج و آلات
احراب و اضراب و استحکام قلعہ وقوف یافت دانست کہ خان اسیر یکے از فدائیان
نواب است پس بر نادانی خود نادم گشتہ متوجہ تسخیر قلعہ شد و مورچال و صلابت
کوچہا دوانیدہ توپ اندازی آغاز نہاد و چنان صیت فیض بخشی و صدای داد و
دہش نواب بہادر در لشکر ترمک شایع شد کہ اکثر مردان کاردان و شجیع کہ بہ کساد
منزلت و کسر شان اوقات خود در آن لشکر بسر میبردند مع اسپان و سلاح خود
رسیدہ در سلک ملازمان نواب منسلک گردیدہ مستعد کوشمال عدو شدند چونکہ در
عرصہ قریب دہ دوازدہ ہزار مردم با وسوار فراہم شدہ بود و نواب بہادر تالیف
قلوب ملازمان چنان نمودہ کہ ہر یک بجان سپاری صدای رستمانہ ودم انا ولا
غیری می زد شبے محمد علی شجیع موصوف را طلبیدہ فرمود کہ غنیم شوخ و بے باک شدہ
جرات پرواز است گوشمالیش بذمہ ہمت خداداد خود قرار دادہ ایم چہ مصلحت است
آن شجیع کار آزما سر انجام این مہم بر ذمہ کاردانی خود گرفتہ جریدہ بدو ہزار تفنگچی از دروازہ
میسور برآمدہ عبور جوکردہ از پناہ دیوارہای سومار پٹیہ گذشتہ بر سر اعدا کہ متصل عیدگاہ
ستہ ہزار پیادہ پالیکار جیتیل درگ و دو ہزار پیادہ مرارا و مع چہار ضرب توپ و ہزار
سوار جای را قایم ساختہ بودند در تاخت و از سنان و شمشیر بساط خفتگان از بساط
زندگی بر خیز انید و بیداران غنودہ طایع بخاک عدم بخوابانید بقیۃ السیف را چہ از
سوار و پیادہ اسیر کردہ دست بر پشت چنبر نمود و آلات حرب و ضرب جماعۂ مقہور
بر سر ایشان برداشتہ مع اسپان و توپان روانہ حضور ساخت و خود ہمونجا تا دو ساعت

سکونت ورزیده صبحی فتحیاب برگردید درگ و اله و مرا راؤ زر دوزار برگشتند نواب بهادر
ازین فتح قرین مسرت شده شادیانه طرب نواخته و توپهای خوشی سر کرد سپس
ازان غنیم زور آور بلا و سواس شمالی کوه کری کنده بر نهر جوی تبیری وسیع و مستحکم که
بمورچه خاص نامزد بود بنا کرده اتواپ و رانداز در آنجا قایم کرده بگوله اندازی منجنیق پرداخت
اکثر مردمان قلعه را تصدیع میداد کمندان شجیع بمشاهده جرات بی ادبی و مردم
آزاری غنیم غضبناک شده کرات و مرات بحضور نواب عرض کرد اگر اجازت شود
بر مورچه خاص ترمک ناگهانه رستمانه بر پا ساخته اهل مورچه را نهر میت میدهم وصدمه
عظیم بریزش تیر و تفنگ بحال سپاه غنیم میرسانم نواب بهادر ازین معنی اندیشناک
شده نظر بر افواج کثیر غنیم کرده اگرچه او را ازین عزم باز داشت اما او بجد و کد بسیار
بحکم آنکه دل شجاعت پیشگان تا انهدام بنیان هستی اعدا چون سیماب بیقرار میماند
رخصت گرفته با سه هزار جوان بار و نه هزار پیاده کرنا تکی وقت شب کوچیده فقط با سامان
جنگی از راسته هوسلی راهی شده بفاصله دو فرسنگ عبور جوی کرده به پناه بیابان
از بالای مواضعات کرگاول وارگزا سمت کوهپهای هروڑ آمده راست از عقب
به تمهید تبدیل اهل مورچه تیک تک پا رسید و مردمان غنیم یعنی نگهبانان آنجا از شهرت
تبدیل منقلا خوش گردیده منتظر بودند چونکه کمندان شجیع بخت یاور و طالع رامدگار
یافت و از راه عدو فریبی بخواهش قلبی خود پیوست بلا اندیشه اندرون تبیری
داخل شده همت جهانگیری صرف کرده فرمان داد تا همراهیان او یورش کرده
حقهای آتش عدو سوزی بر سر نخوت ایشان شکسته دمار خیرگی از روزگار آنها
بر آورند و سرهای محافظان مورچه و کمین داران صلابت کوچه به تیغ بیدریغ

بریده توده توده جمع ساختند و توپهای کلان را زیر زمین پنهان کرده خراب
جلوی یعنی خورد که سبک و شایسته بود کشیده بحضور روانه داشته فارغ گشتند اگرچه غنیم
باطلاع این معنی در تاخت و باز بقایم کردن مورچه و دفعه سپاه منصوره کوشش
نمایان و حملهای شایان نمود اما کاری نکشوده دست بر سر از آنجا مایوس برگردید
کمندان شجیع بر دشمنان ظفر یافته پیش از طلوع آفتاب صلابت کوچه و مورچه
شکسته بخاک برابر ساخت و اسباب وغیره را آتش زده سرخرو بحضور رسیده
خطاب فرزندی یافت و از زبان اعلی و ادنی صداهای آفرین تحسین شنید
چون ترمک خرابی حال و بی جراتی لشکریان خود بر نموجه دید از فکر موجالو آنرا
بتاخت و تاراج تعلقات اطراف همت گماشته پندارهای افواج را منتشر
ساخت و خود با تمامی لشکر بمیدان چهتر راه صوبه سرا اقامت داشت و نزدیک
عید مهنود بود باراده اشنان یعنی غسل در جای سنگم هر دو که نزدیک بعل باغ است
غنیم مع دیگر سرداران سوار شده از راه طرف مشرق کوهچه کری کته راهی گشت
نواب بهادر ازین معنی خبردار گشته مع لشکر خود بیرون قلعه شتافته برابر منڈف
قیام ورزید و صاحبزاده عالیقدر را با تمامی سوار در پناه دیرهای کرنکول که آنطرف
جوست درکمین داشت و کمندان شجیع را مع غازی خان دلیر و جانباز بچهار هزار
تفنگچی و چهارصد قزاق و چهار ضرب توپ برای عبرت نمائی بطور پیش منقلین
جنوب رویه کوهچه مذکور روانه ساخت چون سواری غنیم فایز جو گردیده در آب
بازی و شناوری مشغول گشت و لشکر چنڈاولیش که عقب خرامان خرامان می آمد غیرت
کمندان شجیع در نهری خشک تفنگچیان را مع توپها نشانده بجان دلیر اشاره ساخت

آنمرد جانباز بدو سه صد مرد کارساز بر آنجماعه تاخته روباه بازی وحیله انگیزی نادانان
را تعلیم شیری نموده کشان کشان بر روی آتشبازان کارگذار آورد و سواران خود را
منتشر کرده پس کمین داران پناه گرفت بغتتاً کمندان شجیع انگیز کرده بشلکهای توپ و
بندوق صفوف اعدا را شکسته بسیارها را بمطمورهٔ عدم فرستاد و در آن زد و خورد
دو سه سردار آنطرف مقتول شدند فیل نشان و فیل نقاره سقط گردید چون جمعیت
اعدا منتشر گشت غازی خان و صاحبزادهٔ والاقدر فرصت وقت غنیمت یافته
اسپان جهانده بکسان منهزم در آویختند و تا مقدور دست شجاعت از قتل و غارت
برنکشیدند و تا نیم فرسنگ پئی مقهوران تاخته چهار پنج هزار اسپ و دو هزار مردم بدست
آورده بار دیگر باغنایم بسیار مراجعت نمود ترمک ازین خبر زرد و زار شده برج القبقبی
با پارچهای تر و لب خشک برگردیده سواد موتی تالاب را مضرب خیام خود نمود نواب
بهادر بر بین فتح نمایان آثار ربشاشت ظاهر ساخته سجدات شکر بدرگاه وهاب
متعال داکرده شادیانهٔ طرب نواخته داخل قلعه گردید حاصل کلام هر روز بازار زد
خورد و کوفت و کافت مردان شجیع کرم بود اما اکثر اوقات لشکریان غنیم هزیمت یاب
می شدند پس غنیم از جنگ غازیان دست برداشته بتاخت و تاراج بلاد پایانگهاٹ
یعنے جنوبی پٹن که در قبضهٔ تصرف نواب بهادر بود و عبارت از کوئمبتور و پالگهاٹ
و دهارا پور و دنڈگل است بسببے که اوشنیده بود که سامان رسد غلات وغیره از آنطرف
ببدرقهٔ نایمار و ماپله ها به لشکر نواب میرسد و ملازمان نیز از سوار و پیاده در آنجا
فراهم شده جوق جوق داخل لشکر میشوند همت گماشته در تاخت و طوفان بلا
در آن سرزمین برانگیخته تمامی آن نواح را چنان خراب و ویران ساخت که هر

که هر بیخ کاه و سبزهٔ تر از زمین بر کنده شده و شاخ و برگ اشجار آن صحرا دست تظلم
کشاده بدرگاه خالق جان بخش امان میخواستند با این قلعداران آن سمت
هر هر قلعه را قایم کرده باستقلال تمام میکوشیدند چون ترمک به پایان گهاٹ
شتافت نواب خود بدولت عزم جزم بآن سمت داشته مستعد گردید بلکه اعلام و خیام
خاص در میدان کوهچهٔ مذکور نصب کنانید در آن حین کمندان شجیع عرض کرد که
تشریف فرمای حضرت از دار الریاست بالفعل مناسب نسبت مبادا که فتنه از اینجا
برخیزد زیرا که معاندان دولت و اقبال از حد حساب تجاوز کرده و دولتخواهان جان سپاه
بس کمیاب اند اندیشهٔ دور و دراز باید فرمود فدوی حسب طاقت و مقدور خود تردد
کرده در فدویت و جان سپاری سر مو قصور نخواهد نمود و صاحبزادهٔ بلند اقبال را با
تمامی سوار و قزاقان در ضلع بارمحل باید داشت نواب بهادر با قبال این معنی پسند آمده
باشش هفت هزار سوار که همین قدر فراهم شده بود صاحبزاده را سمت بارمحل
روانه ساخت و کمندان شجیع بچهار هزار مردم بار و دوازده هزار پیاده کرناٹکی و شش
ضرب توپ عقب لشکر صاحبزاده نهضت کرده بر گهاٹ رای کوٹه هر دو لشکر در
پیوستند و صاحبزاده با جمیع سوار در میدان کاویری پٹن اقامت ورزید و کمندان
شجیع با فوج خود بکشنگیری سکونت داشت در آن اثنا خبر رسید که چهار پنج هزار
سوار غنیم حسب الحکم شن با اسباب بسیار و دواب بیشمار که در ملک بالاگهاٹ و پائین گهاٹ
واز لشکر نواب غنیمت یافته بودند مع ساهوکاران لشکر مع فور سرمایه زر و گوهر از
گهاٹ پتور آمده از راه تریاتور و وانمباڑی گذشته کُتل کرنپات عبور کرده عازم
پونه اند بمجرد استماع این خبر کمندان شجاعت اثر با پنصد جوان بارو سته صد چٹی کار

وہزار پیادہ از راہ کنکندی پالہ کہ پالیکار آنجا از نواب بہادر رجوع بود شبانہ شب برآمدہ
گہاٹ تبل پلی عبور کردہ بر سر راستہ کرنپات دامن کوہی کہ سر راہ غنیم بود گرفتہ قائم گشت
و بالای گہاٹ مذکور کہ داخل سرحد ارکاٹ است و ناظمش در آنوقت بہ سازش
نواب بہادر بود و نیز کداران دروازہ گہاٹ بیچ امر مانع و قتش نشدند چٹی کاران را فرستاد
تا آنہا دروازہ گہاٹ را کہ بہ برج و بارہ آراستہ بود گرفتہ آسودہ بودند قضارا روز دیگر قزاقان غنیم
با فور سامان و گلہ گلہ گاوان و طویلہ طویلہ اسپان بلا اندیشہ چونکہ شکار از خود
بہ مطبخ برسد میرسیدند کمندان باخبر از رسیدن آنہا خبردار شدہ بہ کمین داران گہاٹ
ہم آگہی بخشیدہ بجای خود مستعد و سرگرم کار گردیدند تا ہراولی آنجماعہ متصل دروازہ گہاٹ
و چند اولی برابر کوہیکہ خود آنجا قیام داشت رسید چون شیرغران بر عقب شان جست تا
بلا توقف شلک از دو بمجرد آواز شلک کمین داران گہاٹ از پیش حملہ کردہ طنبورہا نواختہ
دویدند و بہ سنان و شمشیر در پیوستہ سینہ دشمنان را چون پنجرہ مشبک ساختند
و عقبہ دگان پشت و پہلوی اعدا را از تیر و تفنگ و نیزہ شکستند چون سران سپاہ
راہ سلامت تنگ تر از چشم فیل دیدند بشتر دلی تمام تاب ضرب مردان جنگ آزما
نیاوردہ فقط از جان خود در غار و مغاک در خزیدند کمندان شجیع ہر دو جماعت خود را
جمع ساختہ جمیع اسباب کسان منہزم و اسپان و گاوان مع خریطہ ہای طلا و نقرہ
بستہ بستہ بر سر اسیران برداشتہ از گہاٹ تبل پلی ببدرقہ پیادگان کرناٹکی روانہ کشن گیری
نمودہ خود ہمو نجا بر آبگیری کہ از زیر گہاٹ بود قیام ورزید چند سوار غنیم کہ عقب ہمہ ہا
بودند وارد شدند و اندک جماعتش دیدہ گردش گرفتند و از دور قراولی میکردند بعد دو ساعت
کمندان شجیع راست برخاستہ از پناہ خارہا بر سر ایشان رسیدہ چنان شلک ہا

نزدکه دفعتاً دوسه صد سوار مع اسپ نابود شدند ودیگران اسپان جهانده روبگریز
نهادند شجیع دانا از آنجا مظفر ومنصور عبور گهاٹ کرده به کشتگیری رسید چون ترمک ماما خبر
تاراجی جمعیت خود شنید تصور برید که گهاٹ کرناٹ متعلقهٔ ناظم ارکاٹ است در آنجا
گذر افواج خصم ما چگونه شد شاید که هردو دولتمند یعنی نواب محمد علی خان ونواب بهادر
درساخته باشند خدانخواسته اگر این هردو سردار باتفاق یکدیگر بمقابلهٔ ما پردازند و
گتل های اه برلشکر ما مسدود سازند ناموس دولت پیشوائی تاراج وجانها رایگان تلف
خواهند شد پس ازآن سمت یلغار کرده عبور گهاٹ پتور نموده بر سواد قصبهٔ اوتان گرا
فرود آمده بود کمندان شجیع صاحبزادهٔ والاقدر را از رسیدن مرهٹه خبردار ساخته بر غیب
رفتن دار الریاست نمود چون آن طالع یاور وقوی بازو بر یلغار غنیم وقوف یافت جمیع اسباب
لشکر یعنی خیام واعلام وبهیر وبنکاه وغیره روانه پٹن کرده خود را بجمعیت سته چهار هزار سوار بطرف لشکر
ترمک غنیم رسانید قضارا آن روز رکهی آوران لشکرش سمت بلده وهرم پوری آمده شورفیامت در آن
سرزمین برانگیختند وچند دیهات را غارت ساخته بغراهمی کاه وهیمیا مور بودند صاحبزاده با آنها پیوسته برابر آنها
بغراهمی کاه وهیمیه پرداخته منتظر وقت بود که ایشان پشتارها بر اسپان وشتران وفیلان بار کرده بلا امتیز
خویش وبیگانه راه لشکر خود گرفتند صاحبزاده که همین فرصت یافت سپاه خود را اشاره فرمود تا آنها بیک
جنبش بارهای که بر اسپان خود برداشته بودند یکبار بر زمین انداخته بلا اندیشه وتوقف بازوی مردانگی کشاده
آنجماعه را بادک سعی چنان برهم ودرهم نمودند که از صدای بزن وبکوب مردان کاری هول وهراس در
دل لشکریان غنیم افتاده جز جان بسلامت بردن چاره دیگر ندیدند پس صاحبزاده مظفر چهار هزار اسپ و
راس گاو وپنجاه شصت شتر توپخانه خاص غنیم ویانزده بیست فیل با دیگر آلات حربی غنیمت یافته راه پٹن
گرفت ترمک از بیخبری هول زده با لشکر خود کوچید وبرکاویری پٹن فرود آمد وهمون شب کمندان شجیع

از فرودگاه غنیم آگاه گشته مع جمعیت خود مستعد شبخون در تاخت قضارا چونکه نزدیک لشکرش رسید شب بسر آمد و مرغها بانگ بیداری و هشیاری بر غفلت پرستان زد برگردیده زود بدامن کوه کلکن گڈه پناه گرفت اتفاق ترمک آنروز هم همونجا مقام کرده از رسیدن آن شیر میدان شجاعت خبر بود آن شبیخون از صبح تا شبانگاه به پناه جنگل بسر برده شب چونکه برقع غفلت و خفته بختی بر اطراف جهان فرو هشت تیار شد بر لشکر جوانفار غنیم شبخون زده همه اسباب حربی مع توپخانه بمردامردی گرفت و چند اسیران افراط و تفریط چرکولی را که در آن لشکر مقید بود ند از قید برآورده بهیرو بنگاه اعدا را یک قلم زیر و زبر کرد و خیام و اعلام را آتش زده با نه صد راس اسپ و شش زنجیر فیل و یازده شتر پرخزانه پیش از طلوع آفتاب معاودت نموده از دامن کوهستان داخل رای کوٹ گردید و بلا توقف از آنجا شبگیر زده بانی کل رسیده بود که ترمک بر جرات فدائیان نواب بهادر وقوف یافته هراول لشکر خود را پی شان پیش راند خود هم عقبش کوچیده راهی گردید چونکه شبخون مذکور بخوانخان هیلی رسید افواج غنیم سبقت کرده از اطراف راه سلامت بر آنجماعت مسدود ساخته گردش گرفتند تا شبخون مسطور هم روز در پناه قلعهٔ ویران سکونت ورزیده وقت شب در فرودگاه خود جابجا آتش افروزانیده و بر در و دیوار قلعه پارچه های کهنه و مدرس و متعمل پوشانیده با لشکر خود از آنجا عقب برگردید و به نزد دشمنان از راه تنگ و تار جنگل و نشیب و فراز مدخل بلا و قوف اعدا بالعصر انوردی بر پشت طلایه داران دشمن وارد گشت چون ایشان از مشاهدهٔ روشنای آتش و سپیدی در و دیوار و گمان برده بودند که حیدریان همونجا اقامت دارند بجای خود بی اندیشه اسپان گذاشته بحقه کشی و طعام پزی اشتغال داشتند که ناگاه شبخون عدو فریب بر سر آنها رسیده از اطراف شلاک سرشکن بسر کرد و چند انواب را از گولهای انگوری پر کرده پراندند پس طلایه داران که انبوه کثیر بود ند منتشر شدند از آنجمله پنج شش هزار سوار مسلح سعی مردانه بجا آورد ند و یقین دانستند که از میان ریزش توپ و بندوق احدی را جان بسلامت بردن محال است لهذا بدلاوری تمام اسپان جهانده در صف مردان حیدری در خزیده داد مردانگی در داد ند و تا پنج

ششصد تفنگچی شجیع را مجروح و مقتول ساخته مردند آری مردان گاهی لباس نامردی نمی پوشند القصه شجیع جوان بخت فتح نصیب مع اسپ و سلاح کسان مقتول و رفقائی مجروح خود از پناه جنگل ماکڑی درگ راه سلامت طی کرده پٹن رسید و دیگر طلایه داران غنیم بسبب تاریکی آنشب بتائید جمعیت منهزم پرداختن نتوانستند و راه گریز بطرف لشکر خود سپرده مفصل خبر غارت فوج طلایه گوش گذار ترمک ماما ساختند او که از دستبرد غازیان بجیلا اعدو فیروزی ایشان تنگ آمده بود بفکر دور دراز افتاده از آنجا کوچیده از راه منڈا بسمت میلکوٹه رفته مقام کرد تا نواب بهادر بصوابدید اعیان دانا خصوصاً صلاح و فلاح حال خلق الله مدنظر داشته اپاجی رام نامی شخصی را وکیل مقرر کرده برای درستی معامله آنچه گفتنی است که قول دانایان است ✣ ✣ ✣

راستی از جزو داد کج نهادان چاره نیست ✣	بالکمان لازم همین باشد اطاعت تیر را ✣

نزد ترمک روانه کرده بود او طریق خود پسندی پیموده بر صلح رضامند نشد اما وکیل را نزد خود داشته سخنان عبرت نمای خود با او میکرد و هر دم بهادری میزد وکیل نواب بهادر مفصل از روداد آنجا معروض جنابش داشت بعد چندے غنیم از نیملک دل برداشته بجمیع وجوه از جنگ غازیان عاجز شده بتاخت بلاد نگر که خوب آباد بود همت گماشته پیش خانه بطرف مذکور روانه کرد وکیل از یمنعے نواب را آگاه ساخته در بند و بست آن نواح عرض ترغیب نمود نواب بعد اطلاع از یمنعے متامل گشته کمندان شجیع را یاد فرمود و از عزم غنیم آگاه ساخته در بند و بست و دفع شورش آن طرف مشورة نمود آنمرد شجیع سرانجام این مهم هم بر ذمه همت عدو مال خود گرفته برخاست تا نواب بهادر او را به شش هزار تفنگچی کارآزموده ضرب توپ و دو هزار سوار اصطبل خاص بگوشمال دشمن رخصت فرمود شجیع رستم نهاد چون از حضور مرخص گردید از راه پریا پٹن بر گھاٹ کوڑک که سدا پور نام دارد رسید و کوڑک والا که در آن فرصت علم بغاوت برافراشته و خیره شده سرهای تھانه داران نواب را که در قلعه مرکڑه بودند بریده در و بست ملک باز بتصرف خود در آورده بود سد راه گشته از آن طرف نگذاشت کمندان شجیع جنگ از آن صحرا بیان قابو جو بمقتضای وقت مصلحت و مناسب ندیده از آنطرف برگردید

وجنگل کوٹرک را بر دست چپ داده روان شد اما گران اسبابی عبور کوه و جنگل دشوار تر دانسته چهار هزار مرد
جری از تفنگچیان و دو صد سوار جانباز نزد خود داشته بقایه لشکر و توپخانه و سوار و تمامی بهیر و خیام را بدنبال اسد
خان کمندان و جهان خان کوکر رسالدار کرده وقت شب روانه حضور نمود خود مع سپاه جریده بی توپ
و بچهار هزار تفنگچی میدان گرفته بر فراز زمینی اقامت ورزیده بود چون روز روشن شد غنیم از رسیدن آن
شیر بیشه شجاعت در عرصه مردآزمای و فرستادن توپخانه سمت پٹن آگاه گشته جوق جوق آبان طرف روانه
ساخته خود هم سوار شده بر سر اغنش راهی گشت پس بزکداران کمندان شجیع که بر کوهچه ایستاده قاصدان
بصارت را هر جانب برگماشته بود بسردار خود گفت که گروه گروه سوار بر راسته که شب توپخانه ما راهی گشت
میرود بمجرد استماع این خبر شجیع کاروان حکم داد تا سپاهیان شلکهای آسمانی پرانیدند مرادش اینکه لشکر اعدا
متوجه مقابله خود شود و توپخانه محفوظ فایز حضور گردد سواران غنیم از صدای شلکها برگشته براین جماعت
در تاختند چون شجیع بدانای و تجربه کاری افواج غنیم را بجانب خود کشید راست از آنجا برگردیده قدم راه
جنگل پیمود تا گرفتن دامن دشت آنطرف ترمک خود بدولت مه تمامی سوار در رسیده گردش محاصره کرده قرولی
مینمود و شجیع مذکور رفقای خود را جای بقواعد درست نشانیده بود که بیک ناگاه پنجاه شصت هزار سوار
اسپان تاخته بشمشیر و نیزه صف بصف و دست بدست برآمیختند شجیع دانا شجاعت کیشان خود را که بنابدیق
پر کرده مستعد و خاموش بودند یکبار برخیزانیده جارا قایم کرده حکم شلک داد تا غازیان چابک دست
چنان شلکها ریختند که از صدالش گوش فلک کر شد و از صدمه اش زمین لرزید تا دو ساعت هنگامه رستخیز
برپا ساخته شلک زنان پیش رود و بدند و از پس نزد دشمنان نخمانده هزار جانباز غنیم را بر خاک عدم
غلطانیدند زیرا که آنها آنقدر هجوم کرده بودند که آنها از آن معرکه برگشتن نتوانسته ناکام جانهای خود دادند
و چهل و پنجاه سردار و جمعدار کاروان غنیم کشته گشتند فیلان اعلام و عماری و شتران نقاره از ریگ پیش تر ها

و تفنگ مجروح و ساقط شدند نظم

درآن چپقلش گاه جنگ آوران — شده فتنه بیدار خفته امان
سلامت به فرسنگها تاخته — قضا درمیان کار خود ساخته
ره زندگی سربسر گشته گم — سوار از ستور آمده زیر سم
اجل همچو سایه بهر کس فتاد — بقا پیش آهنگ فنا پس فتاد
چنان دست بردست روحان برید — اجل ید بدندان حسرت گزید
یکی از یکی رو بکش نعره زن — یکی زآه و نالہ کشاده دهن
برای برادر برادر گریست — بخون تر تپی پور مادر گریست
بفرزند جان پدر سوگوار — پسر بر اب و عم بسازار زار

القصہ چون خون ازآن میدان روان و شکست فاحش بحال لشکریان غنیم وداد چنان گریختند کہ میدان کفایت نکرد و غازیان منظفر پای ثبات بمیدان مردی فشرده قایم و سرخرو گشتند غنیم بمشاہدۂ حال لشکریان خود و قوت جانبازی و مردانگی غازیان بہم برآمد و نعل در آتش گشته توپخانہ طلبید و بمقابلۂ جلادت کیشان قایم کرده بتوپ اندازی تاکید کرد چون گوله اندازان از دور شست اندازی کردند وصدمات گوالیل بحال اکثر غازیان شجیع تصدیع رسانیده دست و پای ہمت عدو شکنی آنہا را رایگان شکست چنانچہ صد و پنجاه مرد کار آزما مفت جانہای خود در باختند اگرچہ نزدیک بود کہ شیرازۂ جمعیت از ہم گسیخته شود و کتاب رسوائی از زیر گلیم برآید اما شجیع والافطرت بروت غیرت مردی را تاب جسارت داد و سیماب صفتان را قایم النا تسکین و دلاسا کرده فرمان داد تا زخمیان جان بلب و نعشان لشکر غنیم کہ جوق جوق در افتاده بودند کشیده گرد جمعیت خود حصار بستند خود باعتقاد درست و صفای باطن

تیمم کرده و بقبله باواز بلند اذان گفت و پیرامون جمعیت خود از چوب دست دایرهٔ
حفاظت کشیده همه صفوف بزمین نشانید پس کرامت آن شیخ جیع در آن عرصه بظهور رسید
که بعد گفتن اذان غنیم هزارها گلوله توپ پراندند همه از بالای سرها پریدند یا بحال احدی هیچ مضرت نرسید
آری **بیت** اگر تیغ عالم بجنبد زجا ✦ نبرد رگی تا نخواهد خدا ✦ غرض تا شام غنیم چند صندوق سرب
وباروت خالی کرده هیچ فایده ندید و برفقیه قلیل دست قدرت نیافت شب اتواپ کشیده بفرودگاه خود که
از آنجا بفاصلهٔ دو فرسنگ بود شتافت کمندان شیخ جیع که همه روز بمقابلهٔ غنیم سرخروی حاصل کرده مع غازیان
بی آب و طعام میدان را قایم کرده بود شب قابو یافته بلا اندیشه ولی دغدغه مجروحان فوج خود را کپائی
مشی بصدمات توپ کم کرده بودند در رزمگاه گذاشت و گفت شما خاطر جمع باشید من از قلعهٔ ستاره کریر
راستهٔ صوبهٔ نگر است دولی ها روانه ساخته می طلبم پس صف ها آراسته راه میسور گرفت و طلایه داران غنیم که
نگهبان راه آنطرف بودند اگرچه خبردار شده اسپ سواره چپ و راست ایستاده می نگریستند اما مانع راه شبگیر
زدگان نشدند و به غنیم هم ازاین معنی خبر نکرده اغماض صریح نمودند بلکه زبان تحسین برایشان
کشاده شاباشی گفتند چون روز روشن شد غنیم بیوقوف در همونجا اتواپ قایم کرده
گوله اندازی بعمل آورد وقتیکه آفتاب بلند و پردهٔ تاریکی نامردی از پیش چشم ایشان
برداشته شد میدان را از وجود غازیان خالی دیده دویدند و از واماندگان نیم جان
احوال دریافتند آنها بر کیفیت شب اطلاع دادند پس غنیم سمت ستاره شتافت و کمندان شیخ جیع
بی مزاحمت سلامت داخل قلعهٔ میسور گردیده آسود و همین شب صاحبزاده و الاقدر
با پنج شش هزار سوار و دو سه هزار پیادهٔ جرار تاخته لشکر رسد آور غنیم را که هفت هزار
سوار و ده هزار پیاده بوفور سامان رسد و آذوقه و خزانهٔ بسیار و بر پشت فیل و صد شتر و
پنجاه استر بار کرده بود مع سوداگران پراقمشه و امتعه و ساهوکاران صاحب سرمایه و

بازر

وبازر وگوہر ودیگر صنادیق سرب وباروت وغیرہ از پونا آمدہ متصل جن رای پٹن بی وسواس
فرود آمدہ بودند واز شبخون زدگان اصلا خبر نداشتند یک قلم تاخت وتاراج نمود چہ قتل
وغارت آن جماعت دست سعی کشادہ احدی را از آن معرکہ سلامت نگذاشت و
ذرہ ذرہ اسباب غنایم برداشتہ بدارالریاست پٹن یعنی بحضور پدر جلیل القدر
روانہ داشتہ خود سمت نگرراہی شد غنیم باستماع این معنی دست عجز بزمین نامرادی
گذاشت وسر بجیب تفکر فرو بردہ ندانست کہ عاقبت کار چون کند وبچہ حیلہ غازیان
مظفر را زیر سازد قضارا در ینحالت جوڑی ہرکارہ از پونہ خبر رسانید کہ نارا این راؤرا
راکھوبا عمویش قتل کنانیدہ خود مسند آراشدہ بند وبست می نماید بمجرد موضوح خبر
وحشت اثر در گرداب اندوہ واضطراب غرق گردیدہ صلاح حال ومآل خود در صلح دید
بوساطت وکیل نواب راہ مصالحہ پیمودہ درخواست خرچ لشکر خود کہ کروڑہا صرف کردہ
بود نمود وکیل دانا بزبانی نواب بہادر در ابلاغ پیام ساخت آنچہ کہ حاصل آن دولت بود بمیدان
چرکولی حتی لباس خاصہ ہم بلشکریان پیشوا ارزانی داشتہ فارغ گشت وہمہ ملک جیراگاہ
عسکر پونہ گردید وقت مدد ودستگیریست وفایدہ صلح زمان حال موقوف بر آیندہ
وترقی اینده دولت دانید اکنون بہر طور کرم کردہ مراجعت نماید عروج این دولت را ترقی
جاہ وحشمت خود دانید غرض بچنین سخنان نادان نواز پیش آمدہ بگذاشت دولک روپیہ
ومجلصے سیران چرکولی رضامند ساختہ بجای خود آسود تریمک بمقتضای وقت کہ ضرور افتاد
خود را ہمین سلامتی جان نشان فتح ونصرت دانستہ ٹھانہ ہای خود را از قلعجات متعلقہ پٹن
برداشت واسیران را باخلعت وانعام زر واگذاشتہ بابوجی سیندہیہ ابا یالت جیو بسرا
مقرر ساختہ راہ پونہ سر کرد ومصلحتا بلشکر راکھوبیوست قزاقان تاجوی تنگ بہدرہ

عقب گرفته بپناه کوه و جنگل اکثر لشکریان غنیم را اسیر و قتل کرده بافتوحات بسیار برگردیدند و میر علی رضا خان بعد دریافت فراوان رنج و انواع عقوبت ها بوساطت نانا پهرنیس مخلصی یافته فایز حضور گشت از سر نو گرم کنده و دند کل جاگیر یافته فراغت حاصل ساخت ۵

ذکر تسلط راگھوبا عموی نارائن راؤ و بیان فوج کشیدنش بر ملک بالاگھاٹ و بلوای امرا بر او و آخر ناکام گریختنش و تسخیر کردن نواب درین فرصت تعلقات بادامی و جالی هبلی و نولکنده وغیره مع دیگر کیفیات که در سن یک هزار و یک صد و هشتاد و سه هجری واقع شده تفصیلش آنکه ۵

چون نارائن راؤ باغوای عمویش از سعی خویش محمد یوسف کمندان کشته شد راگھوبا که از عهد ریاست بالاجی راؤ در قید بود در انولا مسند آرا شده بضبط و ربط خود پرداخت بعضے امرا و اعیان دولت مرهٹه را با خود متفق ساخته با فواج شایسته نهضت کرد ناظم از آنجا با لشکر خود و اسباب جنگی سبقت کرده مقابله گرفت اما از آنجا که اهل لشکر مغول سایه پرور و خود پسند و اوباش منش بودند بکثرت افواج مرهٹه تاب معرکه آرائی نیاورده در یک جنگ مغلوب گشته راه فرار گرفتند و خداوند نعمت خود را بدست غنیم سپردند ناظم موصوف چون دید که لشکریان خود تن بمعرکه نداده راه خانه ها گرفتند و همه سامان جنگی و توپخانه به غنیم ارزانی داشتند لهذا سه اندازشد و رکن الدوله هم از تدبیر دشمن شکنے درماند و موسی رمو فرهسین در دو هزار مردم بارود و ضرب توپ فیل سواری خاص را گرد گرفته جنگ کنان خداوند نعمت خود را بقلعه شهر بیدر و اورنگ آباد و صوبه برار و غیره تو یسانیده گرفت و از آنجا برگردیده بعزم تسخیر بلاد بالاگھاٹ که در ضبط نواب بهادر بود

در تاخت درین فرصت پهرنیس کار پرداز پونه که به بهانه بیماری در دارالمقر خود سکونت
داشت فکری معقول بکار برده خفیه بناظم حیدرآباد نوشت که راگهو دیوانه شده پسر
برادر خود را که وارث دولت این ملک بود به سبب حرص ملک و مال دنیا قتل کرده
خود مسلط شده است باید که ما و شما اتفاق کرده او را از میان برداریم و همین مضمون
صدر خطی به نواب بهادر هم ترقیم و ترسیل داشته بود نواب با لشکر نوآراسته خود مستعد گشته
منتظر وقت و جویای فرصت نشست درین اثنا کارپردازان کور بجمیع امرای دولت مرهٹه
نیز که در اصطلاح قوم ایشان تپکا نامند و بنا بر مصلحت همراهی راگهو گزیده بودند نوشت که
شمایان یقین میدانند که او بدکار و سمه خون پسر برجبین حال خود کشیده و ننگ بدنامی و
رسوائی در گردن او قات انداخته خیره شده است لازم موخیت آنست که همه متفق شده
از و انتقام بگیرند و زن نارائن راد مقتول را که حامله است خداوند نعمت و وارث ملک و لشکر
مرهٹه انگاشته از مطالعتش انحراف نورزیده عاقبت اندیش باشند پس ظاهر است کسی که
در حق فرزند خود چنین سلوک کرده باشد به شما چه تمتع دنیاداری از و برسد امرای لشکر چون
برین مضمون آگاه گشتند یقین تصور یدند که از واحدی روی بهی نخواهد دید پس هر روز
یک یک امیر با جمعیت خود بی اطلاعش برخاسته خود را به پونه رسانید سوای این جوق
جوق مردان کاری به بهانه طلایه و پیش منقله بیرون لشکر شتافته فایز المقر خود شدند غرض
از نواح بیدر تا رسیدن برای درگ کرا زاه کوپل و بهادر بنڈه و کنگاگیری تاخته بود لشکر
راگهو منتشر شده خبر جمعیت قزاقان که به شمار سی هزار کس فراهم ساخته بود در لشکرش نماند غنیم
چون دید که فتور عظیم در لشکر خود راه یافته و سررشته انتظام امور ریاست از دست رفت
و ناظم حیدرآباد هم برحسب اشارت کارپردازان کور بفراهمی لشکر و سامان جنگ بلغار کرده

میرسد و امرای پونہ ہم کہ از لشکر خود جدا شدہ رفتہ بودند با یکدیگر اتفاق کردہ بعزم تنبیہ چون
شاہین بہ دراج عقب نمودہ اند راہ صحت و سلامت مسدود و عرصہ وقت قتل و غارت
کشادہ ترست مشوش خاطر شدہ از نواب بہادر راہ مصالحت پیمود و وکیلے را روانہ کردہ
التماس کومک و زر چوتھ نمود نواب نظر بمقتضائے وقت و برہمزدگی کار و بارش نمودہ التماس
او را بدرجہ اجابت مقرون ساخت بہانہ تاراجی ملک و غارت سامان ثروت پیش آوردہ
جواب صاف نوشت کہ ما را بچنین امور معاف دارید او مصلحنا با بلتجی گردید کہ صوبہ برار و بلست
بلکہ تمامی ملک این طرف جوی کشنا تا بادامی و جالی ہل وغیرہ بگماشتگان والا می سپارم بہر طور
دہ لک روپیہ باید ساخت چون نواب بر این معنی گوش رضا نہاد باجی راو برادر نسبتی
خود را با سہ صد سوار برای برداشتن ٹھانہ از قلعہ صوبہ سرا روانہ کرد تا راؤ مذکور بصوبہ مزبور
رسیدہ تاکید نامہ بہ راگھوبا بوجی سیندہیہ قلعدار فرستاد او تواپ قلعہ تیار ساختہ جواب
داد کہ راگھو قاتل پسر برگشتہ بخت را چہ یارا کہ بر گماشتگان رئیس پونہ کہ عبارت از اولاد بالاجی راؤ
نانا باشد حکم رانی کند اگر عافیت مطلوب است زود از اینجا باید رفت والا یک یک متمرد نمک حرام
از گلولہ توپ پرانیدہ خواہد شد راؤ مذکور از جواب مردانہ اش بیچگر گشتہ راہ سریرنگ پٹن
طی کرد و سعادت اندوز مجرای نواب بہادر شدہ عرض بندوبست آن صوبہ وغیرہ
نمودہ صاحب زادۂ ظفر مند را با جمعیت گران ہمراہ خود برد ہمدران اثنا مکرر خطوط کارپردازان
مذکور بنواب موصول گردید بدین مضمون کہ ہرگز بر سخنان فریب قاتل پسر یعنی راگھو از جا
نباید رفت انشاء اللہ تعالی بعد تنبیہ و سزای قاتل بدکردار بندوبست کارخانہ دولت آن
نواب حیدر دل از رئیس پونہ و کارپردازان اینجا بواقعی صورت خواہد بست بلکہ الحال تنبیہ آن
وخیم العاقبت بر ذمہ ہمت خود مقرر باید ساخت نواب برحسب التماسش با فوج

سنگین

سنگین از دار الریاست نهضت کرده برچن رای پٹن فرود آمده بود صاحبزاده والاهمت
چونکه از حضور پدر بار او صدر مرخص گشته لبسر آرسید و قلعدار آنجا را مستعد جنگ دید مورچال
زده به سعی دو سه ماه قلعه فتح کرد و ٹهانه گذاشته بمدگیری شتافت و بعد چهار روز بکشایش
قلعه و بندوبست آنجا پرداخته بچن رای در گ محاصره نمود و در عرصه یک ماه بمردانگی
یورش کرده مفتوح ساخت و نواب هم از آنجا کوچیده رفته رفته تا تمکور رسیده بود که راکهو
چونکه از اطراف میدان سلامت و امنیت برخود تنگ دید فوج کشی نواب بهادر و عدم
ارسال مبلغ درخواست خود و تسخیر کردن قلعجات صاحبزاده بزور بازوی شجاعت
شنیده این معنی وبال جانش شده جز گریختن و جان بسلامت بردن چاره ندید با جمعیتی
که شانزده هزار سوار موجود داشت بے نیل مقصود برگردید و از راه کوهستان و جنگل چون
مار سیه دم بریده پیچها خورده راه هند گرفت پس افواج پونه و لشکر ناظم حیدرآباد تعاقبش
کرده اورا تا برهان پور واز آنجا تا خاندیس و باز از آنجا تا گجرات رسانیدند نواب فرصت
وقت را غنیمت شمرده پیشتر کوچید و بے مزاحمت احدی کوپل و بهادر بنڈه و موندکی ورک
و کنجند رکڈه وغیره که در علاقه مرهٹه بود بقبضهٔ اقتدار خود بعضے قلعجات بجنگ مردانه و
اکثر بعبرت نمای آورده واز تمامی پالیکار آن طرف پیش کش شایان گرفته و زمیندار
سرهتی را با نعام و خلاع سرفراز نموده بتانیدند به بندوبست آن نواح تاکید فرموده پیشتر
نهضت ساخت در اندک مدت نولگنڈه و جالی هل و بادامی تسخیر کرده بهمت هوبلی دهارواڑ
رسید مخفی نماند که قلعدار دهارواڑ را در ایام سابق یعنی بعد تسخیر حیدر نگر بلطایف الحیل بلکه
حسب استرضای خاطر میر رستم خان فاروقی قلعدار آصفجاهی گرفته تهانه خود
داشته میرمذکور بقدر حوصله اش بده ماه پنج صد روپیه بعهده بخشی گیری سوار سرافراز

ساخته بود چونکه مادھوراؤ عازم بالاگھاٹ شده آنجا را تسخیر کرده در ضبط خود داشت درین
زمان نواب بهادر قلعدار آنجا را که بسوئت راو نامی از خویشان گوپال راو ناظم مرچ بود
بجاگیر و انعام امیدوار ساخته بسپردن قلعه فرمان داد چون او برین معنی رضامند نشد قلعه را
محاصره کرده از دور توپ اندازی می نمود افکری معقول و تدبیر شایسته به عمل آورد شب
سیوم جوڑی هرکاره را که از قوم مرهٹه ساکن مرچ و ماهر از نام سرداران و واقف جمیع حالات
مرهٹ بود بخفیه طلبیده خطی از طرف آپاجی رام که دیوان سوب راو تیا ناظم مرچ برادر
کلان پرسرام بهاؤ بود و در آن حین تیا ندکور تعاقب راگھوبا رفته بدین مضمون که در نیولا
مسموع یافت که حیدر علی خان بهادر با فوج سنگین به دھاڑوار رسیده عزم تسخیرش دارد
لازم که آن شجاعت منش دا دقلعداری و بهادری داده بدفع اعدا کوشش نماید تا عنقریب
کومک فرستاده شود تا رسیدن کومک فریب نباید خورد ترقیم فرمود ملفوف کنانید
مهر آپاجی رام نوکر خود بر آن چسپیده روانه ساخت هرکاره ها به تبدیل لباس داخل قلعه
شده مفصل حقیقت بمچوربانی کار پرداز مرچ ظاهر ساخته تسلی نامه رسانیدند حارس قلعه
بدریافت مضمون خط خوشدل شده به بهادری تمام برج و باره را مضبوط ساخته آماده
جنگ گردید بعد سته چهار روز شبی دو رساله پیاده و سه صد سوار از قوم مرهٹه و راجپوت
منتخب کرده بلباس لشکریان مرهٹ از راه مرچ به طرف قلعه روانه فرمود و پیرامون آن
جمعیت فوجی علیحده را تعین کرد تا از اطراف توپ و بنادیق بی گلوله پر کرده سر میکرد چون
آواز شلک بسمع قلعگیان رسید از آمدن کومک خرم گشته دروازهای قلعه کشاده منتظر و بند
پس سردار جمعیت مذکور داخل قلعه گشته بقلعدار گفت که مردمان خود را یکجا جمع کرده متعین
من سازید تا همین زمان بر لشکر غنیم و مورچال شبخون زده زیر و زبر میکنم و بر برج و باره و ابواب

قلعه مردمان همراهی خود را که محنت ها کشیده اند میگذارد و او دان همچنان کرد یعنی مردمان خود را
بجا فراهم ساخت سردار با تدبیر چند تفنگچیان خود را اطراف حصار فرستاده بسواران اشاره نمود
تا اسپان گذاشته پیاده پا دویدند و قلعدار را دست برپشت چنبر کرده آلات حرب و ضرب
قلعگیان گرفته یک یک را محبوس ساختند چون بیمن اقبال عدو مال قلعه بی جنگ و تردد
مفتوح گردید سردار حیدری بعد ادای شکر واهب العطیات چند اتوا پ خوشی سرکرد نواب
بهادر بصدای اتوا پ یقین تصور فرمود که قلعه بضبط سرکار خداداد در آمد صاحبی قلعه تشریف
آورده بندوبست آنجا باز داخل خیمه خاص گردید چون بعرصه یک سال از تسخیر آن مکانات
فراغت دست داد در هر قلعه زمین دوزی و کوهی ٹها بخات مستقیم مع قلعه داران
با استقلال و شجیع و عاملان کفایت شعار و کاردان گذاشت و بندوبست پالیکاران
آن سمت بوقعی کرد مبلغ خطیر بدست نمود اما پنج لک روپیه مع چیزی تحایف نادره
معرفت وکیل بکار پردازپونه برای رفع کدورت اخذ آن ملک به پونه روانه کرده منظور منصوبه
معاودت بسر رینگ پٹن فرمود و باجی راؤ برادر نسبتی راگھو را بحضور طلبداشته بزبان
مبارک ارشاد فرمود اگر اراده داری رخصت میدهم تا هر جاکه خواسته باشی راهی شوی چون
نامبرده از خرابی حال راگھو واقف بود که همه امرای پونه بلکه تمامی اعیان دولت مغوا ازو
واز خویشان او عداوت پیدا کرده در انهدام بنیان آنها میکوشند ملاذ و ملجا و سود و بهبود
خود خبر ظل حضور نواب ندیده عرض کرد که فدوی صمیم را یکی از دولتخواهان قدیم تصور فرموده
بکاری و خدمتی مامور فرمایند تا بتقدیم آن مراسم جان سپاری و شیوه جانبازی بجا
آورده شود پس نواب نظر پرورش بر آن بیچاره فرموده بمنصب پانصدسوار و فیل با عماری
و نشان مقرر ساخته داخل سلک ملازمان عمده خود فرمود و همدرین ایام پرنیا زنارا را

کہ بحالت تباہ و بماہیانہ دو ہون نزد اندان سیٹھی ساہوکار نوکر بود و در حساب کنہڑی مہارت
و در توشکخانہ آمد و رفت میداشت ورقم حسابش منظور نظر کیمیا اثر شدہ از نزد ساہوکار مذکور
برطرف کنانیدہ دفتر حساب کنہڑی باو سپردہ بدرماہ معقول سرفراز فرمود و کشن راؤ نامی نمار
دار دفتر ہندوی یعنے مرہٹی داشت پس ہر دو باتفاق بدرستی حساب جمعخرچ توشکخانہ
و خزانہ عامرہ می پرداختند چونکہ نواب بہادر بعد مراجعت از آن مہم در گرد آوری آلات و
ادوات حرب و ضرب و فراہمی سوار و پیادہ مامور و مقید گشت در اندک زمان استعداد
ملکداری و جہانگیری بوجہ احسن بہم رسانید کہ جوق جوق ازمردان کاری و سپاہیان کارگذار
با لباس و سلاح درست زیر ظل رایت نصرت آیت جمع شدہ حسب مقدور و حوصلہ خود خدمات
و مناصب بمشاہرہ معقول می یافتند و دستہ ہا یعنے سواران طویلہ را چون گلدستہ رنگین
آراستہ و تفنگچیان را بلباس سرخ و زرد و سبز و سیاہ با بانات پیراستہ و قریب ہزار مہارشتر را کہ
از عساکر غنیم غنیمت یافتہ بود و از شتر مال آمادہ ساختہ و دو دستہ ہزار سوار آہن پوش با ہوش مردی
جوشن انتخاب گرد و پیادگان احشام خون آشام را از ہر جا طلبداشتہ بیست ہزار سوار جنگی و
شانزدہ ہزار مردم بارصلابت شعار و سی و چہل ہزار پیادہ کرناٹکی مستعد ساختہ فارغ گشت
پس در بدایہ جہانگیری وصیت عدالتش در اطراف جہان شایع شدہ از ہندو دکن بلکہ از
ایران و توران مردان کارآزما با اسپان باد پای برق آہنگ جوق جوق و گروہ گروہ حاضر
حضور شدہ بمواجب ماہیانہ معقول بامور کار و خدمات میگردیدند ۔

ذکر تسلط اہل فرنگ یعنی انگریز در بلاد کرناٹک بایان گھاٹ بسازش نواب محمد علی خان سراج الدولہ و بیان فوج کشی ناظم دکن یعنی نظام علیخان

اسد جنگ باتفاق نواب بهادر و کوایف جنگهای فیمابین و انگریز و نواب حیدر دل که در ابتدای سن یکهزار و یک صد و هشتاد و پنج هجری واقع شد تفصیلش آنکه

چون نواب محمد علی خان بهادر صوبه ارکاٹ بعد قتل پدر و نواب ناصر جنگ در قلعه نتهر نگر محصور گشته بود حسین دوست خان عرف چندا صاحب معه فرانسیس پندیچری بکشایش قلعه همت گماشت نواب محصور از میسور والا و گورنر بندر دیوناپٹن ملتجی شده کومک طلبید و بر اعدای خود ظفر یافت و سر چندا صاحب مفت برباد رفت میسور والا را بعدم ایفای عهد خود که ذکرش سابق رفت رانده تا حسن تردد ات سعی مردانه و فراست دلیرانه اهل انگلستان که درین جزو زمان باسم انگریز معروف اند پسندیده و برگزیده وکیل کاروبار و مختار کل امور خود گردانید چنانچه تبائید و اغوائش فرانسیس از پیرساخته بندر پهلچری گرفت و به بندوبست ارکاٹ بوقعی پرداخته بے مزاحمت احدی همه منصبدار و جاگیردار آن صوبه را که از قوم نوایط بودند تاخت و تاراج کرده علم خودسری برافراشت و از ناظم حیدرآباد هم راه سرکشی پیموده بود چون ناظم موصوف از جنگ و تعاقب اکهو فراغت حاصل ساخته معه لشکر بخیال اینکه نواب محمد علی خان را که از خود برگشته است و بقوت بازوی انگریز متصرف ملک و مال کرناٹک پائین گماشته شده است تنبیه باید کرد و خود تنها با لشکر سراج الدوله و انگریز مقابله کردن نتوانسته خواست که تبائید نواب بهادر بعزیمش پرداخته خود متصرف کرناٹک شود بعد کنکاشش و ارادهٔ مصمم خود بنواب نوشت که انگریز تجارت پیشه در نیولا بوساطت صوبه دار یعنی سرکش کرناٹک سر سرداری و هوس ملک داری

درسر داشتہ بی باکانہ علم تسلط در آن نواح برافراشتہ است ارادہ اینجانب است کہ باتفاق
آن فخر خاندان دولت و اقبال ملک از دست رفتہ را باز بہمدست نماید نواب بہادر
براین معنی گوش رضا نہادہ با لشکر خود مستعد گردید تا ناظم موصوف با لشکر خود باد ہونے
آمدہ بسالت جنگ برادر خود را ہمراہ گرفتہ از راہ کنول و کڑپہ بچن پٹن رسید اما راوی دیگر
چنین روایت کردہ کہ نواب محمد علی خان سراج الدولہ چون خبر آراستگی لشکر جرار نواب بہادر
و آمادگی اسباب جنگ شنید پراگندہ حواس و مشوش خاطر گردید و بیقین اندیشید کہ
با وصف عزیمت نواب بہادر سموم موسم خزان دولت خود تواند شد ہر آئینہ کینہ بدعہدی بیوفائی
کہ سابق بمعاملہ ترچناپلی از من بوقوع رسیدہ بر نگ خار دلش را خراش دادہ عنان عزیمتش
را بانیصوب انعطاف خواہد کرد در آن زمان غیر از خرابی ملک و دولت نیست بنابرین
بہ انگریزان اشارت کرد تا گور نر بندر مدراس عرف چنیاپٹن وکیلی را مع فوج روانہ حیدرآباد
کردہ ناظم موصوف را ترغیب و تحریص تسخیر ملک بالاگہاٹ نمودہ بر آن آوردکہ او ہست
برخاستہ با لشکر گران عازم بالاگہاٹ شدہ مرکوز خاطرش این بود کہ اول ملاقات نواب
بہادر حاصل ساختہ عزیمتش دریابد و بشرط اتفاق وقت اگر او باندیشہ لشکر کشی ما عاجز
شود بعبرت نمائی ملکش بہمدست خواہد شد و الا در استیصال دولت صوبدار بغی کوشد و
فوج انگریز را ہم با خود داشت و موسی رموز فرا سیس نوکرش بدو بہزار تفنگچی حاضر حضورش
بود القصہ چون ناظم موصوف خیمہ و خرگاہ در میدان چن پٹن برافراشت و نواب بہادر
را بملاقات طلبداشت اگرچہ نواب ہم با لشکر جنگی و سامان حربی خود برآمدہ در میدان
شرقی مدور فرود آمدہ بود اما ملاقات خود را بروقت دیگر موقوف داشتہ صاحبزادہ والا
قدر را با لشکر آراستہ و میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و اسمعیل صاحب و غازی خان مدوخان

وغیرہ سرداران ذی ہوش را ہمراہش کردہ مع پنج زنجیر فیل و دہ راس اسپ پری پیکر
نذرانہ روانہ کرد چون صاحبزادۂ والاشوکت متصل خیمہ نظام الملکی رسید صدائے طنبور و
کوس گردون بوس جلوس بگوش ناظم موصوف بانگ نہیب زد معاً بر خیمۂ بالاخانہ
سوار شدہ دبدبۂ سوارش و آراستگی صفوف لشکرش معاینہ کردہ بسیار پسندید و
بفراغ خاطر ملاقات نمودہ بہ سخنان چرب و شیرین تالیف قلوبش نمودہ بخطاب
نصیب الدولہ مخاطب ساخت و از خیال بد واندیشۂ باطل درگذشت در باب تنبیہ نواب
محمد علی خان صوبہ دار ارکاٹ و انگریز مشاورت کردہ باخلاع و دوشالہای خاص مرخص
ساخت چون صاحبزادۂ فایز حضور پدر والاقدر رگشتہ ذرہ بذرہ گفتۂ ناظم موصوف را
گوش گذار نمود نواب بہادر باقبال مرکوز خاطرش پرداختہ با لشکر خود پیشتر نہضت فرمود
و ناظم موصوف وکیل انگریز را بجواب صاف روانہ کرد پس ہر دو دولتمند باتفاق یکدیگر
از نواح بارامحل گذشتہ متصل گھاٹ چنگم فرود آمدند و از آنجانب کرنل اوڈ سردار انگریز
با جمعیت پنج ہزار سپاہ بارو ہزار سوجر یعنے مردمان ولایت فرنگ برای منع عبور گھاٹ
رسیدہ در قلعچۂ آن طرف گھاٹ چنگم اقامت داشت چون دولتمندان از آمدن
لشکر انگریز خبر یافتند افواج را پیشتر برائے محاصرۂ قلعچۂ مذکور روانہ کردند چنانچہ افواج
صدر شب تاختہ کرد لشکر انگریز طلایہ بودند و دست غارت کشادہ مردمان
گرد و پیش آنہا را از جان ربودند چون کرنل مذکور از کثرت افواج ہر دو دولتمند اطلاع

یافت بمضمون اینکہ بیت

ہر کہ بافولاد بازو پنجہ کرد ؎	ساعد سیمین خود را رنجہ کرد

عمل نمود و اقامت آنجا را مناسب ندیدہ ہمان شب کوچید و راہ ترنامل گرفت

وتاسرداران طلایہ خبر کوچیدن کرنل صدر معروض جناب ہا داشتند بمجرد استماع این خبر
دولتمندان باعزم تعاقبش گرفتند و بفاصلہ دو فرسنگ از آنجا نواب بہادر سبقت کردہ از
اطراف برآنجماعۃ توپ اندازی نمود کرنل صدر دامن کوہی بدست آوردہ ہمونجا قایم گشت
واز اتواپ وبنادیق سروگردنہای یورش کنان تا شام می شکست ہرچند فدائیان ہردو
دولتمند از بہر غارت آنجماعۃ کوششہای مردانہ نمودند اما فتحیاب نشدند باین ازمری زاد
وبے آبی اکثر کسان آنجماعۃ حیران وبرنیرش گلولہای اتواپ دور انداز ضایع شدہ بودند
وقت شب کرنل صدر راست صف آراستہ فایز ترنا مل گشت و ہردو دولتمند برجوئے
کلسپاک اقامت ورزیدہ طلایہ مستقیم اطراف آنجماعت تعین کردہ بودند پس ناظم موصوف
بمشاورت رکن الدولہ بنواب بہادر پیغام فرستاد سپاہ خود را کہ ماہر این ملک اند تاخت
وتاراج صوبہ ارکاٹ واطراف چنیاپٹن وغیرہ وگردآوری مواشی وآذوقہ رخصت سازد
تا ہول وہراس در دلہای انگریز ومحمد علی خان راہ یابد اگرچہ نواب بہادر بنظر بضرورت وقت
کار جنگ با پیل دمان افتادہ است خود را از جدا کردن مناسب ندیدہ بود اما ناظم موصوف
باعتبار لشکر خود دراین معنی استبداد واصرار بکار برد بسخنان گرم جوشی وہمت نمائی فریفتہ
برآن آورد تا نواب بہادر جمیع مردم بار وسوار وپیادہ با توپہای جلوی متعین صاحبزادۂ والاقدر
نمودہ میر علی رضا خان ومخدوم صاحب ومحمد علی کمندان وغازیخان وغیرہ سرداران معتبر را
ہمراہش دادہ رخصت دراں سمت فرمود وخود بدولت بجمعیت قلیل کہ پنج ششصد سوار خاص
کوتل ودو ہزار مردم بار وچہار ہزار پیادۂ توپخانہ داشت مستعد اعداشکنی گشت وہیبت جنگ
را بسرداری لشکر حضور نامزد فرمود در آن حین سررشتہ احتیاط از دست نداد چون کہ از
رکن الدین خان ودیگر امرای لشکر مغول ہرگز خاطر جمع نبود ہر جاکہ مقام می فرمود گرد لشکر خود

خار

خار بند کشیدہ چہار راہ مقرر میکردو بر سر راہ یزکہای مستقیم با اتواپ میداشت چون سردار انگریز
فایز ترنامل شد مفصل کیفیت لشکر و کثرت ہر دو افواج و توپخانہ گران بمدراس نوشت
پس جنرل اسمیت سردار شجیع دانا کہ برای بند و بست امور ضرور سمت شہر نگر بود
بحکم گورنر مدراس بچہار ہزار جوان بار و ہشتصد سوجر و سہ ہزار سوار صاحب صوبہ ارکاٹ
و چہار ہزار پیادہ کرناٹکی بوفور رسد غلات یلغار کردہ از راہ رنجن گڑہ بہ ترنامل رسید چون
ہر دو سردار خونخوار ملحق شدند و کیفیت لشکر مغول و نواب بہادر دریافتند افواج مغول را
بحساب جوی محسوب نکردند بعد یک ہفتہ صفوف آراستہ بروز روشن چون شیر غران
اتواپ زنان بر روی این ہر دو لشکر شتافتند نواب بہادر بہمین جمعیتے کہ موجود داشت
بمقاومتش قیام ورزیدہ توپ اندازان را بآتش افروزی فرمان داد ناظم موصوف بر دست
راست لشکر انگریز استادہ توپہای بے معنے یعنی بے شست سر میکرد و سوارانش
بمثابہ مور و ملخ گرد لشکر انگریز گروہ گروہ جمع شدہ بودند سرداران انگریز از عقل دوربین
دریافتند کہ نواب بہادر بآئین بہمین و قواعد درست صف آراستہ رزمگاہ را قایم ساختہ است
و لشکریان مغول چون رمہ غزال حیرت تمثال بے بند و بست ایستادہ اند بہ بازی اعدا فوجی
از یک طرف سبقت کردہ راست بر سواری ناظم موصوف یورش آوردو چند گلولہ قطار بند
صف شکن پراگندہ باندک سعی مردانہ غالب گشتند و تمامی مواد لشکر و بنکاہ و توپخانہ و اردو بازار
اعلام و خیام لشکرش گرفتہ کامیاب شدند در آنوقت ناظم موصوف شکستہ حال خجلانہ از
جنگ کنارہ کشیدہ بر بے تدبیریہای رکن الدولہ دیوان و دیگر امرا و خوانین خود لاحول خواندہ
پس پا گردید و لشکریانش کہ گاہی جنگ مردان نیازمودہ بودند خداوند نعمت خود را گذاشتہ
چون رمہ گوسفند کہ بمثابہ گرگ بہر جانب می رمیدند و پیرامون فیل سواری دو ہزار سوار ہم

حاضر نبودند نواب بہادر بمشاہدۂ این رنگ بیرنگ برنگ و ناموس مفرور نفرینہا کردہ
توپخانۂ خود را فوراً روانہ سنگار پیٹہ فرمودہ بدہ ضرب توپ جلوی زرمگاہ را قایم کردہ بود
کہ سرداران انگریز بعد فراغت از غارت لشکر مغول برگردیدہ متوجہ این طرف گشتند
نواب حیدر دل تواپ کشان فوج شلک زنان قدم قدم مراجعت نمود و اکثر جاہا قایم شدہ
می جنگید آخر الامر ناظم موصوف بہ سنگار پیٹہ رفتہ مقام نمود نواب بہادر ہم ازیں بندوبست
کارخانجات مغوار لتنگ شدہ بفاصلۂ یک فرسنگ از لشکر شش مضرب خیام نمودہ
آسود و سرداران انگریز کہ مظفر شدہ بودند ہمونجا مقام کردند پس نواب بہادر فوراً شتر سوار
و ہرکارہای خود را مع تاکید مراجعت نزد صاحبزادۂ شجاعت کیش کہ اطراف مدراس
شورش افزا بود روانہ کردہ بناظم موصوف پیغام فرستاد کہ اعتبار سپاہ لشکر شجاعت
اثر آنحضرت و کارآگہی رای آن دولت نیکو بظہور پیوست کہ وقت کار ہزار مرد با سلاح و
امیری باشوکت ہمراہ رکاب نبود ظاہر است کہ بچنین افواج ہیئت مجموعی برانگریز طوفان
انگیز فتحیاب نخواہم شد انسب آنست کہ آنحضرت برکاویری پٹن اقامت ورزند خیر خواہ صمیمی
بہر حیلہ و فریب کہ عقل صائب رہبری نماید بہ جدال و قتال انگریز پرداختہ ہزیمت میدہد تا ناظم موصوف
ہمچنان بعجل آوردا آنجا کوچیدہ بر پٹن مذکور مقام نمود نواب بہادر تا مراجعت صاحبزادہ والا قدر
در اطراف سنگار پیٹہ و بارہ محل و اوتان کیرامی کشت چونکہ صاحبزادہ با تمامی لشکر پرداز و فور سامان رسد
و غلات و مواشی وغیرہ رسید نواب از فکر و اندیشہ و راستہ میمنہ و میسرہ آراستہ مستغنی گردید در آن حین ناظم
موصوف امرای خود را فرستادہ بجد و کد بسیار نواب را برای ملاقات طلبید اگرچہ نواب بدل ازین معنے
رضامند نبود اما بپاس خاطرش معہ لشکر کوچیدہ بمعانقہ و مکالمۂ جسمانی پرداخت پس در مادۂ شکست خصم
قوی بازو ہر دو دولتمند مشاورت فرمودند کہ چون نواب بہادر آثار ناخوشی بسبب ناکامی از جنگ سابق

برناصیۂ حال ناظم موصوف آشکار دید در عرض دلدہی آمدہ گفت کہ فتح و شکست من جانب اللہ است چنین حالات شنیعہ ہر چند اکثر اوقات بسلاطین ذی شوکت رو دادہ اما آنہا بشان ہمت دلاوری بر تبہ فایز شدند کہ مزیدی بر آن متصور نباشد لازم سرداری آنست کہ زنگ کدورت توہمات و تفکرات بر مرآت دل صفا منزل نہ نشانید و غبار ندامت از دامن عزم جزم ہمہ حال بہ پرانید کہ قول دانا است ✣ ✣ ✣ ؎

دل بر خراش خود نہ و تحصیل نام کن ✣	ہمت از عیقوق فرومایہ کم مباش

لاکن بحزم و احتیاط کہ شایان ارباب و دل است خود بدولت مع اسباب و لشکر خود بہمت ہسکوٹہ تشریف دارید خیر خواہ صمیمی بتدابیر عدو مال غنیم را زیر ساختہ بند و بست کرناٹک پایا نگھاٹ بوجہ احسن میسازد ناظم موصوف باقبال ایمنغنے پرداختہ بسمت مذکور رفت امارکن الدولہ دیوان خود و منور خان کنولی و اسمعیل خان بلجپورے و رای رینا مرہٹہ را با بیست ہزار سوار متعین نواب بہادر نمود نواب با تمامی لشکر خود مع رکن الدولہ از گھاٹ پتل پلی عبور کردہ انبور گڈہ را کہ ٹھانہ انگریز بود محاصرہ کرد بلکہ بکشایش قلعہ ہمت گماشت چنانچہ درین جنگ خاکی شاہ فقیر ندیم نواب از گلولہ توپ قلعہ کشتہ شد چون سرداران لشکر انگریز بر ایمنغنے اطلاع یافتند از راہ کرناٹک کڈہ و دہوبی کڈہ و کیلاس کڈہ و پلی کڈہ بلیغار کردہ رسیدند نواب بہادر از آمدن لشکر انگریز خبر یافتہ ترک محاصرہ کردہ برسواد و ڈچیری و بابن پلی مضرب خیام عسکر فرمود تا سرداران انگریز یکروز در آنبور گڈہ مقام کردہ روز دیگر بمقابلہ شتافت چون نزدیک رسیدند نواب بہادر سواران خود را متعین صاحبزادہ نمودہ میمنہ قایم کنانیدہ بود و میسرہ بر رکن الدولہ وغیرہ سپردہ خود مع توپخانہ و رسالداران جلادت کیش و محمد علی شجیع قلبگاہ آراستہ بود کہ سرداران انگریز بفراست دریافتہ یک پلٹن و دو کمپنی سوجر و دو ضرب توپ برق نشان بطرف رکن الدولہ فرستادند و دو پلٹن و یک رسالہ فرنگیان با چہار ضرب توپ بمقابلہ صاحبزادہ روانہ داشتہ خود ہاراست متوجہ قلبگاہ گشتند پس از ہر دو جانب ناپرہ زد و خورد مشتعل گردید کہ غازیان و شجاعت منشان کوہ شکوہ پای ثبات فشردہ از شلک آتوا پے بنادیق در گذشتہ بسنان

وشمشیر درآویختند نظم

گرفت آتش کین چین ویسار		جہان کرد طوفان نوح آشکار	
زہر سو سنانہائے زہر آبدار		چو مژگان عمزہ زنان فتنہ بار	
ہر آن برق سرمیزد از کارزار		نشان مینمود از زبانہای نار	
زبس شدت شعلہ در کار شد		زمین تا فلک کرہ نار شد	
زپیکان خونین کہ رخشان شدہ		دل کوہ لعل بدخشان شدہ	
زخون دلیران وکرد سپاہ		زمین کشت لعل وہوا شد سیاہ	
ازین داور یکاہ پنداشتے		کہ پیدا نہ شد در جہان آشتے	

لشکر رکن الدولہ از مقابلہ یک پلٹن وچند گلولہ صف شکن استقامت مردی از دست دادہ تاوانم باڑی دم بر نیاورد وصاحبزادہ والا قدر پیش از آنکہ انگریزان بر قلبگاہ ظفر یابند با سواران نصرت اثر انگیز ناکردہ برچند اولی لشکر انگریز کہ ابرار خان وہمراز خان جماعداران با سہ ہزار سوار وچہار ہزار پیادہ رسد واہل بہیر وغیرہ سامان فراہم ساختہ می آمدند در تاختہ بقوت شجاعت کامل مانند شیر کہ بر گلہ آہو حملہ آور دبر آن گروہ حملہ کردہ کشتی حیات اعدا را بگرداب فنا غرق نمود وتزلزل در ارکان جمعیت وشکیب خصم انداختہ ہمہ ہا را متفرق و منہزم ساخت چنانچہ کوس سراپا ناموس سران مذکور شکستہ وخیام واعلام وجوال غلہ وغیرہ اسباب را آتش زدہ چند سردار وسپاہ انگریز را مع پالکی ہا واسپان دستگیر کردہ برگردید بمشاہدہ ایشان فوراً جنرل لشکر بعزم حفاظت اہل بہیر برگشت ونواب بہادر از آنجا بچابکی برق سبقت کردہ پلٹنے را کہ تعاقب رکن الدولہ نمودہ بود بیک حملہ شیرانہ در ربود ومع سامان غنیمت آنچہ کہ بدست شد بہ وانم باڑی معاودت فرمود وصاحبزادہ ہم مظفر مراجعت کردہ بہ لشکر نواب ملحق گشت وسرداران انگریز ہمونجا سکونت ورزیدند ونواب رکن الدولہ را یاد فرمودہ سخنان

رنجش آمیز شنوانید چہ گفت کہ ہمراہیان شما بے ریب زہر میت اثر اند باید کہ شما مع افواج بہادران شہرے بحضور برویدکہ از بعضی آنہا گاہی روی فیروزی نخواہم دید و مبادا کہ اثر برودت تا ختن ایشان نسبت ہمسایگی و ہم جلسی در رگ و پی جلادت کیشان ما سرایت کردہ حرارت غیرت مردانگی را برباد دہد چون او مجد دشنخان دلیری بزربان راندہ از موافقت پہلو تہی نساخت چنان قرار یافت کہ او از لشکر نصرت ماثر مدام بفاصلہ نیم فرسنگ مقام سازد و احدی از لشکرش بہ لشکر ظفر پیکر نیاید و وقت ضرورت بزبانی ہرکارہ معتمد ابلاغ پیام نماید الحاصل چون بعد چہار روز سرداران انگریز با سپاہ کوچیدہ بطرف وانم باڑی آمدند نواب فرودگاہ خود گذاشتہ اوّل روز میدان ترپاتور مقام کرد روز دیگر از آنجا کوچیدہ با لشکری فیروزی و توپخانہ در سواد کاویری پٹن چنان جایگہ کردش شالے زار و گل و لای بسیار بود مضرب خیام فرمود چہار بتیری اطراف لشکر خود احداث ساختہ اتواپ قایم کردہ آسود و رکن الدولہ بیرون احاطہ لشکر فیروزی ماند پس جنرل لشکر انگریز کرنل را بہ بندوبست دانم باڑی و ترپاتور گذاشتہ خود بفاصلہ یک فرسنگ جریبی از لشکر نواب دامن کوہی گرفتہ سکونت ورزید و طلایہ داران نواب از دو جانب بر فوج انگریز ہجوم کردہ و یکجانب سواران رکن الدولہ نگہبان راہ بودند کہ وقت شب جنرل موصوف بعزم شبخون مع لشکر مستعد شدہ از راہیکہ بہادران رکن الدولہ طلایہ بودند راہی گردید و آنہا از ین مقدمہ اگرچہ خبردار شدند اما نواب ہم اطلاع این معنی نمودند و خود ہم سد راہش نگشتند بلکہ از آنجا کنارہ کشیدند ✤ بیت

نہ ہر زن زن است و نہ ہر مرد مرد ✤	خدا پنج انگشت یکسان نہ کرد ✤

تا آنکہ جنرل موصوف بہ تردد شایان قطع راہ کردہ متصل فرودگاہ نواب رسید اما

بنادانی ہرکارہای راہنما در خلاب و خلاش شالی زار و یاسرم کہ اتواپ دران جسپیدہ میشدند حیران و پریشان بل لشپیمان بود کہ نقیب مرغ صبح بانگ بیدارنجتی بر موکب خوابیدگان زد اعنی شب ظلمت سرشت ناگاہ بہ سپید صبح مبدل گردید تا نیز کداران باتر یہای نواب خبردار شدہ بر زیش شلکہای اتواپ و انواع آتشبازی از خون پا بگل شدگان شالی زار را گلزار تازہ بہار ساختند و از عقب شان طلایہ داران نواب پاشنہ کوب رسیدہ بہ تیر و تفنگ اکثر سرخ پوشان رامی لال فنا نوشانیدند و ہمدرین شب رکن الدولہ بہ انگریز موافقت کردہ راہ یگانگت پیمود و عہد و پیمان درست ساختہ اگرچہ از یک طرف بہانہ کومک مستعد شدہ بود اما بنا بر تاخت و تاراج لشکر نواب قابو جو بود پس نواب بہادر کہ بیشتر حرکات و سکنات رکن الدولہ بطرفداری انگریز بگوش ہوش شنیدہ بود و از مستعدی تقریب آن وقت و مطلع نساختن از اہل شبخون تفرس دریافت کہ اوضاع لشکر خود برگشتہ است پاینده خان بخشی رسالدار را حکم دادتا نامبردہ با جمعیت خود پیش آمدہ بارسال چند گلولہ توپ او را از پیش خود راند و خبرش موصوف ناکام و محروم برگردیدہ بہ فرودگاہ خود آسود

ذکر تقرر صلح دایمی فیمابین نظام علی خان و انگریز بہ مدمہ سازی رکن الدولہ بی اطلاع نواب بہادر و مراجعت کردن او بحیدرآباد و واقع شدن جنگہا بعد ازین درمیان سپاہ نواب و انگریز بطرف حیدر نگر و ترچناپلی و بارمحل بعد دو ماہ و معاودت نواب محمد علی خان سراج الدولہ از کولار بچینا پٹن و بیان فتوحاتی کہ در آن زمان ہمدست سپاہ نصرت اثر گردید در سال صدر و آخر مقرر شدن صلح آنکہ

چون جنرل موصوف بفرودگاه خود شتافت و رکن الدولہ بحضور ناظم حیدرآباد فرستہ ترغیب و
تحریص آشتی از انگریز نموده سوال و جواب صلح درست ساخته راه رسل و رسایل مفتوح کردند و
دیگر سرداران لشکر انگریز برگردیده راه آنبور گڈه گرفتند نواب ازین معنی متامل گشته در
فکر دور و دراز افتاده بود که هرکارها خبر رسانیدند که ناظم موصوف از بهکوٹه طرف گهاٹ
گرنپات شتافت و وکلایش بلشکر انگریز آمده اند و رکن الدولہ نزد نواب محمد علی خان رفت
نواب یقین پنداشت که او کهنه گرگ دمدمه فریب و حیله برانگیخته راه فتور و قصور پیموده باشد
اما بحکم آنکه ؎ اهل همت را نباشد تکیه بر بازوی کس ؎ خیمهٔ افلاک بی چوب و ستون
استاده است ؎ باعتبار کارگذاری فدائیان والاعزم خود قایم و مستعد بود که ناظم
موصوف بنا بر مصلحت ملک داری برحسب صوابدید رکن الدولہ در وبست ملک سیکاکول
وراجبندری که محاصل آن سی لک روپیه است و پیشتر بایالت انور الدین خان سپس
ازان به تنخواه موسی بهوسی فرانسیس دران زمان مقرر شده بود بصرف اخراجات
فوج بندی انگریز باستعانت خود واگذاشته بلا اطلاع نواب بهادر از راه کڑپه و کنول
بحیدرآباد مراجعت نمود الحاصل بعد دو ماه و چند روز جنرل همت و کرنل وڈ بقصد تهی
لشکر پرداخته بخیال تسخیر کرناٹک بالاگهاٹ برحسب اشارت ناظم موصوف آماده جنگ
شدند و نواب محمد علی خان را همراه خود کرفته از آنبور گڈه پیشتر کوچیدند نواب بهادر مقابله
لشکر انگریز مناسب ندیده بجنگ قزاقانه عمل نمود یعنی گران اسباب عسکر و بنگاه را مع
توپخانه قلعه شکن بطرف آنیکل و ماگری درک روانه کرده فقط با سوار و مردم بارو پیادگان
و باندار وغیره مستعد جدال گردیده گرد و پیش لشکر انگریز قزاقان را تعین ساخته و خود بدولت
به شکست جمعیت خصم قوی بازو حیله هامی انگیخت همدرین حالت هرکارها خبر رسانیدند

کہ از طرف نتھر نگر و نجاور رسد گران ببدر تہ دو ہزار پیادہ و ہزار تفنگچیان انگریز و چہار صد
سوار و دو توپ از گھاٹ چنگم بلشکر انگریز می آید و مواشی بسیار ہمراہ اوست پس نواب
کہ مترصد چنین اخبار فتوح بود بلا اندیشہ در تاخت و بہ پناہ کوہ و جنگل برسید آوران کہ
علامت قیامت بر پا ساخت چنانچہ بیک حملۂ رستمانہ اہل بدر تہ را از جان ربودہ ہمہ
سامان گرفت سرداران انگریز از ین سانحہ متامل گشتہ بر تر پاتور مقام نمودند و از مدراس
سامان جنگی و آذوقۂ لشکر باز طلبیدہ بودند دران اثنا از طرف نکز خبر رسید کہ فوج انگریز
از بمبئی آمدہ قلعۂ کوڑیال بندر را تسخیر کرد و شورش افزای آن ملک است اغلب کہ بعجلہ
قریب بلاد نگر ہم بتصرف سردار فوج مذکور خواہد رفت فوراً صاحبزادہ را بہ دو ہزار جوان
بارو ہزار پیادہ و چہار ہزار سوار بہ بندوبست آنطرف و بجہت مدافعۂ لشکر خصم روانہ کردہ
خود ہنگامہ آرای جدال و قتال این دو سردار بود کہ عرایض عامل کومتیور و کلیکوٹ باین
مضمون کہ از طرف نتھر نگر کپتانی بدو سہ ہزار مردم بارمع چہار ہزار رکاب و ملازمان رام راجہ
پالیکار ملیوار داخل کرور شدہ عزم بیشتر بتسخیر تعلقات این نواح دارد بوقوع این واقعہ
ہیبت جنگ را با جمعیت چہار ہزار سوار بگوشمال خصم نامزد فرمود چون صاحبزادہ بسبیل
یلغار بکوڑیال بندر رسیدہ دید کہ سردار لشکر انگریز قلعۂ بندر را مضبوط ساختہ گردش
بفاصلۂ یک فرسنگ تبر بیابان ساختہ قایم است تا مفصل کیفیت آن سمت معروض
جناب داشت از انجا کہ ہمگی ہمت والا نہمت صرف انتظام ملک و دولت بود بندوبست
آنطرف را بجمیع امور مقدم دانستہ چہار رسالۂ جوان بارو چہار ضرب توپ رعد آشوب
و دو ہزار سوار جرار از سائر لشکر انتخاب کردہ ہمراہ خود گرفت و تتمۂ لشکر و خیام و اعلام
خاصہ و نوبت و نقارہ متعین میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و محمد علی کمندان و

غازی

غازی خان وبید وغیره کرده بعرصهٔ یکهفته داخل قلعه نگر گردید وبه جمیع قلعداران وعمال آن نواح تاکیدات
روانه ساخته درعرصهٔ ده دوازده روز بیست هزار کس را از قوم رعایا فراهم ساخته بنا دیق از چوب آبنوس
تراشانیده بایشان سپرد وبیرق ها از پارچه سیاه وسفید وسرخ وزرد دوزانیده فی هزار مرد یک بیرق مقرر
کرده بهیئت مجموعی بیشتر از آنجا نهضت فرمود چون متصل بتیرهای انگریزان رسید صفوف آراسته پیش روی
بتیرها افواج خود را کرد شهاداده درمیدان فراز فرود آورد وصاحبزاده را فرمان داد تا آن شجیع والاقدر
از یکطرف برتیری حمله کرده بعد کوشش موفوره بزور بازوی دلاوری مفتوح ساخته یزکداران آنجا را
تیغ کشید چونکه این واقعه برهم زن اجتماع خصم بود سرداران انگریز بنا بعزت نمائی نواب که لشکر کثیر همنمود واندک
جماعت داشت بعزم خودداری که مناسب حال وارباب سردار لشکر حزم واحتیاط است کوشیده همون شب
بتیرها گذاشته راه قلعه گرفت درین فرصت دو جوان از اهل فرنگ از کردهٔ خود گریخته بحضور صاحبزاده رسیدند
واز رفتن آن جماعه آگاه ساختند صاحبزاده فوراً این معنی معروض جناب والا داشته قبل از انکه نواب از جای
خود حرکت کند واهل خصم فایز قلعه شود از یکطرف سبقت گرفته بسرعت هرچه تمامتر شلک زنان داخل
قلعه گردید ونگاه بانان حصار را تیغ کشید نواب هم بمجرد استماع این خبر مع سوار اسپان
جهانده پا شنه کوب در تاخت وباران تیر وبان فنا نشان برآن جماعه بارانید پس سلک
جمعیت شان از هم گسیخته شد چنانکه همه هول زده راه قلعه گذاشته ساحل دریا گرفتند ولشکریان
حضور نواب بی محابه بر ساحل دریا تاخته همه را اسیر وقتیل نمودند اما سردار آن جماعه بر جهازی
که مستعد لنگریده بود سوار شده بنیل مقصود راه بمبئی سر کرد نواب در قلعه بندر ٹھانه
مستقیم گذاشت مجموعه رعایا را بانعام شایسته رخصت داده مع اسیران اهل فرنگ مراجعت
کرده بعرصهٔ یک ماه وپانزده روز فایز بنگلور گردید درین عرصه هردو سردار موصوف قلعجه
وانمباری وترپاتور وگلگن گره وتکل وجگدیو بضبط خود آوردند وقلعه

دهرم پوری را بعد کشته شدن پاینده خان رسالدار که ٹھانه دار آنجا بود تسخیر ش گرفته کوه کشن گیری
تسخیر و غارت ساخت عبدالرشید خان دیوان نواب محمد علیخان به بندوبست بارهٔ محل نامزد نمود
پس از گهاٹ کنکندی پاله عبور کرده قلعچهٔ مهسور و ماشتی و هکوٹه و موڑ و اگلو کولار تسخیر
کرده بودند نواب محمد علی خان در کولار اقامت ورزیده مرار راؤ گهوڑ پڑیه را از گتی بتائید
خود طلبیده در بندوبست خود بود که نواب بهادر داخل لشکر فیروزی گردیده افواج بقوا
درست بیاراست و لشکر انگریز با لشکر راؤ مذکور در سواد نرسی پورم فرود آمده بود تا نواب
شبی قابو یافته بعزم شبخون در تاخت و بلا اندیشه حملهٔ مردانه نمود تمامی لشکر مرار راؤ را
غارت ساخت چنانچه راو مذکور مجروح شده دست جرأت خود از تمامی اسباب محاربه
برداشته روبگریز نهاد و بعضے سپاه انگریز و سواران نواب محمد علی خان هم مقتول و مجروح
گشتند با این سرداران لشکر انگریز بجای خود مستعد شده اتواب زنان پی لشکر نواب
گرفته تا قلعهٔ هکوٹه رسیدند و در میدان شرقی قلعهٔ مذکور جای قایم کرده گرد لشکر
بتیر بها بسته اقامت ورزیدند و نواب محمد علی خان ترسان و لرزان بهانه کسل مزاج درپیش
آورده بساتکدهٔ شتافت و دیوان خود را از بار محل طلبداشت همدران اثنا هیبت جنگ
که بجهت دفع سپاه انگریز که از طرف ترچناپلی عبور کرده نامزد شده بود عرضی بدین مضمون
روانه حضور ساخت که بالفعل کیپٹن لشکر انگریز کوه ڈنڈکل و قلعهٔ کومتور و پالگهاٹ و
دهارا پورم و هروڑ تسخیر کرده الحاصل عزم آن دارد که بعد رسیدن سامان رسد و ضرب و
باروت که از طرف ترناویلی و مدهرا و ترچناپلی رسیده در قلعچهٔ کرور فراهم شده است از
گهاٹ کجل هٹی عبور کرده و بمیسور و سرینگ در تاز د اگرچه قزاقان سرکار در شکست
معاندان دولت فدائی وار میکوشند اما جز پیاده و تونچانه فائدهٔ بران مترتب نخواهد شد

نواب

نواب بهادر بمجرد موضوح مضمون عرضی صاحبزادهٔ شیرافگن را بتمامی لشکر بمقابلهٔ خصمان
چابکرو گذاشته خود بدولت به شش هزار جوان بارو چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ
یلغار کرده بدهرم پوری رسید وقت شب یورش کرده قلعه مع ٹهانه داران آنجا گرفته گهاٹ
پتور عبور کرده راست از راه نامکل شبگیر هازده بگدر رسید و قلعچه را که دو صد جوان بارو
چند کلر برای حفاظت رسد دران قلعه ٹهانه بود محاصره کرده در یک شب بتیری بنا ساعت
چهار پنج ضرب توپ قلعه شکن قایم کرده صبحی نواب سر کرد چون حصار قلعه از کل بود بچند گلوله
شکست یافت قلعگیان تا دو پهر روز مردانه وار کوشیده آخر زیر شدند یعنی قلعه گذاشتند
و همدران اثنا چهار هزار راس کاو بار بردار را ببدرقهٔ دو صد تفنگچی و صد کلر که کپتین لشکر
آن طرف برای آوردن سامان رسد از هرور بکرور روانه کرده بود بلا اندیشه می آمد
چون این خبر بنواب رسید دو توپ و تفنگچی را فرمان داد تا شجیعان کارگذار سر راه
گرفته اهل بدرقه غافل را بیک حمله زیر و زبر کرده اسیر نموده حاضر حضور ساختند پس
نواب همه راس کاو را داخل توپخانه ساخته بعد سه روز از انجا بطرف هرور نهضت
فرمود کپتین مذکور به سبب عدم مراجعت رسد آوران و ذخیره آن طرف اندیشناک
شده چون از رسیدن نواب بهادر خبر نداشت شصد جوان بارو و دو صد
کلاه پوش را مع چهار ضرب توپ بکرور روانه ساخت چونکه جمعیت مذکور چهار فرسنگ
راه طی کرده بود نواب مطلع شده سواران را فرستاد تا گردش محاصره کرده بطرف توپخانه
کشد پس سواران از اطراف قرولی کرده و به تیرباران و بان پران کشان کشان بر
روی توپخانه آورده کناره کشیدند و سر اجمعیت مذکور بگمان آنکه همین سواران هیبت
جنگ اند در حساب نگرفته راهی شده بود که ناگاه توپخانه افروخته گردید و پیادگان لیل

سر شد چنانچه تفرقه داران جماعه و داده سواران قزاق که فرصت وقت می جستند اسپان
جهانده بلا اندیشه در تاختند و بضرب تیغ و نیزه بسیاری بیگناهان را معرض تلف در آوردند
اگرچه مردمان این ملک را کسیکه امان خواست از جان گذاشتند اما از اهل فرنگ سوای دو
طفل که نه ساله بودند احدی را زنده نگذاشتند و بعد فراغت ازین جنگ نواب بهادر
پیشتر کوچیده در ظاهر قلعچه هرور مضرب خیام نموده بزبانی طفلان مذکور به کپتین پیام فرستاد
که اینک نواب بهادر چون اجل ناگهانی بر سر رسیده و لشکر جنرل اسمتھ و نواب محمد
علی خان را تاخت و تاراج نمود و تمامی لشکر خود را مع سرداران به بندوبست ارکاٹ
روانه کرده خود بدولت جریده باتمام کار شما لیغار کرده همه رسد آوران را در راه کرده مع
ٹھانه داران قلعچه کرورته تیغ کشیده اگر هوس زندگی باقی است در پناه دامن دولت مابیائی
والا فردا احدی را از جان نخواهم گذاشت چون طفلان بی عقل که احوال فوج تاراج
بچشم خود مشاهده کرده هیبت زده بودند اندرون قلعه رفته ذره بذره کیفیت گوش گذار
کپتین نمودند لهذا او راست باز بچنین تقریب فریب خورده از خیال جنگ درگذشت
و پالکی سوار شده بدوسته خدمتکار و یک ترجمان هشیار و هفت جوان با رفایز حضور نواب
نامدار کردیده نواب آمدن او را از مغتنمات انگاشته بدلاسا و تسلی خاطرش کوشید و خیمه
علیحده نصب کنانیده بخیمه رخصت نمود اما کسی را از ملازمانش سوای زبان دان مذکور نزد او
نگذاشت چون کپتین از حضور رخصت شده داخل خیمه گردید و از ملازمان خود را حاضر ندید تا تنها بر کرسی
تشویش نشسته اطراف می نگریست و دوربین عقل حق شناس را بر سه پایه تامل نصب کرده وسعت آباد
دیافت را تماشا مینمود که معامله چیست و انجام کار چون است در آن اثنا متصدیان حضور آمده دو اب
سپردن قلعه و آلات محاربه وغیره سخنان چرب و شیرین بر زبان رانده بنام سردار ثانی که در قلعه با فوج

مستعد

مستعد بود تاکید درخواستند هرچند کمیٹن مذکور اصرار کرد که بعد ارزانی رخصت و رفتن من بقلعه ادای سوال خواهم کرد لیکن حضوریان سخنش را پیش رفته نخواست بزمی و گرمی فریفته سزاولی سخت درین باده بعمل آورده خواه نخواه تاکید سپردن قلعه و اسباب دیگر از روی یادداشت از دستش نویسانیده بحضور آمدند نواب بهادر چهار رساله بارو هزار پیاده مع تاکیدش روانه نمود چون سردار ثانی نشان سالار فوج معاینه کرد بلا تامل فریاد داشت موجودات سپاهیان و اسباب جنکی معه کلید قلعه بسردار حضور سپرده خود بیرون آمد و تهانه نواب اندرون قلعه قایم گشت و همه سامان شایسته بضبط سرکار خداداد در آمد پس ملا وفان رام راجه و کروه کلر را کرد لشکر خود دسته بازنثار کرده گذاشت و بعضے از اسیران لشکر انگریز را در قلعجات ممالک محروسه محبوس فرستاده با فتح و نصرت بر سبیل یلغار از گهاٹ کجل ہٹی باز بر سر لشکر انگریز رسید دران حین جنرل موصوف که از ہسکوٹه مراجعت کرده در حدود کولار خیمه و خرگاه آراسته مقام کرده بود دو پلٹن و چهار صد اہل فرنگ را برای آوردن رسد که در قلعچه ہسور فراہم شده بود روانه ساخته چون رسد آوران شبانه شب به ہسور رفته تمامی موازی سامان رسد همراه خود گرفته شب دیگر مراجعت کردند نواب از آنی کل تعاقب ایشان نموده محمد علے کمندان شجیع را بچهار رساله بار و توابه تسخیر قلعه ہسور روانه فرمود خود بدولت بر سواد ندر امنکل رسید بردگان را گرد گرفته شور محشر و هنگامه طوفان بلا برانگیخت و قزاقان بیباک قزاقی بهادرانه نموده با وصف قتل چند مردان کاری همه کاوپر جوال حتی که راسان توپ خانه رمانیده بردند و از بارگران سامان آنجماعت را سبکدوش نموده از اطراف میدان دغا بطریق دغا تنگ ساختند نزدیک بود که آفت عظیم بر آن فریق برسد اما سردار گروه محصور قلعچه ویران که نزدیکتر بود پناه گرفته از شلک توپ و بندوق یورش کنان را دفع مینمود دران حال محمد علی شجیع در قلعچه ہسور تهانه قایم کرده مع سامان و اسیران داخل لشکر گردید بعد ازان از حضور به قتل و غارت آنجماعه متعین شده چون شیر غران رسید و از یکطرف توپ اندازی نموده حصار قلعچه شکست و برای حمله دلاوران خود را

مستعد داشت در آن اثنا جنرل لشکر کہ در کولار بود از صدای توپ و شلک بندوق یقین دانست کہ بر سر
آوران کار سخت رو داده است فوجی بکومک وان ساخت چون بعد دریافت فراوان محنت ہر دو فوج ملحق
شد دست مقدور محاصران کوتاہ کردید اگرچہ آنہا شبا شب کوچیدہ داخل لشکر خود شدند اما جوانی از
سامان غلات رسد بہ لشکر انگریز نرسید پس نواب از انجا کوچیدہ بہسکوٹہ کہ تہانہ انگریز بود محاصرہ کردہ از
اطراف اہلات بعمل آورد سردار آن قلعہ بمردانگی تمام پیش آمدہ چند بار حملہ کنان را بر گردانید و این خبر
بہ جنرل فرستاد تا جنرل موصوف از کولار کوچ کردہ سمت ہسکوٹہ راہی شد طلایہ داران از یلغار جنرل نواب
بہادر را آگاہ ساختند پس نواب تمامی سوار را بسرداری صاحبزادہ و میر علی رضا خان بر لشکر انگریز
فرستادہ خود بدولت با رسالہای مردم بار و پیادہ بکشایش قلعہ ہمت گماشتہ کمندان شجیع افریمان
داد تاز دہانہا راست کردہ بنایت سعی مرکب مردی بر برج و بارہ برآمدند چونکہ در قلعہ جمعیت قلیل بود طاقت
دفع انبوہ کثیر نیاوردہ سپر انداز شد نواب رحم دل قلعہ کیان را کہ دادشہامت دادہ بود ند از جان و مال
امان بخشیدہ بیرون آوردہ و تہانہ در قلعہ گذاشتہ معہ توپخانہ و مردم بار و پیادہ بعزم دفع لشکر جنرل مستعد
گردیدہ بود کہ جنرل موصوف با سپاہ کارگذار در ظاہر معمورۂ ہسکوٹہ رسید بخیال اینکہ ہنوز قلعہ در ضبط
قلعدار خود است راہ قلعہ گرفت نواب بسرعت تمام کہ جز سوختن آتش پیکار کاری نداشت توپ خانہ را
در میدان عیدگاہ قایم کردہ چنان توپ اندازی نمود کہ از صدا تش کہ سینۂ زمین تا بناف می ترقید
ہزاران مردان کار معرض تلف در آمدند تا جنرل لشکریان خود را از جان دادن بیدریغ و دست و پا ضایع
ساختن بیجا منع کردہ بشیب زمین نشاندند و تن بر ضای الٰہی دادہ آرمیدہ بود نواب بمحافظان اسیران
فوج تہرنگر و ہسکوٹہ وغیرہ اشارہ فرمود تا سرداران محافظان دو سہ کس را از بند آزاد کردہ چون کسان مذکور
فایز خدمت جنرل شدہ مفصل کیفیت ہسکوٹہ و حقیقت حال افواج حیدرنگر و تہرنگر و ہرور گوش گذار
ساختند جنرل متامل شدہ از بس تشویش آن روز ہمونجا ماندہ سر شام بکولار مراجعت نمود و گران اسباب لشکر

مع دوسہ ضرب توپ قلعہ شکن چنانچہ منجملہ آن یک ضرب توپ بہان شکستہ کہ ہمین جا
افتادہ بود تا زمان حال یادگار ما قبیست گذاشت نواب اسباب گذاشتہ را بر داشتہ
بیشتر کوچیدہ بزرسی پورم فرود آمدہ بود کہ ہرکارہا عرض کردند کہ از گہاٹ پتل پلی
بیدرقہ دو ہزار جوان بارو ہزار سوار رسد بہ لشکر انگریز میرسد بمجرد استماع این معنی خود بدولت
معہ توپخانہ سبک و رسالہای بارو پیادہ در تاختہ پیش روی گہاٹ در کمین بود چون
روز دیگر رسد آوران بر گہاٹ عبور کردہ تا پدنا ین چیرو رسیدند غازیان بفرمودہ نواب
از کمینگاہ برجستہ از اطراف وجوانب حملہ آوردہ چون گرسنہ برخوان الوان نعمت دست
یغما کشادہ باندک دست بازی ببسیاری مردمان بدرقہ را بید ریغ پایمال سم ستوران
ساختند و ہمہ اموال و اسباب مغروتہ داخل مودیخانہ و توشکخانہ نمودہ برگردیدند چون
این خبر بجنبل رسید بہ سبب اینکہ در لشکر رسد و آذوقہ کمی کردہ بود در فکر دور و دراز افتاد
واز فاقہ کشی لشکریان حیران بود کہ نواب بہادر جنرل را تسخیر مکانات وتعلقات بالاگہاٹ
مقید و جایگیر دید خود بدولت با تمامی لشکر عازم پائین گہاٹ شد پس از گہاٹ رای کوٹہ
عبور کردہ کشنگیری گرفت و در قلعہ ترپاتور و امنباڑی ٹھانہ گذاشتہ اکثر دیہات
انبور با آتش قہر سوخت واز راہ آنبور گڈہ وساتگڈہ ورای ویلور و دہوبی گڈہ و آرنی
وچیٹ پٹہ غارت کنان بہ ترنامل رسیدہ مقام فرمود وصاحبزادہ را بطرف مدراس
ومیر علی رضا خان را بطرف تجاور و نتہر گڑ و غازی خان و مہامیرزا خان وغیرہ را
بطرف چتور و نیلور برای تاخت و تاراج شہر و قریات نامزد فرمود چون در اندک
مدت تمام تعلقات آن سرزمین بجاروب قتل و غارت رفتہ شد و اکثر خلق پایمال
سم ستوران گشت جنرل با استماع این واقعہ وخرابی پائین گہاٹ در گرداب تفکر

فرو رفته گهاٹ کرنپات چار ناچار عبور کرده بساتگڈه رسیده واز انجا سمت رای
ویلور نهضت کرده آسود نواب محمد علی خان چون دید که دو شیر خونخوار بغیرت مردی و
محض بواسطهٔ ناموسی دولت کوشش ها می نمایند مفت درمیان خونریزی و تاراجی
خلق الله میشود باوجود تالف هزاران مرد کاری دست از محاربه برنمی کشند چنان
معلوم می شود که بهوس موهوم ملک بالاگهاٹ تمامی خطه پائین گهاٹ از دست دادن
است بعد ازین خطوط متواتر بجنرل ترقیم ساخته بر صلح رضامند کرد و نجیب خان سالار جنگ
و دانشمند خان را وکیل مطلق مقرر کرده چهار لک روپیه مع مکاتیب صلح و هدایای نفیس
بحضور نواب بهادر فرستاده راه اتحاد و مصادقت پیمود و اظهار و اقرار مودت و یگانگت
نمود نواب بهادر هم که از جنگ انگریزان جز نقصان سودی ندید و ته بار خرچ لکو کهاز آمده
در دل اراده آشتی داشت سلسله جنبانی نواب محمد علی خان را از جمله مغتنمات شمرده
با قبال هدایا پرداخت و برضا و رغبت خود علی زمان خان و مهدی علی خان نایطه را برسالت
روانه نمود چون وکلای ذی هوش بملاقات نواب محمد علی خان فایز شدند سوال و
جواب صلح بوجه احسن درست نمودند و چنان استحکام بنیان عهد و پیمان ساختند
که من کل الوجوه بار دیگر در عهده داران این دو سرکار مجادله و مقاتله روندهد بلکه متحد و
معاون یکدیگر بوده باشند و همدرین ضمن وکلای نواب بهادر علاقه داران نوایطه یعنی
وابستگان چند اصاحب و اقارب امام صاحب بخشی مع زنانه ایشان با دیگران محض پاس
قومیت از قید نواب محمد علی خان رهائی بخشانیده کامیاب مراجعت نمودند و تعلقه کرور
همدرین صلح از نواب موصوف بضبط گماشته نواب بهادر در آمد سوای این اکثر
منصبداران و جاگیرداران صوبهٔ ارکاٹ را که از قوم مذکور بودند مثل مهدی خان صاحب

جاگیردار اول کنڈہ و مرتضی احسین خان منصبدار کرگت پالہ و محمد تقی خان جاگیردار وندوا سی و محمد سعید خان منصبدار پرمو کل گڈہ و علاقہ داران محمد علی خان پولوری و حرست خان ساتکدی کہ بدست نواب محمد علی خان آزردہ خاطر و رنجیدہ دل بودند مساعدہ مع باربرداری فرستادہ طلبداشت و خدمات معقول حسب لیاقت و بقدر حوصلہ ہریک یعنی بخشی گری و عاملی و قلعداری مع تشریفات مقرر فرمود و نیز بسا سکنای شہر و قریات و یلور و ارکاٹ وغیرہ کہ بکبساد منزلت حزین و عزلت نشین بودند وقت قدردانی را غنیمت بل یادری طالع خود ہا انگاشتہ سعادت اندوز مجرای نواب فیض بخش قدرشناس گشتہ ہریک بقدر استعداد خود مامور کار و خدمات گشتند چون سلسلہ فساد و عناد بمقراض چہار لک روپیہ منقطع گردید

نواب ظفر مند فتح و نصرت مراجعت ببالاگھاٹ فرمود

ذکر لشکر کشی نواب بہادر بطرف کڑپہ و کنول و بلاری وغیرہ و پیش کش شایان گرفتن از حکام صدر مع بیان دیگر فتوحات در آخر ہمون سال یعنی یک ہزار و یک صد و ہشتاد و پنج ہجری واقع گشتہ آنکہ

چون نواب بہادر متوجہ محاربہ انگریز بود عبد الحلیم خان حاکم کڑپہ وقت قابو دیدہ سواران خود را بتاخت و تاراج تعلقات و قریات علاقہ نواب تعین کرد چنانچہ دیہات من مضافات صوبہ سراخراب ساختہ بود بدستور منور خان حاکم کنول بکدال و الہ طرح موافقت انداختہ بمردم آزاری سعی بلیغ بظہور رسانیدند و نایک قلعہ بلاری کہ وڈپا نام داشت نیز بے باکانہ در تعلقات رای درک وغیرہ شورش افزا بود اگرچہ متواتر این اخبارات بمسامع ملازمان نواب میرسید اما بندوبست آن نواح بعد فراغت از جنگ سُرخ رویان خونخوار منظور

نظر کیمیا اثر داشت دران زمان چونکہ خاطر ملکوت مناظر از مہم قرار و مدار مصالحہ طمانیت پذیرفت
احمال و اثقال افواج رامع متعلقان اہل نوایط روانہ پٹن فرمودہ خود بدولت بعزم تنبیہ
بدخواہان دولت بجمیع سوار و سپاہ بار و پیادہ کہ قریب پنجاہ شصت ہزار مرد جرار
باتو پخانہ آتش بار بود خراماں خراماں برسبیل سیر و تماشای آن دیار سمت کڑپہ نہضت
فرمود و چند قزاق را حکم دادتا در حوالی کڑپہ دقیقہ از دقایق خرابی فروگذاشت ننمودند بلکہ
احدی را از دولتخواہان آن بدخواہان را از جان نگذاشتند چون اینخبر بحاکم کڑپہ رسید
اندیشناک گشتہ جز پناہ اولیای دولت خداداد صلاح و فلاح حال و مال خود ندیدہ
وکیلی رامع پنج لک روپیہ نقد و دو زنجیر فیل کوہ پیکر و چہار راس اسپ مرصع زین و
زیور نذر و عرایض عفو جرایم قلیل و کثیر خود بحضور روانہ کردہ برآیندہ چنان عہد مواثیق
مؤکد ساخت کہ بعد ازین دیگر بار پای اقتدار از احاطہ اطاعت نواب بیرون نگذارد و
حسب الفرمان جہان مطاع عمل نماید و بہر استعانت فوجی بواسطہ ظہور رسوخیت
باشد ہمراہ لشکر ظفر اثر بگمارد نواب التماس او مصلحتا بشرف اجابت مقرون ساختہ نقد
مع اشیا فرستادہ او را مطابق این مضمون بیت چیزیکہ بے سوال رسد دادۂ خداست
زنہار رد مکن کہ فرستادۂ خداست منظور نظر و داخل توشکخانہ خاص نمودہ چند ارشاد
برمزید پند و نصایح در صلاح حال و مآل کہ دستور العمل زندگی و آسودگیش می تواند شد
ترقیم فرمودہ اخبار نویسے را بدار المقرش مع خلاع و تشریف لایق فرستاد و بدر الزمان
خان را کہ سابق قلعۂ بالاپور خورد بمادہو راؤ سپردہ خاک خجالت بر فرق اوقات خود
ریختہ نوکری حاکم کڑپہ قبول کردہ بود بمعرفت علی زمان خان ہمزلفش قولنامہ فرستاد
و لعفو جرایمش پرداختہ طلبید و بخلعت معافی تقصیر و بحالی بخشیگری قدیم الخدمت

سرفراز ساختہ راست از آنجا از نواح کنجی کوٹہ کہ در علاقہ کڑپہ والا بود گذاشتہ بطرف
بیگن پلی نہضت فرمود قلعدار آنجا کہ از قوم سادات میر غلام علی عرف کلو بود بلا اندیشہ
مستعد بجنگ گشتہ بشوخی و گستاخی تمام جنون جرات پیدا کردہ چند گلولہ توپ بطرف
سواری خاص کہ نواب بر فیل پون کج نامی سوار بود بے باکانہ پرانید پس جمعیت
جہانداری اقتضا بآن فرمود کہ آن بے ادب را چنان گوشمال دہد کہ موجب عبرت
دیگران شود فوراً فرمان داد تا سرداران شجیع با جمعیت ہای خود حملہ نمودہ قلعہ اش را
دایرہ وار گرد گرفتہ دست غارت و یغما برکشادند پس او سپر انداز شدہ حلقۂ اطاعت
و فرمانبرداری بگوش جان انداختہ وکیل را با پنجاہ ہزار روپیہ فرستادہ بجای خود آسود و
میر حسن علی خان و میر اسد علی خان برادر زادگانش ہم در ہمین اوقات بعزم نوکری
حاضر حضور گشتہ بہ بخشی گری دستہ سرفرازی یافتند نواب از آنجا بطرف کدوال
دو منزل نہضت کردہ بود کہ پایکار آنجا از بیم حملۂ جان ربائی نواب چون بید بر خود لرزیدہ
وکیلی را مع دو لک روپیہ و چیزی اجناس تحایف و عرایض جان بخشی خود روانہ ساختہ
از فکر این و آن وارست چون وکیل مذکور مع نقد و سامان نذر و عرایض فایز
حضور گشتہ بعجز و الحاح ادای پیامش نمود نواب بمقتضای دور بینی مصلحت وقت با اقبال
نقد و جنس او پرداختہ ازان طرف برگردید اگرچہ از سر حد گئی یعنی بر تعلقات مرارا و مع
افواج می گذشت اما ہیچ امر مزاحمت بحال رعایای آن ضلع و راؤ مذکور مصلحتاً نرسانیدہ
سمت کنول شتافت چون منور خان از ورود عساکر نواب بہادر اطلاع یافت بعزم
جدال و قتال لشکر خود آمادہ ساختہ اعلام و خیام بیرون شہر نصب کنانید و شاہ مسکین
مجذوب مرشدش کہ خان مذکور بسیار معتقد و فرمانبردار ایشان بود کہ دیگری از زمرۂ

امرای ذوالاقتدار و دولتمندان باوقار بپیوند و رجوع و معتقد بمرشدان نبود فرمود که ای منور غینم ترا نهر میت میدهیم شاد باش خان مذکور ازین مژده خوشدل شده دانست که لشکریان قاهره را مغلوب خواهم ساخت چون نواب بر عزم خان مذکور وقوف یافت میمنه و میسره بسرداران شیردل سپرده خود بدولت با فدائیان دلیر قلبگاه آراسته توپخانه برروی داشته فیل سوار در ظاهر قلعه ایستاد و خواست که در سر سواری قلعه را تسخیر و حاکم آنجا را اسیر و دستگیر نماید دران اثنا شاه موصوف بر پشت فیل برهنه سوار شده به دو سه صد افغان جانباز متوجه لشکر نواب گردید بمشاهدهٔ این حال بعضے مصاحبین و خوانین حضور کرات و مرات عرض کردند که فسخ عزم تسخیر این مکان که زیر پناه و ظل ولی کامل و قطب واصل است رعایتاً باید فرمود زیرا که ظهور این عزم باعث خلل و موجب ضرر دولت خداداد می تواند شد مبادا که ملالی بخاطر شریف و ضرری بوجود فایض الجود لاحق شود الانسب آنست که حضرت لشکر را جای فرود آورانیده اقامت ورزیده تا خود بخود افغان اینجا دست بسته حاضر و مطیع خواهد شد تعجیل درین باب مناسب نیست شایان ملازمان والا نیست نواب از این معنی که کسر شان صاحب عرفان بود بهم برآمده بر روی آرا کین نگاه گرم کشاده سوال نمود که لشکر ما زیر پناه کسی ولی و قطب نیست آیا ما بی پناه و وسیله هستیم همه ها ازین سوال و جواب عاقلانه زبان درکشیدند بعضی جرات پرداز شده عرض کردند که البته باشد پس فرمود درین صورت ولی حافظ لشکر ما از ولی اینجا مباحثه و مقابله خواهد نمود ما خود بدولت دماغ خیرگی از سر فخر منور خان برآرم و گردن جرأتش را به کمند خواری کشیده هرگز زنده نگذارم بعد ازین ارشاد چون فیل خاص پیش رانده باندازه تیر و تفنگ رفته بود که شاه مشارالیه که عزم تاخت لشکر نواب داشت بغتتاً برگردیده

بہ قلعہ رفت و اندرون حرم سرایش در حجرۂ تنگ و تاریک خزیدہ بخان مسطور فرمودای منور
ہرچہ کہ داری بہ بہادر سپردہ صلح کن ما فقط قلعۂ ترا باو نمیدہم بمجرد استماع چنین ارشاد مرشد
خان مزبور دل از دست دادہ میان استقامت خود بہ کتکۂ ہیبت شکستہ دیوان خود را
مع تحایف و سامان ضیافت بحضور روانہ کردہ التماس فرود آمدن نمود و ارسال نقد زر
برحسب مقدور خود بفیرد اقرار داد نواب نظر عنایت و پرورش و نگاہ ترحم خداوندی
مبذول حال آن دولتمند قدیم داشتہ التماسش بخیر قبول در آوردہ غربی قلعہ بر کنار
جوی تنگ بہدرا اعلام و خیام خاص نصب کنانیدہ داخل خیمہ گردید اما تا ایصال زر
دیوانش را رخصت قلعہ نفرمود پس فردای آن روز در عوض پنج لک روپیہ نقد و جنس
فرستادہ بہ سخنان چرب و شیرین اظہار دوستی و ہواخواہی نمودہ از دست قہر نواب
وارست چون نواب بہادر را بند و بست دیگر جا ہا مطلوب خاطر ہمایون بود مبلغ مذکور
گرفتہ روز دیگر از آنجا کوچیدہ از راہ بیتی گندہ و پندی کندہ و کپٹال حدود بلاری را بہ این
ارادہ کہ پالیگار آنجا را زیر ساختہ قلعہ اش را مسخر سازد جرأت جہان کشائی خود در دل بسالت
جنگ ناظم ادھونی کہ او خفیہ ہمراہ او در ساختہ ترغیب تاراجی تعلقات سرکار خداداد می نمود
انداز د مضرب خیام و اعلام نصرت انجام عسکر فرمودہ در ظاہر بہانہ آتش افروزیش در
دیہات قلمروای درک وانمودہ رسالدار مردم بار و پیادہ را فرمان دادتا سرداران ذی ہمت
تبرد دشایان سیہا پیش راندہ بہ شکست حصار پائین و کشایش قلعۂ کوہی ہمت
گماشتند و بہ سعی بیست روز بر روج گوشۂ پائین قلعہ را کہ ایسان رویہ واقع است بریزش
گلولہای اتواب بیختہ شبی حملہ نمودند اما نایک محصور مردانہ کوشیدہ بہیچ رو ہراس را بدل
راہ نداد و بدفع حملہ پرداختہ کامیاب برآمد نواب از جرأتش بہم برآمدہ اتواب کلان

زیر دامن کوہ شمالی قایم کردہ بہ شکست حصار کوہ فرمان داد تا متکفلان مہمات ملک گیری
چند سنگ کلان از توپ مجل زنانہ نایک پرانیدند بطہور این حال زنان علاقہ اش
فریاد بر آوردہ استبداد و اصرار این معنی نمودند کہ بہر طور از نواب بہادر راہ مصالحہ بپیاید و
ہر قدر زر کہ او خواہد بسپارد اگر آنقدر زر موجود ندارد ہمہ زیور ہای گران بہای ما
می سپاریم عیاذاً باللہ چونکہ او قلعہ تسخیر کند عصمت و ناموس سلامت نخواہد ماند پس
نایک تشویشی پیدا کردہ پیام صلح بایصال دو لک روپیہ فرستادہ داخل سلسلہ زنہار
خواہان گردید دران اثنا منہیان اخبار بسامع اجلال رسانیدند کہ تا تیا مرہٹہ ناظم مرج
باغوای گوبند راؤ بن امرت راؤ حاکم کجندر گڈہ بعزم خرابی تعلقات ضبط سرکار خداداد
فوج کشی نمودہ ہنگامہ آرای اطراف بادامی و دہارواڑ است چون نواب را بندوبست
آن ضلع و گوشمال مرہٹہ ضرور افتادہ بود التماس پالیکار مزبور را باجابت مقرون ساختہ
دو لک روپیہ نقد از وگرفتہ اخبار نویسی در انجا گذاشتہ بپیشتر نہضت فرمودہ از گھاٹ
کرناٹ ندی تنگ بہدرا عبور کردہ بکوچہای دراز بنکاپور رسیدہ بود کہ غنیم از یلغار
نواب آگہی یافتہ از ترس و ستبر دغازیان لشکرش ہوش و ہواس باختہ ناکام راہ مرج طی کرد نواب
از انجا مرجعت کردہ بسا و نور آمد حکیم خان استقبال کردہ دولتخواہی خود ظاہر ساختہ خرج
دو روزہ لشکر نواب کہ مبلغ یک لک و سی و پنج ہزار روپیہ مقرر شدند ذر گذرانیدہ فارغ گشت
پس از انجا بطرف سری ہٹی و دمل و کنکگیری گذشتہ و پیش کش شایان از پالیکاران آن سمت
گرفتہ بہ بیجانگر عرف آنی گڈہ خیمہ و خرگاہ بیاراست و تمراجہ حاکم آنجا را بملاقات یاد فرمود
از انجا کہ حکام آنجا از اولاد کشن راج و رام راج چہتری اند و بکسی سلام نمی کردند و در ایام سلف
ہمہ ملک کرناٹگین و دکن بلکہ از حصار ملیوار تا کنار جوی نربدا زیر حکم خود ہا داشتند آخر دولت

رام راج از دست سعی موکب داران بادشاہان اسلام یعنی قطب شاہ و عادل شاہ و نظام شاہ
در نواح نیال کوٹہ کہ برکنار این طرف جوی کشنا واقع است در سن نہصد و ہفتاد و دو ہجری
تاخت و تاراج کشتہ چنانچہ مردم راج روز آدینہ تاریخ اوست سلطان عالمگیر در عہد فرمانروای
خود سنہ محل یعنی حویلی آنی کنڈی و درو جی و کنگاوتی بصرف مایحتاج وابستگان ایشان
گذاشتہ بود چنانچہ راقم سطور مفصل حقیقت عروج و نزول دولت حکام مذکور در کتاب
تذکرۃ البلاد والحکام ظاہر ساختہ در انولا او خود را کسلمند سخت وانمودہ پسہ خود را مع چیزی
سامان نذر و لک و پیہ فرستادہ امان خواست نواب برعمدگی جد و ابائش نظر غور فرمودہ بعانی
پیش کش پرداخت و از حضور خلعت بحالی محالاتش عنایت کردہ از راہ مہربانی وجہ جملہ
نبواح چیتیل درگ رسید پالیکار آنجا بہ بیم تاخت و تاراج ملک و خرابی دولت خود وکیل را با سہ
لک و پیہ بحضور فرستاد و فروتیت خود ظاہر ساختہ مطیع و منقاد شد نواب مبلغ مذکور گرفتہ بہ پند
و نصایح او را رہنمای فرمودہ اخبار نویسان و واقعہ نگاران دانا را بدار المقرش دانہ فرمودہ از راہ
بوگاپٹن سوادہا گل واری را محل نزول رایات ظفر آیات گردانیدہ و باحضار پالیکار آنجا
کہ بارہا اوصاف نادانیش بسمع شریف رسیدہ بود حکم جہان مطاع شرف نفاذ یافت
مخفی نماند کہ پالیکار مذکور بے ریب از عقل و دانش بے بہرہ و از شعور معرا و افیونی بود ہمہ
محاصل تعلقہ خود در خریدی افیون صرف می کرد اکثر اوقات بر بالاخانہ سوار شدہ
تماشا و نظارۂ کوہ و دشت می نمود چونکہ روبروی قلعچہ ہا گل واری تالابی پر آب و کوہچہ
آن طرف تالاب است از کار پردازان خود می پرسید کہ برابر آن کوہچہ افیون خالص و بہ قدر
آب تالاب اگر شیر بہم رسد مردم در چند روز تمام خواہد خورد او می گفت البتہ در یک ماہ صرف
خواہد شد او جواب میداد شاید کہ آدم مثل عصفور است کہ قدری قدری بخورد

وقطره قطره بنوشد اگر کسی در هفته این همه فرو برد همین مرد کار است چون بالیدن دندان
وشستن رو صبحی بنشیند بعد دو پهر روز تا هم بسنراولی دیگر کارکنان فراغت حاصل می کرد و
غذایش اکثر اوقات شیر برنج مقرر بود پس ازنوش اغذیه اش پرانیده پرستاری بطلبش
می فرستاد چون پرستار سر و بازویش از دست خود بزور جنبانیده می گفت که طعام
تیار شده است آن وقت برخاسته اندرون محل زنانه میرفت وطعام میخورد و باغچه بفاصله
یک تیر و تفنگ بیرون آبادی احداث کرده بود بسیر آن باغچه اگر دل میخواست یک هفته
مستعدی می نمود و به سنراولی کار پرداز بباغ میخرامید بعد یک دو ساعت ازو می پرسید
چند روز شد که ما از خانه نقل کرده باز بچند روز بمحل خاص خواهم رسید او می گفت البته
به قطع دو سه منزل راه فایز خانه خواهیم شد خندان جواب می داد که ما کبوتر نه ایم تا بدین
سرعت پرپرواز کشائیم غرض از کار حماقتش بیشتر است که در حیطه بیان نمی گنجد چون
آن نادان محض حسب الحکم بهره یاب حضور گردید نواب از ناصیه حالش آثار حماقت آشکار
ملاحظه فرموده پیش خواند و بزبان مبارک پرسید که چه حقیقت است وچه نذر حضور
آوردی او دست بسته عرض کرد باقبال همایون فال غیر از دو سه من افیون خالص در
توشکخانه مهیا و دو صد ماده گاؤ پر شیر هیچ موجود ندارم وقدری زیور و زر و نقره بر بدن کنیز
حاضر است اگر منظور باشد نذر می گذرانم نواب برسخنان بیهوده اش بی اختیار خندیده رخصت
کرد و دیهی بصرف مایحتاجش برادر بحال داشته امینی را برای بند وبست تعلقه گماشت

به دار السلطنت پٹن معاودت فرمودند

ذکر ادای مراسم تهنیت شادیهای کتخدائی صاحبزاده والاقدر
و دیگر صبیه های شهباز صاحب یعنی برادرزادیان خود بدولت

وصیبهٔ مرضیه در سن یک هزار و یکصد و شصت و پنج هجری آنکه

چون نواب بهادر از جنگ انگریز و بندوبست پالیکار وغیره فراغت حاصل ساخته مظفر و منصور بدار السلطنت رسید رای جهان کشای در ادای رسومات تهنیت سمات شادیهای کنخدائی صاحبزاده و صاحبزادیان اقتضا فرمود تا برای بیبو سلطان صبیهٔ امام صاحب نجشی نایطهٔ مرحوم را که از ارکاٹ آورده بود بخواهش و رغبت خود خواستگاری نموده اسباب طوی مهیا ساخت اما مستورات تتق عصمت و عفت نواب یعنی والدهٔ ماجدهٔ صاحبزاده و اهلیهٔ مرضیهٔ حیدر صاحب کلان صبیهٔ نامزده را قبول نموده حسب استرضای خاطر نوشته و اهل قبیلهٔ رقیه بانو صبیهٔ لاله میان شیهد چه کولی را که همشیرهٔ حقیقی برهان الدین سپه سالار می شد مقرر کردند نواب از این معنی رنجیده خاطر شده فرمان داد که در یک شب بهر دو زوجه عصمت موجه عقد مواصلت و مناکحت مستحکم ساخته پیوند معنوی بخشند تا متکفلان امور طوی شادیانهٔ طرب و کوس دهل سازتهنیت از هر دو جانب نواخته بزم شادی ترتیب دهند و مراسم سور و سرور بطور اهل دکن و طرز دولتمندانه و شان خسروانه پرداختند که قریب یک ماه کوچه و بازار شهر چون حجلهٔ عروس و داماد آراسته شده صلای طرب و خشن همایون باطراف امم شایع گشته و محفل عشرت مشتاکل باساز و سامان خوش دلی چنان مهیا گردید که که و مه و ادانی و اقاصی چه از ملازمان و خویش باشان دست از انواع اغذیه و اشربهٔ تر و خشک نساختند و سرداران لشکر و دلیران خاص پایگاه و اهل کاروان و رقاصان ناهید طلعت چون عروس و داماد بلباسهای زنگارنگ خار حسرت در چشم رنگ آمیزی گلزار همیشه بهار شکسته سرخرو شدند و به بخششهای درو گوهر محتاجان و مسکینان جهان از آز و نیاز دنیاداری مستغنی گردیدند

پس بساعت سعید و زمان حمید بعد شب گشت نوشه را اول بر در خانهٔ نایطه برده از
خطبه خوانی نکاح و دیگر مراسم فراغت حاصل ساختند و دیگر بار نوشه را سوار کرده بر در باوقار
لاله میان حاضر نمودند تا تمامی مستورات محل خاص نواب و جمیع اقارب جمع شده اجازت
خطبه خوانی نکاح داده رسومات جلوه وغیره برحسب خاطرخواه خود بوسیلهٔ مشاطه بلند
رتبه ادا ساخته مهر و ماه را اقران سعدیت بخشیدند الحق طرز اکثر زنان و مردان است
که بی بی قوم خود را اگرچه غریب الدیار و مفلوک باشد عزت و وقاری بخشند و اهانت
قوم اجنبی با وصف اشرافیت و صحیح النسبیش برنمی تابند بالغرض چون
از رسوم میمنت و تهنیت فارغ گشتند هر دو زوجهٔ ناموس متوجه راه داخل محلسرای
صاحبزاده والاشوکت نموده آسودند من بعد نواب صبغین شهباز صاحب مرحوم
که بعد ترقی دولت نواب بهادر صاحب موصوف خانه نشین بود از مرض جسمانی در
کولار انتقال نموده بود دو دختر و یک پسر عبد القادر نامی داشت و او نوجوان در
جنگ انوتی از گلولهٔ توپ خصم شهید شد و دختر کلان را که از بطن بی بی قوم خود بود در
حین حیات پدر به لاله میان نامزد کرده شد ازین سبب خوشدامن مامن حقیقی صاحبزاده
گشته بود و دختر از زوجهٔ قوم اجنبی ناکتخدا بودند با یکی تربیت علی خان نایطه را
شرف مناکحت بخشید و ثانی را یاسین صاحب بن یعقوب صاحب جمعدار که عمده از
اهل دکن بود عقد مواصلت بر آئین دکنیان وطرز دولتمندان بربسته فارغ گردید
سپس آن اخلاق پاکیزه و گفتار و رفتار شایسته و صلاحیت حال و مآل حافظ
سید علی خلف شاه صاحب دکنی که صاحب موصوف مصاحب الوقت نواب
بود و بوکالت حیدرآباد رفته سوال و جواب مصالحت و ضوابط اتحاد و مصادقت

فیما بین

فیما بین ناظم حیدرآباد و نواب والا نژاد درست و محکم ساخته بلا اطلاع ناظم آنجا و
اعیان دولتش بحسن کارروائی خود بسا اسباب شایان دولت و اثاثهٔ ثروت
وجواهرات گران قیمت خرید کرده ترسیل داشت و بسیاری مرد با جرت و نامور را
فراهم کرده بحضور فرستاده مقبول و منظور نظر انور شده بود پسندیده باز دواج صبیهٔ
خاص خود شرف مناسبت بخشیده سرفراز فرمود چون در عرصهٔ یکسال از ین کارها
فراغت دست داد در انتظام امور مملکت و مهام دولت مامور و مفید شده شحنهٔ عدالت
و انصاف را بهر جانب و ناحیه روان گردانیده تا هر جا دزدی و راهزنی و اچکه ها و گروه بردست
پیدا و بر آورده باشد به سیاست رسانیده هر کجا که پناهی و ظلم و ستم ارتفاع یابد منهدم
گردانند چونکه خاطر خطیر از نظم و نسق امور سلطنت فارغ گردید معتمدان را با یالت و ضبط
تعلقات منصوب گردانیده در گرد آوری اسباب شکوه و صولت و سپاه رستم نهاد
و اسفندیار نسب صرف اوقات می نمود چنانچه در کمتر مدت مردان جریح از هر فریق و اهل
هنر را زیر ظل رایت ظفر آیت جمع ساخته سوداگران و کاردانیان اقالیم و ولایات را قولنامه
معهٔ مساعد فرستاده بسته بسته از قسم پارچهای نفیس و طویله طویله راسان عراق و مان
و گروه گروه دلیران ایران و توران طلبداشته بزر بخشی همراه خود کرد و شجیعان چیست و
چالاک را بترتیب لشکر نامزد فرمود قریب دو هزار جوان سیس و سوانح نگاران با تدبیر در اطراف
ولایات و نواحی ممالک محروسه بلکه در حیدرآباد و پونه چنپا پٹن و در دهلی و بنگاله و ایران و توران
و کابل برگماشته اخبارات واقعی می طلبید و بگوش سراپا هوش می شنید خصوصاً در هر
تعلقهٔ پالی کارباج گذار خود که هر گز از ایشان خاطر جمع نداشت جاسوسان و خفیه
نویسان یک ابر دیگری تعیین کرده کیفیت ذره بذره و حقیقت روز نامچه مفصل میطلبید و آلات

حرب و ضرب یعنی توپ و بندوق از بنادر فراسیس و ولندیز و پرتگیس مع دیگر سامان ولایت فرنگ للکو کہا زر خرچ کردہ فراہم می ساخت ٭٭٭

ذکر فوج کشی تا تیام مرہٹہ ناظم مرچ و گوئید راؤ بن امرت راؤ و سبّو راؤ کہا تکیہ وغیرہ سران مرہٹہ بعزم تسخیر و خرابی ممالک محروسہ نواب بہادر از طرف پونہ و تاختن ابراہیم خان دہونسا بہمین عزم از جانب حیدرآباد و اسیر و دستگیر شدن سران مرہٹہ بدست غازیان لشکر نواب و ناکام رفتن دہونسا و تسخیر کردن نواب بلاری را کہ در سن یک ہزار و یکصد و ہشتاد و ہفت ہجری رو دادہ آنکہ ٭

چون نواب بہادر در پٹن چندی بہ بندوبست خود و گرد آوری لشکر و سامان جنگی مامور بود بسالت جنگ ناظم دہونی و مرار او فتنہ باز با ہم موافقت کردہ خطوط بناظم حیدرآباد و کارپردازان پونہ متضمن روانہ کردن افواج درین ملک و استیصال نہال عظمت و اقبال نواب کہ ترقی جاہ و حشمتش را بہ یقین موجب نزول دولت خود میدانستند ترقیم و تبلیغ داشتہ منتظر وقت بودند اگرچہ نواب بر فتنہ انگیزی آن بدکیشان وقوف تمام داشت اما قبل از وقوع واقعہ مزاحم احوال احدی شدن شایان ہمت والا نہمت و مناسب ای جہانکشای دشمن گزای خود ندیدہ در ظاہر چون غزال گوشہ انداز سکوت و رزید لیکن مانند پلنگ شکارگیر مستعد فرصت صید بود کہ ناگاہ قاصدان اطراف ساحل جوی تنگ بہدر را متواتر خبر رسانیدند کہ ناظم مرچ باز چند سرداران مرہٹہ را با خود متفق ساختہ شورش افزای نواح بادامی و دہارواڑ است اگرچہ کارپردازان پونہ بر این معنی راضی نیست اما او خود بخیال

خود پسندی گردن نخوت و پوچ برافراشته عازم این حدود گشت و ناظم حیدرآباد بر حسب
استدعای ناظم ادھونی و حاکم گتی ابراہیم خان دھونسارا که در سپاه گری دم انا و لاغیری
میزند و بر آراستگی فوج و توپخانه خود می نازد بوفور سامان محاربه روانه این طرف نموده است که
او چون پیل بدمست خرطوم جرات خود را دراز ساخته میرسد و ناظم آدھونی لشکر خود را بسخیر
بلاری فرستاده چنانچه صفدر جنگ سپه سالار شور موسی لالی فراسیس که رستم جنگ خطاب
دارد بمحاصره اش همت گماشته کوشش می نمایند و نایک مخصوص مردانه و ارسعی جمیله در دفع
خصم بظهور میرسانید تا نواب بهادر محمد علی شجیع را به پنجهزار مردم یارجبار و هفت هزار سوار
خونخوار مع فوج باجی راؤ بدفع خصم سرکش نامزد بطرف دھارواڑ فرموده پیشتر گوچانیده چون
سردار شجیع برسبیل یلغار بعرصه پاتنزده روز فانیر دھارواڑ گردید شمالی قلعه میدان وسیع و
نهری خشک مناسب فرودگاه لشکر نصرت مآثر دیده نهر مذکور بر بروداده اعلامه ظفرانجام
نصب می کنانید و هنوز خیمه ها نه استاده و بار از پشت گاوان و شتران و فیلان بر زمین نیفتاده
که سران خصم که دران روز عید و سهره بود برای بازی و تماشا سازی و اسپ تازی نیز
به ارادهٔ فرود آمدن در همون میدان که پیش ازدو روز از شیران جهانگیر خالی دیده بودند
بجمع لشکر و سامان خود برخاسته شده جوق جوق از فرودگاه خود می رسیدند لشکر
سالار شجیع را که اندک نما بود و اوشان قریب سی هزار سوار و بیست هزار پیاده باشتا نزده
ضرب توپ بودند در حساب خود بجوی در نگرفته جمله بیکبار یعنی سران و سپاه حمله کرده
در تاختند شجیع مذکور چابکی تمام بکار برده توپخانه پیش رو گذاشته صفوف تفنگچیان آراسته
بدست راست باندازان آتش فشان را قایم کرده بود چونکه اهل غنیم در اندرون پرتاب
تیر و تفنگ جرات سبقت کردند یکبار توپها را که از گلولهای انگوری پر کنانیده مستعد

آتش فروزی داشت متواتر سر کرد و شلکهای بنا دیق بقواعد درست زده همچو سنابل گندم و جوار که بعد درو منتشر بر زمین می اندازند لشکریان غنیم را بر زمین عدم انداختند واز عقب آنها سواران خونخوار دست و بازوی شجاعت کشاده به نعرهای نصر من الله و فتح قریب بر سر مقهوران خاک مذلت پیختند و باندازان از یک طرف آتش فتنه افروخته خانهای اهل بهیرش را چون چوبهای خشک در تنور غارت سوختند القصه روز عید بر لشکر غنیم چون روز قیامت شوم آمده تا تیا که مرد جسیم بود بصدمه شلکهای توپ بندوق از پا در آمد یعنی لرزان از اسپ بر زمین افتاده جبین خجالت نامردی بخاک تضرع میمالید و دیگر سران بے حمیت که از پیچیدن دود توپ و تفنگ راه سلامت ازان معرکه گاه مرد آزمای گم کرده از دور خندگیهای برق شمشیر شمشیر باز تاریکی در چشم بصیرت فرا است آنها در افتاده و به پرتاب نیزه و ناچخ گوپال تازدیده عقل و هوش دوخته شده بود لباس مجروحان بر کشیده برتن های سلامت خود ها با میدجا نبر شدن راست کرده آه زنان بر خاک می غلطیدند قزاقان منصور برحسب خاطرخواه دست یغما کشاده هرچه که خواستند برداشتند سپهدار شجیع براین فتح غیبی که غیر مترصده بود سجدات شکر بدرگاه فتح بخش حقیقی موّدا ساخته دوگانه شکرانه گذارد و تمامی سران را که ده دوازده کس و سرگروه اوشان تا تیا بود کشان کشان آورده در خیمه علیحده بمحافظان با اعتبار سپرد منجمله فیلان و شتران و اسپان مع دیگر سامان غنیمت آن جماعت که بیش از حساب قیاس همدست شده بود نصف به سلحداران دلیر که در آن معرکه گاه جانبازی به عمل آورده بودند و بفقرای همرایی خود که در سفر و حضر چهل و پنجاه فقیر بر دروازه آن سخی حاضر می بودند یک بخشید و زنان اسیران آن قوم را به جمالهٔ نکاح اهل اسلام ارزانی داشته همون میدان نصرت

تو امان رحیل نزول رایات ظفر آیات گردانیده فارغ گشت و فریاد داشت نصف اسباب
غنایم و اسامی سران اسیر مع عرضی مبارکباد فتح غیبی بحضور روانه داشت چون نواب مضمون
عرضی دولتخواه تشجیع وافر ارزانی داشت بعد استماع فرمود بنجواست سر مجلس بران تحسین برکاردانی و جرأت
گشاده همونساعت یکصد و بیست و پنج ضرب توپ شکرانه فتح و نصرت سر کنانیدند و شادیانه
بشارت بر روی جهان نواخت و تشجیع موصوف را به تشریف شاهانه و کمر مرصع و اسپ بازین
زرین سرافراز ساخته علم قدر و اعتبارش برجمیع خوانین و عهده داران باتمکین برافراخت بیت

زاقران فزون پایگه ساختش		بتعظیم و تبجیل نو اختش	

دران اثنا واقعه نگار رای درگ مکرر عرضی بحضور گذرانید که سپه سالار بسالت جنگ مفتوح
کوه بلاری اگرچه از سته ماه سعی می نماید اما کاری نمکشود و نایک محصور بارها بمورچال شبخون
زده اکثر سپاه مغول را ته تیغ گشیده و دهونسا با لشکر نکبت اثر خود سمت کنکیری و کوپل
رسیده است لهذا رعایای این ضلع از جور و ستمش خایف و هراسان اند نواب بمجرد استماع
مضمون عرضیش سالار تشجیع را بالقاب گهونسا مخاطب ساخته عنایت نامه تاکید بنان
ترقیم فرمود که آن شجاعت منش را بخطاب گهونسا سرفراز ساخته بدفع شورش دهونسا مقرر
فرمودیم باید که زود تر بر سرش رسیده چنانکه باید و شاید بگوشمال او پردازد انشاء الله تعالی
ماهم از راه رای درگ چون مرگ مفاجات بر سر آن اجل رسیده میرسیم و اسیران را روانه حضور
سازید سردار تشجیع بمجرد دریافت مضمون عنایت نامه والا با فوج ظفر موج خود آماده جنگ شده
بکوچهای دراز طرف لشکر دهونسا در تاخت و اسباب غنایم مع اسیران حسب الحکم حضور
ببدرقه هزار جوان بارود و هزار پیاده روانه پٹن ساخت نواب خود بدولت از دارالسلطنت
پٹن کوچیده بصوب رتن گیری نزول جلال فرموده بهیروبگاه و گران اسباب عساکر تولنجانه

قلعہ شکن متعین پرنیا متصدی توشکخانہ کہ او از ہمون وقت سردار بہیر مقرر گشت ساختہ باسواران
اسپ و قمچی و مردم بار و پیادہ جریدہ با توشۂ خوراک چہار وقت چنان در تاخت کہ دو شب و دو
روز راہ کوہ و جنگل طی کردہ شب سیوم چون تیر بہدف بر سر لشکر بسالت جنگ نازل گردید و
بہادران قوی بازو حسب الفرمان والاشان از اطراف حملہ صف شکن کردہ برنیزش بان
و تیر و تفنگ جگر سوز و خدنگ سینہ دوز و شترنال جان پامال و مار تیرگی از روزگار آن جماعت
برآوردند پس سوار و پیادہ و سردار و سپاہی لشکر مغول کہ چون عقد ثریا ہیئت مجموعی داشتہ
از چنین واردات بلای ناگہانی و قہر آسمانی بی خبر بودند ناگاہ ہمچو بنات النعش از ہم متفرق گردیدند
بعضے دست مالان و بعضی چشم مالان اکثر اوشان سرکوبان و آہ زنان پای گریز فشردند و گروہ
گروہ آنہا بر ہمون بستر خواب ناکامی دست و پازدہ شربت شمشیر خونخواران شیرل بسیری
نوشیدہ دراز خوابیدند و سپہ سردار لشکر متصور روز تیز بر ہنہ پا افتان و خیزان خود را
در گروہ موسی لالی کہ بہ نسبت آنہا صورت اجتماعی داشت رسانیدہ از جان امان یافت
تا فراسیس مذکور کہ ہمت بر میان جرأت جست بستہ بقیۃ السیف مردم خود را مع چند سوار
کایم خانی فراہم ساختہ بقواعد درست صف زدہ دو توپ جلوی پیش و عقب گذاشتہ
شتابا شب راہ آدہونی طی نمود و جمیع اسباب لشکرش چہ از اعلام و خیام حتی کہ اثاث فوج
مغول ہمدست شمشیر زنان و عدو سوزان نواب بہادر شدند چون صداہای کوس فتح
و نصرت و طنبور ظفر و تبیر بہیای بشارت و شادیانہ شادمانی بگوش فلک رسید نایک قلعہ
ہراس بقیاس مستولی گردید مشعلہا و قہاب ہا افروختہ کس فرستادہ خبر طلبید ہر گاہیکہ بر
یلغار کردن نواب و درہم شکستن لشکر مغول را آگہی یافت عاقبت کار خود نیکو نہ انگاشتہ و
از حملہ شیرانہ نواب برخود چون بید لرزیدہ حواس نتبری و ہمت مردانگی در باختہ مع محل زنانہ

وچند رفقا باچیزی خزانہ وجواہر گران بہا از عقب کوہ فرود آمد و شبگیر ہا زدہ از راہ کوہ و
دشت سمت بجاپور شتافت کہ تا زمان حال سراغش بہدست کس نشد و ہمہ سامان راجگی و
اثاثہ خانگی و الات محاربہ و نوبت و نقارہ کہ فراہم ساختہ نایکان سابق بود بلاذمان الا گذاشت
نواب بہادر برین فتح خوشدل شدہ تہانہ معقول در قلعہ گذاشت و در مرمت قلعہ تاکید کرد
کردہ با لشکر خود سمت آدہونی نہضت فرمود و در میدان کلبا ئین خیمہ و خرگاہ آراستہ بسالت جنگ
پیغام فرستاد کہ لشکر سرکار از بس تردد عدو سوزی و فاقہ کشی از دو ماہ حیران است پیش مبلغ
مواجب دو ماہہ از روی حساب دہ لک روپیہ مشیود باید فرستاد ناظم مذکور کہ از فکر تاراجی لشکر
و سامان ثروت خود خواب و خور گذاشتہ بود آن پیغام وبال جانش نمود اما بحسب اقتضای
وقت چیزی زر از خزانہ چیزی برہن زیور و جواہر گران بہا جمع کردہ دہ لک روپیہ فرستاد و اظہار
دوستی بکرک آشتی نمودہ بجای خود آسود نواب ظفر مند از انجا پیشتر کوچیدہ بگوشمال
دہونسا کہ ملک کجندر گڈہ و کنگیری بجا روب غارت رفتہ بنواح کپنچن گڈہ رسیدہ بود بہمت
برگماشت و محمد علی گھونسا ہم از راہ کرک و سرہتی و ڈمل بر عقب لشکر شش علم برہمزدگی برافراشت
چونکہ دہونسا خبر تاراجی فوج مغول مفتوح قلعہ بلاری و گرفتن مبلغ زر نقد از ناظم آدہونی و
رسیدن برای تنبیہ و تادیب خود شنید ہمت مردانگی باختہ بے مطلب و مقصود برجع القہقرے
مراجعت بحیدر آباد نمود اما قزاقان لشکر نواب تا رایچور تعاقبش کردہ بسا اسباب
لشکریانش ودد ضرب توپ و چہل و پنجاہ شتر توشکخانہ و سہ زنجیر فیل خیمہ بردار بہدست نمودہ
برگردیدند و قتیکہ نواب بہادر لشکر مغول را بیک شبخون منہزم گردانیدہ بلاری تسخیر کرد
مرار راو دار المقر خود را بحراست بالی خان کارکن خود گذاشتہ نزد دہونسا رفتہ اقامت
داشت و ترغیب تسخیر ملک بالا گہاٹ بیشتر میکرد و حلیم خان حاکم گڑپہ و پالیگار ہتپل درگ نیز باغوای

همون فتنه انگیز اخبار نویسان نواب بهادر را شهر بدر کرده با فوج و سامان جنگی به دهونسا موافقت کرده بودند هر گاه که او بر سخنان عرض گویان گوش رضا نه نهاده راه دیار خود سر کرد هر سه شرارت کیش فتنه جو نادم بمکان های خود مراجعت نمودند و نواب ازان طرف معاودت فرموده رونق بخش بلاری گردید ۔

ذکر تسخیر کوه گتی و سوندر و اسیر کردن مرار او مردم آزار فتنه کیش را و داد همون سال ۱۱۸۷ هجری ۔

مرار او بارها در استیصال نهال حشمت و شوکت نواب جهد بلیغ داشت نواب من کل الوجوه بطرفداری او پرداخته از خود مزاحم حالش نمی گردید بلکه بمحض تالیف قلوبش چیزها می گفت اما او از غایت شقاوت جبلی جویای وقت بدش بود بلی بیت نیش عقرب نه در پئی کین است ۔ مقتضای طبیعتش این است ۔ و در انهدام بنیان دولت خداداد از ضرب و کلمات زبان و اشارات قلم هیچ قصور نمی کرد پیش ازین هم در ایام لشکر کشی ترمک ماو کلای با هوش نواب از ترمک سوال و جواب صلح دایمی مقرر و درست کرده بودند همون عقرب صفت نیش زنی کرده تحریص استیصال دولت خدا بخش نموده صدمه عظیم که عبارت از مقدمه چرکولی است بحال نواب رسانید اگرچه این معنی نمک زخم والا شده وجودش را باعث خلل محض و موجب فساد و عناد ارکان دولت خود انگاشته در فکر شکست او بود اما چون درمیان راو مذکور و بسالت جنگ رشته موافقت و مخالطت مضبوط بود و در رزم و بزم باهم شرکت و مصادقت داشتند ازین سبب اندیشه مینمود که قول دانا است بیت دو دل یک شود بشکند کوه را ۔ پراگندگی آرد انبوه را ۔ الحمد لله شکست لشکر مغول رفع اندیشه خاطرش گردیده و موقعات راو مذکور بدهونسا تمسک نزول دولتش شده چون بخاطر خطیر یقین کلی بود که تا بودن آن فتنه باند

ضبط

ضبط و بسط این ملک بواقعی صورت نخواهد بست خواست که همدران فرصت او را از میان
بردارد تا بعد بند و بست بلاری تسخیر کوه گتی و اسیر کردن آن فتنه کیش رو بجبیه همت جهان کشا
ساخته بآن طرف نهضت فرمود مصلحتا راؤ مذکور را که از شکر دهونسا بی نیل مقصود آمده
در دارالمقر گتی به تشویش و فکر دور و دراز افتاده بود بهانه ملاقات یاد فرمود چون او از کژدهای
نامعقولات خود با وجود سلوک شایسته و بی مزاحمی نواب آگهی داشت ترسید مبادا که در
عین ملاقات فتنه برپا شود که وبال جان گردد باین معنی راضی نشد نواب دیگر بار پیغام داد
که تعلقه سوندور در وابست بصرف ما یحتاج ضروری تو میگذاریم بلاعذر کوه گتی وغیره را که
بحر است نایبان شهنشاهی بود بحماشتگان دولت خداداد سپرده خاطر خواه در تعلقه
مذکور کامران باش آن بدکیش چونکه سپاه و حشم بسیار بر گرد خویش مجتمع دید از صواب دید
رای جهان کشای پهلوتهی کرده مستعد بجنگ گردید نواب فرمان داد تا رسالداران
مردم بار و پیاده از اطراف قلعه را مرکز وار در میان گرفته جنگ توپ و تفنگ در انداختند
و از هر جانب صلابت کوچه و سیبها پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و سواران
قزاق حسب الفرمان والاشان کوه و جنگل را چنان محاصره کردند که آمد و رفت آدم زاد
را محال مینمود بلکه پرنده را از حصار پر پرواز کشادن و مور و ملخ را از انجا عبور کردن ممکن نبود
هرچند را متحصن خطوط بنا ظم پونه متضمن کیفیت خرابی خود و عزم نواب نوشته مدد طلب نمود
اما طلایه داران بارها قاصدان را گرفته آوردند و نگذاشتند که امرای پونه ازین معنی
خبردار شوند بالغرض تا رسیدن اخبار پونه که آخر از نوشته بسالت جنگ آشوب آهنگ
معلوم هرکدام شد و سه ماه منقضی گشته و درین مدت کار بر اهل قلعه بغایت دشوار و تنگ
گردیده بود راؤ محصور چون دید که عنقریب قلعه از تصرف خود بیرون رفته مال و منال اهل و

عیال است مجاهدان لشکر اسلام خواهد شد علاوه بریں آب قلعه کوهی که ایام تابستان بود
چون دل مفلس خشک تر گردیده و ذخیره و سرب و باروت مثل هنگام جوانی وفا نکرده لاعلاجی
دست داد پالی خان کارپرداز خود را بحضور روانه کرده اظهار اطاعت نمود و از جرائم ذمایم
سابقه عذر خواست نواب چون بر عجز و زبونی و استغاثه او وقوف یافت نظر نوازش
شاهانه بر حال بیچارگیش فرموده عنایت نامه خاطرجوی و دلداری مع قول نامه منیت جان
و مال مصحوب وکیلش ترسیل داشته طلبیدتا او بسواری پالکی بدوسته خدمتگار از فراز کوه فرود
آمده داخل لشکر ظفر اثر گشت نواب خیمه علیحده خالی ساخته او را فرود آورانیده و کوه ٹهانه
خود فرستاده و محل خاص یعنی در و بست زنانه اش را مع اسباب ضروری و پارچهای مستعمل
و زیور زر و نقره کم بها و ارزانی داشته تمامی دروگوهر گران بها و زیور مرصع و دیگر اسباب
لازمه دولتمندی و آلات حرب و پیکار و اقمشه نفیس و گران قیمت بضبط خود درآورده و سرانجام و
اثاثه رقاصان قوم تیلنگه که در عهد حکومتش طوایف بسیار جمع گشته بقدردانی و ترزیشش صاحب
زیور و سرمایه شده بودند بلکه بعضے طوایف را مواضعات جاگیر گذاشته بود و در وقت جنگ همه ها
بر بالای کوه در محل مذکور پناه گرفت بودند از رضامندی و الیان آنها بقیمت گرفته داخل
ناٹک سال محل زنانه خود نموده منجمله آن بعضے طوایف را به شهر کنجعام که جنوبی قلعه دار السلطنته
بر کنار جوی کاویری آباد کرده بود فرستاد و بعضی ها را به بنگلور روانه فرمود هرچند راؤ اسیر التماس
باریابی حضور و تشرف اندوزی مجرا نمود ارشاد شد که بالفعل فرصت وقت مکالمه میسر نداریم
انشاء الله تعالی بعد مراجعت به پٹن بحصول مدعای شما پرداخته آید پس او را بمحافظان هوشیار
سپرده روانه پٹن نمود و خود بدولت به بندوبست آلکه سوندور همت گماشت و دران اثنا
جاسوسان خبر رسانیدند که چهل هزار سوار مرهٹه بکومک مرار راؤ از طرف پونه رخصت شده در سوا

کوکاک پیٹھہ فرود آمدہ اند نواب از بندوبست اُلکہ مذکور زود فراغت یافتہ تنبیہ اشتقیا وجہ ہمت ساختہ بہسن پیٹھہ رسیدہ بود کہ کیفیت تسخیر گتی وسوندور واسیر شدن راؤ مذکور مستعد گردیدن نواب بگوشمال اعادی سرداران مرہٹہ شنیدہ مراجعت بہ پونہ نمودند وہمدران اوقات نواب بر محمد علی شبیح بنا بر مصلحت مبادا کہ بغرور کاردانی وتعظیم وتوقیر خود راہ شوخی وبیباکی پیاید برہمی وانمود و بہانہ بخشیدن فیل وشتر لسپداران وفقرای بی اجازت حضور پرنور پیش آوردہ چندی از رسالہ داری معزول ساخت اما در دل خود مہر وشفقت براو زیادہ تر داشت او ہم از حکومت رسالہ دست برداشتہ تاج وجبۂ فقیری بر سر وتن خود راست کرد مستغنی بود و ہمدرین ایام کشنا پردہان رای درگ قلعچہ ہریال راکہ جنوبی چہار کروہی بلاری است واوازتوابع درگ مذکور بود مرارا ؤ جبرا وقہرا تسخیر کردہ ٹھانہ خود گذاشتہ بود بعد گرفتن سندآنجا وحکم تنظیم آن مکان بمعی سہ ماہ گرفت وتعلقہ ونیگٹ کیری کہ سر راہ گہاٹ تپل پلی واقع است وآنہم درایام سابق زیر حکم پالیکار چارکل بود راؤ مذکور بزور گرفتہ داخل صوبہ گتی نمودہ بود ہمین زمان بضبط گماشتہ سرکار خداداد درآمد

ذکر تسخیر چیتل درگ واسیر کردن بہرمانایک پالیکار سرکش آنجارا با دیگر کیفیات کہ در سن یکہزار ویکصد وہشتاد وہشت ہجری واقع شدہ بود آنکہ

چون نواب مرارراؤ را اسیر کردہ بنیاد خلل وفسادش قطع ساختہ خاطر جمع گشت واز بندوبست گتی وسوندور وغیرہ فراغت حاصل نمود درانولا گوشمال سرد فتر ارباب فساد یعنی پالیکار چیتل درگ پیش نہاد ہمت جہانکشا ساختہ عنان رایات ظفر آیات بدانجانب معطوف داشت زیراکہ آن غاور سرکش ہم بر نواب کہ لشکر کشی نمودہ بتاخت وتاراج ممالک محروسہ ہمت می گماشت وعلم حرام خوری بہرج ومرج رعایای این

بلادمی افراشت موافقت و سازش کرده سعی جمیلهٔ بخرائی آن ملک بظهور میرساند وضرر کلی بحال خلق الله وسکنای آن دیار عاید می ساخت وطریق مردم آزاری باطراف وجوانب پیمودہ در نفع خود میکوشید اگرچه حسب ظاهر تملق بسیار اظهار فدویت و دولتخواهی مینمود لیکن باطناً دراز عاج وانهدام بنیاد دولت خداداد صرف اوقات میکرد چونکه قلع قمع آن شقی سرکش ونخوت شکنی آن غاور برای امنیت رعایا وبرایا لازم بل واجب بود خصوصاً کشتپنا پردهان رای درگ که بارہا بی سابقه حرکات مکروہات از دست پالیکار مذکور گوشمال خورده وملک بتاراجش داده بود ترغیب وتحریص بلیغ در تسخیر درگ مذکور کرده بلکه ادای مبلغ وجه صرف سُرب وباروت بذمهٔ خود قرار داده نواب را براین عزم جزم آورد وہمدران اوقات چونکه نواب بکشایش قلعجات کوڑی کونه وجریمهٔ وملکال مڑوکه درضبط واختیار برادران نسبتی آن غاور بود بہمت جہانگیری صرف نمود بہیت جنگ را با لشکر گران بتنبیه پالیکار ہرہرین ہلی وتسخیر ملکش روانه کرد تفصیل آن ماجرا بوجه اجمال آنکه درحینی که نواب متوجه گوشمال راگهو مرہٹه بود شخصے از کارپردازان ہرہرین ہلی که نشو ونما یافته ظل آن دولت وبجمیع امور ما ہر وراز دان آن ریاست بود شرف ملازمت دریافته منسلک سلک ملازمان عمده ومامور کارفرماہی پیادگان آن طرف گردیده رفته رفته بانکشاف راز وماہیت جزو کل آن دولت پرداخته درفکر واستیصال دولت خداوند نعمتان قدیم خود درافتاد چونکه پالیکار ہرہرین ہلی چک شوم شنکر نامی دانا بود بعد اطلاع براین معنی بیم تاراجی ملک ومال خود وپیش از طغیانی آب بند تالاب مضبوط کرده عرضی متضمن روانه کردن شخص مذکور را از حضور بدارالمقر خود ایصال مبلغ زر پیشکش بمعرفتش ابلاغ حضور داشت نواب باقبال این معنی پرداخته آن کارپرداز خانه برانداز را مع یک انچی والا وکمک نرسونامی روانه نمود وآنہا را در بند وبست کار سرکار تاکید

آگیند نموده بود چون نامبرد از شوم شنکر ملاقات نمود و بچرب زبانی و سخنان ابله فریبی تسخیر قلبش کرده بخلعت خاصه و پدک مرصع و جمالهٔ مروارید و حلقهٔ دست مطلا سرفراز ساخته گفت الحال قیام دولت ما برای زرین تست که هرگاه مثل تو مدبر و نمکخوار قدیم بطرفداری ما پردازد دولت ما را زوال کو پس دل آبله محض بچنین گفتگوی نادان نوازیدام تزویر کشیدآری

بیت خاطر نادان فریبد مرد عاقل هرزمان		از طعام و از شراب و از خلاع و از زبان

و بیکبار در جمیع امور ریاست و حل و عقد دولت خود و خیل مطلق العنانش ساخت حتی که در خلوت و جلوت و در محل خاص یعنی در زنانه بار میداد و از اقسام اغذیه و اشربه کام و زبانش را چاشنی حلاوت می بخشید از انجا که قول بزرگان است ۵

از بدان امید نیکی داشتن محض خطا است		پروری در چشم عقرب را اگر نیشی زند ۵

نامبرد بغرور علاقهٔ سرکار و ناز برداری پالیکار که محض صلاح وقت بود شیوهٔ ظلم و تعدی بر کارکنان آن راج مرعی داشته بدل آزاری غربا و رعایا همت گماشت و بموجب ایمای سکنای آنجا را میرنجانید بلکه هرچه که دشش میخواست بی ملاحظه بعمل می آورد با وجود چنین مردم آزاری و غربا کشی دست شهوت پرستی بر زنان جمیلهٔ غیر ملک دراز ساخته بلا اندیشه تاراجی عصمت آنها می نمود پس خلق الله از دست ستمش تبنگ آمده بحاکم مستغاثی گشته جواب صاف می شنیدند که او هرچه صلاح دولت و ملک میداند میکند اگر خپندی بر عملش تحمل دارید اینجا سکونت ورزیده و الا راه امینت خود پیش گیرید بنظور این حال اکثر ناموس پرستان آن دولت بیدل گشته جلا براماکن و اوطن اختیار کردند و با این دل شکنی های خاص و عوام پالیکار مذکور بهیچ رو متعرض احوال آن فتنهٔ بلاد نمی گشت بلکه هر روز بانعامات و نوازشات خوشدل می ساخت تا آنکه روزی عجی اسپ خاصهٔ با ساز و سامان طلا و مرصع زین طلبیده بجد و کد بسیار او را بر اسوار

گنا نیده رخصت خانه نمود از انجا که نزدیک رسیده بود که از ظلم و تعدیش رخنه عظیم در بندوبست
دولتش راه یابد پالیکار مذکور فکر دقیق بکار برده همون روز وقت ده ساعت چند کس را
با سلاح در کمین داشته او را اندرون دیوان خانه خاص طلبیده گفت که نجلوت چیزی گفتنی است و
بطرف حجره که آماده اتمام کارش بود اشاره ساخت همین که نادان اجل گرفته با نطرف
شتافت سر خود را زیر تیغ پاداش نهاد و از مردم آزاری وارست بمجرد وقوع این واقعه
پالیکار مذکور مصلحتاً کف دست خود را از قلمتراش چاک نموده خونچکان اینی والده حضور را
طلبید و گفت حادثه طرفه ناشنیدنی دارد که با وجود چنین الطاف و خاطرداری و پرورش ما
آخر آن لئیم الطبع طور حرام خوری خود نگذاشته چه بی تکلف خواست که بر من خنجر بیداد
کشد و خود وارث ملک و مال من شود در نصورت ملازمان خیرخواه ما کارش تمام ساختند
این معنی چنانکه دانی با لفاظ و مضمون شایسته اطلاع حضور باید ساخت تا مظفر دیگر
بملازمان حضور راه نیابد این بگفت و بطریق اخفا جمیع اثاثه خانه مقتول هرچه که جمع
شده بود طلبیده داخل توشکخانه نموده و شبانه شب بعزم خودداری و حفاظت حال و مال تمامی
زنان علاقه خود را مع خزانه و دیگر سامان ضروری آن طرف جوی تنگ بهدرا روانه کرده جریده
مع سوار و پیاده خود بکوهستان نارائن گیر اشتافت و دارالمقرر ابحراست خیرخواهان شجاعت
شعار گذاشت چون عرضی اینی والده مقدمه صدور فایز حضور نواب گردید یقین تفرس فرمود که
البته پالیکار حیله برانگیخته به بیم انکشاف راز حرکات و سکنات خود چنین جرات کرده باشد
بغضب تمام و بگرم جوشی داب و رعب ملکداری لشکری آنطرف روانه فرمود فیض الله
خان هیبت جنگ که به دانائی و کارآگهی یکتائی داشت اگرچه مطابق امر جلیل القدر بلغار
کرده بمحاصره قلعه اوجنی و گوتور پرداخت و بعبرت نمای سواران را بتاخت و تاراج

دیهات نامزد ساخت اما به لطایف الحیل پالیکار را بدام فریب خود در کشید و سخنان معقول متنبه ساخته براه راست آورد چنانچه پالیکار اندیشهٔ دور و دراز کرده بعجز و الحاح دانایان پیش آمده بگذاشت هفتاد هزار روپیه نذر جریمانه سوائے زرپیش کش مقرره التماس عفو تقصیر خود نموده وکیلی را نزد خان موصوف فرستاد و دولتخواه عرضداشت پالیکار مع عرضی خود روانهٔ حضور ساخت چونکه نواب را بندوبست بلاد درگ منظور بود بصلاح وقت خلعت معافی تقصیر و سند بحالی تعلقه بمعرفت خان موصوف فرستاده مع نقد مقرره او را برای مدد طلبداشت پس پالیکار مذکور خاطر جمع بدار المقر خود رسیده دو هزار پیاده و سه صد سوار کومک مع مبلغ مذکور ابلاغ حضور داشته بجای خود آسود نواب از تسخیر کوری گوٹه وگن گپته و مولکال مرود دیری وغیره فراغت یافته تهانجات معقول در هر قلعه قایم کرد هر چند پالیکار درگ را بمعرفت دیگر پالیکاران که همراه لشکر نصرت اثر بودند برای گذاشتن دار المقر خود بمتصدیان حضور قبول کردن نوکری حضور تقرر جاگیر پنجاه هزار روپیه ترقیم و ترسیل فرمود هرگاه قوت مجادله و طاقت مقابله با سپاه شجاعت دستگاه حیدری در خیز حوصلهٔ خود احساس ننمود علاج واقعه را دران دید که قلعهٔ درگ را که بمزید حصانت و استحکام امتیاز تمام دارد بذخایر و ادوات حرب و پیکار و اسباب قلعه داری مملو و معمور کرد و بغرور و نخوت پوچ گوش حقیقت برارشاد و مواعید نواب نکرده بیشتر از پیشتر در مقام مخالفت در آمد گهاٹ های اطراف قلعه را به پیاده های جرار که قریب بیست هزار پیاده و دو هزار سوار خونخوار فراهم کرده بود و آلات جنگ مضبوط کرده مستعد محاربه گشت و سرداران کفار یک دل و یک زبان شده بر عزم جدل مجاهدان اسلام پیمان را بسوگند مؤکد ساخته برحسب اشارهٔ آقای خود روی به ترتیب سامان لازمهٔ رزم آوردند نواب با لشکر گران و آتشخانه

عدو بریان بسعی یک سال گماشتهای اطراف قلعه بعد تلف هزاران مرد کار گرفته چون
بحوالی آن حصار متین رسید فرمان داد تا فدائیان ناموس پرست قلعه را گرد گرفته
طرح جنگ در انداختند و هر روز اهل ضلال مسلح و مکمل گشته از حصار بیرون شتافتند
با وغازیان عظام کوششهای مردانه می نمودند از یک جانب خوانین باشوکت و فوجداران
با حشمت با سایر دلاوران در برابر گروه گمراه آمده بضرب تیر خارا شگاف و شمشیر آبدار
هر روز جمع کثیر را بدار البوار می فرستادند و تمامی بیلداران لشکر فیروزی حسب الفرمان والا
شان به تیشه های کارآگهی و تبر چابکدستی بیشهٔ اطراف کوهپچه های قلعه را تراشیده خار بند
مستحکم بروی محصوران بربستند و باتریهای توپچیان مستقیم زیر دامن کوهی که غربی قلعه
واقع شده است بنا کرده اتواپ قایم نموده بشکست و ریخت حصار جنگی مشغول گردیدند
باندک زمان اگرچه دیوار قلعه بخاک برابر گشت و برج و باره ریخته شده پناهی نماند اما
محصوران هر شب دیوار تازه از گل احداث کرده مستظهر خود می ساختند و از قلعه بیرون آمده
شور قیامت برانگیختند مورچه میرنجتند و سرهای شهیدان را چون گل سرخ در رسن هوا
کشیده در گلوی خود انداخته برمی گردیدند و از سر دار خود انعامات شایسته می یافتند چون
بر خاطر خطیر این معنی خطور کرد که ایام محاصره بامتداد کشید با وجود مساعی جمیلهٔ فدائیان
اعداشکن آن سرکش هنوز زیر نشد محمد علی را بجاگیر و اضافه امیدوار ساخته بحضور یاد فرمود او
در جواب عرض نمود که از درویش چکار دارید و از تارک دنیا دنی چه میخواهید نواب بچنین
جواب گستاخانه ظاهرا بیش از پیش بر همی خاطر وا نموده علی زمان خان و بدر الزمان خان
و غازی خان را با حضارش فرمان داد تا آنها بخیمهٔ خاصش رفته بسخنان نرم و گرم او را فهمانیده
بحضور آورند نواب مکرر بفور جوشش پرورش کلمات عتاب آیات بر زبان مبارک

رانده ارشاد ساخت ای صاحبان بگوئید که کمینه ترین ملازم چون شتران و فیلان نخشبد
ما بدولت چه نخشیم ندما عرض کردند بلی تقصیر کبیر است لاکن بمقتضای مزید عنایات خداوندی بعفو
جرایمش باید پرداخت که اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ او دهان دریده بیملاحظه باوصف
اشارات مصاحبین عرض کرد که قبله گاها آن نخشش محض تیرقی دولت ملازمان و الا بود
مصرع که مزدور خوشدل کند کار بیش ؎ قول دانا است نخشش جاگیرات و لایات
و نوبت و نقاره و اضافه مناصب موقوف بر ذات و الا است بالغرض بعد ارشادات
کلمات پند آمیز خلعت بحالی سرداری مع پدک و جمالهٔ مروارید عنایت ساخت او در
عوض تشریفات خلعت عرض اضافه ماهیانه مردم متعین خود نمود از نیکه نخوشدلی تمام
در کار سرکار سرموقصور نخواهند کرد نواب بعد ردّ و بدل بسیار دوروپیه فی سرآسامی اضافه
کرده بگوشمال دشمن و کشایش قلعه نامزد فرمود چون کمندان شجیع در مردم خود رسید پدک و جمالهٔ
و خلعت گرانبها فروخته در وجه قیمتش اسباب ضیافت طلبیده طعام لذیذ پزانیده بفقرا و همراهیان
خود خوراند همون شب هر باتری که بنیئ قلعه توان گفت بلکه مدار بندوبست کوهها
همین جا بود با پیادگان هر پن هلی ورای درگ مانند شیر خشمناک حمله کرده گرفت و با چهار
رساله مردم بارود و هزار پیاده و شش ضرب توپ قیامت آشوب پای ثبات قایم
کرد پس سردار اهل حصار با دو سه هزار کفار بعزم استخلاص آن مکان سعی موفوره بجا آوردند
اما هر بار مژدهٔ نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِیْبٌ بگوش هوش سپاه اسلام میرسید چون روز بروز آثار عجز بر
صفحات حال سپاه خصم ظاهر میگشت دیگر تاب محاربه مجاهدان غازی نماندهٔ ترس و بیم
بر اوشان مستولی گشته و دیگر بار قدم از حصار بیرون نه نهادند آنچنان حال اهل
حصار تنگ گردید که باندیشهٔ تاراجی مال و ناموس جوق جوق از هر فریق به بهانه هیمه و آب

از حصار بیرون آمده در لشکر نواب می پیوستند تا آنکه پنج شش هزار کس صرف از قوم
بیدر مانده بحراست کوهپایه پرداخته کوشش مردانه می نمودند چونکه نواب بهادر سردار
اهل شرک وضلال را شجیع ومحافظان برج وباره را قوی دید دانست که سهلاً قلعه مفتوح
نخواهد شد درین مهم مفت لشکریان جلادت کیش خود را ضایع ساختن است پس
پنجهزار پیاده ودو هزار جوان بارو هزار سوار را به پناه کوهپایه های اطراف درکمین داشته
آنها را فرمان داد که وقت قابو یکایک درتاخته قلعه تسخیر کنید وپالیکار سرکش را اسیر و
دستگیر سازید خود بدولت از پای قلعه برخاسته شمال رویه بفاصله چهار فرسنگ مضرب
خیام واعلام ساخت وارادهٔ نواب چنان بود اگر او قلعه گذاشته بشوخی ودلیری تعاقب
نماید از اطراف براو هجوم کرده سرش چون کوی عاج بچوگان شمشیر بردارد ویا پرگنه
قصبات وقریات متعلقهٔ درگ را بایالت وحراست یک یک پالیکار باج گذار تقسیم سازد تا
آنها بامید ترقی خود بهر تدبیر وحیله که دانند اورا دستگیر خواهند کرد وروز کوچ بمصالح
مورچال که از چوب وغیره مبلغ خطیر فراهم آورده بود آتش زد آن زمان مردم قلعه
بشوخی تمام برکنگرهای اطراف قلعه برآمده طبل وتقاره زده چون سگان شکاری بانگهای
عوعو برداشته بودند ومیر علی رضا خان از همون مقامات مع لشکر خود بنا برادای
مراسم شادی کتخدائی خود که او درخانهٔ میر غلام علی خان عرف کلو صاحب جاگیر بیگن پلی
خواستگاری کرده بود نیز بدریافت عزم وطریق رسوخیت حلیم خان ووصول پرویش کش
از دستوری یافته بطرف بلاد کرناٹ خود بدولت همونجا یک هفته مقام
فرموده بود دران که زمان وزیدن نسیم فتح وفیروزی بر پرچم رایات حیدری عنقریب
رو داد چه پسران حارس الکه جبر یله که او حسر درگ والی می شدند ودر ایام محاصرهٔ او نیز

مختصر

متحصن بود از پالیکار رخصت پرستش صنم که دیرش زیر دامن کوهیچه که بفاصلهٔ یک فرسنگ بود
گرفته با چند پیاده و سوار شتافتند غرض گویان این معنی را بالعکس گوش گذار پالیکار
مذکور ساختند که برادران نسبتی تو برحسب اشارهٔ پدر خود باین ارادهٔ که سعادت اندوز حضور
نواب بهادر شده سوال و جواب و اگذاشت جاگیرات خود درست ساخته بفراغ
خاطر کامرانی کنند رفته اند و نادان بمجرد استماع این کلمات لایعنی سوء الظن از انها
گشته اشاره کرد تا جلادان بیباک در تاخته سر بی گناه خسرش ابریدند و خانه اش را
با آتش غارت در سوختند چونکه پسر انش را که مشغول پرستش صنم سر از سجده برنداشته
بودند خبر قتل شدن پدر و غارت خانه رسید پس متحیر و متفکر ترگشتند این معنی باعث
تغیر مزاج آنها بتازگی شد تا هر دو برادر در صلاح کار خود با یکدیگر مشورت کرده چیست تر
از برق و باد عنان عزیمت به شکر فیروزی معطوف داشتند و بوساطت وکیل پالیکار
هرپن هلی که آنها از پالیکار مذکور همون نسبت خویشی داشتند سعادت مجرای نواب
دریافته خال صندل فدویت بر ناصیهٔ عقیدت دلی خود ها زده بخلاع و انعام شاهانه مباهات
اندوختند چونکه عنایت سند بحالی تعلقات آن فدویت کیشان بعد تسخیر درگ مذکور مقرر
گردید هر دو برادر در ترغیب و تحریص بکشایش حصار درگ بیشتر کرده مزاج وهاج را برآن آوردند که
نواب برحسب معروض آن دولتخواهان را زدان باز متوجه آن مهم گشته و سرداران با
شوکت و فوجداران با صولت بمفتوح حصار نامزد فرمود تا غازیان شیر دل در مدت یک
هفته داد قلعه شکنی و خصم افگنی داده از راهیکه سُراغیان یعنی آن دو برادر مذکور نمودند چنانکه
چشم قیاس و دیدهٔ بصیرت و هم و خیال و الافطرتان جهان پیما گاهی مشاهده ننموده بود
حملات اعداشکن بعمل آورده باندک سعی سلک جمعیت محفوظان حصار گسیخته چون اوراق منتشر

وپریشان ساختند وبر کوہیچہ ہا بطناب و کمند بیباکانہ سوار شدہ طبل و دف وطنبورہای
فتح نواختند وتیغ وسنان کین را بخون ارباب ضلال آبدادہ دمار از روزگار آن نخبت
برگشتگان برآوردند چون سردار قلعہ صداہای طبل وطنبور در قلعہ گوش کرد وسرہای
مردم خود را چون گوی بازی طفلان بزرمین انتقام غلطان دید نیکو فہمید کہ دولت
جواب آخر میدہد یعنی رخصت میشود وشخص اقبال وکامرانی خود کوچ می کند اگرچہ خود ہم
مستعد باسلاح وچند سپاہ بی صلاح بیرون محل سراشتافت اما چون اکثر مردان کاری
خود را کشتہ وخستہ ومعدود چندرا بے آلات پیکار گرد خود دست مالان واشک باران
دید از پای تدبیر متحیر لبسان نقش دیوار درماندہ بود کہ محمد علی شجیع بادیگر سرداران برسرش
رسیدہ اورا درسن یک ہزار ویک صد ونود ویک ہجری دستگیر کردہ حاضر حضور ساخت
نواب بہادر اورا مع عیال واطفال بمحافظان معتمد علیہ سپردہ روانہ پٹن فرمود وہر یک
سپاہی دلیر را بانواع انعام وخلاع نواختہ بمناصب ارجمند مغرز وممتاز نمود

ذکر توجہ رایات ظفر آیات بصوب بلاد کڑپہ واسیر ودستگیر شدن حلیم خان حاکم آنجا وتسخیر گنجی کوٹہ وغیرہ کہ در سن یکہزار ویک صد ونود ویک ہجری رو دادہ آنکہ

چونکہ نواب از جنگ وتسخیر درگ بعد ۳ سال فراغت حاصل نمود وقلعہ معہ توابعش بضبط گماشتگان
سرکار درآمد دولت خان نامی متبنی خود را کہ اصلش از نسل قوم نایار است درجنیکہ نندراج در لواح
سنی منگل اقامت داشت ولواب بہادر خش عزیمت بہ بندوبست پالیگاران آن نواح بوصول
مبلغ پیشکش دریافت جوان نوخیز ہمدست شدہ چون فرزندان بناز ونعمت دولت مندانہ

پرورش یافتہ بود بجراست درگ و بند و بست در و بست تعلقات من مضاف آن
بمختاری کل مورنامزد فرمود و خود بدولت با جمیع لشکر زیر گھاٹ عبور کردہ در سواد موضع
ایہ منگل چند مقام فرمود بنا بر امتحان نیکو خدمتی و ہوا خواہی فوجداران و سرداران
لشکر و آراکین دولت خود و پالیکاران مطیع و امرای افاغنہ و با امتیاز دوست و دشمن
ذات بابرکات چندے خلوت را بر جلوت گزیدہ شہرت انتقال خود در داد و صندوقے
پر از عطر و گل و عبیر وقت شب بمثابہ جنازہ ببدرقہ مولودیان روانہ پٹن فرمود چونکہ
شاہد حال آن اخبار صندوق مذکور گردید در تمامی ملک و لشکر شش صدائے ہوے و
نعرہای نالہ زار از ہر در و دیوار و خیمہ و خرگاہ سر بفلک کشید و بی تکلف و بیخواست آہ
جگر سوز از نہاد مرد و زن برخاست و حیرت در دل اکثر سرداران لشکر و قلعداران
راہ یافتہ بود اما در عہدہ داران افواج و بند و بست لشکر با وجود پراگندگی دلہا
ظاہر بہیچ امر قصور و فتور راہ یاب نگردید بنائی تنظیم و تنسیق ممالک محروسہ ہرگز خلل پذیر نشد
صاحب زادہ والاقدر بیش از امر نیابت و معیت بامری قدم جرات پیش نہادہ بود
اما چون خبر کذب مصلحت آمیز رحلت نواب زندہ دل بجلیم خان حاکم بلاد کڑپہ رسید ہمون زمان
شیرینی شکرانہ این بشارت تقسیم نمودہ نوبت شادمانی نواخت و اخبار نویس حضور را
بہ بی تمیزی شہر بدر ساخت قضارا جاسوسان ہشیار مغز مفصل عمل شنیعش
معروض حضور داشتند نایرہ غضب حیدری سر بہ شعلہ کشیدہ عزم استیصالش
بدل مصمم داشت چون از ملازمین قدویت قرین و عہدہ داران کارخانجات خود
خاطر جمع گردید بر مسند دولت و اقبال جلوس کردہ در جلدوی این نیکو خدمتی تمامی
دولتخواہان را بانعامات و خلاع فاخرہ خوشدل و سرفراز ساختہ رایت ظفر آیت

بجانب تنبیه افاغنه برافراخت و موکب همایون کوکب سمت بلاد کڑپه حرکت نموده بود
که میر علی رضا خان از طرف بلاد مذکور عرضداشت ترقیم و تبلیغ نمود که افغان کڑپه پا از
دایره اطاعت و موافقت برچیده فوج خود را بعزم مقابله برآراست و سدی از سپاه
در سر راه عبور و مرور مخلص کشیده انواع آتشبازی دران منصوب ساخته نیز در گذاورے
لشکر است بمجرد موضوح مضمون عرضی شعله قهر حیدری بیش از پیش ملتهب گشته
با جمیع لشکر ظفر اثر بر سبیل یغار متوجه آن نواح گشت چون حاکم کڑپه از توجه آن
هژبر میدان شجاعت و تهور با لشکر شهامت اثر واقف گشت از صدمه غازیان
قوی بازویش بر خود لرزیده محمد غیاث نامی را با مرد کالت و استعفای جرایم خود بحضور
فرستاد تا وکیل موصوف بعد زمین بوس شرایط جانبداری افغان آنچه که در حیز امکان
داشت ادا ساخته دولتخواهی او وانمود و خواست که بنای عداوت و مخاصمت را بر
قانون محبت و مودت بر غم ایام ماضی مستحکم سازد نواب در جواب ارشاد فرمود که
سردار شما در ظاهر با ما دم دوستی میزند و در باطن سر نخوت برافراشته طریق فساد و
عناد می پیماید و خبر انتقال ما شنیده شیرینی شادمانی تقسیم نموده و ایلچی والا را بمذلت تمام
راند الله الله با این نخوت و شقاوت حرکات ناسعادت امید عفو ش دیدنی دارد
و حقوق نعمتی که ما بدولت و نوازشات و عواطفات بیکران نهال دولتش را در چمن
تربیت برومند میداشتیم یکسر فراموش کرد خوب است مصرع آنچه بیند زخویش
خواهد دید اکنون بگو تا او مستعد بجنگ باشد ما هم عنقریب میرسیم چون ایلچی بی نیل
مقصود رخصت یافت جواسیس حضور خبر رسانیدند که افغان کڑپه لشکر خود را ترتیب
داده بسرداری برادرزادگان خود یعنی پسر کرامیان بن مجید خان که حسینے میان

و سعید میان نام دارند بطرف دهور روانه کرد و فیمابین افاغنه و میر صاحب چنان آویزش
سخت رو داد که دران مصاف افاغنه غالب برآمدند بمجرد ورود این اخبار نواب بلغار
کرده مع پیاده و سوار توپخانه وقت دوپهر شب چون مرگ ناگهان بر سر اوشان رسیده از
تیر و تفنگ و بان و گولهٔ توپ برق نشان سلسلهٔ جمعیت آنها را از هم گسیخت و بسیاری اشرار
را لقمهٔ تیغ بیدریغ نمود با این سرداران افاغنه اگرچه ناتجربه کار و کم سن بودند اما بلا خوف
پای ثبات در میدان مردانگی فشردند و نقاره زنان بر فیل سوار شده بقیة السیف
کڑپه گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب شان گرفته تا چهار فرسنگ راه طی کرد چون
نزد موضع بالسن ہلی رسید شب بسر آمد و سپیدهٔ صبح پدیدار گشت تا قزاقان سلحدار ان
و دسته داران لشکر منصوره حسب الحکم والا پیرامون آنجماعه حلقه بستند و از هنگام میدان
تا شیر صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گشته تا دوپهر بازار پیکار گرمی تمام داشت و یک
یک افغان بناموس مردی چنان شمشیر آزمائی کرد که بر صفحهٔ روزگار یادگار ها ست
و نوجوانان فیل سوار از دو دست تیر اندازی نموده آنقدر داد شجاعت و مردانگی
دادند که دو هزار مرد تجربه کار از لشکریان نواب تلف شدند آخر کار صولت و نخوت
افزائیهای مخالفان بحدی رسید که ناگاه آثار هزیمت با فاغنه نمودار گردید ناچار
سپر انداز شده قلعچهٔ ہلی مذکور را استظهار خود ساخته آسوده ند تا توپ اندازان جا پکدست
حسب الفرمان والا از گولهای توپ حصار قلعچه شکسته بخاک برابر ساختند جوانان
ساده منش چون تاب سپاه گری و دشمن کشی در خود ندیدند با سدی ہلال بخشی و سی صد
افغان اسیر و دستگیر گشتند و مجموعهٔ فیل و اسپ و اسباب رزم و پیکار یعنی ترکش و کمانها
و ناچخ و نیزه ها و صمصام و خیام توده توده بقبضهٔ تصرف ملازمین حیدری درآمد نواب

بعد از انکه بفتح اختصاص یافت پیشتر کوچیده شهر کرپه را بیک حمله مفتوح ساخت و از فرّ
نزول موکب ظفر کوکب خود آنحوالی را رشک افزای سپهر بوقلمون فرمود و خیمهٔ علیحده متصل
خیمهٔ خاص نصب کنانیده افاغنه را در ان خیمه جا داده بود و هر دو جوان شیر صولت را
در حویلی خاص شان محبوس کرده روز دیگر حکم کرد که آلات حربی از دست افاغنهٔ اسیر
گرفته بیارید مبادا که نوعدیگر بخاطر جهالت جوش ایشان بگذرد و تشویش برای فدائیان
حضور راه یابد چون ابو محمد مرده یعنی سرگروه ایشان حضور که شخص با اعتبار و قدیم
دولتخواه بود نزد آنها رفته بلطایف الحیل درخواست تیغ و سپر آنها باین تمهید نمود که
اعلی حضرت بر شمشیر بازی شما فریفته شده میخواهند که سلاحهای شما را ملاحظه فرمایند که
بهتر و تیزتر از ان از توشکخانه والا به شما عنایت فرموده بکار و خدمات عمده یک یک را نامزد
و مامور سازد همه ها جواب دادند تا باقی حیات مستعار شمشیرهای ما همه بدست شما نخواهد
شد چون پیام گذار مفصل جواب شنوخ افاغنه بحضور عرض نمود پس چند بندوقچیان
براین کار دستوری یافتند تا از عبرت نمائی سنان و بندوق سلاحها از دست ایشان
برآرد چون تفنگچیان بر سر ایشان رفته استادند افاغنه همین که علاج واقعه خود را از لوک
سنان و دهان بندوق ملاحظه کردند از انجمله چهار برادر از پسران عبد الرزاق خان که دولت
نام که جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند و از سران
آن جماعت بودند از روی جهالت نامربوط دست از جان شسته بیرون شتافتند
و پنج و شش تفنگچی را از جان کشته راه خیمهٔ خاص گرفتند تا نیزه داران و نیزه داران حضور
سته کس را بر در خیمهٔ خاص کشتند و شخصی اندرون خیمهٔ خاص جرئت پرداز شده بود که نواب از
پنجهٔ خاص سراپردهٔ خیمه چاک زده متوجه دیوان عام گشت چون افغان با جرئت

وبدسرشت جارا از وجود با جود خالی دید برخود لاحول خوانده بر بالش خاصہ شمشیری افشرد
کہ جلادی از عقب رسیده سرش از پیکر بدن جدا ساخت پس نواب مطابق این امر بیت

چو از قومی یکے بید انشی کرد		نہ کہ را منزلت ماند نہ مہ را	

سوء الظن از آنمردم گشته بقہر حیدری فرمان داد تا جلادان سنگین دل از دشنہ
بید رایغ دارۂ جانربا بند دست و پای افاغنہ اسیر قطع کرده تلخ چاشنی های عبرت
بکام و زبان حیرات دیگران ریختند و ہریک را خونچکان در کوچہ و بازار شہر گردانده
بیرون گذاشتند و بعضے از آنہا بترس جان خود ہا را سید و شیخ وانموده بہ تیغ سیاست
امان یافتند بعد ازان نواب در شہر نیز کداران کار آزما گذاشته قزاقان را بطرف
قلعہ سدھوٹ کہ حاکم افاغنہ در انجا پناه گرفته بود روانہ ساخت چون سواران مذکور
شب باشب رسیده تاخته شورش افزای اطراف قلعۂ مذکور شدند صبحی حاکم مذکور ہرگاہیکہ
جوق جوق شمشیر بازان را آتش زنان و غارت کنان دید کس افرستاده خبر طلبید
تا وقوف یافت کہ نواب بہادر لشکر خود را تاراج کرده و دست و پای افاغنہ بطور
حرکتی کہ بالا ذکرش گذشت با آلات قہر و غضب قطع کنانیده شہر کرپہ را بیک حمله
گرفته قزاقان را پیش آہنگ ساخته است پس او سخت اندیشناک شده تبجویز
بعضے خوانین ناعاقبت اندیش منادی کنانید تا تمامی ملازمین و خویشباش و رعایا
ناموسہای خود را مع اثاث البیت اعنی نقد و جنس طرف کوہستان نواح چیتیل
درگ شب باشب روانہ کردند قضارا قزاقان تیز ہوش براین معنی اطلاع یافتند کہ
گروه گروه از مرد و زن بوفور سامان گران و زر و گوہر و اجناس نادر العصر از قلعہ
بطرف کوہستان میروند یکبار در تاختند و در اثنای راہ بر شبگیر زدگان شور و

کشاکش رنجیدہ دقیقۂ از مردم آزاری فروگذاشت ننمودند و مال و ناموس را دستخوش تاراج ساختند
بعضے افاغنہ را کہ دست و پا بمیدان دلیری زدند بقتل رسانیدہ برگردیدند خان نامدار
باستماع این حقیقت بر بیخبری خود افسوسہا خوردہ نادم برآمد روز دیگر بلا توقف نواب
خود بدولت سوار شدہ با لشکر و توپخانہ بطرف سدھوٹ نہضت فرمود و قلعہ را مابین
درمیان گرفتہ مقام نمود حاکم مذکور چون تاب محاربہ با غازیان شیر دل نداشت
لاعلاج شدہ باز محمد غیاث را روانہ حضور کردہ اظہار اطاعت و فرمانبرداری نمود و بر
گردۂ خود نادم گشتہ از ذمایم سابقہ عذرہا خواست نواب عاجز نواز بر عجز و زبون حالی
و الحاحش چون واقف گردید عرق فیض بخشی و رحمت عامش در حرکت آمدہ لک
روپیہ بعفو تقصیر و قلعہ گنجی کوٹہ درخواست فرمود چونکہ او در خزانۂ خود لک روپیہ
ہم موجود نداشت برارشاد نواب متامل گشتہ بود آخر سکوت آن مبہوت
بآن مرتبہ رسانیدند کہ نواب بہادر بہم برآمدہ میر علی رضا خان را بہ تسخیر گنجی کوٹہ دستوری
دادتا او کہ جویای چنین وقت و منتظر فرمان بود با فوج ظفر موج خود بآن طرف
شتافت و کوہ گنجی کوٹہ را محاصرہ کردہ بہ سعی یک ہفتہ مفتوح ساختہ عرضی مبارکباد
فتح ترقیم و تبلیغ داشت پس نواب بہادر امینی کاردان و قلعدار پردل را بنظم و نسق
آن قلعہ و تعلقہ روانہ کردہ میر موصوف را بحضور طلبداشت چون خبر تسخیر گنجی کوٹہ
بخان مذکور رسید از اول زیادہ منتشر الحواس گشتہ عبد الرسول خان دیوان خود را
مع محمد غیاث روانۂ حضور ساخت تا آنہا بہ ترزبانی عبارتی کہ بہ آراستگی الفاظ
شایستۂ صداقت و مضمون بایستۂ مودت مملو بود عرض کردند و گفتند کہ عبد الحلیم
سر خجالت در پیش گریبان ندامت کشیدہ عیال و اطفال خود را در یک حجرہ جمع کردہ است

وپیراموش باوت گسترده فتیله در دست منتظر حکم استاده اگر جان بخشیش که شخص کار آمدنی است منظور ملازمان والا باشد بجمیع امور دستگیری فرمایید بیت

کرم بر حال کس کردن بزرگی است	مراد کس برآوردن بزرگی است

نواب بر تضرع وتخشع عرض کنان نظر غور کرده بزبان مبارک اظهار فرمود که اصل مرکوز خاطر همایون ما این است که تا دو ساعت دو نشان ظفر نشان مع دو جوق تفنگچیان بمحض تکمیل نام نامی ونسبت یگانگت باین دودمان گرامی در قلعه شما بدارید تا بر جریده جریمه قلیل وکثیر شما یک قلم قلم عفو کشیده خواهد شد چون وکلای خوشدل شده نزد حاکم خود شتافتند ارشادات نواب را یک یک خاطر نشانش ساخته ترغیب وتحریص بلیغ در امتثال امر جلیل القدر بیشتر کرده داد که نعل در آتش بود براین مژده گوش رضا نهاده ملازمان خود را چه از سوار وپیاده که بپاسداری قلعه مستعد وبجنگ آماده بودند وبارها بهر شروع جنگ وآتش افروزی پرخاش اجازت خواستند بیرون قلعه اندیعضی خوانین را که قدم جرات در میدان ممانعت قایم کرده بودند تبر شه وبی رخصت برطرفی داده منتظر دخول سپاه مظفر نشست نواب زنگ کلفت وملال از آینه خاطر ملکوت مناظر زدوده چهار هزار جوان بارسرخ وزرد پوش را با دو علم نصرت شیم روانه قلعه فرموده به سردار آن جماعت بطریق اختفا همین مشوره ساخته بود بمجرد مداخلت در دروازه قلعه نصف جمعیت خود را بحفاظت دروازه وفصیل قلعه مامور کرده خود بمتابه تیر راست وتیز شتافته خان حلیم الطبع را که در دیوانخانه بود اسیر کرده در پالکی انداخت وباچند خواص وتوابعش یعنی مع زنان ومردان حرم سرا وغیره حاضر حضور ساخت تا نواب در وابست شهر قصبات کڑپہ را تفویض میر علی رضا خان کرده خود بدولت خاطر جمع بدارالریاست مراجعت فرموده

بعیش و نشاط اشتغال ورزید و عبد الحلیم خان را مع زنانه و خیلخانه در معموره گنجام محبوس داشته مبلغ خرچ معقول از حساب ماهوار بصرف مایحتاجش مقرر کرده بود پیشین ازین واقعه سید محمد دامادش مع زوجه خود شبها شب گریخته بپاکپتن شتافت و داماد دیگرش بهلول خان نامی که همراه خسر بود پس بمرور ایام یک بعد یک جهان فانی را پدرود نموده از کاهش دنیا

ذکر شادی کتخدائی صاحبزاده کهین در دار السلطنت پتن وارستند

از صبیه حکیم خان سانوری و نامزد فرمودن گل گلزار عفت و عصمت یعنی دختر نیک اختر خود را بخلف خان مزبور که در سن یک هزار و یک صد و نود و دو هجری بظهور رسیده اینکه

چونکه نواب بهادر اختر منیر برج عفت و عصمت یعنی دختر مهدی بیگ را که جمعدار دو صد سوار بود و بعد فوتش حسینی بیگ و مراد بیگ پسرانش مع همشیره خود از ارکاٹ بعزم نوکری آمده آن نواح شده بود بعقد مناکحت و مواصلت خود بدولت امتیاز بخشید و از بطنش پسری تولد گشته به کریم صاحب موسوم شده و دختری نیز از ان عاصمه بوجود آمده بود و بعد تولد دختر مسطوره عاصمه بمرض مهلک متوجه خلد برین گردید زهره نام رقاصه منظوره خاص پسر و دختر را به ناز برداری پرورش کرده بسن تمیز رسانیده بود و خود بدولت نظر تربیت و نگاه نوازش بر آن فرزند بیشتر میداشت درانولا چونکه خاطر همایون از رتق و فتق کل مهام قیام دولت خداداد جمع گردید در فکر شادی کتخدائیش تجویز نامود پس رای جهان کشای صواب نما چنان اقتضا فرمود که افغان ساونو یعنی حکیم خان بسبب کینه خاطر جمع نیست و اکثر اوقات از جاده خلت و رسوخیت انحراف می ورزد لازم که مخالفت و مخاصمت

طرفین بخوشی و مصاہرت مبدل ساختہ تسلی بخش خاطرش باید شد تا وکلا را بعنایت نامجات تہنیت سمات و معافی پیش کش رخصت آن حدود فرمود و بنا بر عبرت نمائی عقب شان لشکری مستعد باجنگی سامان بشہرت چرای روانہ ساخت چون وکلای باہوش فایز سا و نور شدند از حکیم خان ملاقات کردہ عنایت نامہ سرفراز علامہ گذرانیدہ مذکور ساختند کہ برای دولت چندروزہ کہ چندان امتدادی ندارد ہمان بہتر کہ غبار عناد و فساد را بزلال صلح و رشاد فرو نشانید و بساط مخالفت و بیگانگی برچیدہ بنای محبت و مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی مشید ساختہ باتفاق یکدیگر در دفع ارباب ضلال مساعی جمیلہ بظہور رسانید تا جمیع کافہ اسلام بل خاص و عام ہر فریق در مہد امن و امان آسودہ حال بودہ بدعای دوام دولت روزگار بگذرانند پس سخنان سنجیدہ وکلای دانا در دل خان عالیشان تاثیر تمام نمودہ خاطرش را از غبار نفاق و نزاع شست و شو داد تا او بر پیام مصلحت انجام نواب گوش قبول دیدہ منت نہاد آخر مصالحت موافقت و موافقت بر این وجہ قرار گرفت کہ دختر او را در سلک سعادت ازدواج صاحبزادہ در آرد و از خواہر عصمت شعار صاحبزادہ خلفش را شرف مناکحت و پیوند بیوگانی بخشد پوشیدہ نماند جلوہ ظہور این امر خطیر از بخت بود کہ نواب بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاہ و رتبت و افزونی مواد ثروت و حشمت در نوئینان والا قدر عدیل و نظیر خود ندانست و سر سرکشان و نخوت پرستان اطراف را کہ سلاطین پیشین و حکام سابق با وجود وفور لشکر و سامان جنگ ایام ممتد صرف تنبیہ آنہا نمودند کاری نکشادند در اندک روز بہ تیغ جہانگیری و شجاعت ذاتی برانداختہ کسی را سلامت نگذاشت و بمرتبہ در تہم و دالکنی و سرکش برانداز کوشید کہ نام مفسدان بلاد و دیار نماند و ہر جا کہ مفسد زاری متحکم

پایہ شنید بہ نیروی تدبیر یا بدستیاری دلیری و دلاوری منہدم ساخت و رایت
ظفر آیتش بہر ناحیہ کہ سر عزیمت برافراخت جز آنکہ اعلام اعادی را بخاک مذلت
و خواری سرنگون بیند از دسر فرو نیاورد علی ہذہ القیاس خرابی حال مرارا و نائک
چیتل درگ و افغان کڑپہ وغیرہ عبرت انداز و رعب افزای خاطرش گشتہ خصوصاً
ورود عساکر نصرت مآثر بر عقب و کلا تشویش تمام بہم سانیدہ و الا شوخی و خودپسندی
افاغنہ معلوم ہر کدام است چنانچہ احتیاج اظہار ندارد با جملہ خان بیدار بخت
صوابدید نواب را بجان منت برگزیدہ قبول حسن رضامندی بعبارات تہنیت
سمات و فقرات عقیدۃ آیات آراستہ بصحابت وکلا مع خلاع و تحایف تبلیغ
داشت و در آمادگی سامان طوی و تزئین شادی ہمت گماشت نواب باطمینان
خاطر خان مقبول را مع متعلقان زنانہ و لواحقان یگانہ بدار السلطنت پٹن طلبیدہ
باداے رسوم تہنیت پسر سعادت مظہر بشتاب و مراتب حشمت و سور خسروی پرداختہ
بساعت سعید ترین سعدین را قران معنوی بخشید و خواہر نوشہ ابہمون مراسم
و شرایط خرسندی در سلک ازدواج عبد الخیر خان عرف خیر میان بن حکیم خان
درکشید بعد از انکہ از طرفین فراغت دست داد خان سرخرد دختر و پسر خود را مع
فوج بحضور گذاشتہ بساونور مرخص گردید و نواب بہ دار السلطنت آرمید

ذکر فوج کشی نواب بہادر کرت ثانی بعزم تسخیر کرناٹک پایان گھاٹ باغوای ناظم حیدرآباد و کار پردازی پونہ در سن یک ہزار و یک صد و نود و چہار ہجری واقع شدہ و بیان فتوحاتی کہ دران نواح

ہمدست غازیان شیر شکار گشتہ

چونکہ روز بروز اسباب شکوہ وصولت حیدری در ترقی وتزاید بود ہر کس از خوانین وسردار شجیع بمزید جان سپاری واخلاص در رکاب ظفر انتساب توسل می جست وصیت جہانگیری وعدو مالی وآوازہ زر پاشی وغربا نوازی حضرت خلق پرور در اطراف عالم شایع شدہ عالمیان از خوان نوال واحسان آن والا شان بہرہ مند وکامیاب می گشتند واز باران دست زر افشان او ریاض آمال اصناف خلایق شاداب وریان شدہ وجمیع قلاع وقری وبلاد محروسہ رونق ورواج تازہ گرفت تا آن وقت دیگری صاحب فوج باشوکت غیر از جناب نواب کہ گردنہای کردن کشان ورعونت افزایان را بہ پنجۂ قہر وجبر وتدابیر عدومالی برتابانید وبصولت حیدری تمامی روباہ بازان کفر واسلام را بدام اطاعت وفرمان برداری در کشید باقی نماند بس خاطر ملکوت مناظر بعد از انکہ عروس ملک ومال در آغوش دولت عدومال چست نشست از جمیع وجوہات تسکین یافتہ در دار السلطنت بعیش وعشرت اشتغال داشت ودر گرد آوری سامانان جنگی ومردان جنگ جو واسپان عربی وعراقی وفیلان تنومند ہمت جہانکشا برگماشت تا بکثرت سپاہ واتاثہ شوکت وحشمتش خار عناد وفساد در چشم دل حسد منزل ناظم دکن یعنی نظام علی خان وغنیم یعنی مرہٹہ خلیدہ در شکست دولت این غربا پرور عالم نواز سعی موفورہ بظہور رسانیدند ہر گاہیکہ اساس دولت وسلطنت حیدری تضاعف پذیرفت واکثر سرفرازان آن حدود را کہ در شوکت وعظمت با فلک دوم مساوات میزدند مطیع ومنقاد خود گردانید بلکہ روز استقلال وسمت از دیاد یافتہ نزدیک بود کہ در ولایت مملکت تلنگانہ ومرہٹہ بلا جنگ باو منتقل شود فکرہای

دقیق بکار برده حیلہا برانگیختند ہر دو متفق اللفظ والمعنی رسولان را با تحف و ہدایا و خلاع
گران بہا بموقف سلطنت خداداد ارسال داشتہ بزبان صداقت اظہار محبت و
اخلاص نموده پیغام دادند کہ انگریز خونریز در بلاد ما مسلط شده در وبست ملک
بنگالہ را کہ خال چہرۂ ہندوستہ ضابط و ناسق گشتہ و تمامی کرناٹک پائین گہاٹ را جاگیر
خود شناختہ روز بروز ترقی میکند و محمد علی خان را بطور مستاجر داشتہ خود بہ پناہ
نامش کامرانی می نماید خصوصاً قاتل فرزند یعنی را گہوشقی با عانت شان عزم جزم
تاخت و تاراج ممالک محروسہ تلنگانہ و پیشوا یعنی قلمرو حکومت مرہٹہ مصمم کردہ اکثر رعایا
باج گذاران آن بلاد را خراب و پایمال ساختہ و حقوق نعمت خاندان ما از دل شقاوت
منزل خود بدر کردہ اما بمین افضال خداوند لایزال و بصولت اقبال عدو مال آن بدخواہ
مخذول سزای معقول یافت با این ہمہ آنست کہ از قیام آن قوم درین مملکت بار بار
فتنہ تازہ حادث شود چونکہ شرایط محبت و اخلاص فیما بین ما و شما مربوط و مضبوط گردد
اعادی این دولت خانہ ہا را دیگر مجال مجادلہ و فتنہ انگیزی نماند لہذا بر ما و شما لازم
بل واجب است کہ اہل آن قوم را از میان برداشتہ باطمینان خاطر بیدخل غیر
فرمان روائی بلنیم و ہر گاہیکہ یکی را مہم ضروری پیش آید باتفاق یکدیگر متوجہ شده دران
باب سعی نمائیم اکنون ما ہر دو بایمان موکد بعزم دفع شر انگیزان بنیای نفاق سعی
بمیان ہمت چست بستہ ایم پس آن فخر خاندان دولت و اقبال درین باب چہ تجویز
فرمایند و یقین شمارند وقتیکہ ما سہ دولتمند یک دل و یک زبان باشیم ہند و بست و لکہ
پایان کہاٹ بلکہ تمامی ہندوستان را بحسن ترین وجوہ صورت خواہد بست ابیات

بعالم چو گردند یک دل دو شاد		نماند گر فتنہ را ہیچ راہ	

بصلح ار فروزند شاهان چراغ	شود شهری و لشکری با فراغ
وگر رو بمیدان کین آورند	بلا از آسمان بر زمین آورند
همان به که صلح روا آوریم	طریق مروت بجا آوریم

لازم که درین مقام تامل و تکاهل روا ندارند مبادا که فتنه انگیخته شود که تدارک آن بسهولت میسر غازیان و فدائیان ناموس دار نگردد ازانجا که نواب باصابت رای و رزانت عقل و فهم کوی سبقت از سلاطین نامدار و حکام فطنت آثار برده بود بر استماع چنین کلمات نادان فریب کوش رضا نه نهاده در جواب ارشاد فرمود که این همه مقولات مصالحه شما تر عجب بانی است نه قلبی نعوذ بالله کسی که بر چنین سخنان ابله فریب خاطر جمع شده عزم ملک گیری کند عاقبت کار خود نیکو نه بیند زیرا که زمام اختیار ملک رانی و مدار دولت شما بدست حماقت کار پردازان ناتجربه کار وزر پرست و آرام طلب است و ما بچشم خود دیدیم و دانیم که اکثر جاها بروقت کار لغزشی قبیح ازاوشان بظهور پیوسته و نیز خواهد پیوست آنگاه رشته عهد و پیمان فیمابین گسسته یکقلم خواهد گسیخت اگرچه ما بدولت بمقتضای همت عاجز نوازم بیت

بسته ام من کمر جهد درین کار بپست	دارم اسباب عدو مال مهیا یکسره

لیکن عقل صواب نما تجویز نمی فرماید و دل صفا منزل تصدیق این معنی نمی نماید که بر اعتماد لشکریان خود آرا و امرای سایه پرور شما عزم رزم و خیال نبرد بشیران جهان گرد نماید و بار تردد و کاوش و کاهش بر خاطر آسوده خود گذارد و آن قوم که شما احوال ازانها نفرت دارید و باستیصال اساس تسلط اوشان همت گمارید درمیان خود اتفاق تمام دارند و یکدل و یکزبان هستند ازین سبب همه جا و همه وقت روی بهی فیروزی

مشاہدہ می نمایند اگر درین مشورت کہ باہم تجویز کردہ اید صادق باشید بارا ستگی افواج
وشایستگی مواد حرب وضرب بپیکار عازم آن حدود شوید وایشان را ہم مستعد آنوقت
شمارید والا بار دیگر چنین تصدیع ندہید چون ایلچیان مفصلاً جواب باصواب نواب را
بخداوندان خود بزنگاشتند تا آنہا مکرر از طرفین قواعد پیمان بغلاظ وشداد ایمان موکد
ومشید ساختہ حکایاتی کہ نظام ملک واستحکام دولت احتیاج بآن دارد تکرار مذکور کردہ عزم
مصمم خود ہا وانمودند پس چنان مقرر گشت کہ مرہٹہ باجتماع سپاہ وامرای خود بعزم
تسخیر بمبئی زخش عزیمت برتازد وناظم حیدرآباد با لشکر شہری متوجہ بندوبست مچھلی پٹن
وراج بندری گردد ونواب رایات نصرت آیات را بصوب ارکاٹ برافرازد
چنانکہ ہر دو دولتمند بہمون عزم خیام واعلام بیرون دارالامارت ہای خود ہا نصب
کنانیدہ باحضار امرای سپاہ فرمان دادہ مبادرت بکار بردند نواب بہادر
اگرچہ یقین تصور فرمود کہ مغول ومرہٹہ صادق القول والجنان نیستند آخر درین دعوی
بسر نخواہند برد اما پاس عہد مواثیق وشرایط موافقت مجدد کہ تشدد پذیرفتہ بود
ملحوظ داشتہ خود بدولت بعزم جزم متکفل این مہم گردید وبعضے برآنند کہ گورنر بندر چنپاپٹن
بمعاندت خلاف مرضی خود کہ بارئیس بلاد ارکاٹ مکنون باطن ومرکوز خاطر داشت
محرک سلسلۂ تخریب این دیار شد ہر دو دولتمند حارص را کہ معاملہ شان بمصالحت
سالہای دراز انجامیدہ بود بارسال ہدایا وزر وگوہر وخلاع فاخرہ خوشدل ساختہ بہمت
قضا نہمت بتفتیح بلاد کرناٹک پایان گہاٹ برگماشت وبتقریب منازعت بی سابقہ
امری کہ خلاف مصلحت باشد بہانہ انگیختہ نامۂ موسومۂ نواب محمد علی خان وگورنر بندر
مذکور دربابے انگاشت قلعۂ نتہ نگر عرف ترچناپلی بموجب فرمانہ او کہ براجہ میسور

نوشتہ دادہ بود و تفصیل این مقدمہ از ذکر سابق موضوح شدہ باشد ارقام فرمودہ ترسیل داشت چون ازان جانب جواب باصواب موصول و موضوح نگشت باحضار امرا و خوانین و فوجداران فرمان ہمایون شرف نفاذ یافت چونکہ در اندک مدت حسب الفرمان والا شان سرداران با استقلال با ساز جنگ و جدال متوجہ درگاہ والا جاہ شدند بموجب قرارداد با سپاہ رستم نہاد رباعی

لشکری ناکشیدہ قہر شکست ✦ سپہے ناچشیدہ زہر فرار
برّہ در زیر شان چو غرّان شیر ✦ نیزہ در دست شان چو پیچان مار

اعلام ظفر انجام بعزم آن صوب برافراخت و بموجودات سپاہ فرمان داد تا متعددان این امر چون فرد تعداد دوازدہ ہزار سوار خاص پایگاہ و دہ ہزار سوار قزاق و پانزدہ ہزار سلحدار خونخوار و بیست و چہار ہزار مردم با جلادت شعار و شصت ہزار پیادہ جرار و ہفتاد ضرب توپ برق آشوب سوای جمعیت پالیکاران از نظر کیمیا اثر گذرانیدند باخیل و حشم محتشم چون خسرو انجم از بیت الشرف سرزنگ پٹن روان شد نظم

شد از طبل اقبال بانگ بلند ✦ بہ نہ گنبد چرخ غوغا فگند
روان گشت لشکر چو غرّندہ میغ ✦ درخشان ترازبرق تابان ز تیغ
ہراول چو فیل علم پیشرو ✦ پراز باد پا عرصہ گاہ جلو
نقیبان و سرہنگ در اہتمام ✦ روان پیش پیش از پی انتظام
ترنم سرایان دولت سرا ✦ سرایان بہ نغمات دلکش نوا
دران قلب گاہ شیر گیتی ستان ✦ روان بر عماری ببری نشان
بفتراک میر کواکب سپاہ ✦ زدہ دست از ہر طرف مہر و ماہ

بدینسان ہمہ کار آراستہ		سرانجام پیکار پیراستہ	
دم تیز پوئے برہ میزدند		بہر منزلے بارگہ میزدند	

در نصف شہر رجب المرجب سنہ الیہ گہاٹ چنگم عبور فرمودہ در حوالی کلسپاک سراپردہ و خرگاہ بندروہ مہروماہ برافراشت و از ہمون منزل صاحبزادہ کہین یعنی کریم صاحب با جمیع قزاقان بطرف محمود بندر روانہ فرمود و خود بدولت از انجا پیشتر کوچیدہ با لشکر نصرت اثر کوہیچہ ترنامل را تسخیر کرد و قلعہ چیت پٹ را محاصرہ نمودہ فرمان داد تا غازیان جہانگیر بسعی مشکور بعد از انکہ گرونجش نامی قلعدار آنجا کہ از قوم سکھہ بود دو ستہ روز تردد شایان نمودہ آخر در دروازہ قلعہ کشتہ شد مفتوح ساختند ازان پس در قلیچہ دہوبی گڈہ نہانہ گذاشتہ صاحبزادہ والاقدر را با فوج ظفر موج بہ تسخیر آرنی و تمری نامزد فرمودہ روی رایات جہان کشا بصوب دارالامارۃ ارکاٹ آوردہ طرف نمک پیٹہ و غالب پورہ فرودگاہ لشکر مقرر ساخت و قلعہ و حصار عالم پناہ را گرد گرفتہ در تیاری مورچال فرمان داد و سرداران قلعہ یعنی اچنا پنڈت برہمن عرف رایجی نایب صوبہ کہ راجہ بیر بربہار درخطاب داشت و عالم پناہ بنا کردہ اوست و نجیب خان سالار جنگ بہادر با پنج ہزار مردم بارود و دو ہزار سوار و چہار صد اشراف بی اسپ بدفع غنیم مستعد شدہ دارالامارت را بذخایر و آلات حرب و پیکار و اسباب قلعداری مملو و معمور گردانیدہ روی بہ ترتیب آلات رزم آوردند و دو سہ ہزار اشراف از خوشباشان شہر را از ہمہ قوم کہ محض پاسنا موس خود ہا بجنگ برخاستند بتقرر مدد خرچ روزینہ و تشریفات و اعزاز و اکرام خرسند ساختہ برج و بارہ عالم پناہ را بحراست شرکا محلہ سپردہ فدائی دار میکوشیدند و کریم صاحب چونکہ بہ محمود بندر

شتافت بی مزاحمت احدی از رعایا شبگیر زده معمورهٔ مذکوره را گرد گرفت و بیک حملهٔ شجیعانه خانهای همه سوداگران و ساهوکاران و بیوپاریان صاحب سرمایه ابجار و غارت رفته بسته بسته اقمشه و امتعه و خریطه خریطه زر و گوهر فتوح حاصل ساخته روز دیگر تمامی اموال و اجناس تجار که باراده فروخت بصرف کروڑها زر از اطراف طلبیده اشته اماده ساخته و یکجا جمع کرده بودند و در وبست اثاث البیت محمد مکرم نامی سر دفتر ارباب تجارت که از قوم بهونره بود و سته چهار جهاز متاع آورده اشت و همدران روزها سی و پنج چهاوه فیل یعنی بچه های هشت و نه ساله و شصت راس اشانگن مینله و بیگو و قماش نوادر و خلعت های نفیس از بلاد بنگاله و بنارس و ولایت چین و کاشمیر و برهان پور و مچهلی پٹن وغیره طلبیده فراهم کرده بود یک یک بر داشته بر فیلان و شتران و راس گاوان و بهل ها بار کرده نامبردار مع زن و بچه مجبوس نموده حاضر حضور نواب شد صاحبزاده والاقدر چون از حضور پدر رخصت یافت ساحت آرنی را محل نزول آیات جاه و جلال ساخته بمفتوح قلعه فرمان داد تا بدر الزمان خان بخشی حسب الامر والا غربی قلعه تبیری مستحکم پایه احداث کرده در یک روز چند گلوله توپ قلعه شکن اندرون قلعه رسانید قلعدار آنجا که گاهی نام جنگ در عالم رویا هم نشنیده بود تا بمشاهده اش چه رسد دل از دست داده با سلاح بی ظرف خود را آراسته مع کلید قلعه بخدمت خان مذکور شتافت و بوساطتش بهره یاب مجرای صاحبزاده شده کلیدها پیشکش ملازمان عالی نمود و بعرض رسانید که در قلعه خانهای سادات بسیار اند بپاس ناموس سیدانیان که مبادا تاراجی عصمت نشان گردد قلعه مع توابع بگماشتگان والا سپردم والا نا سلامت جان تردد مینمودم صاحبزاده برسنخان بی تکلف و بی معنیش

متبسم گشته در قلعه ٹھانه گذاشت و سدی امام نامی مردی تجربه کار را حسب الحکم حضور بحراست آن قلعه مقرر کرده قلعدار اسیر را همراه خود گرفته عازم تمری شد حارس آنجا هم به بیم جان ناموس مردی برباد داده بے صدای توپ و بندوق قلعه سپرد پس ازانجا نهضت فرموده قلیعهٔ تروا تور و کلوه و کاویری پاک مفتوح ساخته تهانهای معقول گذاشته مراجعت به لشکر نمود مخفی نماند چون نواب شیر دل عازم پایان گهاٹ گردید نظام علی خان به بهانه کسل مزاج از جای خود حرکت نمود و مرهٹه هم بعد تگالپوی چندی آخر به صلح و آشتی راگهوا از دست انگریزان بنبای زنده گرفته بجای خود آسود و در هیچ امر تائید نواب همتی ننمود

ذکر رسیدن لشکر انگریز بسرداری جنرل منرو از مدراس سمت دیار کنجی و کرنل بیلی از طرف گوٹور و منگل گیری و تاراج شدن فوج کرنل مذکور و مراجعت جنرل موصوف باز بمدراس و مفتوح ساختن نواب قلعهٔ ارکاٹ را و بیان بعضے فتوحاتیکه دران زمان وی نمود

ورود ادسال مذکور آنکه ☆ ☆

چون نواب بهادر با لشکر گران متوجه تسخیر بلاد پایان گهاٹ شد همه افواج هر چهار طرف در اقصای مرز و بوم آن ناحیه انتشار یافتند و از هر جای غنایم بسیار و از هر جانبے فتوحات بیشمار حاصلات آنها آمد تا آن زمان سرداران فرنگ و نواب محمد علی خان شهامت جنگ از انجاکه زعم تهور غشاوهٔ دیدهٔ عقل شان بود از قدوم جنود ذهولتے داشتند آنگاه که مقداری از سپاه غارتگر در سواد مدراس شتافتند از انتشار افواج خبر یافتند و سر از خواب غفلت برداشته در صدد چاره کار در افتادند و باجتماع عساکر

خود کار بستند و از اہل حکومت بنگالہ استظہار جستند و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ
کہ پیشتر باغوای بعضے بدخواہ فوج لازمی را برطرف کردہ سیبندی ضروری کہ آنہم چند
بندوقچی نگہداشتہ وقت کار عاجز آمدہ بود و در دفع حملات آن شیر خشمگین با انگریزان
تجویز و الحاح بشیتر نمود تا گورنر مدراس جمعیتے کہ موجود داشت بمقابلہ نواب برآراست
و جنرل منرو را بہر پرخاش برگزیدہ باشش ہزار مردم بارو ہزار و پانصد سوار و دو ہزار
فرنگیان و سامان کارزار پیش راند جنرل موصوف از راہ چنگل پیٹ و کہستان سیورم
بکنجی رسیدہ انتظار الحوق جوق کرنل بیلی متعینہ کوٹور کہ بہ سیاست جنگ ناظم آدہ بود
بہر انقطاع اصل دولت نواب بہادر بہ انگریزان طرح موافقت و مخالطت انداخت
بخرچ جمعبندی لشکر در وبست محاصل تعلقہ مذکور واگذاشتہ کرنل موصوف بحراست
آن صوبہ متعین گشتہ بود ہر گاہ کہ ضرورافتاد باستہ ہزار جوان بارو بیست ضرب توپ
و چہار و پنج صد فرنگی کہ از قلعہ بندر آمدہ بودند عازم این صوب شدہ از راہ نگول
و نیلور بسمت ارکاٹ می آمدی کنید نواب بعد اطلاع این اخبار صاحبزادہ والاقدر را
با سواران خاص پایگاہ و سلحداران و چہار ضرب توپ لمچھڑ بغارت فوج کرنل روانہ
فرمود و تمامی قزاق و باندار البسداری سدی ہلال خان بخشی کہ پیشتر نوکر افغان
کڑپہ بود کہ در جنگ بالسن ہیلی اسیر آمدہ منسلک سلک ملازمان عمدہ گشتہ و مرد جبری و
دلاور بہر قزاقی کرد و پیش لشکر جنرل مانع رسد و سد راہ کومک دستوری داد چون
صاحبزادہ شیر صولت بر سواد ستوپڑ با فواجی کرنل مقابلہ رو داد راہ ہای سلامت
بر آن جماعہ مسدود ساختہ بتوپ اندازی و قراولی اشتغال ورزید اگرچہ کرنل موصوف
نبرد و خورد ناموس پرستان ہراسان نشدہ جنگ کنان قریب تعلقہ تکول کہ از کنجی

شش کروه فاصله دارد در رسید اما از دست برد بهادران منصور سپاه لشکرش
نیم جان شدند و عدم گاه و بیمه و آذوقه علاوه بران گشته بود جنرل موصوف این خبر
دریافته دو صد فرنگی و هزار جوان بارکه در اصطلاح آن قوم گرانڈیر میگویند از لشکر خود
منتخب کرده باستظهار کرنل باچند سربراهی و سامان آذوقه و شیشه های شراب و
سُرب و باروت وغیره شباشب فرستاد و خود بارادهٔ اینکه بعد ملحق شدن کرنل بیشتر
نهضت فرماید بار بابسته مستعد بنشست بعد فایز شدن مردم کومک اگر کرنل بیلی
قصد میکرد شباشب بی تردد و رنج بکنجی میرسید اما بنا بر آسودگی سپاه خود که کسل
محنت و رنج و تردد سفر دشمن کامی بر اعضای لشکریانش مستولی گشته بود همونجا آرمید
نواب بهادر باستماع این خبر محمد علی شجیع و شیخ انصر را معه جمعیت شایسته باموسی
جانی سردار چیٹی کار و موسی لالی فراسیس که از نزد بسالت جنگ بعد نهزمیت یافتن و جوش
بر سواد بلاری برطرف شده خود را فایز حضور نواب بهادر کرده و بدو هزار جوان بارو
پنج صد کلاه پوش و یک صد سوار الیمان سرگرم نوکری بود بکومک صاحبزاده پیشتر راند
و همون شب پنجهزار سوار را بنا بر تاخت و تاراج اطراف چیتور و سمستان پالیکاران
شمالی ارکاٹ تعین فرمود چونکه سپید دم صبح نمودار گردید و خسرو سیارگان تیغ
جهانگیری از نیام افق برآورده سپاه انجم را منهزم ساخت کرنل کوچ کرد و صاحبزاده
عرضی نهضت کردن کرنل از انجا بسلامت ابلاغ حضور کرده خود در تقسیم سپاه لوازم
اهتمام تبقدیم رسانیده فرمان زرم دادتا از اطراف سرداران مردم بار و توپخانه
میدان گرفتند چنانچه از یک طرف محمد علی شجیع و شیخ انصر وغیره رسالهای چیٹی کار
بود آتش زرم برافروختند و از دیگر طرف موسی لالی فراسیس بر نیزش گولهای قطار بند

وصف شکن میدان رزم بر آن جماعت تنگ کرده نگذاشتند که کرنل بارد وصف تردد وسعی مردانه فایز لشکر خبرل شود و با آن صدمه که از شلکهای توپ عدآشوب و تیر تفنگ اجل آهنگ و بان برق نشان خرابی تمام بحال لشکریان اهل بهیر کرنل رسیده بود دو فرسنگ راه طی کرد آخر سخت بیچاره وار و اماندہ سر انگشت حشم گزید و فی الحال در پناه قریه و قلعچه پیر مبارک و باغ تاڑ استقامت گزید ؎

همه گرم تا ره احتیاط شود تا نه کم جاده ارتباط
همه پخته مغزان و پر عقل و رائے خبردار و هشیار بوده بجائے

نواب بعد اصغای مضمون عرضی ترک محاصره و مورچال رکاٹ کرده با تمامه سپاه نصرت اشتباه شبانگاه طبل انتهاض کوفته پاشنه کوب روان شد چون نیمه از شب بسر آمد جمعی از دانایان فرنگ رای زدند که شبانگاه سر راه کنجی باید نهاد و بهر طریق که موافقت کند به لشکر خبرل باید پیوست کرنل ازین مشاورت سر تافت که مبادا در چنین شبانگاه سر رشته حزم و احتیاط از دست رود و انتظام توزک برهم خورد و مصلحتش چنان واقع شد که تا صبح صادق بصدق نفس نمی خندد فرنگ دور اندیش قطعاً اقدام نمی پسندد آنگاه که عقاب شب از نواحی آسمان ناپدید گشت و مرغ سحر خیز بانگ بلند کوک آغاز نهاد کرنل با سنجیدگی جمعیت که آن روز نهم شهر رمضان المبارک سنه الیه بود قدم بمیدان سعی و مدافعت مدعیان نهاده بود و هنوز کامی چند نرفته نمودار فیل علم و غبار انگیز بی خیل و حشم نواب محترم از تقدم باز داشت مع ذالک از پیکار بیکار بودن ننگ ناموس شجاعت شمرد و قدم بجولانگاه میدان سربازی افشرد تا دو پاس و چهار گهڑی روز داد جرائت و جسارت می داد سپاه نصرت شعار راه سلامت از اطراف مسدود کرده

تزلزلے در ارکان مدعیان رسانیدند و موسیٰ لالی فراسیس از دوربین عقل و شعور دریافت
گلولہ از توپ دور انداز برصندوقہای باروت لشکر کرنل کہ یکجا جمع کردہ بود زد از قضا
بہ پریدن صنادیق باروت شیرازۂ جمعیت انجماعت از ہم گسیختہ شد در ہمین فرصت
از یکجانب دلیران پایگاہ مانند ابر بہاران جوشان و خروشان روی بہم آوردہ بریزش
قطرات تیر و تفنگ و برق تیغ آبدار سر و سینہ خصم چاک میزدند و از جانب دیگر سلحداران
چون سیل بر خرمن جمعیت خصم برہم زدہ صمصام ہای مینا فام را از خون دشمنان یا حیات سیاہ

نظم

سپاہ زرہ پوش آہن ربای	ربودند آن کوہ آہن زجای
بسا سر ز گردن بہ برداشتند	بسا گلہ انبار انباشتند
ز بس جوش در زد ز ہر سوی خون	تو گوئی کہ سیلاب زد جوی خون
نہادند زان سر بصحرا بسے	ستادند ناچار ہر جا بسے

پس تمامی سردار و سپاہ و اہل بہیر پایمال سم ستوران گردیدہ و کرنل مع چند سردار اسیر آمدہ
دو ستہ ہزار مردان کار از لشکر منصور بمعرض تلف در آمدند نواب بعد فراغت ازین جنگ
بلا توقف بعزم مقابلہ جنرل کہ در کنجی بود پیش نہاد ہمت فلک نہمت کردہ برگردید و بفاصلہ
دو فرسنگ بنابر آسودگی مردم و دواب مقام نمود و جنرل کہ با آہنگ یاری کرنل بیلی
فرسنگے راہ طی کردہ بود دران اثنا بمعاینۂ آن دو دانگیری بلاد باز نشیندن دندنۂ توپ
زد نہا گمان بردکہ غالبًا چشم زخمی عظیم بہ لشکر کرنل رسید بمقر خود باز گشت و شبانگاہ تواب
کلان و اسباب گران در اندرون آب حوض دیر کنجی انداختہ با جمعیت خود راہ جنگل پیش
سر کرد اگرچہ نواب ازین معنی خبردار شدہ تا نواح سیورم بظلمت شب عقبش در تاخت اما ہیچ

سود ندیده فوجی را بر سرش برگماشت و یکی از مقربان را با جمعیت گران بضبط وحراست قلعهٔ گرگت پالہ فرستاده مراجعت فرمود و آن روز در مقام لیچی خیمه و خرگاه آراسته آسود روز دیگر باز عنان رایات بصوب سواد اعظم ارکاٹ در تافت وتقسیم افواج بر جهات اربعه و تاسیس مورچال مستقیم بکاوش مرحله از جوانب شرقیه وغربیه در ایامی معدود و مدتی معهود سرانجام یافت و توپ زدن از طرفین اشتداد گرفت و نوایر کارزار از هر سو باشتعال آمد نظم

دو جانب که شد زرم در اشتعال	تو گوئی که زد حشر جوش وبال
برانگیخت از بسکه دود غبار	صفا رفت ز آئینهٔ روزگار
چو آوازهٔ توپ گشتے بلند	تزلزل بفرسنگها می فگند
ز ابر دخان شلک شعله بار	نمودی چو باران قهر از شرار

غرش توپهای شیر دهان هر ساعت زلزله در اندام حصار می افگند و قوع گلولهای گران از خارج علی التواتر در روز ثبات قدم از جامی برد و عروج حقه های ثقیل وخفیف کزنل از فراز حصار و نزول آن در مرحله و مورچال در شب یا داز شهاب ثاقب میداد و دود انگیزی بار وت از بالای حصار و دمدمهٔ مورچال چتری بر هوا بسته و غریدن توپ با صدای رعد توامان افتاده و بوارق زبکهای آن معنی یَکَادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ اَبْصَارَهُمْ بصورت آورد الحاصل از طرفین کوشش و تردد ها بمرتبه بکار رفت که داماد نواب یعنی سید حافظ علی خان در مورچهٔ غربیه بضرب گولهٔ توپ شربت شهادت چشید و اکثر سران و سپاه لشکر منصوره دران معرکه جان نثار شدند و از انجانب سید فرید الدین خان کروڑه شهر که مرد شجیع و با تدبیر بود به سینه گولهٔ توپ مرحلهٔ حیات مستعار بمقتضی

قضا سپرد تا انکه در قلعه خلقی از شدت جوع و اضطرار مخمصه بجان آمد و غوغای های های و
نوای وای وای بلند و سکون و قرار از قلوب محصوران برطرف شد علاوه این حال
شهرت قتل عام کپیده دلان حصار را رنگ برروها شکسته ازین رو دهشتی عظیم
در دلهای قلعگیان جاگرده آخر کار گذاران مرحله بجنبا بے الا معروض داشتند که امروز
نقب هر دو مورچال بپایه دیوار رسیده و مادهٔ کار آماده پختگی گردید پس دوم شهر ذیقعده
سن الیه فرمان قضا ادعان عز نفاذ یافت که تا بیست هزار جلادت پیشگان مهور شعار
در مرحله ها شب بانگاه متواری باشند صبحی فردا بر صدای بان ظفر نشان همکنان بسان
دار بازان شلک زنان بر فراز دیوار و برروج برآیند همچنان با متثال مثال اشتغال
ورزیدند چون تیغ دودمهٔ سحر از غلاف شب برآمد روز چهار شنبه بانداران تصعید بانها
مامور گردیدند و مستحفظان قلعه بعادت معهود همه شب به بیداری و پاسبانی بروز آورده
بامدادان سر بخواب گذاشتند ناگاه صدای شورانگیز بان در گوش شان خورده سر
از بالین برداشتند و فلک ابکام خصم دریافتند ناموس فتوت را وداع گفته به بے حواسی
بهر طرفی گریخته و آبروی مردی ریخته عرصه خالی کردند مجتمعان مرحله بچابکی و چالاکی بدیوار
قلعه برآمده چون مقر الیشان را مفر یافتند بدنبال شان دویدند و برخی از پشت دادگان را
بسزای بددلی و نمک حرامی بزیر تیغ بیدریغ کشیدند نواب بهادر بهم باشش هزار مردم
دلاور از راه فصیل متوجه شهر شد و نوای سرنا و کرنا دران روز طاقت سوز از یَوْمَ یُنْفَخُ
فِي الصُّوْرِ نشان داد و دهل کوبی شادیانه چوبی بدلکوبی اسیران شهر میزد نظم

دویدند در پی سپاه دلیر	چو بر پشت آهوی رم خورده شیر		
دران گله شیران بسی برزدند	بسر پنجهٔ زور خنجر زدند		

بجمعیت شان فگندند فرق	تہ آب شمشیر کردند غرق

اچنا پنڈت کہ بخانہ خود خوابیدہ بود دوازشند بیگ خان بخشی سوار و چشتی یار خان سردار بے اسپان و سید حمید خان و تنبو ناٹیر رسالداران مردم بار وغیرہ اسیر و دستگیر شدند و درانوقت دشمن کامی نجیب خان در ارک قلعہ خزیدہ ابواب بند ساختہ از بس سادہ لوحی و نا تجربہ کاری بلکہ شدت خوف و بے اختیاری با جوانان انگریز کہ پیش ازین چہار صد جوان بارود و صد فرنگی بحفاظت قلعہ دارالامارت از ویلور آمدہ بودند متحصن گشت نواب بر خرابی حال بیچارگان شہر نظر ترحم کردہ منادی امنیت خلق اللہ چنانکہ احدی از لشکریان خود باز دست جبر و قہر بمال و ناموس شہریان دراز نکنند بہر کوچہ و بازار گردانیدہ بتمامی غربا و مساکین از جان و مال امان بخشید و بعد دو سہ روز باحضار نجیب خان و سردار انگریز کہ متحصن گشتہ بودند فرمان داد تا پیشکاران باادب قولنامہ بمہر حضور برحسب التماس شان مرسیل داشتہ طلبیدند چونکہ او بر اعتماد استمالت نامہ حضور مع جمعیت مردم بار و کلاہ پوشان سعادت اندوز مجرای نواب گشت او را مع چند جوان بیدرقہ قزاق و خلاع خاطر جمع کردہ روانہ چینا پٹن نمود و راجہ بیر برابر جمیع ارکان و ہمگی اعیان معزز و مکرم و استجارت ملک بوی مسلم فرمود و خوانین صدر با دیگر عمدہای انجا را فراخور سلیقہ و حوصلہ ہر یک خدمات لایق بدرماہہ معقول و عنایات خلاع و مساعدہ انعام زر و گوہر تفویض نمود و سید حمید رسالدار کہ مرد شجیع و نامور بود بسرداری چہار ہزار تفنگچی و چہار صد روپیہ ماہیانہ و عنایت منزل پالکی سرمیات برافراشت و میر محمد صادق کہ نبیسہ میر احمد خان جاگیردار تعلقہ ہلکوڑ او یکی از منصبداران صوبہ برا بود مبشد و تا مدت میر مذکور بکوتوالی رکاب بازار لشکر نامزد شدہ بکفایت شعاری

وخبر رسی لبسر می برد بصوبہ اری یعنے کروڑ گی شہر ارکاٹ مامور گردید

ذکر اسیر آمدن عبدالوہاب خان نصیر الدولہ بن انور الدین خان بعینی برادر خورد نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ وتعیین افواج ظفر امواج بہ تفتیح قلعجات غربی وجنوبی وشمالی ارکاٹ وقایع فتوحاتی کہ دران آوان حاصل غازیان جہان ستان گشت واقع ہمین سال آنکہ

چون نواب بملاحظہ لطیفہ لطف ربانی وعنایت یزدانی مسرور الحال ومودی سپاس قادر ذوالجلال ومقتدر متعال گشتہ برواج ورسوم جہانبانی وضوابط کشورستانی قیام واستدام میساخت وبہ ترتیب بزم وترغیب رزم بارعایت شدت عزم واستکمال درجات احتیاط وحزم بطبل عیشی خوش وعشرتی دلکش مینواخت بعضی از اعیان معروض حضور ساختند کہ عبدالوہاب خان برادر نواب محمد علی خان قلعہ جتپورا بجراست دیوان کہ رای بہوجنک نام دارد ومولوی عبدالقادر ومحمد کریم الدین برادر زادہ مولوی مذکور گذاشتہ خود کوہ چندر گیری را بذخائر وآلات حرب وضرب مضبوط کردہ بنگمد اشت سوار وپیادہ صرف اوقات می نماید ارادہ او این است کہ بعد فراہمی سپاہ خود بچنا پٹن شتابد واز لشکر انگریز ملحق شدہ بمقابلہ ملازمان والا ہمت برگمارد بمجرد استماع این خبر کوچ بآن سمت تقریر یافتہ بود میر علی رضا خان کہ وقت آمدن خود از بلدہ کڑپہ مع لشکر در حدود جتپور یک شب مقام کرد وضیافت از عبدالوہاب خان تناول نمودہ بخیر خواہی تمام پیغام فرستاد اگر ارادہ ادراک شرف ملازمت نواب بہادر دارند پیش از انکہ فوجی تعین شود داخل لشکر فیروزی شوند والا راہ

عاقبت

عاقبت خود پیش گیرند وگرنہ عزم رزم دارند عاقبت تاراجی ملک ومال وخرابی حال
عیال واطفال خود یقین شمارند او دراندیشۂ دور ودراز افتادہ قلعۂ چیتور را
بدولتخواہان سپردہ کوہ چندرگیری اقامت گاہ وپناہ خود ساختہ نفس شماری میگذرانید
وبرصواب دید میر مروت تخمیر کار بند نشدہ بود بمحض پاس نمک چیست برخاستہ بنواب
عرض نمود کہ عبدالوہاب خان از برادر خود رنجیدہ خاطر است اگرچہ ارادۂ شرف
ملازمت دارد اما از چند روز سخت بیمار است لہذا حاضر حضور شدن نمی تواند بیچارہ چہ
مقدور واستعداد دارد کہ بجنگ برخیزد وقتیکہ حضرت یاد خواہند فرمود بلا توقف
حاضر حضور خواہد شد بعد دریافت حقیقت حالش کوچ موقوف گردید ومیر معین الدین
عرف سید صاحب کہ برادر زادۂ میر موصوف می شد وبہ نجیبی گری دستہ سرعزت
برافراختہ بود باجمعیت گران باحضارش رخصت آن حدود یافت ومیر مغز الیہ مع لشکر
خود بہ بندوبست بلاد شمالی ارکاٹ ومطیع ساختن زمینداران باج گذار آن صوبہ کہ
عبارت از نایڑ کالستری وونگٹ گیری وبمراج وخبہ آنست حسب الحکم رخش عزیمت
دواند وپیش از ورود عساکر قاہرہ زمیندار کالستری وبمراج وغیرہ بمعاینۂ قہر
سطوت حیدری شیوۂ مخالفت خلاف رای صواب اندیش سنجیدہ ناگزیر عقد
مواصلت بستند وباستیلام عتبہ علیاش فرارسیدند مگر زمیندار ونکٹ گیری
کہ باختیار تعلل وتساہل غارت وتخریب رادر محال متعلقۂ خود صلادادہ بازن وبچہ
وچند سوار وپیادہ خود را بدارالامان مدراس رسانید وصاحب زادۂ والاقدر
بہ پنج ہزار مردم بارود وہزار پیادۂ احشام وہزار سوار بہ تسخیر قلعجات غربی ونیرتی آنصوب
وضبط آن حدود حسب الفرمان والا در تاخت چون سید صاحب از موکب حضور پیشتر

کوچید شبگیر زده قلعه چتور را گرفت و در سپردن قلعه پیام فرستاد که چون حارسان
آن قلعه عذر حکم ولی نعمت خود در پیش آورده تصد بجنگ گزیدند پای مردانگی در میدان
تسخیر آن حصار نهاد و روز دیگر بر کوهیکه جنوبی قلعه واقع است اتواب کشیده گولها سر نمود
و بعد ده روز بزور بازوی شجیعان معهود کرده حصاریان استواری را جبرا و قهرا
مفتوح ساخت و قلعدار و غیره را بجای محبوس کرده قلعه بحیطه تصرف پردلان کارآزما
سپرده سمت چندر گیری کوس نهضت کوفت و آنروز در ظاهر معموره فرود آمده بخان
محصور دعوت کرد که نواب بهادر شما را یاد فرموده اند اگر عافیت مطلوب است زود بیائید
خان مذکور چونکه نه یارای ستیز و نه امکان گریز داشت متحیر گشته در جواب آن از زن و
فرزند و خویشان سعادتمند استمداد جسته توقف نمود قضارا سواران لشکر فیروزی
برای کاه و هیمه طرف کوه رفتند قلعداران عاقبت اندیش چونکه آنها را اندرون پرتاب
گوله یافت بلا اطلاع خداوند نعمت خود بگلوله زدنها از غفلت و سبالات شان متنبه نمود
اما پسندیده فطرت ارجمند آن بود که محصوران کاش در آن روز از ین تندی اغماض
میکردند آری بسلاطین روزگار و امرای ذوالاقتدار از نادانی و بی کارآگهی کارپردازان
ناتجربه کار روی خرابی مشاهده نموده کاسه گدای یافتند پس نمیعنی سبردار لشکر شاق
آمده یقین انست که او را اراده جنگ دارد همون زمان مشروحا حقیقت رودادآنجا و عدم
جواب بدعوت خود بحضور عرضداشت نموده در دامن آن کوه جای گرفته توپی قلعه شکن
محاذی حصار مجرا گرفته چند گلوله بالای کوه روان ساخت از قضا گلوله اول اندرون محل
زنانه صدمه سخت رسانید چنانکه فغان و واویلا از محل برخاست چون خان محصور این
توپ صاعقه بار و شایستگی پیاده و سوار و گرفتن جای دامن کوه در اندک مدت مشاهده

کرد

کرد ہمت چون وچرا در باخت وچنان ہول وہراس در رگ وپیش سرایت کرد کہ مرض خفقان نمودار گردید پس در اندرون محل زنانہ خزیدہ در حجرۂ نامرادی بر بستر ناکامی دراز گشتہ بود کہ گلولۂ دیگر بمثابۂ دو دآہ بیکسان از زیر بالا رسیدہ در چیخانہ دیگ طعام خاصہ بشکست غرض از پیاپی پریدن چند گلولہ قطار بند خان محصور از طرف بیگم صاحبہ نامہ فرستاد مضمونش اینکہ مزاج صاحب نعمت ما کسلمند است تو بچیان راحکم باید داد تا دست از توپ اندازی کوتاہ دارند اگر مرکوز خاطر بہ تفتیح قلعہ وضبط ملک ماست مبارک ومہنا باشد بگیرید ما را اجز انقیاد فرمان چارہ نیست سیّد صاحب قلعہ مع توابع بضبط خود آوردہ فوجداری تجربہ کار را بہ بندوبست آن ناحیہ تعین کردہ خان محصور را مع زنانہ بحضور آورد نواب بہادر بعد چندی ببدرقۂ فدائیان خان مذکور را مع زنانہ روانہ سریرنگ پٹن فرمود وپسرش را کہ عبدالصمد خان نام و دایر جنگ خطاب دارد بدرماہۂ سیصد روپیہ وداروغگی سلحدار کچہری سرفراز فرمودہ بود وصاحبزادۂ جوان بخت وجوان سال در عرصۂ یک ماہ ماہی منڈل گڈہ وکیلاس گڈہ کہ متصل قلعۂ رای ویلور مسمّی بحسین آباد است مفتوح ساختہ با لشکر فراوان وساز جنگ عنان توجہ بجانب سا تگڈہ کہ یکی از معظمات قلاع کرناٹک پائین گہاٹ مانند ہفت چرخ برفعت وحصانت امتیاز وشکوہ تمام دارد معطوف داشت ولی محمد خان قلعدار آن حصن حصین وسیّد مخدوم رسالدار ومحمد مولا کہ بہ دو ہزار مردم باربجر است آن حصنہای متین نامزد ومامور شدہ بودند اگرچہ ذخایر حرب وباروت وغیرہ اسباب قلعداری مہیا داشتند اما بمقتضای مصرع برمخنث سلاح جنگ چہ سود کوتاہی کردند ہرگاہیکہ صاحبزادہ در ساحت ظاہر کوہ فیل سوارہ کوس کرناوطنبور زرم نواختہ دوسہ

ساعت بمیدان ایستاد وصف های جوان بارو پیاده وجلوداران خودرا گرد شهما
داده جوق جوق سواران را در میدان کاوه زده عبرت صولت جهانگیری در دل
قلعگیان انداخت بفاصلهٔ یک فرسنگ آن طرف جوی مقام فرمود چنانچه شخصی صاحب
استعداد دبدبه سواری وشان تزوک وصفوف افواج بآئین درست درخشیدن
بیرقها وعلمهای زرفشان معاینه کرده بی تکلف این رباعی برزبان آورد رباعی

فلک توسنت راتہ پاست گویا		نشانهای منحیش ترنیاست گویا	
علمهای فتح تو در روز هیجا		الف های انا فتحنا است گویا	

سخن مختصر چون سردار وسپاه قلعه شایستگی افواج وآمادگی توپخانه وکثرت سوار و
پیاده مشاهده کردند ترس وخوف برآنها غالب آمده همت مردانگی درباختند هرکاهیکه
تاب مقابله ومقاتله باغازیان طاقت سوز نماند کلید قلعه پیش کش ملازمان صاحبزاده
منظفر کرده امان خواستند وهمچنان زنهارخواهان بامن سلک ملازمان حیدری خزیده
دلجمعی ظاهر وباطن یافتند وقلاع وکوههای رفیع به نگهبانی قلعدار وپیادگان احتشام
شجیع از سرآبادی گرفت صاحبزاده بعد فراغ ازان مهم متوجه تسخیر آنبور گڈه که ازآنجا
سه فرسنگ جریبی فاصله دارد گردیده سپاه خودرا تحریص برقتال وتشدد مورچال کرد
تا ملازمان کارگذار حسب الامر جلیل القدر بهرکوچه شمالی آنکوه که بهم چسپیده شده است
مورچال احداث نموده بضرب توپها حصار قلعه شکستند فرنگی قلعدار آنجا پانزده روز داد
قلعداری داد بعد شکست وریخت حصار عاجز آمده دست از جنگ برداشت باچند رفیق
خود اسیر آمد وزین العابدین خان دادنی نایطه را که داماد اسدخان مهکری فوجدار
کشن گیری بود بحکم حضور به ایالت آنجا ومرمت حصار کوه بازگذاشته شرف پای بوس یافته

دریافته بنوازش وعواطف بیکران سرفراز گشت ومیر موصوف ومحمد علی شبیح بکفایت مهم قلعداری ویلور که استحکام دیوار سنگینش سنگ سخت بر دل مبارزان باعزم می زد ودور پر کوٹه محکمش دست جرأت همت را از دور تر کوتاه می ساخت مشار الیه ومعتمد علیه گردیدند وشبیح مذکور با مردم بارو توپخانه برق کردار بتسخیر قلعه کوه ساجره موکل ومتکفل گشت تا کار آزمایان عرصه نادره هنگامه نورد گرم ساخته بحضر مرحله شکم کوه ساجره خالی وبجمع جمیع مواد قلعه گیری ممتلی گردند وبتهدیم بنیان قلعه توپهای گران سنگ در محاذات برج نهادند اما گوله توپهای دمدمه طرف حصار هرگاه از هدف مبتاوز می شد خود را بزنگ شهاب ثاقب بر سر قلعگیان پائین میرسانند واکثر سنگنای شهر از صدمات گوله روی خرابی میدیدند تا شبی اهل قلعه بیباکانه از کمینگاه شتافته بهر قتال اهل مورچه دست سعی کشادند وبسیاری را کشتند پس ازانکه صاحبزاده والاقدر بکشایش آن حصار مامور گردید بیورش قلعه ساجره حکم فرمود هرچند که شاطران زور آور همچو پیلان شکسته زنجیر وشتران گسسته مهار هنگام نیم شب هنگامه آراسته رخ سوی برج منهدم آوردند وشهسواران بساط عرصه مردانگی اسپان گذاشته پیاده در تاختند ومنصوبه محکم از آغاز این بازی درست کرده بدیوار بالای قلعه آویختند لیکن چابک دستان قلعه که درازی آن برج منهدم آتش خانه جان سوز جهان افروز اماده میداشتند به برق اندازی توپ وبندوق راه جان بردن بر پیش آن نهنگان مسدود کردند غرض عجب مهره ها به بے مهری بر هم انداختند که فرزین بندی آن حریفان بزم رزم شکست یافته ازان معرکه طرح دادند وچندانکه از برون پیش دستی می نمودند اندرون خانه مات دیده پس پامی افزودند آخر سعی جلادت ایشان مشکور نیفتاد وکرنل لانگ مرد شبیح

کہ حارس آنجا بود ہول و ہراس در دل خود جا نداد صاحبزادہ بیدار بخت چون آن مہم دشوار
انجام را بہ سہل تر سر شدن ندید مفصل این معنی بعرض حضور پرداخت نواب بعد دریافت
این خبر کہ کرنل رای ویلور قوی دل است و در اندک زمان زیر نخواہد شد مفت لشکریان
میدان آرای را بر یک مکان مناسب در جنگل و کوہہا ضایع ساختن دور از صلاح دانستہ
سرداران رامع فوج بحضور طلبداشت مگر برخی اعنی ہزار پیادہ و سی صد سوار طلایہ دار
بچند جہات جہت سدّ باب قلعگیان بجمیع ابواب برگماشت سیس جوق جوق
سوار و پیادہ را بہ بخشیان کار آزما تعیّن فرمودہ بہ تفتیح و تنسیق بلاد جنوبی ارکاٹ و آ
فرمود چنانکہ رستم علی خان فاروقی ہزار سوار و دو ہزار پیادہ و یک رسالہ مردم بار بہ تسخیر قلاع
کوہستان چنجی پان رخصت یافت و روشن خان تہ دار بادہ ہزار پیادہ و یک رسالہ
جوان بارو ہزار سوار و سہ ضرب توپ قلعہ شکن تفتیح حصار کوہ پر مؤکل مامور گردیدہ
روی توجہ بدان جانب آورد سردار انگریز کہ کیپٹن جوسف نامی بامر قلعداری آنجا میپرداخت
و دو صد جوان زیر حکم خود داشت کوہ را جنگی ساختہ مستعد گشت روشن خان غربی
قلعہ محل نزول فوج کردہ و از سواران گرد کوہ حصار کشیدہ پیغام بقلعدار فرستاد کہ اگر قلعہ
کوہ را بی جنگ بما سپاری مایان جان و مال بحضور سفارش کردہ بسرداری فوجی مثل
موسی لالی مامور کردہ آید سردار قلعہ اصلا کوش بر ضا ایش نہ نہادہ در مقام منازعت
در آمد تا وستہ دار حکم کرد کہ پیادگان بر طرف شمال آن کوہ عبور کردہ بر کوہیچہ کہ بہم متصل
است بعد از انکہ بیک حملہ بر آبادی تاختہ آتش غارت سوختند قایم شدند و زیر دامن
کوہیچہ جنوبی کہ اندک فاصلہ دارد در ایام سابق حصار مع برج و بارہ بران کشیدہ شدہ مسمی
بچمبار ٹیکری بود و تا لابی بآن پیوستہ است بند تالاب شکستہ چند ضرب توپ

نصب کردہ بشکست حصار کوہی مساعی شدند باین قلعگیان زیر نشدہ بارہا بمورچال
افتادہ فتحیاب گشتند چونکہ سردار لشکر منصورہ مدبر نبود محاصران چند بار بر کوہ یورش
کردہ ہزیمت خوردند آخر دست تعدی دراز کردہ زنان علاقہ محصوران را در قریہ و قصبات
کہ بضبط عمالان حیدری درآمدہ پناہ گرفتہ بودند گرفتہ کشان کشان بہ لشکر خود برد و محبوس
ساخت و بزبان آن زنان شوہران و برادران آنہا را کہ در قلعہ بودند خرابی حال گفتہ فرستاد
بلکہ تاراجی ناموس عصمت زنان خود حق نمک عظیم ترا نگاشتہ بہیچ وجہ التفات بحرام نمکی ننمودند
و رستم خان کہ با جمعیت گران بطرف چنجی شتافتہ بود بہ سعی یک ہفتہ ہمہ کوہہا یعنی کشن گڈہ
و حینید گڈہ و راج گڈہ کہ سرآمد ہمہ کوہہا است چہ از یک سنگی مدور سر بالا کشیدہ و سخت
قلب واقع شدہ و باندر بنڈہ و دہوبی بنڈہ کہ متصل یکدیگر اند و کالا کوٹ یعنی پائین قلعہ
مفتوح و محافظان آنجا را مع یک سردار فرنگی و سید محی الدین نامی قلعدار و الاجاہی اسیر کردہ
بمحافظان دولتخواہ حوالہ نمودہ بطرف ترنامل و سلف گڈہ وغیرہ شتافت صاحبزادہ جلیل القدر
ظفر نصیب حسب الحکم والا با جمعیت گران و توپخانہ و سامان جنگی بہ تنظیم و تنسیخ پولور و فتح
کرناٹک گڈہ کہ ظاہرا از تفاع کوہ دست تصرف جرات کوتاہ میکرد و مدنگاہ طول امل
در نیمہ راہ خیرہ می نمود بلکہ قیاس ہوس تا ہوای کمرگاہش راہ نمی یافت و تیاک گڈہ
و راوت نیلور وغیرہ عنان رخش عزیمت در تافت چون از راہ دہوبی گڈہ و علی آباد
و باگ مار پیٹھہ و پولور بہ کرناٹک گڈہ رسیدہ در میدان محاذی باب آن کوہ فلک شکوہ
حقا کہ در جمیع بلاد کرناٹک پائین گہاٹ بحصانت و استقامت عدیل خود ندارد فرود گاہ
لشکر ظفر اثر ساخت و روز دیگر دامن کوہ گرفتہ پیادگان تفنگچی و کماندار را محاذی راہ
عبور کوہ نشاندہ چند گولہ توپ از زیر بالا پرانیدند اما بہ سبب بلندی کوہ آسیبے بحصار

فلک نمون نرسید چون دو سہ روز ہمچنان منقضے گردید روز چہارم صاحبزادہ چند اسیران
ارکاٹ را کہ ہمراہ لشکر بودند بجہت آنکہ از احوال مفتوح ارکاٹ و تخریب لشکر انگریز و عدم
امید کومک و حکم قتل عام بمحصوران آنجا تفصیلوار بیان سازند فرستاد چون پیام گذاران
بر کوہ صعود کردہ بہ دروازہ در پیوستند ذرہ بذرہ کیفیت متحصن شدن نواب محمد علی خان
و خرابی لشکر انگریز و مفتوح ارکاٹ اظہار ساختہ ترسانیدند کہ زود تر قلعہ بملازمان
صاحبزادہ فیض بخش سپارند چنان نشود کہ بعد یورش مفت جانہای خود را در بازند
قلعگیان بمجرد شنیدن مقولات عبرت انگیز دل از دست مردانگی دادند و قوت مجادلہ
در خیز قدرت خویش ندیدہ بالضرورت مع قلعدار و رسالدار التماس گذاشت قلعہ بشرط
امان جان و مال و ناموس خود نمودند صاحبزادہ کہ جویای چنین وقت بود ہمون زمان
قولنامہ فرستادہ بدانچہ مدعا و مطلب آنہا بود وا رسیدہ ہمہ ہا را بظل پناہ خود گرد آورد
و قلعہ را بہ امینے کفایت شعار و مردان کار سپردہ بیشتر کوچید و در اندک مدت بہ نبدوست
آن نواح پرداختہ کوہ راوت نیلور را کہ بہ رفعت سر بفلک میسایید سبعی دور و مفتوح ساخت
کوس عزیمت بتسخیر تیاک گڈہ نواخت قلعدار آنجا کہ از قوم انگریز بود و صد مرد منبدوقچی
ہمراہ خود داشت بمانعت و مدافعت خصم مساعی جمیلہ بظہور رسانید صاحبزادہ لشکر را در
بالای کہ غربی کوہ واقع است فرود آورد و وقت شب بیک حملہ جہانگیری معمورہ گرفتہ
تیری بنا ساختہ بکشایش آن کوہ فرمان داد چون سردار پیادہ و مردم بارتبوپ اندازی
و تفنگ پرانی در ایام بست ہشت روز حصار قلعہ شکستہ مستعد یورش گردیدند قصدار را
آب حوض کوہ چون دل مفلس خشک شدہ آثار گل ہم نماند سہ تا قلعہ اگرچہ ذخیرہ و دیگر
اسباب لوازم سبز آمادہ داشت اما از بے آبی کہ مدار زندگی انسان و حیوان بدان

منوط و مربوط است علاج واقعہ دران دید کہ قلعہ بلاذمان سلطانی واسپارد پس التماس
نمود کہ یک امشب دست از کوشش باز دارید صبحی فردا قلعہ بگماشتگان جناب والا
حوالہ کردہ شود صاحبزادہ شیر دل غزال سیرت برالحاحش نظر غور کردہ بگولندازان
فرمان داد تا دست از ریزشی حقہ ہای آتشین برکشیدند اگرچہ عرق ترحم برحال سوختگان
قلعہ بے آب بحرکت آمدا ما محافظان مورچال راہموبخا قایم کردہ بود اتفاقا ہمین شب
باران بے موسم چنان نزول رحمت کرد کہ حوض مذکور و دیگر برکہ ہای کوہ ہمچو چشمان عاشق
زار پر آب شدند چون شب سپری گشت و روز بیرق آفتاب ببرج مشرق برافراشت
سردار قلعہ کلاہ گوشۂ نخوت راہوای بسارت برداشت و خاک ناتجربہ برفرق عہد
و پیمان خود بیختہ اتواب از قلعہ بجانب مورچال سرکرد صاحبزادہ بظہور این امر بسیار غضب
آلود شدہ تاکید مزید در باب تفتیح آن حصار فرمود پس گولندازان از صدمات اتواب
کوہ افگن حصار کوہ راچنان در تزلزل انداختند کہ در عرصۂ دو سہ روز باز حوض آب چون
روی بدعہدان بے آب گردید تا ہر چند سردار قلعہ برکردۂ خود نادم گردید و بعجز و الحاح بیشتر
باہل مورچہ و مرحلہ پیغام صلح فرستاد ابہیچ وجہ بخشش پیش رفت نشد پس ہمون شب
بہادران حسب الحکم یورشی کردہ بحلق اکثر تشنگان شربت خون فرو ریختند و بسیاری
بیگناہان را بسزای واجب القتل رسانیدند و سردار ان قلعہ را زندہ اسیر کردند حاصل کلام
آنکہ بعرصۂ دو ماہ قلاع و قصبات آن نواح یعنے ورد اچل و سلمہ و دونگنا پیٹہ و بھونگیری وغیرہ
کہ مفتوح شدہ بودند بسرداران و عمال معتمد سپردہ باتفاق خوانین عمدہ ہا متوجہ درگاہ والا جاہ گردید

ذکر رسیدن جنرل کوٹ بہادر از بنگالہ بہ مدراس و کیفیت جنگ محمود بندر

وکشته شدن میر علی رضا خان راندن نواب مظفر متعاقب لشکر جنرل صدر و توجه رایات کشور کشا بصوب تجاور و تهرنگر و بیان فتوحاتی که دران زمان روی نموده واقعه سن یکهزار و یکصد و نود و پنج هجری آنکه

جنرل کوٹ نامی سپه سالار لشکر انگریز که در جنگ آزمائی و دانائی یکتائی داشت چنانکه بارها از فرانسیس چلچیری در کرناٹک جنگیده تدابیر شایسته غالب و کامیاب گشته بعد چندی بولایت خود رفته باز بنابر نظم و نسق ملک بنگاله که نو تسخیر شده بود از ولایت متوجه آنصوب شده بود باستماع فوج کشی نواب بهادر به تفتیح بلاد کرناٹک پایان گهاٹ و مفتوح قلعه ارکاٹ و تسخیر و تنسیق اکثر قلعجات و تعلقات و غارت شدن فوجی به سبب نخوت و استکبار سرداران جوان سال نبد و بست آن ضلع را ملتوی داشته باشش هفت صد کلاه پوش و دو پلٹن مردم بنگاله بسواری جهازات برق شتاب بر سبیل یلغار فایز مدراس گردید و از نواب محمد علی خان سراج الدوله که تر ملکهیری گذاشته در میتال پیٹهه سکونت داشت ملاقات کرده پرسید که لشکر شما چه شد سراج الدوله جواب داد که ما بر اعتماد لشکر شما از درجه اعتبار برافتادیم چه بعضی سرداران انگلستان اکثر اوقات بتحویز و ترغیب این معنی می نمودند که یک مرد ولایت ما از عهده جواب بیست مرد این ملک یعنی ملازمان شما می تواند برآید چنانچه بارها همین مشاهده افتاد بچنین مردمان نادان چرا از رضایع می کنند نظر برچنین سخنان چرب و شیرین فریب خورده فوج بر طرف کرده مبلغ خرچ ما بیانه سیبندی بشما عاید می نمایم و چشم بر تدابیر دشمن فریبی شما میداریم

جنرل

جنرل برین مذکور تبسم کردہ گفت این سخن از روی مزاح کسی مرد ظریف گفتہ باشد لیکن دولتمندان را بقدر ضرور و حسب المقدور سپاہ و حشم لازم است والا کاسۂ گدائی در پیش غرض سراج الدولہ سر تامل در گریبان نزدودہ برکردہ خود نادم گشت و دو سہ ہزار تفنگچی و پنج صد سوار کہ مستحق آن دولت بودند متعین جنرل موصوف ساخت و گاوان بہل کش را از تمام شہریان و بیوپاریان بکرایہ گرفتہ برای توپ کشی داد و دولک ہون نقد کہ در خزانہ موجود داشت ببار برداری لشکر پیش کش نمود پس ازان جنرل موصوف تنبیہ بہادران وجہ ہمت ساخت و تبدیل و تبدابیر ہمون لشکر ہول زدہ را تعلیم شیری نمودہ در صحرای فرنگی کوہ بیاراست و لکو کہا زر از خزانۂ کمپنی صرف کردہ تا مدت سہ ماہ در بندوبست لشکر و نگہداشت سپاہ و گرد آوری ساز و سامان کہ از بنگالہ کشتی کشتی غلہ میرسید و سایر ادوات رزم و پرخاش یعنے سرب و بارود و توپ و بندوق مامور بود و گاوان توپخانہ و خیمہ بردار و جزان از نواح ونکل و نیلور و مچھلی پٹن کہ آن خطہ از دست قہر و غضب قزاقان و سم ستوران غارت سازان مصون بود طلبداشتہ بہیئت اجتماعی درست پیشتر نہضت نمود چون اشتہار خروج نواب حیدر دل از بلدۂ ارکاٹ در لشکر خود کرم دید از مہابت جنود عظمت و مخافت جیوش حشمت عنان عزیمت ارکاٹ معطوف ساختہ سر براہ چنگل پٹ نہاد جواسیس حضور خبر رسانیدند کہ جنرل کوٹ سپہ سردار تازہ وارد بالشکر گران مردم بار تابہ وند و اسی اقدام نمود درین اثنا طلایہ داران معروض داشتند کہ لشکر انگریز در نہایت قلق و اضطرار بادیہ پیمای پسپائی شدہ است نواب بہادر بدین نوید سراسر امید از حضرت ظفر بخش امیدوار تر گردید و علاوۂ این بشارت اشارت ورود

جہازات فرانسیسان موکد مساعدت اقبال ارجمند و مؤید موافقت بخت بلندش
شد پس ازانجا آستین ہمت برساعد جرات پیچیده و دامن مبادرت بریسان
مبادرت زده و لوای اعتلا برآسمان افراشت و کوچ بکوچ برسر لشکر انگریز در رسید و
باہندام اساس حیات آنہا مستعد گردید و پیش ازین سدی ہلال خان و مہامرزا خان
و ایثار علی خان و نورالابصار خان و غلام علی خان بخشیان را با تمام سوار و
قزاق بآن سمت روانہ فرموده بود جنرل موصوف ازانہا شہر سیده قلعه کرکٹ پالا را
که ٹھانہ نواب بود شب محاصره کرده پیش از دمیدن سپیده صبح بحمد و طناب و نرد بانہا
بران حصار برآمده بضرب تیر و تفنگ و سنان جمعی را که در برجہا مانع دخول بودند بقتل
آورد و بعد ازانکه قلعدار حیدری تا یک ساعت داد شجاعت و شہامت داده
جام شہادت نوش کرد فتحیاب گشت و ذخایر انجا بلشکریان خود تقسیم نموده پیشتر کوچید
و آن روز اچیروا کم را مضرب خیام و اعلام خود ساخت روشن خان دسته دار که
بکشایش قلعه کوه پر موکل گڈه صرف ہمت می نمود و رستم علی خان فاروقی نیز که بتفتیش
متعین شده سعی موفوره بجا آورده قلعگیان را عاجز ساخته بود دفعتہ مورچال
باز گذاشته فایز لشکر شدند و جنرل روز دیگر ازانجا کوچیده از پناه جنگل و کوہہا به
پر موکل گڈه رسیده در ترفع مراتب سردار شیجیع آنجا کوشیده ہمراه لشکر گرفت و سردار دیگر
را بحراست آن کوه مامور ساخته روز دیگر راه پہلچیری سرکرد اگرچه بہادران لشکر فیروزی
گرد و پیش جماعت کوه اساس انگریز تر کتازی می نمودند و اسباب و اثاثه پس مانده را
می ربودند اما میدانی نیافتند تا بمقابله درآیند چون جنرل معزالیه فایز پہلچیری
گشت از فرانسیس آنجا که سوداگری مستاجر شہر بود غله و آذوقه لشکر به قیمت گرفته

ازانجا کوچیدہ رونق بخش سواد گوڑلور گردید وصلاح وسداد در قیام مقام مذکور اندیشیدہ آنرا مستقر ومستودع گردانیدند ومطلوبات ہر خلبس بحمل سفاین وجواری از مدراس وجزان نوبت بنوبت می طلبیدور وزی چند دفع الوقت درانجا متمکن بودہ اوقات بسر می بردند حفظ احوال از دست بردمعاندان مغتنم می شمرد سرداران لشکر فیروزی بفاصلہ دو فرسنگ بردوجہت لشکر بتہیہ بنا ساختہ اتواب آمادہ کردہ مستعد بجنگ بودند چونکہ جنرل جایگیر شد نواب بہادر میر علی رضا خان را باجمعیتش وسدے ہلال را با پنجہزار سوار وغازی خان بیدر امع سرداران دیگر بمحاربہ ومقابلہ داشتہ خود بدولت بتمامی لشکر وتوپخانہ متوجہ تفتیح محمود بندر ودیگر قلاع آنطرف گشت وصاحبزادۂ والاقدر را با ہفت ہزار سوار وچہار پنج ہزار مردم بار وپیادہ وتوپخانہ بطرف تجاور ونتہنگر پیشتر کوچاندند چونکہ صاحبزادۂ ظفر اشتباہ پای جرات در ملک تجاور پیش نہاد سپاہیان رستم نوالش حسب الفرمودہ در اطراف آن بلدہ کہ بخوش آبادی وسرسبزی نظیر کشمیر توان گفت وتمام آب جوی کاویری کورم در ہموں سرزمین بچلتوک زار ریختہ شدہ بدریای شور نمیرسد دست بتاراج کشادہ بنیاد معمورہا وتجانہ کہ غیرت افزای نگارخانۂ چین ومونۂ فردوس برین بود بازمین برابر ساختند وآتش در اکثر عمارات واسواق ودکانین انداختہ تمام آن مملکت را خراب وویران ساختند

نظم

دران بوم وبر آتش افروختند ز در حلقہ بر در ودر سوختند
زسم ستوران اسلام گشت ببیک لحظہ زیر وزبر کوہ ودشت

وجوال جوال غلہ وگلہ گلہ مواشی معہ دیگر اسبابکہ لایق نذر والا بود روانہ حضور نمودند وتابعہ ترکاٹ پلی وشاکوٹہ راکہ ضمیمۂ آن صوبہ بود مرمت کردہ استحکام داد وفوجی بجراست آن نواحی

برگماشتہ بجانب تنہر نگر رخش عزیمت جہاند و در معمورۂ الیانور و ڈیرپالہ عاملان و قلعداران مستقل مامور ساختہ شبانہ شب سمت سیرنگ و جھکیسر کہ مابین جوی کاویری و کورم واقع شدہ و دیرستان قدیم و معبد سترگ ہنود است بل بتانرگی و نضارت بے نظیر در ربع مسکون بیت ؎ دیرہا با سنگ صنعت ہم صنم بازین و زیب
مہوشان شوخ و شنگ و لعبتان دلفریب در تاخت و قزاقان را بمعانی غارت
فرمان داد تا دلیران بے باکانہ اسپانرا در آب زدہ بسان آتشہ کہ کوزۂ آب سرد بخواہش تمام میگیرد عبور کردہ دست یغما برکشادند و جملگی اجناس نفیسہ و زر و گوہر گرانمایہ آنچہ مطلب بود بہمدست نمودند و جوانان حسن پرست و عیاش دوشیزگان شکیلہ و کنیزکان ماہ پارہ از قوم برہمن و لولیان وغیرہ مع زر و زیور برحسب خواہش و آرزو گرفتہ آغوش عشرت را گرم ساختند و منجملہ اسباب غنایم ربع حصہ عاید سرکار نمودند و روز دیگر صاحبزادۂ تاجور ہر دو جو عبور کردہ بطرف کلی کوٹہ کہ شرقی قلعۂ ترچناپلی شش سنگیست رفتہ بود کہ نواب خود بدولت با فوج پرشکوہ بتصادم اطراف ترچناپلی کہ علت غائیہ انیہمہ اعمال جدال و قتال است و برہم زدن نظام آن محل متوجہ شدہ بود صاحبزادہ در اثنای راہ شرف بساط بوس دریافتہ فرد سامان غنیمت نذر گذرانیدہ یک یک داخل توشکخانہ نمودہ سرخرو گشت چون قزاقان و سوار ہراول لشکر ظفر اثر صبحی کرد قلعۂ شورش فزا شدند حتی کہ معمورۂ جوار قلعہ کہ گویا ہر دو بالذات متحد و بالاعتبار مختلف بود بغارت زدہ اکثر زن و فرزند رعایا را بہ اسیری بردند دران حال سرداری مستر ہال نامی کہ روبروی دروازۂ قلعہ در آراستگی نوملازمان جمعد قواعدی نمودہ بہ ششصد جوان شایستہ و دو ضرب توپ ارادۂ مدافعت خصم پیشوای ہمت خود کرد و توپ زنان

تعاقب غارت سازان گرفت و هزارها مردم شهر باقتضای جهل مرکب بمعاینهٔ صورت
محاربه همراهش شدند چون سواران قابوجو قدم قدم راه چرکل پاله که شرقی قلعه بفاصلهٔ
یک فرسنگ جریبی واقعه شده پیش ازان نواب خود بدولت با جمیع تفنگچیان و توپخانه
رسیده آسوده بود سر کردند چونکه سردار مذکور سواران را گریزان دید پی ایشان گرفت
و باندازی توپ پیش آهنگ گشته ایستاده بود و باز قزاقان برگردیده شمشیرکشان
و نیزه باز ان بر انجماعه سپاهیان برانگیختند سردار مذکور فرصت خورده اتواپ پیش رو
داشته شلک زنان باز استقبال نمود همینکه درمیدان پاله مذکور رسید از یک طرف
احشام خون آشام در رسالهای تفنگچی حمله کرده بتیر و تفنگ و خدنگ خارانشگاف
جرات دران راز بساط حیات بر داشتند و از دیگر جانب سواران خونخوار سپاهیان
جهانده در افتادند اگرچه سردار مذکور جمعیت خود را بقاعده درست مستعد داشته بود
اما از شور و غوغای نظارگیان بوالهوس که در صفهای افتادند فرصت شلک نیافته
دست جرات بر زمین ناکامی زد و نوملازمین او هیبت ناک گشته بنا دیق بر زمین انداخته
در گل و خلاب شالی زار فرو ماندند و برخی در خانهای رعایای آن قریه پناه گرفتند پس
باندک زمان سواران به شمشیر و تیر و پیادگان بناچخ و گوپال و تفنگچیان به سنان یک یک را
دوخته از خون دشمنان ساحت آن زمین را چون صحن آسمان رنگین ترساختند
قضا را سردار آنجماعه که از چنین دستبازی چرخ غافل بود بلا اندیشه راه قلعه سرکرد
در انوقت جان بازی از ملازمان حضور علی نواز نامی از جمیع سواران سبقت کرده شمشیر
بر سرش زد اتفاقا هوای شمشیر تا بموی سر رسید و او بسلامت داخل قلعه گردید
بالغرض چند بقیة السیفان را اسیر کرده معه اسباب رزم آنجماعه حاضر حضور ساختند

نواب ظفر رکاب سرہای مقتول بچند سبد کلان بار کردہ بنا بر عبرت بہ اندرون قلعہ
فرستادہ پیغام داد کہ اگر زود قلعہ بگماشتگان حضور سپارند بہتر است والا سرہائے
قلعگیان در اندک مدت بہمین دستور خواہیم برید پس ہمون میدان پالہ مذکور نصرت گاہ
انگاشتہ مضرب خیام و منصوب اعلام ظفر انجام فرمود و حال آنکہ قلعگیان از احساس
این حال نقد حواس باختہ باطراف بروج و حصار نقش دیوار و دست بیکار بودند و درہائے
قلعہ ہمچنان کشادہ بودہ و از مبادی حیرانی چنان پنجۂ تدبیر و راز کار داشتند کہ با وجود
قرب جلادت پیشگان عرصۂ رزم نہ یارای دفع و انتظام و نہ رای منع اقدام ہمتا
غشاوۂ غفلت بر چشم شان گذاشتہ شدہ بود نواب بہادر کہ غافل از وقایع چنین
حال محصوران بود وصاحبزادہ را با موسی لالی نامزد ساخت تا بہ سعی دو سہ روز مصالحہ
مورچال و اسباب یورش یعنے نردبانہا و پشتارہ گیاہ و پیشتہ ہای شاخ اشجار
صحرائی برای پر کردن خندق جمیع کند کرنل لکسن بہادر و شادی خان تحصیلدار آنجا
و مستر ہال بسبب عدم فوج کہ از پنج شش صد مردم زیادہ نبودند لا علاج شدہ ہمہ
شہریان را چہ از ہنود و اسلام بتقرر ماہیانہ و روزمرہ فراہم ساختند و آہنگران
و زرگران را بتوپ اندازی مامور کردہ در ہر برج و بارہ ہیئات مجموعی داشتند و ابواب
مفتوحہ قلعہ را مقفل ساختند و افواج قاہرہ در ملک تجاور و اقصای شہر نگر کہ ہجوم آورہ
بودند قطع نظر از رعایت رعایا و حمایت برایا بہ سیاست خصام اشتغال ورزیدند
چون تغیرات حوادث دوران در ان سرزمین شایع و ذایع گردید جنرل کوٹ باستماع
این ہمہ خرابی آن دیار بے نظیر و ورود جہازات بنگالہ با جمع کثیر و ہم بمعاینۂ تصادم
طوفان کاری سپاہ نصرت فرجام گسستگے طناب خیام استقامت آن مقام

برخت اقامت بربستن صلاح اندیشیده بطرف محمود بندر سلمبر کوچید هرگاه که همه لوازمات
یورش از راه چرکل پاله متصل دروازه انبارها جمع گردید واز طرف ورور پاله نزد درگاه
نتهڑولی سرمست کنعانی توده توده فراهم گشت فدائیان دولت خداداد در فکر یورش
بودند که بیک ناگاه عرضی میر علی رضا خان وعرضداشت دیگر سرداران بمسامع جاه وجلال
رسید که جنرل کوٹ بونور سامان جنگی عازم محمود بندر است اگر آنحضرت باسپاه کینه خواه
توجه فرمایند بسهل ترین وجوه بزودی دفع ورفع ارباب نفاق گردد نواب خود بدولت
همون زمان باتمامی لشکر وتوپخانه برسبیل یلغار در تاخت وصاحبزاده هم مصالحه موجال
را آتش زده از عقب روان شد چون جنرل موصوف از جای خود حرکت کرد وهراول
لشکرش که در اصطلاح انگریزان پکٹ نامند در سواد قریه ناگور رسید سدی هلال بخشی بر
آنجماعت اسپان انگیخته درآویخت وباستعمال تیر وکمان وزنبوره وشمشیر بران آویزش
سخت رو داد واکثر مردان کاری طرفین بمعرض هلاکت وتلف درآمدند قضارا بخشی مذکور تیر و
تفنگ وزخم سنان بسیر جنان قدم کشاد ولال خان کامیخانی همون روز از جاده سعادت
منحرف شده طریق حرام نمکی پیمود چه مع رساله سوار خود گریخته به لشکر جنرل پیوست پس
جنرل از انجا راست بمحمود بندر رفته آن روز مقام کرد وشب بر قلعه سلمبر یورش کرد قلعدار
آنجا یوسف خان نامی که مرد شجیع بود با سیصد پیاده داد قلعداری وجوانمردی داد و
بریزش تیر وتفنگ وبان وحقه های آتشین بدفع حمله کنان پرداخت چنانچه دو سه صد
مردم از لشکر انگریز جانها بی مطلب باختند بعد ازان جنرل بهادر بحسب اتفاق وقت
بی نیل مقصود برگشته مراجعت به بندر مذکور نموده بود که نواب پاشنه کوب در رسیده
سر راه گرفت واز یمین ویسار محیط جماعت انگریز خونخوار ودر معبر آنها حصونی چند به آلات

حرب مستحکم بربسته سد راه و مانع گذرگاه شان گردانیده خود بدولت در میدانی به پناه
ریگ توده بکرسئی زرنگار چون آفتاب عالمگیر یک تنه جلوس کرده بنظاره حسن تردد
و کوشش فریقین همت گماشت و میر علی رضا خان بفرمان ترکتازی برعقب آن لشکر
مامور گردید جنرل کوٹ چون بحر بلا گرد خویش جوشان دید لسبر داران جهازات فرمان داد
تا بمجاذات لشکر هنگام کوچ برابر آیند و در حوادث جنگ اعانت نمایند پس از راه
ساحل روان شد و تمامی بهیر و بنگاه را متصل بموج دریا داشت و بملاحظه عروض
تخلل این موانع پای سعی در میدان مبادرت نهاد و بالجمله بمجادله و مبارزت مخالفان را
از پیش رانده بران حصارها دست یافت دران حال صاحبزاده و موسی لالی سد راهش
گشته با رساله های محمد علی شجیع و سید حمید و شیخ عمر وغیره به شکست اعدا سعی موفوره
بجا آوردند تا آلفنگیان و گولندازان را رحمی بحال آن لشکر نموده بانواع آتشبازی
سر و سینه های زرین گیران می سوختند و باندران حسب الحکم والا یک یک کس از پناه
اشجار کیوڑه که دران نواح بسیار بود در بهیربان ها پرانیده بچپارگان را هراسان و
زیروزبر می ساختند غرض تا دو پهر آتش کارزار سر بشعله کشیده هر طرف از کشته ها
کشته ها نمودار گشتند جنرل بعد فراوان تحمل و رایگان و تلف شدن اکثر مردان جنگ و اهل
بهیر چونکه دو منزل جهاز از طرف گوڑلور رسیده برابر لشکر در دریا ایستادند برگردید و بقواعد
درست صفوف آراسته بطرفیکه نواب آرمیده بود راهی شد هر چند سوار و رساله های
مردم بارکه بدفعش سعی کردند آخر تاب حمله اش نیاورده ناکام برگشتند و بضرب گلوله های
انگریزی اکثر مردان کاری مجروح و مقتول شدند نواب چونکه جرات سپاه خصم مشاهده
نمود منفعت خونریزی خلایق نامنظور جناب والا بود فرمان داد که اتواب عقب کشیده

میدان

میدان وسیع بگیزند پس سپاہ ناموس پرست ہمچنان لعجل آورزند درین اثنا میر علی
رضاخان ازراہ ساحل دریا با جمیع سوار اسپ جہانیدہ خواست کہ ہنگامہ رستخیز
برسپاہ خصم واہل بہیرش گرم سازد و داد ستیز دردہنا گاہ از جہازی گولۂ توپ پریدہ
بازوی ہمتش شکستہ از فراز مرکب بزرمین آورد و سررشتۂ حیات مستعارش گسستہ بہ
وساقی قضا شربت اجل در کامش بریخت ہمراہیانش ہجوم کردہ خداوند نعمت خود را
در پالکی خوابانیدہ بحضور آوردند نواب را اگرچہ از معاینۂ حالش رقت عظیم دست داد اما
بمقتضای وقت بمصابرت وشکیبائی عمل کردہ جبین ابرو نشد و برقع پالکی بدست
برداشتہ دید کہ شاہباز روحش بیک جنبش تبسم بسیر جنان پرواز کرد و از کشتہ شدنش
در حشرگاہ نواب بہادر دریک کونہ نشستہ رودادپس ہمون زمان لاشش بصندوقے
سپردہ روانہ سرپنک پٹن فرمود و تمامی لشکر و خزانہ و جواہر و دیگر اسباب و اسپ
وفیلش موجب فردیاد داشت حوالۂ صاحبزادہ والاقدر کہ حقیقے ہمشیرہ زادہ اش میشید
نمود و قمرالدین خان پسرش را کہ بہ سن تمیز رسیدہ بود اگرچہ او از بطن حرم عاصمہ متولد گشتہ
اما لیاقت تمام و شان سرداری داشت در حضور طلبیدہ بآئین تسلی بر سرش دست
بادولت گذاشتہ بخلعت ماتم سرفراز ساخت و نوبت و نقارہ فیل و عماری و غیرہ
اسباب جلوس دولت و لوازمات شوکت پدر مرحومش برادیحال داشت و بنابر
تربیت دستش بدست صاحبزادہ والاقدر سپرد چونکہ تفرقۂ عظیم بحال منصوران راہ
یافت دران روز صلاح در جنگ ندیدہ عنان توجہ بصوب نیگلاپیٹہ در تافت و
لاشہای فدائیان خود را بمہد زمین سپردہ مجروحان را در ڈولی و پلنگ برداشتہ
روانۂ ارکاٹ فرمود و سید صاحب از ہمون مقام مع دستۂ خود و چند پیادگان

به بندوبست مواضعات وقلعجات متعلقهٔ تجاور وفتهرنگر دستوری یافت چون
جنرل ازان زرمگاه کامیاب برآمد باز به پهلیچری آمده ازانجا ازراه پرموکل گڈه چنگل پٹ
داخل فرنگی کوه گردید وهرگز کسے جا توقف نه نمود وقزاقان جلادت شعار اطراف آن
لشکر شورزور باز پرسس ریخته ناسخ داستان رستم واسفندیار گشتند نواب هم از
فرودگاه خود نهضت فرموده ازراه ترواڈی وبیلپور سواد معمورهٔ تنڈی ولم را مقر
رایات ظفرآیات ساخته مقام فرمود اتفاقاً چند سوار اصطبل برای کاه وهیمه درحدود
پرموکل گڈه شتافتند ودر باغی که از کوه یک فرسنگ فاصله داشت بکار خود اشتغال
داشتند سردار آن کوه از بالای کوه نگاه کرده چند تفنگچی را با یک جمعدار دستوری داد
تا او از پناه بند تا لاب آن قصبه ببباغ مذکور رسیده بران جماعه شلک پراگندگی ریخت
چون آنها بے خبر بودند از صدای شلک برهم خوردند وبعضے اسپان گذاشته راه عافیت
سرکردند وبعضے بے نیل مقصود جان بحق تسلیم نمودند جمعدار مذکور اسپان آن جماعه
گرفته مراجعت بکوه نمود همین که نقیبان لشکرین خبر بسامع شریف ملازمان حضور رسانیدند که
درین نواح یک کوه بضبط قلعداران سرکار نیامده قلعدار آنجا بحال اکثر رعایا ولشکریان
تصدیع میرسانید چنانچه امروز چند اسپان پایگاه بعد کشته شدن راکبان غارت برد
به استماع این خبر نایرهٔ غضب حیدری ملتهب گشته سپاه کینه خواه را به تسخیر آن کوه نامزد فرمود
وخود بدولت هم ازانجا حرکت کرده درمیدان فرودگاه که روشن خان خیمه وخرگاه
بپا راست چون سرداران شجیع ازدو جانب هجوم کرده کوه را مرکز وار درمیان گرفتند
وصاحبزادهٔ ظفراثر وموسی لالی از عقب کوه سیبها پیش رانده گولندازان را به شکست
حصار مامور ساختند پیادگان با وصف ریزش گلولها وتلف جانها از پناه سنگها

صعود

صعود کردہ در پائین حصار قایم شدند اگرچہ در قلعہ سیصد مرد جنگی مع اسباب رزم و ذخیرہ
بود اما قلعدار آن قلعہ شیفتہ حسن و جمال فاحشہ نامسلمانہ بود بہرام دل شکنیش منظور
نمیداشت چونکہ آن فاحشہ را مستبد و مصر در صلح دید روز دوم ازین معنی پہلوتہی
ساختہ پای بمیدان مردی فشرد روز دیگر آن فاحشہ از روی ناز بیحیائی دست الحاح
بدامن التفاتش زدہ گریہ کنان گفت اگر ارادۂ جنگ داری اول مرا قتل کنید و بعضی مردم
نیز درین مشورت با وی موافقت کردند بس خاطرش عزیز بود بہ صلح کردن خواست دران
حین صوبدار یکہ شیخ عبد القادر نام داشت عہدہ قلعداری بذمۂ خود گرفتہ شش روز
جنگ کرد چونکہ او از زخم تیر و تفنگ اہل مورچال کشتہ شد روز ہفتم کہ دیوار قلعہ ریختہ
شدہ تاب مردی از دل قلعگیان رفتہ بود سردار قلعہ دست ارادت بدامن اطاعت
نواب زدہ قلعہ بہ فدائیان دولتخواہ سپرد پس نواب آن کوہ را بحفاظت بندگان
عقیدت سرشت گذاشت و بمرمت آنجا فرمان دادہ سمت قلعہ وندواسی نہضت
فرمود مخفی نماند کہ جنرل موصوف خبر محاصرہ پرموکل گڈہ شنیدہ دو رسالہ تفنگچی مع سامان
رسد و سرب و باروت کومک روانہ کرد چنانچہ آن مردم تا حدود اچیرواک رسیدہ بودند
بر تسخیر شدن آن قلعہ واقف گشتہ از انجا شبگیر زدہ داخل قلعۂ وندواسی گشتند و قلعہ
را استحکام دادہ آسودند چون نواب بدان جانب شتافت ستہ چہار روز مقام کردہ
تدبیرہا بکشایش قلعہ بظہور آورد و حملات دہشت انداز بکار برد سودی نیافت و
بہ بندوبست بعضی امور دولت کہ اہم ترین مہمات بود متوجہ ارکاٹ گردید و موسیٰ
لالی و سید حمید و شیخ انصر را با فتتاح آن قلعہ مامور کرد پس فرانسیس و دیگر سرداران از
اطراف مورچال زدہ انواب قایم کردہ بہ شکست و ریخت حصار قلعہ ہمت گماشتند

چنانچہ دراندک مدت دیوار ہم شکستہ شد و حملہ ہای اعدا شکنے ہم بعمل آمد با این سردار
قلعہ دل از دست نہ دادہ مردانہ وار میکوشید و ہر بار بدفع یورش کنان پرداختہ کامیاب
برآمد دران حال موسیٰ لالی چون دید کہ ایام محاصرہ بامتداد کشید و کاری دست بستہ
بظہور نرسید و سردار قلعہ بامر قلعداری تجربہ تمام دارد با دیگر سرداران بتجویز کردہ چنان
مقرر ساخت کہ فوجی را مثل لشکریان انگریزی آراستہ از لشکر خود جدا کند و شبانہ شب
بفاصلہ یک منزل براہ کرکٹ پالہ و چنگل پٹ بفرستد و سردار فراسیس را کہ در زبان
انگریزی نوشت و خواند آن قوم مہارت تمام داشت متعین آن فوج نماید تا بطور کومک
اندرون قلعہ داخل شدہ قلعہ تفتیح سازد پس ہمچنان کرد و سردار مقررہ را تعلیم فریبیدن
کردہ بدستور مرقومہ روانہ نمود و او خط انگریزی موسومہ قلعدار بدین مضمون ترقیم و تبلیغ ساخت
کہ من بجمعیت گران از مدراس مع سامان رسد بہر گوشمالی معاندان نامزد شدہ ام شما
خبردار باشید کہ فردا پیش از ہشت ساعت روز برآمدہ داخل قلعہ میشوم و غنیم را شکست
میدہم چون خط مذکور بصحابت جوڑی ہرکارہ بسردار قلعہ موصول گشت اگرچہ بمجرد وصول
خط سردار قلعہ را ابتہاج رو داد و بدریافت مضمون زبانی نامہ بران اثار بشاشت ظاہر گردید
اما از اہم کاتب کہ بران خط مرقوم بود متامل و متحیر گشت زیرا کہ صاحب آن نام بنابر فراہمی رسد
گاوان توپ کش بطرف سیکاکول و گنجام رفتہ و این معنی بسردار قلعہ نیکو ظاہر شدہ بود بعد
اندیشۂ دور و دراز بفراست کہ العقل نصف الکرامات واقع است
دریافت اخلبکہ موسیٰ لالی فتنہ برپا کردہ و شعبدۂ تازہ برانگیختہ باشد پس در رد و قبول
این معنی بود کہ روز دیگر آواز شلک و صدای توپ بر راستۂ مرقومۃ الصدر برخاست سردار
قلعہ باستماع آن از دوربین نگاہ تیز کشادہ می بیند کہ شلک ہا درمیان دو فوج باہم متصل

می پرند و طرفین مجروحی و مقتولی بچشم در بین مشاہدہ کردہ نمی شود بلکہ صرف صدائے بارود
بے گلولہ بر می خیزد و دود بر ہوا چتر بر می بندد تا رفع منطنہ اش گشتہ شاہد یقین بروی نمود
و یقین دانست کہ فریب است پس ہمہ جمعیت را بر ہمین طرف نشاندہ چند ضرب از گولہائے
انگوری پر کردہ مستعد داشت کہ جماعۂ مذکور عنقریب سید سردار آن جماعۃ بزبانی ہرکارہا
پیام فرستاد کہ الحمد للہ ما بخیریت رسیدیم باید کہ باب قلعہ وا کنید تا ما ہمونجا آمدہ با شما
ہمکلام و ہمطعام شویم قلعدار در جواب گفتہ فرستاد کہ جمعیت خود را بیرون قلعہ
یعنے آن طرف خندق فرود آوردہ تا وا کردن دروازہ کہ دیوار مستحکم عقبش برداشتہ
شدہ است و شکستن آن دیوار را فرصتے می باید شما ہمونجا آرام یابید القصہ چون آنجماعۃ
بجای مذکور بیاسود سردار قلعہ ببرجی آمدہ حرکات و سکنات لب و لہجۂ آنہا بغور
مشاہدہ کردہ حکم داد تا توپچیان و بندوقچیان شلک ہا از بالای حصار ریختہ دمار خیرگی
و دماغ شجاعتی از روزگار آن جماعت بر آوردند چنانکہ بحال سردار و سپاہ تزلزل عظیم
رو داد تا آنکہ بہ برداشتن بنادیق و دیگر اسباب فرصت نیافتہ فقط از جان فایر لشکر
خود شدند غرض بفراست تمام سردار قلعہ از اعادی فریب نخوردہ منظفر بر آمد چون نواب
خبر بے تدبیری قلعہ کشائی و ہزیمت لشکریان خود استماع فرمود خشم آلود گشتہ فرامیس را
با دیگر سرداران مع فوج بحضور طلبداشت و محاصرۂ سوار اطراف آن قلعہ بود ۔

کیفیت رسیدن فوج از صوبۂ بنگالہ بمدراس و کوچیدن جنرل کوٹ بقصد بردن رسد بہ قلعۂ رای ویلور و تعرضات نواب بہادر و واقع شدن جنگ ہا و دوبار معاودت کردن جنرل موصوف بمدراس

وآخر رسانیدن رسد کرت اولی وفتح کردن انگریزان قلعه چیتور را و وقایع جنگ نواح سولنگر و تریاسور و برگشتن نمیندار کالستری بمراج از نواب بهادر و تاراج کردن صاحبزاده فوج انگریز را در سواد پنانیلور متعلقه تجاور مع دیگر کیفیات روداد سن یکهزار و یکصد و نود و شش هجری آنکه

هرگاه که جنرل کوٹ بعد جنگ محمود بندر مراجعت بمدراس نمود از بنگاله جمعیت شایسته یعنی پنج هزار جوان بارود و رساله فرنگیان با ساز و سامان اعداکش و گاوان توپکش وخزانه مع شصت هفتاد کشتی پر غله رسید جنرل موصوف عجب عجبی بکثرت فوج بهمرسانده لشکر بیاراست و از فرزندان محمد علی خان سیف الملک نامی را همراه خود گرفته بعزم رسانیدن رسد بقلعه رای ویلور از راه تروالور طاهرخانی مانند پلنگ شکارجو پیش آهنگ گردید طلایه داران خبر کوچ جنرل بنواب بهادر که رونق بخش بلاد ولیسور و وال پندل بود رسانیدند از انجا مع لشکر و توپخانه از راه کندا پور عرف کاویری پاک بدانجانب نهضت فرمود و جنرل پیش از انکه مقابله با عساکر نصرت ماثر رود بهار تروالور شبگیر بازده در سواد شمالی معرکه گاه کرنل بیلی فرارسیده مقام کرد روز دیگر چونکه شیر فلک رمه کواکب ابیک حمله فرو برده بادبان و پنجه خون آلود از صحرای مشرق برآمد جنرل از جای پیشتر حرکت کرده بمیدان وسیع و عریض رسید همگون زمان فدائیان لشکر نواب باسمندان باد پیما انگیزها کرده دل از هستی خویش و بیگانه برداشته گرد پیش مستعد شده هنگامه آرا گردیدند و درین مصاف که از حین طلوع شمس تا دو پاس نوایره دشمن سوزی علی الاتصال گرم التهاب بوده چه صواعق محرقه کز زبان زبانه بندوق در اظهار حجت سوختن دراز نداشت

وچه بوارق خاطفه که ببرق اندازی توپ بخرمن هستی خان بیکار خنده نرد وصاحبزاده
از طرف میمنه آهنگ ستیز روز اخیر نموده تفرقه تمام در اهل بهیر وسپاه چندا ول فرنگ انداخت
و هزارها مرد وزن را تته تیغ وتیر کرده بیک حمله متفرق وگریزان ساخت وبعضی از سرگردهای
فرنگ نیز پای مردی بکار برده بے محابه بجرات سعی کردند وبر سر آن لشکر انبوه بی سروپا
تاخته بجقه بازی سوزاندند وبه دو دانگیزی هلاک از پیش راندند القصه سرداران فرنگ
بغرور مدافعت عارضی آن خاص نوع سافل در عرصه گاه عام خوشحال و شادان بمقام
آنها قیام کردند چونکه درین زد وخورد اکثر سامان رسد غلات پامال سم ستوران عساکر
فیروزی گردید وبهم سانیدن آن ضرور بود معاودت بمدراس نمودند وبگرداوری زاد
ومواد مهم جدید اشتغال ورزیدند ومرت بعد اخری همبرین نمط پای مردانگی براه قصد
اول نهاده راهی شدند درمیدان تریلپور مجادله ومقابله با دلیران حیدری واقع شد

تبیینش بهیئت مجموعی این است نظم

دو لشکر مقابل برآراستند	کمر بسته برکین بهم خاستند
ازین سو یلان غضنفر نژاد	دران سوی گردان رستم نهاد
دورایت به بیجا برافراشتند	بخون ریزی یکدگر تاختند
چنان مجتمع گشته باهم سپاه	ممیز نشد از دو لشکر نگاه
به تیغ وسنان بسکه آهیختند	دو سیلاب رنگین خون ریختند
چو شمشیر بر مغفر انداختند	زبسے سر کشان را سر انداختند
ز میغ عروسک برون جست برق	تپ ولرزه زان شعله گرفت شرق
زبس گوله گردید آتش فشان	که در شش جهت داده راتش نشان

ہر آن گولہ کو آمدی از ہدف	شدی ہستیٔ کینہ خواہان تلف
سیاہی ز سیمای اعداد مید	سپیدی ز بخت بدشتان رمید

ازین طرف مستان خمخانۂ تہور بے کیف و کم تکلیف نشائی سربازی از شعور بیگانہ و ازان سو شیران بیشۂ شجاعت بے بیش و کم با پیشۂ پیش دستی آشنا گاہی از نیجانب زمزمۂ زنگولہ خارج آہنگ گلولہ ساز پردۂ سخت جانی سوختگان میشد و گاہی ازان صوب برہم شکنی نیستان سنان و سنبلستان تیر اجل پیکان بقانون صدای موسیقار زخمہ زن تا نفس نالہ پرداز سینہ ہای زخمی سپوختگان میگردید چون آن نوبت نیز از ہیچ جانب تقصیری و تفریطے واقع نشد و کارزار خصمین از ہر قسم فنون جنگ آوری علی السویہ بمیزان معادلت و مقاومت راست آمد با این تزلزل عظیم در لشکر انگریز رو داد چنانکہ گلولۂ توپ ازان طرف رسیدہ پای تردد کرنل اسٹوٹ بہادر شکستہ سپہ سالار لشکر را در تشویش انداخت علاوہ بریں خیال آنکہ از صدمۂ گلولۂ دیگر اسپ خاص سیف الملک از پا در آمد و دل دلاور پیش دو پارہ گردید الحاصل در آن حال شب بر سر دست آمدہ جہان را تیرہ و تاریک و جنگ دو شیر دلیر موقوف گردانید سپہ سردار لشکر انگریز ان شب بصد فکر و کاہش بروز آوردہ صبحی با ئین درست ازان مقام کوچیدہ خود را باز بسر حد تروالور رسانید و سیف الملک سایہ پرور و جنگ نادیدہ را کہ بصدمۂ گلولہ ہول زدہ گرفتار تپ و لرزہ گردیدہ بود سلامت بہ پدر رسانید بعد ازانکہ لشکر انگریز فایز تروالور شد نواب از انجا کوچیدہ رونق بخش شہر ارکاٹ و بحسب دلخواہ مامور نظم و نسق آنجا گردید و ہمدرین اوقات جوا سیس حضور خبر آمد جہازات فرانسیس یعنی عبور موسی بہوسی سپہ سالار فرانسیس و سانحہ لشکر انگریز کہ از ترچناپلی و تجاور جمع شدہ بتسخیر قلعۂ ناگ پٹن و تنبیہ

ولندیز آنجا شتافتہ بود یک معروضداشتند مخفی نماند چون پیشتر نواب بھادر
باسپاہ وحشم متوجہ نواح تجاور بود ولندیز ناگ پٹن فی الفور کس بحضور فیض گنجور فرستادہ
راہ مصادقت وموافقت درست ساختہ مطیع ومنقاد گشت نواب بعد از تمہید قواعد
عہود در مقام خاطر داریش آمدہ آلات وادوات جنگ یعنی توپ وبندوق ولوازمات
آن صندوق در صندوق ودیگر سامان ضرور از قسم بلور وجزان بقیمت لایق از وگرفت
ودو ہزار پیادۂ احشام بکومک اورواند فرمود ہرگاہ جنرل کوٹ عازم مدراس شد نواب
ہم در قلعچہ ترکاٹ پلی وشاکوٹہ وکاٹ مینار گوڑی فوجی تویدل داشتہ بتعاقب لشکر جنرل
معزالیہ متوجہ این نواح گردید سرداران ترچناپلی وتجاور حسب الحکم گوزر بندر مدراس بعد
اثبات تقصیر پذیر چونکہ او بحضور سامان جنگی گذرانیدہ بود بفراہمی پنج شش ہزار
سپاہی واتواب گران سنگ در تاختہ قلعچہ پٹن مذکور را محاصرہ کردہ سعی بیشتر بکشایش
آن حصار العمل می آوردند وہر چند در صدد منع زرم وسپردن قلعہ بہ صلح بنصایح پیش آمدند
پیام شان مفید نیفتاد تا کاربدان انجامید کہ حارس قلعہ دل از ہستی خویش برداشتہ باسپاہ
خود وپیادگان مدد حق مردانگی ودلاوری ادا میکردند دران اثنا جنرل منرو کہ از ایام معطوف
کردن عنان عزیمت از سوادِ تنجی بعد برہم خوردن جمعیت کرنل ہیلی ذخیل کارکمپنی نہ شدہ
خانہ نشین بود حالیا برحسب صلاح وصوابدید جنرل کوٹ باد وصد فرنگی وسواری جہاز متوجہ
آنصوب گردید وبعرصۂ دہ روز بعد تلف ہزارہا مرد طرفین قلعۂ مذکور فتح کردہ مع اسیران آنجا
باز از راہ دریا مراجعت بمدراس نمودہ بود سید صاحب سپہ سالار اگرچہ بکومک ولندیز جہد بلیغ
نمود اما فتحیاب نگردید پس ازان کرنل برکنفٹ بچہار ہزار مرد دم بارد ہفت ضرب توپ وچند
سوار ترپ از طرفین پٹن مذکور بعد بندوبست آنجا برگشتہ چونکہ آن میدان از وجود شیران

جہان گرد خالی دید بطرف کاری کل و تلنگواڑی رسیدہ بود کہ صاحبزادہ اعداشکن با
بہادران شیرافگن بنظامت آنطرف دستوری یافتہ مانند تیرے کہ از زہ برجستہ بر سر ہدف
میرسد پرنزول بدان بلاد انداخت کرنل مذکور از انتشار خبر آمد جہازات فراسیس اعانت
نواب بہادر بتجاور آمدہ بعزم حراست قلعہ گوڈلور مبادا کہ فراسیس در آنجا عبور نماید
پیشتر کوچید و در سواد پنانیلور کہ شرقی تعلقہ کمکن برکنار جوی کورم واقع شدہ در باغ
نارجیلی فرود آمدہ بود کہ طلایہ داران مفصل این سانحہ بمسامع صاحبزادہ رسانیدند تا
آن شیر میدان شجاعت برسراغش دویدہ شبانہ شب گرد باغ مذکور طلایہ حاضر داشتہ
مستعد بود صبحی چونکہ سردار مسطور طنبور کوچ نواخت صاحبزادہ از دو جانب بہ توپ اندازی
فرمان داد پس گولندازان چنان شست اندازی نمودند کہ تا اجتماع آن مردم از
صدمات شکست درختان نارجیل نصف جمعیتش پامال حوادث مرگ گردید بالجملہ بعد
صفوف آرائی رزم مع اتواب در میدان آمدہ یک دو ساعت داد مردانگی چون عبور
از اطراف آن محل صدمہ بیم و خطر داشت و شخص خیال سلامت و امنیت از انجا بفرسنگہا
شتافت از کردار خود پشیمان گشتہ دیری کہنہ را کہ در آنجا بود دستظہر خود ساختہ آسود و مستمر
تا مسند امی سردار سوار از یک طرف بر قشون نصرت مشحون زدہ بمردانگی راہ بتجاور سر کرد دلیران
پایگاہ تعاقبش تاختہ چند سوار را مع اسپ سلاح ایشان اسیر کردہ آوردند و سید غفار صوبدار
ہم ہمون روز دستگیر شد القصہ سپاہ نصرت شعار بضرب اتواب دیوار دیر شکستہ پناہ
گرفتگان را بے پناہ کردہ وقف تیغ بیدریغ ساختند و احدی را زندہ از جان نگذاشتند تا صاحبزادہ
ظفر آمادہ جمیع اثاثہ و سامان آنہا برداشتہ از راہ لعل پیٹھ بکوڈلور رسیدہ غربی قلعہ بفاصلہ
یک فرسنگ فرود آمدہ بود کہ جہازات فراسیس در مستقر لنگر فایز شدہ استاد سپہ سردار

فراسیس لقلعدار انگریز پیغام سپرد قلعہ فرستاد حارس قلعہ جنگ مناسب وقت ندیدہ
فردیا دداشت اسباب و آلات احراب جزو کل بتفصیل ذرہ بہ ذرہ نزد سپہ سالار موصوف
فرستادہ رسیدش گرفت و خود حسب الحکمش سوار کشتی ہا راہی شدہ بر قلعۂ صدنگ
پٹن کہ در استجارت ولندیز بود فرود آمد اتفاقاً سرداری با دو صد مردم بارود و ضرب توپ
و چیزی اسباب جنگ بعزم تسخیر آن قلعہ از قلعۂ چنگل پٹ رسیدہ بود ہر دو اتفاق
کردہ فرنگی آنجا را کہ ارادۂ جنگ نداشت بہ صلح با خود گرفتہ و قلعہ را شکستہ باز بہ چنگل پٹ
مراجعت کردند چون سپہ سالار مذکور مع جمعیت خود کہ چہار ہزار سپاہ اہل ولایت بودند
در حصار گوڑلور فرود آمد صاحبزادہ بعد دو روز از سپہ سالار مسطور ملاقات کردہ تجدید میانی
اتحاد دنیوی را مستحکم ساخت و فرمود میباید کہ زود با سپاہ خونخوار و چشم عدو گذار متوجہ
گشتہ ممد و معاون ما باشید تا سہل تر بہ قلع و قمع اہل نفاق و خلاف پرداختہ ہر یک
ببلاد قلمرو خویش مراجعت نمایم سپہ سالار مزبور کسل راہ دریا و بی تیاری سایر ادوات
رزم و پرخاش را وسیلہ ساختہ چندی مہلت خواست و نواب ہم از رسیدن فراسیس
بہ گوڑلور بموجب قرارداد و ملاقات صاحبزادہ و الا نژاد آن و ترغیب و تحریص در دفع
اہل فساد و عناد آگہی یافتہ سمت بیلپور بر راہ گوڑلور رونق افزا شدہ بود کہ صاحبزادہ فائز
حضور شدہ مہلت خواستن فراسیس و دیگر کیفیت مشروحاً معروض داشت آنجناب والا
چند راس گاؤ توپ کش مع دیگر سامان ضروریش روانہ داشتہ مراجعت بطرف ارکاٹ
فرمود و بمو کلان نواحی ویلور مجدداً فرمان از دیاد تنگ عیشی ساکنان معمورۂ خراب انجامش
صدور یافت تا محاصران آنجا علی الدوام بر سر رود خانہ یعنی خندق و مسافات قریبہ
کہ از مضافات قلعہ بود بقرینہ طلایہ استحضار داشتند چنانکہ موضعیکہ بیرون دانۂ غلہ

بمستقر خود از بردن مجال نبود و طایری باگوشت طعمۂ خود بعلت بیم جان از بالائے
برقندازان آنجا بال پرواز نمی کشود پس در ایام معدود چندان قحط دران خرابہ روی
داد کہ از نایابئ قوت و افراط ناداری آشوب شہر مضمون شہر آشوب مطابق افتاد
و قحط اجناس غلہ و غم و غصۂ عدم ساز و برگ و پاس سامان قوت معاش مردم شد یعنے
بقالان شہر بسودای تہی دستی سود خود در زیان انداختن سنگ و میزان دیدند و تنبولیان
از بے برگی بجان سپاری دست از ورق گردانی ساز و برگ زندگی بیڑہ چون بیڑۂ پان
پردا شتند و طباخ بہ بینوائی نان در شکم تنور نیافتہ جز آتش جوع در تنور شکم نتافتہ و زرگر از
بے زری باضبط نفس ساختہ بعوض گداز شش زر در بوتہ ہر دم جان خود را گداختہ حداد از سرد
مہری روزگار آہن مراد در کورۂ آرزوی سرد دیدہ شیوۂ دست بہ سینہ زدن چون سندان
بر تپک برگزیدہ و مسکر تمنای بربخ بربخ سفر افتادہ تردہ فروش از نایابئ آبروی سبز بختی دست
از ترہات سبجی بربستہ سر خود چون کدوی بیمغز شکستہ و قصاب بہ بے پایگی دشنہ بر گلو
آوردہ دوکان خود فروشی مسلخے وا کردہ و صیقلے بکار رفتان خود را سرگردان نمودہ آخر بمصقلۂ
صبر زنگ کلفت دل زدودہ و حجام حاصل موتراشی یک سر مو در بساط محقر خود ندیدہ بسان پیکر
آینہ سراسر چشم حیران گردیدہ و صباغ از شرم بے رنگی و شوربختی رنگ سرشک ارغوانی از پردۂ
دیدہ پریختہ آب چہرۂ معصفر چون زرد آب فرو ریختہ و عصار چون کاوش ہمہ روز بکاوش
جگر و کاہش دل بکارگاہ گرد شہر میگردید کنجداری روغن چراغ در شبستان تیرہ روزی او
نمی نمود و باورچی بہ طمع خام ہوس پخت طعام زنگ از تہ دیگ می تراشید و بقفان ناداری
دماغ قناعت می خراشید المرام اکثری نامستطیعان بے استقامت چون کشتی طوفانی در ورطۂ
ہلاک افتادند ازین علت جوق جوق از دایرۂ آن مہلکہ بیرون برجستند و بہر ناحیہ کہ توہم سلامت

(۱۲) [illegible]

رهنمون شان گشته راه خود ها پیش گرفتند و برخی بسر خوشی باده بی خمار ان مع العسر یسرا
نشئه همت رسا یافته عاقبت همان مضیق را توشه عافیت پنداشتند و بذیل کرم کریم
مطلق که قاضی الحاجات و کافی المهمات است تشبث نمودند و در حینیکه هلال سلخ
شهر شوال از مطلع شام غرهٔ ذی قعده نمایان شد فرستاده کرنل ویلور که مهام حکومت
انجا بوی مستحکم بود انگشت نمای خاص و عام اهل مدراس گردید و از احوال زار و نزار
منحنیان قلعه ویلور اشارت بماه کرد که از چند ماه درین سال غرهٔ زاید النور طلعت روشن
جبینان آنجا با محاق روز تیر انقلاب سال و ماه تحت الشعاع آمده و بیاض روز منخسفان
تیره تخت سیاه تر از شبهای دیجور گشته جنرل کوٹ از معاینه اینحال تنگ عیش گردیده در
چاره کار درماند و آن فرستاده دل از دست داده را با بدرقه بشاشت قدوم شکر
باز برانند و خود پس از اتفاق راه ویلور سر کرد تا رفته رفته از پناه جنگل ناکلاپور و شولنگر
و کوهستان چتور قلعچه چتور را که ساکنان و محافظان آنجا خبر تاختن جنرل موصوف با همت
شنیده پیش از ورود لشکرش قلعه خالی کرده پناه بکوهستان برده بودند مفتوح کرده بود
نواب بهادر بقلاوزی همت و توفیق با تمامهٔ جنود هیاک و سفاک بر کرد آن گروه پرشکوه
برآمد بعنوانی که گوی بحر محیط با تلاطم امواج بطوفان کاری لنگر زدگان کشتی با شکوه متصادم
گردیده یا ابری گرانبار با صواعق عزم جدال با کوه پر تمکین و هوش یعنی قوم تهور جوش بر سر رسید
و از غریدن ابر توپ و خندیدن برق بندوق و تندی باد مخالف بان سینه های اهل
زمین می لرزید و دلهای وحوش و سباع در اغوش طاقت می طپید بلکه از ذدنه این همه
باکروفر کوش اهل آسمان کرمی گشت و فغان شورش افواج بقدر تلاطم ابحار و امواج ازین
کاخ لاجوردی می گذشت تا جنرل کوٹ درین کوفت و کوب و فتنه و آشوب ناخوب

افتان وخیزان بدستیاری استقامت ومددگاری ہمت بولیور رسید ظاہر اشہرت بے اصل مراجعت لشکر انگریز بہمت ارکاٹ بعزم تسخیر قلعہ اسباب تزلزل پشیمانی لشکر ناکام مدعیان برخلاف داعیہ شان گردیدہ بود نواب بہادر بحزم واحتیاط توزیع افواج بر اطراف ارکاٹ ارتباط بخشید یعنی سید حمید وشیخ انصر وموسی لالی را باجمعیت آنہا بحراست ارکاٹ رخصت فرمود ومیر صادق را نیز بحفظ وحراست قلعہ مستقل گردانید وکریم صاحب بچہار ہزار سوار ودو ہزار پیادہ بطرف مدراس بنابرانکہ راہ رسد غلات وکومک لشکر خصم مسدود سازد نامزد نمود بعد چندی چون جنرل کوٹ عنان عزیمت بسوی مدراس کہ معاد او بود از راہی کہ آمدہ بود معطوف ساخت نواب بہادر برگشتن لشکر انگریز مغتنم شمردہ بارادہ مقاومت باز بر فقای آنہا تاخت وہمچو بازی بصید سیمرغ بال پرواز کشود چندانکہ دانست در ہوای امکان بچنگل تعارض زد وبرد نمود تا آنکہ سپاہ انگریز بمنع اقدام مخالف ملاذی منیع وملجای رفیع از کوہستان سوادسکو لنگر بدست مجال استقامت ندید چندی دران محل اقامت ورزید وروز کوچ لشکر مبارزان مضمار سربازی وسربازان معرکہ یکہ تازی یعنی سپاہ فیروزی باظہار تردودات شایستہ وابراز مجاہدات بایستہ مزد مردی یافتند توپچیان حیدری برسر راہ لشکر معاندان توپخانہ نصب کردہ آتش کارزار وشعلہ پیکار برافروختند وسرداران تفنگچی وپیادہای احشام خون آشام نایرہ پرخاش ورزم را بدم تفنگ بان مشتعل ساختہ جمع کثیر را دست بدست درسوختند باین دران روز اہل فرنگ استیلا آوردند وزمیندار کالستری وبمزاج عقد موافقت نواب ظفر انتساب گسیختند وآبروی موافقت ووفا ریختہ بدریافت وقت فرصت از عرصہ معرکہ پہلوتہی کردہ بلشکر انگریز ملحق ومتواصل وبرسانیدن سامان رسد بلشکرش متکفل شدند وہیچ پروری نظام سمستان خود ہا نکردند سپاہ موصوف دران حال رای زد کہ قرار

درین زمین خالی از اکتساب الوف مصاعب و صنوف متاعب نیست پس پارۂ از بهیر خود
با جمعے قلیل و زمینداران مذکور در پناه جبال شامخه و اشجار متراکمه نواح ہراج پالکرده خود
با سایر فوج به سمت مدراس معاودت نمود نواب بهادر تفحص سُراغ راه خفی و احوال کوه و
دشت پرداخته شبانگاه بر سر اجل گرفتگان بیتاخته مهم ایشان با بجام رسانید و چنداز
اسپ و فیل و شتر و خیمه و خرگاه و جز آن و تو پهای گران سنگ و بسیاری از بندوق و تفنگ
غنیمت کرد همدرین روزها بتاراج تعلقات کالستری و بمراج فرمان داد و هر چه که از
غنایم آنجا هم از فیل و شتر و اسپ و بقرات گجراتی و جوامیش پرواری و غیر آن مواشی
بیشمار بدستش افتاد جنس ردی آن بمساکین شهر و لشکر تصدق کرد و جید آن بکار خها
درآورد و همدرین ایام بصلابتی که دوام دست بسته خدمتش بوده است قلعچه چتور
بیک حمله بار دیگر از دست کسان انگریز ربود و جوق جوق قوم فرنگ از اسیران
عرصات جنگ نوبت بنوبت به بالاگهاٹ راندند

ذکر باز رسیدن جنرل کوٹ به قلعه رای ویلور و واقع شدن جنگها فیما بین هر دو لشکر در میدان معرکه گاه پیشین و نواح آرنی و معاودت جنرل کوٹ باز بمدراس و فساد انگریزی انگریزان بندر بمبئی بطرف کورک و کلیکوٹ باتفاق نایمران مفرور و سانحه انتقال جنرل موصوف رو داد سن الیه آنکه

بسکه صیت جلالت نواب بهادر بمسامع مجامع هندوستان رسیده بود در هر قلمروی
بهر محفلی از وقایع تفتیح کرناٹک پایان گهاٹ داستانها بر زبانها میرفت و روس

مدعیان دولت خداداد یکسر سر بجیوب حرمان و خمول می کشیدند و مجال مقاومت از
اقران و اماثل منتفی می گشت انگریزان مدراس بشه تهاز خبر اصل غارت بهیر لشکر و تاراجی
ملک زمینداران صدر و جوق گران ترنواح تجاور از شروی و سواس تمام گرفتند
و مشاورت آنها زنهار رخصت خروج از دیارشان نمی داد و بوسوسهٔ عدم رسد غلّه
اندیشهٔ مقاتله بی محابا و مجادله بی تحاشا در خواطر آنها متمکن گشته از آهنگ مبارزت
ممنوع و متعذر میداشت که درین هنگام نوشتهٔ از ویلور باز رسید که مطبخ سکنای ویلور
بل گلخن سرداران فرنگ و تنور شکمهای اهل جنگ با نفاس سردشان خنک تر از باد
شبگیر و کرندتر از کرهٔ زمهریر گردیده از نایابی قوت سیر و نیم سیر طمع شان از تمنای زندگی
سیر و مردمان قلعه بسعی و تلاش پنج وار زن قاصر همت و نارساتر از زن شده اند جنرل
کوٹ بتصدیق واقعهٔ استهلاک آنها رسد گرانبار برداشت و بار دیگر بر قاعدهٔ مضبوط
ربط لشکر داد و قدم بقطع مسافت پر مخافت که محمل کونه احتمالات آفت بود براه نهاد تا
چون متصل به ویلور بمصافت پنجسین و عربده گاه نخستین رسید همان حوادث زمانه اش
در پیش آمد و همچنان برق کارزار شعلهٔ بلا بالا برافروخت و خرمن هوس زندگانی لختی از
بوالهوسان طرفین بسوخت ترک فلک بجولان خنک دورنگ انقلاب بیدرنگ دران
مصاف کردی از زمین برانگیخت و به تیغ بازی بیدریغ بران سرزمین خون بسیاری از
قتیل و اسیر فروریخت مقارن این حال جمعی از لشکر فرنگ بسان مرد میدان مبارزت
دران رزمگاه محشر نشان بمدافعت خصم کمر همت چست بربست چون نژاد دهر درین
بازی سربازی مهره پیش دست فرنگیان از بند رشته بیچارگی برون آورده نقش
جد و جهد شان برمراد نشست و به تحمل چندین هرج و مرج به قلعهٔ ویلور در پیوستند و ادبغا

اقوات عزیز الوجود کہ از بدایع اتفاقات بودہ با ہل آن مودی نمودند و روزی چند از تعب
کوفت و کسل راہ ہموبجا بر آسودند چون خبر خروج لشکر انگریز بطرف دہوبی گڈہ و آرنی
در لشکر نواب انتشار یافتہ بود صاحبزادہ ظفر مند با فواج نصرت پیوند حسب الحکم غربی آرنی
خیمہ و خرگاہ آراستہ خود بدولت سواد دہوبی گڈہ را محل نزول رایات ساختہ بود مخفی
نماند کہ بعد جنگ نواح سولنگر محمد علی شجیع را بہ تہمت اغماض و پشت دادن ہنگام وقت
دشمن شکنی از حکومت و سرداری سپاہ معزول کردہ بیک اسپ سواری ہمراہ رکاب
ظفر انتساب داشتہ بود و ہمدرین روزہا بنجارہای لشکر فیروزی برچہار پنج ہزار رأس
گاؤ غلہ برداشتہ از راہ آرنی بارکاٹ میرفتند سپہ سالار لشکر انگریز با طلاع این معنی
فوجی را از گھاٹ گنم واڑی عبور کنانیدہ بر سر راغ بنجارہا فرستاد چنانچہ سرداران فوج
شبگیر زدہ آنہا را بیک شلک پریشان ساختہ ہمہ راس پر غلہ را رانیدہ می بردند صاحبزادہ
خبردار گردیدہ با چند دلیران تعاقب نمودہ دو سہ ہزار راس ازان گروہ مستخلص گردانید
واز پیادہای تفنگچی و کماندار راہ گھاٹ چنانکہ دیگر بار عبور آنہا نشود بربستہ حسب الحکم حضور
بطرف چنبار گڈہ مضرب خیام فرمود و ہر روز در اطراف کیلاس گڈہ و لشکر انگریز سوارے
نمودہ بہ شکست دولت اعدا تدبیرہا می نمود روزی از طرف وانمباڑی و انبور گڈہ غلات
رسید بہ لشکر صاحبزادہ از راہ پلی گنڈہ و بلنچیو می آمد سرداری از لشکر انگریز تا چہار صد تفنگچی
بر عزم برگردانیدن رسید دو سہ فرسنگ راہ در تاخت طلایہ داران آگہی یافتہ بصاحبزادہ
خبر کردند تا او ہمون زمان چون گرسنہ در تاختہ بزور سرپنجۂ دلاوری عبرت شمشیر و تیر بران
جماعہ انداختہ ہمہ را زندہ اسیر کرد و اکثر ایشان را دست و بینی بریدہ گذاشت بعد یک ماہ
سپہ سالار موصوف لشکر آراستہ از راہ چنبار گڈہ بطرف دہوبی گڈہ برآمد نواب بہادر مہینہ و میسور

وقلب بفدائیان ناموس پرست سپرد وبہیر ونبگاہ را از خود جدا کردہ با چند دلیران رستم توان
وآتشخانہ عدو بریان مستعد بجنگ گردید نظم

چو غرید کوس رحیل سپاہ	روان گشت لشکر چو ابر سیاہ
سوی وادی خصم شد قطرہ زن	ببارید ان ژالہ ہائے فتن
بطوفان دشمن کشی در مصاف	برانگیخت چون سیل خار اشتگاف
بشمشیر چون برق جان سوز تر	سنان چون شرر آتش افروز تر

چون شرر ریزی توپ وبندوق ہنگامہ رزم گرم کرد ونواب در باغی زیر درختی بر کرسی
جلوس فرمودہ ملاحظہ آئین جنگ جان سپاران می نمود وکمندان معزول ہم بہ پناہ
تنہ درختی استادہ بود اتفاقا قضیہ جنگ منعکس گردید چہ نسیم فیروزی بر پرچم رایات
انگریزی وزیدن گرفت چنانکہ حملاتش شیرازہ مجموعہ پیش آہنگان حیدری از ہم گسیخت
واو راست طرف باغ مذکور ماننده گرد باد طوفان صولت رخیت بوقوع این واقعہ نواب
سرداران وبخشیان خود را فرمان داد تا کارکذاران امور محاربہ توپخانہ از پناہ باغ برکشیدہ
بر عقب لشکر انگریز آمادہ ساختند وتفنگچیان وکمانداران از میمنہ ومیسرہ بہ تیر اندازی
اشتغال ورزیدند وخود بدولت ہم پارہ برق پارہ سواری خاص وبرو طلبید کمندانی کہ
از پای درخت صدای برداشت وگفت کہ وقت مرد آزمائی ہمین است نواب نظر کیمیا اثر
بآنطرف دوختہ ملاحظہ فرمود وتبسم کردہ سواری موقوف نمود وسواران خاص کوتل
ودلیران فولاد پوش را بدفع سپاہ خصم مامور کرد وفیلان تنومند را بسلاح گوناگون آراستہ
پیش روستدی کشید تا غازیان شیر سریرت دست تہور بہ تیغ وکمان وتیر برده انبوہ
کثیر را براہ عدم فرستادند با این سپاہ انگریز وسوسہ را بخود راہ ندادہ بہ تفنگ وسنان ورکلہ

آتش فشان ابواب آفت و بلا بروی مخالفان کشاده صحن معرکه گاه را بخون فدائیان گلزار ساختند دران حال صاحبزاده و دیگر سرداران هرچند عرض می نمودند که اقامت حضرت درینجا هرگز مناسب نیست که غنیم بجراست تمام نزدیک رسیده است اگرچه غازیان ناموس آشنا بدفعش جهد بلیغ نموده اکثرها بمعرض تلف رسیدند چنانکه از خون کشتگان طرفین زمین رزم سیر گشته امید که نائره غضب حیدری را بزلال ترحم انطفا بخشند چونکه نواب هرگز از جای خود حرکت ننمود و سندی دیگر از تفنگچیان و کمانداران و جزائر برداران بر رو کشیده آسود دولتخواهان لاعلاج شده کمندان شجیع را به اندرز و چشم نمائی هراسان و مضطرب ساخته آوردند تا او مرد جانباز دست ابسته بر پای مبارک افتاد و عرض کرد که حضرت سوار شوید و این باغ ویران را بیوم و زاغ بازگذارید یک امروز در ساحت آرنی ما هیچ رایت ظفر آیت باوج مهر و ماه رسانیم انشاء الله تعالی فردا غنیم را چنان هزیمت داده شود که تا قیامت نشان هستیش دیگر کسے باز نجوید پس نواب سوار شده متوجه آرنی گردید الحق ناز برداری و خاطرداری مرد شجیع بر صاحب دولتان ذی شوکت همچنان لازم و واجب است فی الجمله کمندان مذکور از انجا تنها اسپ جهانده مانند برق در خرمن صفوف غنیم خزید و باوصف ریزش هزارها تیر و تفنگ طنبور نوازی و علم برداری را به تیغ خارا شگاف از هم گذرانیده با انکه تیری از تفنگ پریشانی بشجاعت نشانی و نوکے از سنان بربازوی صلابت ترازو خورده بود علم انگریزی گرفته حاضر حضور گردید و علم را بنذر ملازمان والا گذاشته بزبان بے ریا عرض کرد که کاربی جراتان چنین است پس در جایزه آن هزاران آفرین و تحسین یافته از پدک گران بها و خلعت فاخره با کمرهای مرصع و مالا مروارید و دوشاله خاصه سرفراز گردید و به بحالی منصب حکومت فوج نیز سرافتخار برافراشت و بدفع غنیم همت برگماشت

القصہ چون نواب بساحت آرنی مقام فرمود و سپہ سالار موصوف برد ہوبلی گڈہ آن روز فرود
آمدہ روز دیگر از انجا کوچید و بہ تحمل انواع صعوبات کہ سپاہ منصور از اطراف ہجوم آوردہ
کوشش رستمانہ بعمل می آوردند وارد قرولی وبان پرانی پای قرار و ثبات اہل نفاق از
جا می ربودند بعلی آباد رسید چونکہ جنرل سواد علی آباد را مضرب خیام نمود نواب دانست انگلیک
ارادہ اش طرف کھاٹ چنگم و بارا محل باشد یا از پناہ کوہ و جنگل عزم ترچناپلی دارد پس
خود بدولت از مقام آرنی کوچیدہ بطرف باگ مار پتہ رایت نصرت برافراخت و قزاقان
و باندران را بمعافی غارت اشارہ ساخت تا آنہا بمثابہ سحاب برسر معاندان ریختند
و قطرات تیر و بان بر اطراف آن لشکر باریدہ شور طغیان طوفان برانگیختند و اکثر مرد
و زن بنگالہ و سامریان کرناٹک را مع گاوان و شتران پربار بہ بندگی و اسیری آوردند
چنانکہ تمام لشکرش زیر و زبر گشتہ بپناہ ساحل جوی انونمکلم گرفت و تا شام ہمونجا آرمید
و شبانگاہ پیشتر راہی شدہ بر پیش منقلہ حیدری کہ بجانب آرنی احتیاطاً چند رسالہ و آفغنچی با
چہار ضرب توپ سر راہ گرفتہ بودند و شب پردہ غفلت و ناکامی بر سر و روی جسارت آنہا
فرو ہشتہ بود یکایک شبخون زدہ دو ضرب توپ گرفت و از انجملہ از جماعت حیدر علی بیگ
رسالدار کہ در آنوقت پیش آہنگ شدہ با سپاہ خصم در آویخت حرب عظیم رو دادہ مردم کثیر مقتول
و مجروح گشتند و دیگران از ان جنگ کنارہ کشیدند در ہمین فرصت سپہ سالار انگریز عازم
پیشتر گردید و قلعہ آرنی را احاطہ نمودہ در معرض تفتیش پای ثبات در نہاد چونکہ رسالہای
انگریزی کوشش جمیلہ و تردد موفورہ بظہور رسانیدہ شلک زنان تا دروازہ قلعہ رسیدند
قلعدار آنجا کہ سیدی امام نام داشت معہ رستمانہ بدفع اعدا ظاہر ساختہ از ریزش توپ و
بندوق و جزائل و حقہ آتشبار و سنگہای سرکوب حملہ کنان را برگردانید بلکہ خود با چند

شمشیر زنان جانباز از راہ دریچہ بیرون شتافتہ کارزاری نمود کہ داستانہای جرات رستم
و اسفندیار در پیش آن منسوخ گردید و جوی خون ازان معرکہ گاہ روان گشت القصہ سپہدار
موصوف ہم از روی انصاف بردلاوری و جانبازی شان آفرینہا خواندہ بغتتاً
برگشت و بلا توقف راہ قلعہ وندواسی سر کرد اگرچہ نواب تعاقبش در تاخت اما فرصت
وقت اعدا شکنے نیافت بنابرین در میدان تروا تور مقام نمود سپہ سالار موصوف بعد
دو روز از وندواسی کوچیدہ بمدراس راہی گردید و نواب از انجا بصوب تمری نہضت کردہ
چھاونی فرمود و ہمدران سال فوجداران ترچناپلی و تجاور جوق جوق سپاہی را بمواضعات
و قریات کومبتور و پال گہاٹ و ڈنڈکل وغیرہ فرستادہ غلات و مواشی می طلبیدند و رعایا
و برایای آن اصلاع خراب و ہلاک می شدند و بعضی از عبدا وثان و اصنام آن مقام در مساجد
و مساکن اہل اسلام آتش غارت و تاراجی افروختہ اعلام شور و شر برافراشتند و انگریزان بندر
سورت و بمبئی از راہ دریا جہازات بسواحل اصلاع کلیکوٹ و تلچیری رسانیدہ باتفاق قوم
نایماران ریشۂ فساد و عناد تا تعلقہ کوٹک کہ یکی از فسحت آباد قلمرو نواب بہادر بود دوانیدند
دست تدبیر و تصرف در بیشتر محال اطرافش در انداختند و باختیار شیوہ براندازی خانہ حکومتش
پرداختند و درین ضمن فرصت غنیمت دانستہ نایمار و پالیگاہای پالکہاٹ ہم جادۂ انحراف
پیمودہ سرنخوت و پوچ برافراشتند و فوجی انگریز را از مدراس طلبیدہ در ازار و خونریزی خلق
اللہ میکوشیدند نواب بہادر بدریافت این وقایع احوال و حوادث اختلال فوج سنگینے
بہ سپہ سالاری صاحبزادۂ والا تبار تہور نشان بجہت استیصال تدبیر شان برگماشت و انتظام و
انتساق آن حدود بر حسب مصلحت دید وی بازگذاشت و چہار ہزار سوار بسرداری لالہ جیبیا رام
مع رسالہ سلطان سنگ سلحدار بتاخت و تاراج بلاد نیلور و گردآوری رسد غلات و مواشی رخصت

فرمود و مهامیر زا خان بخشی و نورالابصار خان را با پنج هزار سوار بضبط حدود کالستری و دنگٹ کری و
بمراج وغیر آن زمینداران منحرف مامور شدند و بهمدران آوان فرمان قضا جریان بنام مخدوم صاحب
که با یالت حدود جنوبی پٹن یعنے دار السلطنت رشش عزیمت تاخته بود و دیگر حوالداران آن سرحد
عز اصدار یافت که بسمع همایون مارسید که نابکاران شقی سر از حلقه بندگی و فرمان برداری پیچیده
از خرابی آن نواح خود را معاف نمیدارند باید که بهر پنجه مقدور باشد کوشش نموده نگذارند که
من بعد آسیبے از بدبختان گمراه بر عایا و مساکین آن نواح برسد چون فرمان قدر نشان
بصاحب موصوف رسید افواج را جمع کرده با حوالداران و زمینداران بدانصوب توجه فرمود و صاحبزاده
ظفر مناقب چونکه از حضور پدر مرخص گردید بر سبیل استعجال از راه تیاک گڈه به اونٹا تور رسید
جاسوسان خبر رسانیدند که فوجی از ترچناپلی و تجاور جمع شده عزم متخلص قلعچه ترکاٹ پلی و شاکوٹه
و کاٹ مینا گودی دارد اگرچه صاحب برحسب استعداد مقدور همت خود بدفع آن فوج سعی جمله
بظهور میرساند اما بپست فطرتی سپاه ناتجربه فتحیاب نمی شود بلکه بمحض ناتجربه کاری از دست کلران
و نوزدیان و مرور و ترب سواران تجاور شکست فاحش خورده هول زده است شاید که تا حال
قلعجات مذکور مفتوح اعدا شده باشد بمجرد استماع این خبر شدیز عزیمت بدان صوب جهانده چون
قضای ناگهان در رسید اتفاقا پیش از ورود آن نواح شبی از ترچناپلی گروهی بعزم تسخیر ترکاٹ
پلی و جوتی بهمون قصد از تجاور فرار سیده بلا اطلاع یک دیگر از دو جانب بر قلعچه مذکور بهجوم
کردند و از طرفین نرد بانها راست نموده بیک حمله بر فراز برج و باره سوار شدند و محافظان قلعچه
چون قوت و قدرت مخالفت دخول آنها در خود ندیدند از راه دریچه بیرون آمده متصل قلعچه
در جای آسودند غرض گروهی از یک طرف بر حصار قلعچه شلک سر کردند مردمان دیگر طرف دانستند
که جاسوسان قلعچه بدفع حمله کنان مستعد رزم گشته پیش آهنگ اندیکبار همه شلک ریزان بیشتر شدند

چنانکه تا نیم گهڑی بی تمیز یکدیگر با یکدیگر جنگیدند و داد بهادری فیمابین خود ها دادند تا چهار پنج صد
سپاه طرفین تلف شدند دران اثنا سردار یک طرف آواز بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را
گفت که پیش روید و سپاه خصم را مقهور سازید چون سردار طرف ثانی اصطلاح خود معلوم کرد بانگ
برزد که مان دست بردارید ما انگریزیان هستیم پس هر دو سردار مصافحه کرده به ناتجربه کاری خود نادم گشته
آنچیکه از ذخیره و جز آن در آنجا همدست شد برداشته بطرف شاکوٹه شتافتند صبحی بازپیادگان
ٹھانه در قلعچه آمده سکونت داشته بودند چون صاحبزاده در آنجا رسید و کیفیت شب دریافت مانند
صبح بی اختیار خندید و ٹھانه برداشته قلعچه خالی کرد چون سپاه انگریز از آنجا برگشتند چند کلر
تو مدمان را با خود متفق ساخته بر قلعچه شاکوٹه یورش کردند ٹھانه دار آنجا که شجیع حمید نامی
صوبدار بد و صد جوان بود برج و باره را قایم کرده داد مردانگی داد و به تهور تمام از اعادی
فریب و هول نخورده چنان شلکها مع انواع آتشبازی از بالای حصار قلعچه ریخت که یارای
کنان تاب تحمل آن نیاورده هزیمت خورده پریشان گشتند سرداران منهزم روز دیگر باز
بآراستگی سپاه خود پرداخته در فکر یورش بودند که ناگاه آواز کوس و کرنای سواری صاحبزاده
بسمع آنها رسید معلوم کردند که کمک می آید پس به پناه کوه و جنگل بطرف شیوگنگا شتافتند صاحبزاده
در ظاهر قلعچه آن روز مقام کرده بعد هزاران آفرین و تحسین صوبدار مذکور را در جایزه آن فدویت
و دلاوری بعهدهٔ رسالداری و زر جوڑ پهای حلقه دست مطلا و پدک دردانه و جوماله سرفراز ساخته
همراه خود گرفت در آن حال از کاٹ پینا گوڑی خبر رسید که دیشب فوج انگریز بقصد تفتیح این قلعه
در حالیکه پاسبانان آنجا بگرد آوری موا شی و رسد جز آن در مواضعات شیوگنگا چون بنات
النعش متفرق شده بودند و نایک آنها با بیست مرد جنگی و چند زنان علاقه آنها در قلعچه ستاره
شماری میکرد لبسان گردش روزگار در تاختند چون وی از آنها وقوف یافت کلان آن نواح

تصور کرده دروازه مضبوط ساخت مستعد دفع خصام میگشت وهمه زنان آنجا جمع شده سرگین
گاو در آب خیسانیده ظروف بر دیگدان گرم می ساختند تا آنکه یورش کنان نزد بانها زده بر
حصار صعود کردند یکبارگی عورات غوغای مهیب برداشته ظروف گرم برنگ شهاب ثاقب
بر سر آنها ریختند وسنگ وپاره کلان که بر دیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند واز یک طرف
پاسبانان در صدد دفع ومنع آنها آمده سعی مردانه بعمل آوردند وسر دسینهای اکثر حملهآوران را به تیر و
تفنگ دوخته باری هزیمت داده ند وپیادگان شبگیرزن صدای شلکهای بنادیق بطرف قلعچه
شنیده بالیغار رسیدند وبواسطه ننگ وناموس حیدری بر عقب آنها بر هم ریختند
الغرض یورش کنان از آنجا محروم برگشتند صاحبزاده ازین معنی خرم گردیده ایشان را
نیز بحضور طلبیده وهمه کس را در جلدوی نزد شایان یک یک حلقه دست از نقره ونایک را
یک جوڑی حلقه طلا عطا کرده بطرف تزور پالهنهضت فرمود در اثنای راه خبر رسید
که پالیکار تزور با جمعیت خود معه دو صد جوان انگریز ونوکران اعتبار خان تحصیلدار ترچناپلی
بدار المقر خود شتافته از آنجا سامان رسد وموشی بسیار بعید دفراهم ساخته به ترچناپلی
مراجعت نموده است صاحبزاده بدان جانب در تاخت چونکه سران آن جماعه العزم عبور جوکه
آب بطغیانی بود سامان رسد بکشتی ها وسبدها بار میکردند بر سر ایشان چون ابر غلیظ رسیده
حکم غارت فرمود تا غازیان از اطراف بازوی جلادت کشاده باران تیر وبان وتکرک
قرولی وبرق شمشیر چنان بارید ند که فقط سرداران آنجماعه بصد محنت کشتیها رانده بر ساحل
نجات پیوستند دیگر سپاهیان بمثابه حباب خودها را در آب انداخته دست وپای تردد میزدند
دران حال بعضے شنا در بحر شجاعت چون سیل اجل وبعضے رعد لغره زنان آب در پیوسته
بعضے ها را بدست غضب غرق ساختند واکثر ایشان را بزنگ ماهیان از آب کشیده بیرون انداختند

پس سامان رسد غلات وغیره بر سر آنها برداشته حاضر حضور ساختند القصه صاحبزاده مظفر در
قلعچه نرو پاله ٹھانه معقول بقلعداری محی الدین خان جمعدار نامی را گذاشته بقطع مسافت دراز
درایامی معدود بر سر مفسدان چیره دست وغیره سران نواح کلیکیٹ فرا رسیده بسعی مجاهدات
باکار در کارزار بآن جماعه بغاوت شعار بمقتضای شهامت ومردانگی ندای مرحبا از عالم بخبتیاری
وفرزانگی می شنیدند وسردار یکه با فوج انگریزی بعزم تسخیر آن بلاد بطرف دهارا پور رسیده بود بمجرد
دریافت خبر یلغار صاحبزاده جمیع اسباب گرانبار که فراهم کرده بود گذاشته شبانه داخل
کرنلم گردیده واز آنجا شبی با هنگ شب خون بر جماعت طلایه داران دارا پور زخش جرات تاخته
بود قضارا در اثنای راه آتشیکر شخصے حقه میکشید بزور باد پریده بیک صندوق باروت که بر پشت
گاو بود در گرفت یکبار ملتهب گشته همه صندوقها افروخته شد وقریب هزار مرد جنگی از صدمه اش
چون زاغ وزغن بر بالای هوا پریده سوختند واز صداو صعود دوش طلایه داران منصوره خبردار
گشته از اطراف انگیزها کردند واکثر مردمان آن جماعه را هلاک ساختند وبعضے از سردار وسپاهی
بهزاخواری وتباهی خودها را از آن مهلکه بیرون زده بترچناپلی رسانیدند ومخدوم صاحب چون
باجمعیت گران بعزم تنبیه ارباب نفاق قطع منازل نموده متوجه آن نواح گشته بود بهر جا که نزول
وارتحال واقعه بیشد بغارت وتخریب مال وناموس بغیان شقی مبادرت میکرد واثری از ابنیه و
عمارات آنها نمیگذاشت وگروه گروه سپاه را بقلعه وقمع فتنه انگیزان اشاره ساخته اطراف
تعلقات اهل شرک وعناد منتشر کرد وخود بمعدودی چند در قلعچه سکونت ورزیده بود که روزی
جمعی از ارباب ضلال فتنه آل با فوج انگریز که از مدهرا رسیده بود اتفاق کرده در تاخت وقلعچه را
محاصره کرده جنگ تیر وتفنگ انداخت صاحب موصوف که ایام حیاتش بسر آمده بود با دو صد
جانباز متوجه رزمگاه گردید سپاه غنیم چون قرار داد خود با او را درمیان گرفته خواستند که

دستگیر نمایند آن جهان پهلوان که غیرت اسلام دامنگیر حالش گشت بهیچ وجه توهمی ازان گروه
انبوه بخاطر راه نداده مانند شاهبازی که در حلقه کبوتر می افتد باهمین جانبازان حمله آورگشته
در اندک زمان به تیغ و نیزه ازخون مخالفان فراتی روان ساخته جام شهادت پیمود و هم درآن
سال نواب ظفر رکاب بمیر صادق جهت اخراج خاص و عام برایا و رعایا و بلدهٔ ارکاٹ و راندن
شان ببالاگهاٹ فرمان داد تا مرهنگان غلیظ القلب در هر کوچه و بازار منادی شدند - لَوْلَا
اَنْ کَتَبَ عَلَیْهِمُ الْجَلَاءَ فِی الدُّنْیَا لَعَذَّبَهُمْ - و محله محله خانه شماری ستم اندیشان و کلوفشاری ایشان موجب
نفس شماری محتضران و طریان شتاب برانیان شد که براختیار شتاب این سفر شدید سقر مقدم
می شمردند گویا که قیامت این امم محشوره در همین دنیا برپا شد و نمونهٔ یوم النشور از شور و غوغای
این اقوام منشور هویدا آمد و برهم شکستن دیوار و پریدن بر روج حصار عالم پناه برخنه اندازی نقب
و پرکردن بارروت شهر پناه معنی اِذَا السَّمَآءُ انْشَقَّتْ بصورت می آورد و خروش این همیجه از مقدمات
اِنْ کَانَتْ اِلَّا صَیْحَةً وَّاحِدَةً عبارت میکرد و دران روزها چه غارت و دست بردی که نصیب هیچ
بیدین مباد و هیچ شوربختی شور آن روز نبیناد و دامانگان بیدستگاه بطالع شوم خود ندیدند
و کدام ظلم و ستمی که برجان خود ها از دست جابران نه کشیدند **بیت**

نه کسے را بجال فریادی		نه کسی دادخواه را دادی	

چون خوش انجمنان عشرتکدهٔ ارکاٹ بساط عیش و نشاط در نوردیدند دران خطهٔ گلشن نشان
یکسر خارستانی در دیدهٔ عبرت کشیده روزگار خلیدن گرفت عندلیب از دواعهای مطیبه ویرانی
این چمن باکسوت آوارهٔ دشت غربت گردید و قمری در بند این ملال طوق حسرت در
گلو انداخته و فاخته دل از عیش این خرابه پرداخته با مشرب قلندری درساخته شاخسار درختان
این مرز و بوم آشیانگاه چغد و بوم و صحن چپراگاه حیوانات اهل آرامگاه وحشیان شوم و چندان

وحشت درین سرزمین روی نمود کہ جنبیدن پرکاہی کوہ ہول جانفرسای و دہشت ہوش ربای
برسینہ بقیۂ آفت رسیدگان کہ خبر عشر آبادی آن ہم بدین خرابی باقی ماندہ بود می افگند و برخی از
اہل بلدہ کہ درین صدمات روزگار با حوادث دوراز کار میکشیدند بعضے بوسیلۂ عجز و الحاح و بعضے
بزیر ش نقرہ و طلا شبانگاہ از سرہنگان و نگہبانان دروازہ رہای یافتہ بمدراس راہی شدند
و ہمدران زمانہ بمصداق آیۂ کریمہ کل شی ہالک الا وجہہ جنرل کوٹ بمرضی ازدار فنا رخت زندگی بربست

ذکر سفر آخرت یعنی متوجہ شدن نواب بہادر بخلد برین و شرح اخلاق گزین و عادات و کاردانی و دستور العملش معہ دیگر کیفیات آنکہ

چون نواب بعد جنگ نواح آرنی برگردید و در منصوبہ گردآوری سامان جنگ و اشغال مہم قلعۂ
مدراس مستقیم و تحصیل خراج ممالک فرنگ وارجاع بعضے منحرفان جادۂ تسلیم مدت العمر خود بسر آوردہ
ازین سو بہ آن سو یعنی چندی در میدان تمری و چندی در نواح رانی پیٹ و چندی اطراف ماہی
منڈل گڈہ انتقالات میکرد و انتظار ورود فرامیسان موعود گوڑلور میکشید کہ ناگاہ سرطان
بحر محیط اجل لشکستن کشتی حیات آن غواص بحر شہامت و تہور حباب آسا در برابر کتف سر
بر آورد و روز بروز رنج و الم بیشتر مستولی می شد چند انکہ اطبای حاذق و جراحان فایق خروج
از فساد بخارات معدہ و امعاء التہ بہ منفجرات و مسہلات تصفیہ اش نمودند ہیچ فایدہ بر آن
مترتب نہ شد غرض شدت وجعش صلابت طبعی او مستہلک ساخت و از مسند تمکن بر بستر ناطاقت
انداخت و قوت جسمش شکست و کام و دہانش از قوت لایموت بربست تا ازان جایگاہ منحوس
نہضت کردہ در ناحیۂ پونا کہ شمالی ارکاٹ دو کروہی است خیمہ و خرگاہ برآراست چون دست

تدبیر و معالجه اطبا و فصاد هندو و کن ازان دلمش که توجه بسرایت باطن داشت بسته شده بود جراح
قوم فراسیس بروفق رای حذاقت سگالش آن مایهٔ مواد وبال جان بسگافت وچون شان
عسل چندین هزار روزنه ناسور جگر تراش ونشتر کاری نیش زنبور در سینه خراش در باطنش
پیدا یافت ومرهم کافور نهادن برآن ریش سراپایش بسوخت واز هر بن موی رشته شمعی در تن
او برافروخت القصه چون حضوریان از زندگی آن سرایهٔ حیات عالم نا امید شدند بطلبیدن صاحبزاده کراة ومراة عرض کردند جواب داد که برای چه تکلیف این معنی نمایید که از طلبیدنش
کار سرکار نظام خواهد شد اگر خدا خواسته باشد بروقت خواهد رسید همدران اوان جواسیس
معروض داشتند که جنرل کوط سپه سالار لشکر انگریز از جهان فانی بجهان جاودانی انگیزکرد نواب
باصغای این معنی بآن حالت تباه آهی کشیده فرمود که خوب شخص دانا بود تجربه کاری تمام از
سپاه نصرت اشتباه مافریب نخورد پس منشی را بحضور یاد فرموده فرمان جهان مطاع موسوم
صاحبزاده بدین مضمون ترقیم فرمود که زود بوجه احسن بندوبست آن طرف نموده مراجعت
باید کرد ونظر غور بکمال اندیشی برجزو کل لوازمات دولت وثروت باید گماشت اگر فوجی ضرور
باشد بمدد خود باید طلبید زیرا که در امور تنسیق وتنظیم کل مهام دولت ما شما را مختار کردیم زنهار ل
آنی در کار سرکار تجاهل وتغافل روا ندارند پس روز دیگر خود بدولت درخزانه وا کرده تمامی سپاه
وحشم را بتفصیل هر کهپری موجب یک ماه انعام تقسیم فرمود چون روز سلخ شهر ذیحجه رسید از
حاضران پرسید که امروز چه تاریخ است عرض کردند آخر ماه ذیحجه ومشب شب هلال شهر محرم است
پس فرمان داد که برای غسل آب تیار سازند اگرچه طبیب درین امر تجویزی نداد اورا برون خیمه
راندهٔ غسل کرد ولباس پاک وخاصه پوشیده بر لتعداد انگشت چیزی خوانده دست برچهرهٔ
مبارک مالیده وهمون زمان دو هزار سوار را باز بتاخت وتاراج ملک پالیکاران شمالی ارکاٹ

و پنجهزار سوار بنا بر رعب افزای لطف مدراس راندو بعضے سردار را بحضور طلبیده دربند و بست کار خانجات تاکید آکید ساخت آخر الامر بقضیه کان امر الله مفعولا طلوع هلال سرشب غره محرم الحرام اول سال یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری که آن روز آخر سال برات حیات و شب اول ماه جانکاه حلول موت او بود و ساقی اجل ساغر عمرش بدور سیه مستی پر کرده دمادم نفس شماری کج میداشت و بر خاک مرده دلی و افسرده خاطری اماده گریختن میگذاشت تا در آخر شب که چند جرعه اوغذا و شوربا فرو برده بر بستر خواب دراز شده بود شدت سکرات و هجوم خمار یاس ارحیات بوداع این خمخانه بی کیف و نشئه بدمستی مرا مرحیف چشم امانی و امالش بربست و مینای باده عشرت جوشش لبنگ حسرت بشکست آری

لمولفه النظم

اگر باشد گدا یا شاه فیروز	بباید رفت زین کاخ دل افروز
تن کز ناز دولت پرورید ه	شود در خاک آخر آرمید ه
ازین امر اند عاجز یار و احباب	زن و فرزند نی جرات درین باب
اجل از صاحب حشمت نترسد	ز دولت مند با صولت نترسد
چو انفاس کسے تکمیل یابد	بتاخیر دمی قدرت نه دارد
چنان گردش ز چرخ چنبرین رفت	بیکدم حیدر و هم حیدری رفت

القصه جوانین عمده ارکان دولتش مثل محمد علی رسالدار و غازیخان و مهامیرزا خان و بدر الزمان خان و غلام علیخان و ابو محمد مرده که سررشته داران توشک خانه وغیره که آثار حلال نمکی و دولت خواهی از ناصیه حال و قال شان دران حال پدیدار بود اشاعت این حادثه و اعلان این واقعه خلاف مصلحت نظم مملکت اندیشیده صنوابطه مراسم عهد حیات بعد ممات نیز بر صورت اصلیه بحال داشتند و سررشته روابط انتظام توزک از دست فرو نگذاشتند و خدمتگذاران واقف

امرار را بهر اخفای این سانحه بر همزن ملک و دولت بلا اطلاع یکدیگر جدا جدا محبوس ساختند
و در همگام شب که جز چشم ستارگان و تاریکی سیوم پاس شب بیدار نبوده به تجهیز سفر آخرتش پرداختند
چون گنج مخفی در کنج صندوق جنازه که به عطر و عبیر و گلوبن و پنبه آماده داشتند موضع ساختند
و شبانگاه با بدرقه معتمدی چند و درود خوانان هوشمند به کولار فرستاده بتودیع مدفن
معین بخاک سپردند و کریم صاحب پسر کهین نواب مرحوم را بر مسند دیوانی حضور نشانده مهمات دولت
بصلاح جهانبانی بحال داشتند تا بعد از اتمام عشرهٔ محرم محترم ازان محیط مهیب رحل اقامت
بربسته متصل آرنی فرود آوردند و با قصبے غایت درجه فظاعت و مراعات مراسم
کیاست بکلی کوشیدند و بداد و دهش مشاهرهٔ خیل سپاه تجویز و صواب دید صاحب دیوان
سر کیسهٔ خزاین واکرده بالعکس قانون قدیم با بداء رسوم جدید جوشیدند و مبلغی بطریق صدقات
کفارهٔ لذنوب الموتی بر فقرا و مساکین صرف کردند و هزار سوار بطرف نیلور و دو هزار سوار
بهر طلایه بطرف لشکر انگریز روانه کردند و مهامیر زا خان را بنهایت صداقت و اخلاص دولت
خواهی معه عرائض حقیقت این واقعه روانه حضور جاه و جلال آن نتیجهٔ دولت و اقبال ثمرهٔ شجرهٔ
شوکت و شان خسرو گیتی ستان جناب ٹیپو سلطان که متوجه مهم کلیکوٹ بود کرده در باب تقسیم
عزیمت بصوب لشکر تعجیل نرشر الیطا مبالغه بالغه و انواع رسوخیت و الحاح بظهور رسانیدند
اگرچه ذکر اخلاق و عادات و بیان حسن تدبیرات آن مرحوم والاصفات از حیطهٔ قلم و زبان بیرون
و افزون است لاکن برحسب ضرورت از هزار یکی بمعرض تشریح می آرد که نواب مرحوم در اصابت رائے
و وفور دانش و تدابیر گوی سبقت از سایر سلاطین و امیر و وزیر دوران سلف ربوده بعلو شان و
کثرت اسباب جاه و حشمت و افزونی مواد ثروت و مکنت عدیل و نظیر خود نداشت مهربان سپاه
و مستجمع بر و احسان بود مخلش شان عالی داشت و جز او کم کسی حرف میسزد آنچه میخواست خود

بد دولت می فرمود دیگران را جز نعم خواهی نبود زیاده گوئی خوش نداشت بیشتر اوقات
ذکر مجلس و تنظیم و تنسیق ملک و اقالیم و واقعات جنگ و شمشیر و تفنگ و جواهر و فیل و اسپ خوشرنگ
بود و فراستی غریب تر و پندار سرداری و بلند پروازیها طرفه در سر داشت و در هر شهر و قصبات و
مواضعات قلمرو خود سوای اخبار نویس خفیه نویسی و جاسوس شب گردی علیحده نامزد ساخته
اخبارات می طلبید و از صبح تا شام لمحه بیکار نمی ماند و در بند و بست کارخانجات خود مقید و مامور
میبود و از عهده داران و حوالداران کارخانه هر کس که سستی میکرد و غفلت می ورزید فورا او را طلبیده
سزایش در کنار عملش می نهاد و می فرمود که کار سرکار بدیانت و اعتماد تو سپرده بودیم چرا خراب
کردی و وقتیکه بر سفره می نشست از هر قسم طعام که حاضر باشد تناول می فرمود اما بر نمکین و ترشی زیاده
رغبت داشت و بر دال و خشکه ختم طعام می نمود و بر شیرینی راغب نبود و در سفر اکثر اوقات
بر نخود و بریان و بادام و نان خشک ببرنج و خام و خشخاش سرخ که در این ملک راگی می نامند قناعت
می ورزید و لباس سرخ نافرمان و چهینٹ برهان پوری بر حال دوست میداشت و هر وقت میپوشید
و دستار سرخ و نافرمان بشمار صد دستی بر سر مبارک می بست چون بمسند می نشست نیچه برات مرصع
قبضه در پیش میگذاشت و مقدمات جزو کل مهمات مملکت بپیش خود فیصل میداد حتی که چرم و چشو
جوال و صفوف رشته بچشم خود مشاهده کرده در توشک خانه می گماشت و سوداگران و بیوپاریان
و ساهوکاران را بنوازشات شاهانه خوش میداشت و متاع ایشان را بخواهش تمام و قیمت
گران خریده میفرمود و اسپ فروشان را سوای قیمت راسان شان زر انعام باخلاع عطا میکرد
چنانکه احیانا در اثنای راه ممالک محروسه اگر از قضا اسپی سقط شد بعد رسیدن دم و یال معه
کواغذ اسناد عمالان و حوالداران آن ضلع بنصف قیمتش میدهاند و زر مساعده اش برنگ
ریگ در اطراف جهان منتشر گشته و قدر و عزت مرد دلیر و جری و تجربه کار از هر قوم که باشد نزدش

بیشتر بود و کسی که کارنمایان و نزدیکان بظهور رسانید بدل نظر پرورش براو مبذول
داشته در ترقی مرتبه اش میکوشید و شخص کاردان جهان دیده را به عالی دفوجداری و امینی نامزد
می فرمود و دشمن آرام طلبان و آسوده مزاجان و نفس پرستان می بود و پشت و پهلوی ملازمان
تغافل منش و رعیت کش بارها از ضرب قهری ها نرم میکنانید و شخصی را که از یک خدمت بعد اثبات
قصور و فتور در کار سرکار و ظلم و ستم بر خلق الله و تغلب و تصرف اولشواهر کارکنان معزول
میساخت باز او را بران خدمت امور نمی فرمود و باهل دیانت و کفایت و اشراف کارهای عمده
تفویض می نمود و در هر کارخانه ملکی و مالی و حضور و غیبت اخبار نویس و هرکارها و خفیه نویس بعدم
اطلاع یکدیگر برگماشته ماهیت نیک و بد هر امر دریافت می نمود و گاه گاه در پرده شب گلیم سیاه
پوشیده تنها بنابر دریافت احوال اهل لشکر و غربا و مسافران در شهر و کوچه میگردید و در لشکر
هم همون معمول داشت و اکثر سال و ماه و رهم صرف مینمود بلکه نتیجه از زندگانی خود انتظام امور دولت
منحصر در سفر میداشت اگرچه نواب مرحوم در ملاهی بوده هیچ از نوشت و خواند بهره نداشت
لاکن از ذرانت رای دقت پسند خداداد بر دانشوران و شوار پسندان دهر در ترجیح میداشت
و در تعلیم و تدریس صاحبزادگان سعی جمیل می فرمود و کم گو بسیار خوش گو بود و مردم با تمیز با تالیقی
صاحبزادگان متعین و خدمتگاران حضور بهر خدمت شان مقرر میشدند و صبح و شام ذره بذره
از گفتار و رفتار و کردار و جواب و سوال آن روز عرض حضور میشد چونکه صاحبزاده والاقدر را
بدفع اعادی و گشایش قلاع بهر ناحیه که دستوری میداد او را بحضور طلبیده بزبان فیض ترجمان
ارشاد می فرمود که شمارا بجمیع امور لایق و دانا دیده براین کار ها مامور میسازیم و اینقدر لشکر سوار و پیاده
و توپ خانه و خزانه بشما می سپاریم باید که در کار سرکار قصور نکرده به هوشیاری تمام سرخرو باید آمد
و در غیبتش سردار و سپاه معینش را پیش خود خوانده موکد میساخت که صاحبزاده جوان است

او را نگذارید که از شما جدا شده جرات بی تدبیر نماید و خبرداری و نگهبانیش بر آن و زنان برذمه
فدویت خود قرار داده باشند و قتیکه صاحبزاده از بندوبست کار مرجوعه فراغت یافته منظفر
و منصور بحضور برسد باز به همین دستور که سابق ذکر یافت مقید می نماید الحق مودبان و ممیزان
والا فطرة نمی پسندند که اولاد خود هم بازی ارازل بی تمیز و اوباش پرستیز گردیده از مناصب

	و مراتب جاه و اعتبار معرا شوند آری فرد
احتراز از الفست بد سیرتان کردن خوش است	صحبت انگوزه ضایع مشک اذفر میکند

بارها مشاهده افتاد که فرزندان اکثر صاحب حشمت و شوکت بسبب مطلق العنانی و ناز برداری
پدران و صحبت الاسفل چنان از پایه شرافت و عزت برافتادند که هرگز سر اعتبار باز نه برداشتند
الحاصل بعد چهار روز شبی صاحبزادگان را اجازت استراحت بمحل زنانه میداد و اکثر اوقات
درجه تحمل بر شوخی و گستاخی مرد شجیع میداشت چنانکه روزی در مجلس حضور تذکره جنگ
چرکولی درمیان آمد نواب مرحوم بزبان مبارک فرمود که در آن روز همه لشکریان ما طریق حرام
نمکی پیموده از روبروی ما گریختند واحدی دست بشمشیر برده فدای وا نکوشید ازین رو همه
جانهای خود مفت بردسیاهی درباختند از حاضران آن مجلس یسین خان ونتی کدری که دران معرکه
گاه جاده حلال نمکی پیموده تمام بدن و چشم خود را وقف شمشیر و نیزه ساخته بود جواب داد حضرت
راست فرمائید که ما هم گریختگان را دیدیم اگرچه این همه از مقدرات است باختیار کسی نیست لاکن
بفرمائید که این چشم از چه آفت و از بهر کدام مرد ناحق شناس تاب بصارت که نتایج زندگی و حصول
لطف نظاره حسن و قبح جهان رنگ آمیز است درباخته شد نواب تبسم کرده فرمود که ما بر شما
ایراد نمی کنیم روزی محمد علی کمندان را بحفاظت مهمی فرمانداد و بسرانجام آن مهم خانه درخواست
نمود خود بر او خشمناک شده فرمود که هر ماه زر حبیاب مثل مهر مادر خود از سرکار میگیری و اصراف

بینائی ما خوب میدانیم بروقت کار باز زر میخواهی نه میدانی زیرکه تا این مدت خراب کرده از روی حساب
درم درم بازیافت خواهیم نمود و ترا مغلل و مسلسل داخل جرگه حرامیان واجب القتل خواهیم فرمود او شوخ
منش روازان طرف گردانیده بمتصدیان توشک خانه می گفت که فهمیدگی سرکار معلوم شد فقط
برعقل ورای پیر مرد نازیدنی است مرا تقدیم این امر زیبا ید والا کار سرکار ابتر خواهد شد هر چند که
عرض گستاخانه او بسمع شریف میرسید اما بشان سرداری وصفت نازبرداری برگستاخی دولت
خواهیش نظر نمی نمود و بمتصدیان توشک خانه وخزانه حکم می فرمود بدهید هر چه که او او باشش منش
می خواهد و امثال این اذکار بارها بظهور آمد و در فهم علوم قیافه و نظر بازی سرآمد وقت و یکتای زمانه
بود چنانکه از یک نظر و الا نعطات چندین کارها که مثل مشاهدهٔ نو ملازم و ملاحظهٔ اسپان نوخرید و تقرر
قیمت آن و معاینهٔ اجناس نفیسهٔ اقسام اقسام و شناخت جواهرات و انتخاب بی اجرام آن و استماع
مضامین عرائض ملکی و مالی و افراد اخبار قلمی و سوانح زبانی و صدور جواب باصواب برمحل برخلاف
تقریر یکدیگر و جواهر شناسی و آلات و ادوات حرب و پیکار بی رنج و نزد و درست بیساخت او حافظ
حقیقی با وصف تحصیل علوم سلاطین عزاد و دولتمندان قدر اچنین ذهن ذکا عطا نفرمود برقوت
حافظه و مدرکه اش هزار آفرین بل لکوک تحسین توان خواند آری بیت

هر کسے را بهر کارے ساختند		میل او را در دلش انداختند	

روزی فیمابین یکی از فرقه شیعه و اهل سنت و جماعتی مباحثه دینی رو داد و کار از سخن و زبان گذشته
بدست و خنجر رسیده بود که جاسوسان مفصل اینمعنے معروض حضور داشتند پس هر دو را طلب فرموده
پرسید که چه بحث و راز کاری می کنید و چرا مثل سگان عوغای بی معنی می نمائید سنی عرض کرد که قبلهٔ عالم
این مرد بر کین در حق خلفا اجناب خیمیت مآب صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم که نجوم فلک هدایت
اند جرات پرداز است بلکه زبان طعن می کشاید که بنده را شنیدن آن خار در جگر میشکند پس از شیعه هم

استفسار

استفسار فرمود تا او بطور مذهب خود عرض نمود که ابوبکر صدیق خلیفه اول رضی الله عنه از مرتضی علی کرم الله وجهه چنان کرد و عمر خلیفه ثانی رضی الله عنه در جناب ائمه السادات فاطمة الزهره رضی الله عنها چنین کرد و بارها رنجانید پس پاس خاطر آنها بر سادات بنی حسین چیست خود بدولت عدم دل شکنی هر دو مبحث منظور نظر داشته بزبان حق بیان از شیعه پرسید که تو در حق کسانیکه حرف میزنی زنده هستند او عرض کرد نه تا بعتاب حیدری خطاب کرد مرد آنست که عیب و هنر کسی روبرویش ظاهر کند نه که برقفا بزرگان گفته اند که غیبت حرام است شاید تو نسل حرامی هستی که درین امر اقدام نمائی اگر کسی بار دیگر درچنین بحث سیئی الادب اوقات ضایع سازد و مخل کار سرکار شود شلیطه و میخ کوب برای خود آماده بداند روزیکه بمحفل حضور اهل هر دو فرقه حاضر بودند یکی از اهل سنت و جماعت نقلی گذرانید که مسافری بر اسپ سوار شده راه میرفت قضارا در اثنای راه خلابی بود ناگاه پای اسپش در آن گل فرو رفت راکب فرود آمده عنانش بگرفت و بیرون کشیده گفت که باستعانت صدق جناب صدیق اکبر بیرون آئی نیامد باز گفت باستقامت عدل حضرت فاروق اعظم بیشتر خرامی حرکتی نه کرد باز گفت از قوت فراست حضرت عثمان بیرون شتابی از جا نه جنبید پس گفت بزور بازوی شجاعت مرتضوی رضی الله عنهم اجمعین قدم پیشتر گذاری همان زمان اسپ آنجا جسته بیرون آمد سوار شمشیر کشیده گفت ای اسپ تو رافضی شده نزد من کار تو نیست پس بیک ضرب پیش قطع کرد نواب بحر دشنیدن نقل تبسم کرده جواب داد که وی عجب نادان محض بود و جاهل سخت ندانست هر که زور مند بود اسپ را از گل برکشید و نمیدانی که ازین نقل صریح سراسر عجز و انکساری صاحبان پیشین ظاهر میشود پس گوینده بسیار خجل شد و بعضے اوقات مزاح و ظرافت عاقلانه از مصاحبین خصوصاً به علی زمان خان می نمود چونکه صوبه سرافنج شد روزی سوار گشته به تماشای شهر از یک راسته خرامان گردید و در بعضے کوچهای آن شهر اکثر قبور پیش خانها واقع شده انداز حاضران

پرسید کہ این قبور ریچہ سبب در آبادی اند او شان عرض کردند اغلب کہ در ایام پیشین این ہمہ ویرانہ بود والحال نظر بہ پرورش خلق اللہ و رعیت نوازی حکام پسین مردم از ہر دیار رسیدہ شہر آباد شدہ است فرمود عبارت آرای موقوف شما نہ میدانید کہ این مرد و زن برای خانہای خود ہا جنگیدہ مردہ اند الا الفظ لونڈی کا یعنے کنیزک زادہ کہ زبان زد اکثر و کنیان است بر زبان مبارک جاری بود و ہر کسیکہ خشمناک می شد او را باین لفظ میخواند بلکہ عین الطاف و نوازش و البتہ این لفظ بود علی زمان خان روزی بر مزد کنایہ عرض کرد کہ این لفظ رکیک شایان صاحب شوکت و ذی ہوش نیست تبسم کردہ فرمودای صاحب ما و شما ہر دو کنیزک زادہ ایم فقط حضرتین سبطین یعنے حسنین علیہ التحیۃ والرضوان بی بی زادہ اند پس ہمہ حضار این سخن را عظیم پسندیدند و قبول کردند زیرا کہ القاب مقدسۂ جناب والدۂ ماجدۂ آنحضرات خاتون دو جہان است و ہر جا کہ برای سر انجام مہمی لشکر متعین میساخت ازان لشکر ہرگز بیفکر نمی بود و بانواع لوازمات چہ از زر و چہ از سامان جنگ و علوفہ و رسد غلات تائید آن جماعت منظور نظر و الا امید اشت و ہر قلعہ را کہ تسخیر میکردند بمرمت آن قلعہ و بنای حصارہای تازہ لکھو کہا از صرف میمنہ و چنانچہ اکثر قلاع زمین دوزی و کوہی پایان گھاٹ و بالاگھاٹ شاہد حسن این معنی است و نام قطاع الطریق و اچکگرہ بردوزد و حرامی از صفحہ شہر و قصبات و قریات قلمرو خود حک ساختہ احیانا کسی جا قطاع الطریقی و دزدی بعمل آمد و کوتوالی گریبنے نگہبان آن مرز و بوم را بلا تامل بدار می کشید و شخص خدا ترس و نرم دل را در آنجا می گماشت و لشکریان را بداد و دہش و رعایا را بمدارا قول بی کاہش و کاوش بسیار خوش میداشت و در تمامی عہد دولت خود سوای ہون حیدری کہ بکیطرف آن حرف و طرف ثانیش نقوط مضروب است و فلوس و کاس مسی فیل سبب رواج شد

کیمیا اثر و مقبول سواری خاص بود ناگاه سقط شده ازین معنی بحضور تاسف تمام دست داد
تا شکلش بهر یادگار بر فلوس مضروب گشت دیگر مسکوک نه فرمود و همدران روز مار وزیکه بر عهده
داران و حوالداران کارخانه دولت به تحریص امور غضب آلود بود تقصیر ادا روغه دار الضرب
بحضور عرض کرد که بر فلوس نو کدام ضرب ارشاد شود در حالت خشم فرمود شکل گیر خیر ضرب کن پس او
همچنان چهار پنجهزار فلوس دران روز مضروب نمود چنانچه چندی فلوس مذکور مروج شده بعد
ازان بعضی دانایان بحضور عرض کرده همه آن فلوس را جمع کنانیده گداختند و شب یکشنبه
در سفر و حضر فیض زهره جبینان قمر طلعت میدید و در ایام دسهره که عید اهل مرهٹه است اگرچه رسم
کفار است و بدل ازان متنفر می بود لاکن به محض پاس خاطر تالیف قلوب میسوریان که عبارت ازاولاد
چک کشن راج وڈیر و کار پردازان آنجاست بنا بر اینکه حضرت مرحوم هر دل عزیز بود بحکم آنکه تقلید
کفر کفر نباشد ده یوم جشن میفرمود و فرزندان کشن راج و نندراج را بمحل عالی بار داده دو سه
ساعت اوقات همایون به نظاره آتشبازی و جنگ آهوان و زور آزمائی جوامیس و حملات
فیلان کوه شکوه با یکدیگر و پنجه بازی مصادرت یلان تن و مند کرده در دکن جهٹی نامند صرف میفرمود
خران را بجای آب شراب خمر بسری تمام نوشانیده در پیش صحن جهٹی محل عریال کشیده بر شیر زنجیر بند
میگذاشت و حمله شیر و لگد زنی و غوغای خران مشاهده کرده تبسم می فرمود و حبشیان خفتان گلیم
پوشانیده با کتکهای صندلی از خروسان می پیچانیدند و بعضے ملازمان قوی را بجسب آرزوی
آنها انتخاب کرده بهر کشتن شیر مردم در درمین عریال روان میفرمود نواب در شست اندازی
بندوق عدیل و نظیر خود نداشت چنانکه در وسط ساحت عریال درخت موزی نصب کنانیده
شیر زن را ارشاد می فرمود که گرد آن درخت با شیر در آویزد اگر آن مرد دلاور بر شیر غالب آمده از
جان بگذشت او را بانعام زر و خلاع و اضافه از آزونیازه نیاز مستغنی میساخت چونکه شیر غالب گشته

مرور ابر زمین آورد و تفنگ برداشته چنان میسوخت که تیرش از سر شیر میگذشت و مرد سلامت
بر میخاست و در اوایل و آخر عهد سلطنت خود بنا بر رعب افزای بقطع گوش و بینی و دست و پای
اسیران مرتهٔ و دیگران فرمان میداد و در مهم ارکاٹ بتجویز و اغوای بعضے خواجه سرایان مردم آزار
و عاقبت خراب الکشر و شیرگان شکیبا، هر قوم را خواه برضامندی و الیان آنها خواه بجبر طلبیده
آغوش عشرت با آنها گرم می نمود و کنیزکان مه پاره نابالغه را نیز بدستوریکه مذکور شد بهم رسانده داخل
تاشک سال محل زنانه میفرمود و ریش و بروت و موی ابرو مژگان می تراشید بعضی اسود الفام
گفته اند و قوی جثه و میانه قد بود و نقش مهر دیوانش کلان مدوران بود بیت

بهر تسخیر جهان شد فتح حیدر آشکار	لافتا الا علی لاسیف الا ذوالفقار

نقش مهر جیبی بنام فتح حیدر بود و به محنت شاقه یک حرف حاء و آخر گونه بنا بر ملحوظ که لازمهٔ ارباب
ریاست است مشق کرده بود باین شکل ی غرض از ابتداء عروج دولت تا وفات در هوشیاری
و حزم و احتیاط و تجربه کاری و دانائی تمام سرآمده شخصی تاریخ جلوسش درین فقره یافته - آه مردے
حیدری دل رفت + و دیگر باین فقره که جان بالا گهاٹ برفت + + + + + + + + + +

ذکر جلوس خدیو ۱۱۹۶ والاشان سمو المکان جناب ٹیپو سلطان و ترویج و تنسیق مهام ۱۱۹۶ سلطنت خداداد و بیان لشکر کشی جنرل لانگ و جنرل اسٹوارٹ سمت دندو انی و مراجعت شان بمدراس و روداد سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری آنکه

هرگاه که خان فدویت نشان یعنی مهامیرزا خان فایز حضور سلطان گیتی ستان گشته احوال پراختلال

انتقال نواب مرحوم وضبط وربط لشکر در خلوت مفصل معروض داشت وباقسام قسمیه طمانیت کلی از سرداران لشکر خصوصًا از کریم صاحب برادر خورد که جلوسش پسند دیوانی خاطر والا را مکدر کرده بود حاصل گردید ومبشر اقبال بگوش هوش آن جوان بخت جوان سال این مضمون رسانید رباعی

مشنو از کس بای دولت را بنه اندر رکاب	تا دو اسپه پیش پیش آید ترا فتح وظفر
شاهبازا ز صعوه نه هراسد میندیش از عدو	کی غضنفر یابد از روباه شکل هرگز حذر

حسب معروض دولت خواهان صمیمی که بدرجهٔ اجابت مقرون شده بود بی آنکه از مهم مشغول فارغ شود خود را با سپاه در قفای معتمد علیهم بلشکر رسانید آن زمان که بشیر سعادت این خبر بهجت اثر را بدولت خواهان قلبی رسانیده زبان روزگار باین ابیات مترنم گردید نظم

بیا که رایت منظور بادشاه رسید	نوید فتح وبشارت به مهر وماه رسید
جمال بخت زروی ظفر نقاب انداخت	کمال عدل بفریاد داد خواه رسید
فلک نوید همین داد اهل دوران را	زمان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

کیسر سرداران وعهده داران فدویت شعار مع کریم صاحب باستقبال شتافته بزمین بوسی جناب عالمیان مآب سعادت اندوز گشتند وبتالیف قلوب قدیم الخدمتان وراثت دولت را کرسی نشین ساخته بساعت سعید روز شنبه بیستم شهر محرم الحرام سنه یکهزار ویک صد ونود وهفت هجری صدر آرای جاه وجلال ودوساده پیرای عز واقبال گردید چون اورنگ حشمت وممالک ازین قدوم آن خورشید اوج سلطنت وفرمانروای درعلو قدر ومنزلت از سپهر برین برتر آمده وملک ودولت رواج خسروانی ورونق جوانی یافت بجهت نیکو خدمتی وهوا خواهی همه فدویت کیشان را بنوازشات شاهانه بنواخت وبمناصب بهیه سرافراز فرموده بزم شادی اجلاس همایون را بترتیب مجلس جشن وسور فرمان داد فرد

بیا راست بزمی همایون که اورا		بهشت وبهار است مولی وچاکر	

دوران مجلس شعرای فصیح زبان وندمای ملیح بیان ازابر طبع درآبدار نظم ونثر نثار کرده ازخوان احسان سلطان کشورستان بهره مند میشدند بعد ازانکه بساط مجلس سور ومسرور نور دیده شد قدم با میمنت برمسند انتظام امور جهانبانی نهاد وفرامین ضبط وربط به جمیع قلعه داران وحوالداران و تحصیلداران ممالک محروسه فرستاد وبرا قتضای مصالح رای صواب اندیش خود عزل ونصب کارپردازان ملک ولشکر آغاز نهاد وهم کنان سربرخط فرمان والاشان گذاشته بتقدیم خدمت کمر سعی بربستند هم چنانکه حلقه بگوش اطاعت نواب مرحوم بودند غاشیه القیاد خدیو والانژاد بر دوش گذاشتند الا آن یک نمک حرام ایاز نام کوته اندیش طراق نامحمود مخالفت سپرد وبا سردار انگریز که بجوار بلاد نگر باتفاق قوم نایار ریشه فساد وشرور دوانیده بود موافقت کرده در تسخیر قلعه بندر کوڑیال ترغیب نمود پس ازانکه سردار انگریز قلعه مذکور بدست آورد نمک حرام مسطور باقتضای نقاض دلی وبیوفای قلعه نگریوی سپرد وهمدران زمان سپه سردار انگریس دو هزار فرنگی لسرداری کون تیلیس مستعد با اسباب جنگ بحضور لامع النور روانه کرد بعد چندی خود بدولت یعنی سلطان والاشان که از سردار وسپاه جیش عسکر خاطر جمعی دست داد معه لشکر نصرت پیکر کوچیده ساحت کادیری پاک را از فر نزول رایات واعلام ظفر آیات رشک افزای سپهر بوقلمون ساخته بود که جنرل اسٹوٹ وجنرل لانگ از راه مینگل پٹ بعزم مقابله سلطان کیتی ستان تا وندوای لشکر کشیدند خدیو مظفر باستماع این خبر لبسان غضنفر با تمامی عساکر ظفر مآثر از راه دوشی مالور بدفع اعدا نهضت فرمود وبفاصله اسه گروهی وندوای محل نزول رایات جاه وجلال نمود روز دیگر فرمان محاربه داد تا سپاه داران میمنه ومیسره وقلب با آهنین درست آراسته توپخانه پیش رو گذاشته معه فراسیسان صف آرای جدال وقتال گردید وسرداران انگریز با سپاه خود بمیدان

اهل مرز و بحار رسیدند و می که الحاق جمعیت فرانسیسان به جنود رزم آرای سلطان جنگ آزما یقین
دانسته پا برجا ماندن نتوانسته آن روز صلاح در جنگ ندیدند و در استعطاف عنان اقبال صلاح
حال و رعایت مآل شمردند و همون شب از گورنر مدراس فرمان مراجعت رسید بنابراین صبحی فردای آن
روز قلعه و مدوا می شکسته با تمامی حشمت خویش بمدراس معاودت نمودند سلطان نیز از آنجانب
کوچ کرده بر سواد ترواتور مقام فرمود جاسوسان معروض داشتند که بلاد نگر و کوڑیال بندر متصرف
انگریزان بندر بمبئی رشته بهر قریه و قصبه آن نواح انگریزان مسلط شده اند و بعضی فتنه جویان
نیز که منتظر فرصت بودند از هر گوشه سر بخوت برداشته در مقام عناد و فساد پا فشرده اند چنانکه
اینجی شنامیاز نادار سرهنه فتراجار نویسان که در دار السلطنه است با قلعه دار آنجا یکدل و یک زبان
شده در فکر خرابی خانه جاه و جلال مخدوم جهان در افتاده انگریزان مسلط آن نواح را طلبداشته
است و سید محمد خان داماد عبد الحلیم خان افغان کڑپه وقت را غنیمت انگاشته چند پیاده
و سوار جمع ساخت و عهد و مواثیق و شرایط موافقت با انگریزان مچهلی بندر باراده تسخیر حدود کڑپه

بایمان موکد ساخته رعب افزای آن سمت است

ذکر متوجه رایات ظفر آیات سلطانی بصوب اعادی و استخلاص بلاد نگر و کوڑیال بندر و غیره و غارت شدن جوقی از لشکر انگریزان بنبای بدست غازیان و سزای معقول یافتن داماد حلیم خان از دست قمر الدین خان و تقرر صلح فیمابین سلطان و انگریزان و انتقال محمد علی شجیع بظهور جهالت نامطبوع و

روداد ہمین سال آن کہ

چون علی التواتر اخبارات بنیان فساد است فتنہ انگیزان و تسلط انگریزان در ان ملک وسیع شریف رسید عزم قلع و قمع بنیان ایاز نامعاقبت محمود و دیگر مشارت کیشان آنحدود درست کردہ بدر الزمان خان بخشی را با هفت ہزار تفنگچی و صلابت خان بخشی را با شش ہزار سلحدار و میر غلام علی بخشی را با دہ ہزار پیادہ ہشتاد اسپہ و سپہ سالار میر معین الدین عرف سید صاحب در پایان گہاٹ گذاشت و خود بدولت با تمامی سپاہ خونخوار و فراسیسان تہور شعار باستیصال ریشہ خس و خار نواحی نگر نہضت گماشت و مسابلہ در پاداش عمل آن شوربخت کہ الاخیر فی عبیدی صفت کاشقہ او بود بعید از آئین ہوشیاری و دور از ضبط سرداری دانستہ بطریق یلغار دوید و در کوتہ ترین مدت مسافت دراز تا بنگلور برید و ہمدران منزل اشارت بر آوردن صندوق جنازہ نواب مرحوم از مدفنش کردہ بودند نزولش بہ مقام معلوم ورود صندوق نیز معا اتفاق نمود تا معتمدان بارگاہ حسب الحکم باخراج صدقات و کفارات جنازہ را بسر پرگنہ پٹن بردند و در لال باغ کہ جنوبی شہر کنجام بر ساحل این طرف جو واقع شدہ نواب مرحوم وقت لشکر کشی بہ تسخیر پایانگہاٹ بہ تعمیر مسجد و مضجع منورہ فرمان دادہ قلعدار آنجا آئین ہمین احداث کردہ بودند اندرون مضجع مذکورہ بخاک سپردند و محمد علی شجیع را مع جمعیتش بہ بندوبست دار الامارۃ و عزل بدخواہان و نصب فدائیان حلال نمک بیشتر کوچانید و قمر الدین خان را با لشکر میر صاحب مرحوم بدفع فتنہ سید محمد خان مختار کل کردہ سمت کرپہ رخصت فرمود و خود آہنگ جہت ہای بلند و از سمت ہای با اجمند آن موکب کوکب شکوہ بصوب ولایت نگر معطوف گردانیدہ از راہ دیلون ہلی و مدگری و صوبہ سرا حدود چیتل درگ را مضرب خیام نصرت اعلام ساخت و ملتجان فوجدار آنجا از راہ دولت خواہی مع توابع حاضر حضورش و شرف زمین بوسی حاصل ساختہ مورد الطاف و نوازشات سلطانی گشت و از سر نو خلعت بجای فوجداری یافت روز دیگر از آن جا کوچیدہ

بیابانیه نوردی راه دور و دراز بازمنه مقصور اعلام استعلا و رایت استیلا و فتح تنبیه آیاز برافراخت
و چون شیر قضای برقفای آن خرگوش غفلت کوش بتاخت و درین راه که تا سه مرحله غیر از
اشجار متراکم که هر شاخ سر آسمان کشیده و روی آفتاب جهانتاب دران ظلمات کم کسی دیده هر
قدمیکه فراپیش می نهاد بنیان سبقت جسارت بدخواهان امنی جماعه ایاز مردود برباد هزیمت میداد
تا بدین عنوان دو باب محکم کتل سد راه بدستیاری ظفر مفتوح و احوال منهزمان مقبوح ساخته پرتو
نزول رایات زیر گهاط سیورم انداخت و پیش ازین بشهرة قدوم لشکر نامعدود آیاز مردود با
سرمایه مبلغ خطیر بدست آویز بهانه رسد رسانی ازان دائره کوهستان مضیق المجال برآمده بقلعه
کوڑیال رسیده بود و محمد علی چونکه از حضور رخصت دار السلطنة گرفت بسبیل الیغار از راه بنگلور
شتافته در دامن کوهچه گری کمتر برکنار جوفرود آمد و بر مضمون این بیت

ازان کز تو ترسد بترس ای حکیم	وگر با چو او صد برای بجنگ

مدنظر داشته بمقتضای دور اندیشی از راه گرگ آشتی جاده یگانگت و مصادقت با قلعدار
بغی آنجا پیمود و بعد استحکام بانی محبت و وداد پیام فرستاد اگر اجازت باشد یک شب
تنها بخانه خود می آیم و بملاقات مردمان خانه و دیدار فرزندان مسرور الوقت شده صبحی حسب
الفرمان والا شان به بندوبست خطه نگر از راه کوڑک میشتابم قلعدار مذکور لسخنان خوش آمد
و البته فریب شیخ مزبور از خبار فته گوش رضا بران نهاد و به محافظان باب قلعه اجازت
داد گذاشتنش داد چون او کار بر حسب مراد و آرزوی خود دید وقت شب جمعیت خود را مستعد
کرده عبور جو نمود و متصل دیوار قلعه مردمان را در کمین داشته تاکید ساخت هرگاهیکه من در اندرون
قلعه ترئی حملات خواهم نواخت شما بلا توقف اندرون بیائید و بر فصیل و برج و باره یزک بندی
نمائید پس خود ببدرقه پنجاه مرد کارگذار و دلاور اندرون دروازه رسیده ترئی نواخت

وبلا تاخیر محافظان آنجا را دست برپشت چسپ کردہ ہمراہان خود را بر دروازہ قایم نمودہ بمجرد اصغای صدای ترکی کمین داران چابکی بکار بردہ بیکبار داخل قلعہ شدند واطراف یزک بندی نمودند خود شجیع دلاور پیش دستی کردہ بمنزل قلعدار رونمایانش وآنچہ شامیاہ شریکانش رفتہ تا او اگردن چشم لبغاوت از خواب غفلت کشان کشان بیرون آوردہ محبوس ساخت صبحی بجویرہ والدہ ماجدہ سلطان بعضی حرام خواران را از توپ پرانیدہ شرکا شامیاہ بدار کشیدہ اورا باطوق وزنجیر مستحکم در قفص آہنی کہ جزای بدکردارانش ہمین بود بند کردہ قلعداری دار السلطنت بپیر محمد خان مہدوی کہ رفیق سلطان بود تفویض نمودہ حراست قلعہ بندہ اسد خان رسالدار کہ مرد شجیع ومدبر ودولت خواہ قدیم بود گذاشتہ با فوج خود از آنجا راہی شدہ بکوہپای دراز معہ خطوط والدہ سلطان وکیفیت نامہ بندوبست دار السلطنت ہمدران مقام شرف اندوز اقدام بوس جناب سلطانی گشتہ مفصل حقیقت معروض حضور ساخت وفراخور فدویت خود بعنایت پدرک وخلعت سرفراز گردید روز دیگر سلطان والا شان فدائیان را فرمان عبور گہاٹ داد تا سپاہ ناموس پرست بزور بازوی شجاعت ومردانگی راہ کتل کہ جوئی انگریزی با توپ وتفنگ سر راہ گرفتہ بود گذاشتہ از جانب دیگر صعود کردند در عقب محافظان آنطرف فرا رسیدہ شلکہا ریختند وجماعت فرا بیس با مقداری از جوق رکاب ظفر انتساب بدروازہ اخیر گہاٹ ہجوم آوردہ طرح مجادلہ بتوپ وبندوق باہم جنسان افگندند وخود بدولت بدر یافت سراغ راہی خفی با مردم بار وپیادہ بی شمار لبان سحاب بر اطراف جبال برآمد ولغتہ بر سر آن اجل گرفتگان چون مرگ ناگہان برآمد وچند انکہ دست یافت جیوب ہمت خصمان بشمشیر برّان بشگافت چون جماعت انگریزان وجوانان بغی نکبت نشان از عرصہ معارک واقع دروازہ پہلوتہی کردہ بہیئت مجموعی در قلب آبادی وقلعہ پناہ گزین شدند فدائیان جلادت نشان وغازیان کشورستان

از هر جهت راه امان بر خصمان بستند و در هر سر راهی مستعد قتل و حرب نشستند و تو بچیان مورچال قایم کرده بشکست و ریخت حصار قلعه همت مردانگی صرف کردند هر چند که به واب متهوران پای استقامت و مردانگی کرده با شکوه انگریزان و جماعه منحرفان از جا نرفت اما نزد خاطر و تشویش حواس باطن و ظاهر شان در غایت نامیدی و نهایت زبونی آوارهٔ وادی غم و اندوه و اسیری میداشت و انگشت تحیر به لب و دهان بحسرت آنها میگذاشت و حال بدینمقال انجامیدیست

نه یارای رمیدنها نه رای آرمیدنها	مرا شک چشم حیرانم نه میدانم چکیدنها

علاوه این حصار نایابی جرعه آب که چاهی مدار زندگی قلعه گیان بدان وابسته در پایین دیوار بروجی واقع شده بود بصدمه سنگی که از مورچال بمثابه شهاب ثاقب بر همین دیوار و اقعه چاه نزول نموده و حصار از پایه خود جدا شده دران چاه افتاد آبروی خود ریخته بود دران سراسیمگی بی آب آبدیدهٔ جرات ایشان ریخته و قحط نیم سیر آردنان گرد کوچهٔ مذلت بر فرق متردد ان سیر از جان پخته جز کباب جگر سوخته بسیخی برشته نمی یافتند و کار دباستخوان رسیدن همان گوشت پزی میدانستند و برای یکدانه برنج باریک و کنده و حسرت و ملال می افتادند و هر دم می خونابه خمخانه غم نادیده می آشامیدند با این شبی قریب هزار مرد تفنگچی با دو سه هزار مزدور و دیگر سکنای آنجا با خمهای مسی و گلی بیرون قلعه آمده از تالابی که متصل قلعه واقع شده است حسب طاقت آب برداشته بردند طلایه داران برای اینمعنی اطلاع یافته شب دیگر از اتواپ و بنادیق و جزائل بند تالاب گرفتند چنانکه قلعه گیان را باز آب و تاب طاقت و مجال آب بردن نماند هر چند پامید آب چون ابر گردنده قطره زن ساحت تردد گشتند اما از دست طوفان کاری برفت ازان رعد صولت یعنی غرق بحر خون شدند و بعضی دست جرات از آب یاس شستند و ظروف قسمت خود را بسنگ فراز شکسته به پناه قلعه در شدند چون عاقبت الامر سردار قلعه و نائبش به گرفتاری پنجه قهر و غضب خود ما را رنجه دیدند مضطربانه بتشبث

ذیل عافیت دویدند اعنی بوسیلت محمد علی شجیع شہر و قلعہ تسلیم گماشتگان درگاہ والا کردند چون بیاورے
طالع روز افزون جناب والا بہجدہ روز قلعہ مفتوح گردید شخصے تاریخ بدیہہ گفت کہ۔ حیدر نگر گرفتہ
سلطان رحمت جنان مکافات اعمال سخرفان بدشنام قبیح و نفرینہای وقیح رسانیدہ ہمگنان را
درسلاسل اسارہ سلسلہ بر پا و مسلسل گردانیدند و جماعۃ انگریزان را علیحدہ در اماکن محروسہ محبوس
فرمودہ ایاز کہ از سر حد خصال محمودہ و وفاداری و حق گذاری خدمت ولی نعمت بیرون تاختہ از آثار
غرقہ شدن فرعونیان بی سامان گہدا شتہ خود مع عیسویان غریب الدیار در نیل ناسازی نیل
مقصود متبنہ گردیدہ فی الحال باگنج قارون کہ از اموال سرکار خداداد با خود داشت بسواری جہاز
از بندر کوڑیال سمت بندر سورت و بقول بعضے بندر ربنای بگریخت و با فرنگیان آن حدود
بسازش و نوازش و ابذال مبلغ خطیر در آمیخت دران حال جاسوسان ہشیار مغز خبر رسانیدند
کہ جوقی بسر خیلی کرنل کمیل نام بکومک قلعہ مع رسد گران می آید لسکر نایرہ غضب سلطانی مشتعل گشتہ
چون برق خاطفہ در تاخت و سواران پاگاہ را بعافی اموال غنایم آن جوق پیش آہنگ ساخت
و قزاقان و سلحداران را صد روپیہ دیت اسپ مسفوطہ مقرر کردہ برانگیخت و بمیدانیکہ دو تالاب پر
آب بفاصلہ نیم فرسنگ بود و حسب الحکم والا رسالہای تفنگچی و پیادگان شیر توامان و باندازان برق
نشان توپ خانہ را ببندتا لاب قایم کردہ مستعد آتش افروزی شدند گرد گرفتہ فرمان رزم در داد
و سوار چپو و کاکر اگرچہ این قوم داخل گروہ پنڈارہ اند اما در امر قزاقی بر آنہا سبقت می برند و در
فنون مردم آزاری و غربالکشی مشہور دہر اند چنانچہ باخدنگ بی نیشکر مفت جان شیرین خود میبازند
و دیگری را ہلاک میسازند بہ پریشانی بہیر و بگاہ غنیم سلسلہ جنبان گشتند کرنل مذکور چون بحر بلا کت
و غارت گرد خویش متلاطم دید بپرای آب نہ کردہ بدلاوری و آب و تاب تہور پا در سر ابستان
رزم قایم داشت آخر بسبب کمی شرب و باروت و بی آبی چارہ کار خود بر مخالفان گذاشتہ

دیا و دو سه هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و هزار فرنگی اسیر گردید حسین علی خان بخشی پاگاه برادر اسد
علیخان بیگن پلی والا که در شروع این جنگ دو ضرب توپ بمخالفان سپرده بعد تلف اکثر مردان
کاری از معرکه گاه پس پا شده بود چون مزاج و مآل والا را بر اینمعنی ناخوش و برهم دید باز بپاس
ناموس شرافت و جمعیت با هفتصد مرد حربی کوشش نمایان در ایذای آن لشکر بظهور رسانیده
باعث قتل و غارت آن جماعت شد و آخر یازده زخم سنان و تیر و تفنگ برداشته مجروح و مظفر گردیده
بود لبسکه شعله قهر و غضب سلطانی بجنبش تند باد فتنه نمک بحرامی آن مردود بالا گرفته بود زبانه خصم
سوزی ملتهب فرمود و جنود قاهره و جیوش ماهره چون صاعقه شرر بار ناگهان بر سر قلعه
کوڑیال بندر در آمد و لسان طوفان در چشم استقلال اعدا خاک باریدن و به پرانیدن جنس
و خار آفات غضبی دیده خصم خاریدن گرفت مقارن این حال موسم برشکال که مقدمة الجیش
حوادث آسمانی بود لشکر کش سحاب طوفان خیز و باران مرگ انگیز گردید و با تیغ بازی برق و کوس
نوازی رعد و تیر باری قطرات بر آن سرزمین قطره زن در رسید و چندان فلک ناساز بسر و قهر
جوشید که دران خطه زمهریر آسا تا لبش مهر در مدت دراز کسی بچشم تصور نمی دید و دران ساحت سراسر
سطح آب چتر خیام لشکر کم از بادبانهای سفاین بحر بمعاینه نمی آمد بلکه بر روی آب ثبات اینهمه قباب
با حباب بی ثبات همسری میکرد تا آنکه رودخانها لبریز و جریانات انهار غطیمه طلاطم انگیز شد و کثرت
عفونات مردگان لشکر با آن همه جریان سیلاب علی اللیالی والایام محال انتقالات محل جدیده تهنگ
آورد و حضرات ملایکه اعنی میکائیل و عزرائیل علیه السلام هر یکی بنفس نفیس بر قدر قصر ارزاق قبض
ارواح متوجه شدند معهذا مجاهدان لشکر از بهر دفع معاندان با تهور جهد بلیغ نزبذل کردند و مهم مرحله
و موچال با نهدام حصار بروج قلعه بکفایت رسانیدند و بچند منزل کشتی که همدست نموده با لات
حرب و ضرب آراسته بودند راه دریا از آمد رسد و کومک مسدود ساختند و قلعگیان نیز که

بتحمل شدایدمجادله وصعوبات محاربه مشهور بودند به برج وباره هجوم کرده داد دلیری بهادری
وکوشش‌های مردانگی داده چند ماه جنگیدند عاقبت الامر از ممر امتداد ایام محاصره وکمی آذوقه
دست بدامن عجز وانکسار زده مهلت چندی خواستند واسباب جنگ بصورت صلح
آراستند تا بعد انقضای مدت میعاد علم اعتلا پرچم فتح وفیروزی سلطانی به زروه حصار انتصاب
یافت وآفتاب حکومت ودولت آنحضرت باز از افق جلالت بر تافت کلیه محصوران چه از اهل
فرنگ هوشیار به پناه دامن دولت آن جناب نوازش انتساب درخزیدند وهریک فراخور حال خود
منصب نوکری عمده یافته ناصیه ارادت را بنقوش فدویت متجلی گردانیدچون سپاه رستم نهاد قلعه مسکلور
وهناور وغیره بسهلتر وجوه متخلص ومنتظم نمودند رایات ظفر آیات سلطانی بجاه وجلال شادمانی
سمت بلاد کورک ولواح بل برافراخته شدند از قضا محمد علی شجیع بمقتضای جهالت وخودپسندی
وبحرکت ولغزش ناجوزی از جان خود درگذشت تفصیل این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه قاسم علی
نام نوکر نواب مغفور بحراست قلعه نگر مامور بود دران حال که ایاز نامحمود الخصال از جاده حلال نکی
برگردید با او موافقت کرده قدم به میدان بغاوت وشقاوت فشرد چون سپاه انگریز از نبای
بآن سمت رسیدند قلعه بی جنگ بآنها سپرد وخود نایب قلعدار انگریزی شده بود وقت تفتیح قلعه
چونکه از اطراف راه سلامت وامنیت خود مسدود دید به پناه شجیع مذکور درآمده بامید امان جان
ومال وخیمه اش سکونت داشت روزی سلطان قلعدار مذکور را احضر کرده از روی غضب بزبان
مبارک ارشاد فرمود قلعه نگر با وجود پری ذخائر وآذوقه وآلات حرب وپیکار جمعیت شایسته ودرستی
کارخانجات بدست مخالفان چرا سپردی اگرچه غلامی کم ظرف راه بغاوت وکفران نعمت پیمود لاکن
تو که اشراف وبحر است چنان حصن حصین نامزد شده بودی چرا قصور کردی ومفت ناموس قلعه
داری برباد دادی او در جواب عرض نمود اگرچه در قلعه آلات حرب وضرب واسباب جنگ وذخایر

بیشمار بود لاکن نایکواڑیان وہزاریان احشام باشارۂ ایاز فتنہ باز خلاف مرضی فدوی ساختند
وخفیہ بہ مخالفان سازش کردہ بی اطلاع فدوی اندرون قلعہ بار دادند لہذا الاعلاجی دست داد
چونکہ بندہ بعزم شرف اندوزی جناب عالمیان آب مستقر گشت معاندان نگذاشتند باز پرسیدہ
شد کہ بصدق این معنی چرا از نایک واڑیان چنان بیخبر بودی و پیش ازان ہیچ از چنین سوانح
باطلاع حضور نپرداختی درینصورت صریح حرام خورہستی الحاصل بحسب مشاورۂ دولتخواہان سزای حرام
نمکیش بدار کشیدن تقرر و فردای آن روز زین العابدین خان بخشی باز کچہری بن اسد خان مہکری
فوجدار کشنگیری بتقدیم این امر دستوری یافت و دیگر سرداران سوار و پیادہ نیز باین کار مامور شدند
چون ہمہ ہا بموجب معہود در جای قرار و منسوب ستون دار رفتہ مجرم را کہ در یزک کمندان شیمع بود
طلبیدہ اشتند او جاہل آن واجب القتل را با خود حاضر کردہ گفت کہ این شخص پناہ گرفتہ من است او را
باید بخشود و لعدم مقدور این امر اول مرا بدار بکشید بخشی موصوف و دیگر سرداران مفصل این واقعہ معروض
حضور داشتند بران ارشاد شد کہ امروز پاس خاطرش مجرم را از دار معاف دارند و بہ یزکداران حضور
بسپارند ایشان ہم چنان بعمل آوردند پس سلطان والاشان محمد علی را در خلوت طلبیدہ در تقلیش
اصرار بیشتر نمود و فرمود چنین امر ہایل شدن در امور نظم و نسق ریاست و حل و عقد مہمات دولت رخنۂ
عظیم و قصور فہیم در ساختن است اما از روی شرع شریف بپاداش عملش می پردازیم تا دیگر فوجداران
و قلعداران ممالک محروسہ بار دیگر چنین حرام نمکی نکنند قطع نظر ازین نہ میدانی کہ سیاست شایان ریاست
است و برای انضباط و ارتباط ملک و لشکر تیغ را بیقرار کردن و بمکافات ہر اعمال پرداختن لازم بل
واجب است غرض تا دو ساعت بہ پند و نصایح و عدم مزاحمت بسزای مجرم معلوم پرداخت او از روی
جہالت قدیمی کہ جبلیش بود با این وقت اخیرش رسیدہ دست اجل کوس رحیلش بر قفا میکوفت
بر ارشادات حضور متنبہ نشد و بی رخصت برخاستہ داخل خیمۂ خود گشت آرے فرد

نصیحت را کج طبعان اثر هرگز نمیباشد	که ممکن نیست باران سبز سازد شاخ آهو را

اگرچه سلطان را این ادای او ناخوش آمد اما از روی قدامت و کارنمائیش اغماض برگستاخیش فرموده خاموش ماند روز دیگر باز تیغ غضب سلطانی از نیام تامل و تحمل سر برآورده به بخشیان همون حکم نفاذ یافت چون مجرم را به قتلگاه بردند جاهل مذکور به محض نادانی و جهالت بیجا بدانست که بیت

خلاف رای سلطان رای جستن	بخون خویش باید دست شستن

فیل سوار در رسید و مجرم را از ان مهلکه برآورده به فیل خود نشاند و با لگ برزد که یار شریک وقت و معاون حال من باشد با من بیاید پس دو سه صد تفنگچی از رسالهٔ متعینش با او ملحق شدند تا بالاتفاق راه سرینگ پٹن گرفتند بمجرد وقوع این حرکت بعضے معاندان که از مدت العمر در شکست قدر و منزلتش بهانه می جستند این معنے را بالعکس معروض حضور داشتند که محمد علی از راه بغاوت مجرم را گرفته بطرف کچی بندر راهی شده است یقین که از انجا بصوب بنبای خواهد رفت درین صورت او را زنده گذاشتن تمامی ملک از دست دادن است باستماع این ماجرا سوار و پیاده بر سراغش روانه داشته خود بدولت هم مضطربانه سوار شده متوجه گردید و سید حمید سپهدار ارکانی را که شخص قوی هیکل و زور آور و مدبر بود مع غازیخان باحضارش فرمان داده پیش راندیس هر دو باتفاق با سپاه کثیر و تاخته برکتلی که چهار کروهی از فرودگاه لشکر ظفر پیکر بود در پیوسته ملبسخنان چرب و شیرین و کلمات رعب افزا افزائیده براه راست آوردند چونکه جاهل مغرور از فعل خود نادم گشته همینکه از فیل فرود آمد سپهدار مذکور دستش گرفته مع مجرم واجب القتل و شرکا بیدانش و عقل حاضر حضور ساخت سلطان بلا توقف آنی و زمانی مجرم را بدار کشید و کمندان مغرور را با زیور طوق و زنجیر آراسته در پالکی برقع پوش نشانده روانه سرینگ پٹن ساخت و خود بدولت مراجعت بخیمهٔ خاص فرمود و بعضے شریکان او را باثبات جرم انحراف بقتل رسانید و بعضے را دست و بینی بریده اخراج نمود چون مردمان

از شر آتش بخرابی رسیده بودند تا دو منزل تعاقب کرده بر اسیر مطوق و مقید با نگهبان برزند که ای
خانه برانداز بسا دلش تو با بین خرابی رسیدیم و بهوای تو دست و پنجی با خبتیم هرگاه که این شور و غوغا
بگوشش رسید رگ غیرتش بحرکت آمد و تا شب خون جگر خورده شبانگاه طهارت کرده چون چراغ
صبحدم زبان خود کشیده جاندادو بعضے گفته اند که در انگشتش حلقهٔ طلائی الماس چسپیده بود بر آورده
الماس بریک سنگ کوفته فرو برد و مرد شخصے تاریخ بدیهه چنان گفت که ـ رکن دولت بافتاد ـ چون
بدرقه صبحی او را در پالکی مرده یافتند برداشته مع اسبالیش حاضر حضور ساختند و بر حقیقت حال مفصل
اطلاع دادند تا آنکه تمامی اثاث البیتش یک یک بنظر کیمیا اثر گذشته از ان صندوقچه مقفل که دران
چند خطوط سرداران انگریز که در مهم پایانگهاٹ بنابر الحاق و موافقت با خود و تقرر جاگیر عمده تقسیم
و ترسیل داشته بودند در کاغذی پیچیده داشت بر آمد اگرچه آن دولت خواه باکراه ایمنے جوابیکه
شایان حلال نمکی بود با ایشان برنگاشت اما بساده لوحی خطوط را چاک نه نموده بود ناگاه قرطاس
آفت اساس بنظر قهر منظر در افتاد بمجرد استماع مضامینش شخص مرده نشانهٔ ملامت گردید و گمان
بغاوت و تهمت فتور بصدق انجامید پس فرمان داد تا لاشش را کشان کشان بیرون لشکر
انداختند و پسرانش را داخل بندگان ساختند و خادمه یعنے منکوحه اش را بزوجیت یکی بندهٔ پاکدل
و نیک خصال بخشیدند او نیک مرد با تمیز تا زندگیش از نام مادر میخواند و خدمتش چون فرزندان سعادت
مندانه بجامی آورد و والدهٔ سلطان با استماع این خبر افسوسها خورد و برزو در بخی آن حضرت
نفرینها کرده زوجه اش را که در دار السلطنت بود نزد خود بجرم سر اطلبداشت اگرچه کمندان مرحوم
مرد سفاک و بیباک بود اما بسخاوت و فقرا نوازی مشهور گشته و سال و ماه بلکه همیشه چهل و پنجاه
درویش در خیمه اش سکونت میداشتند و بارها اسپ و فیل و پالکی بصرف فقرا میداد چنانکه نواب مرحوم
اکثر اوقات بخشیدهٔ او را از فقرا بقیمت گرفته باز بروت کار باو عنایت میفرمود وصیت داد و دهش

بحدی رسید که اگر گاهی بر دیوڑی خاص نواب بهادر درویشان جمع شده آواز میکردند تا حکم میشد که ایشان را بکوئید که از نزدان او باش منش بروید و او از اینمعنی بسا خوشدل شده از نقد و جنس و ظروف و پارچه هر چیکه موجود میداشت بآنها می سپرد و بعد فوتش چون جستند در صندوقچه خاصش با وصف موصول هزار روپیه ماهیانه از خزانه و دو هزار روپیه از موضع جاگیر بغیر از چند پارچه مستعمل و یک کلاه و دلق فقیرانه که بخشیده این شاه صاحب مرشدش بود و چهل کاس فیلی چیزی نیافتند القصه بعد از انکه قلاع آن نواح بحراست دولتخواهان ناموس پرست سپرده شد و بدرالزمان خان که از لشکر سید صاحب بعد جنگ بندر گوڑلور حسب الحکم حاضر گشته بود بفوجداری و ایالت آنجا نامزد گردید سلطان گیتی ستان از آنجا الویه عالیه خود را بصوب قلمرو کوڑک که نایکان آن و کوڑکیا شقی در آنجا و دیگر شیخی مرتکب جرات بودند و بعلت فساد انگیزی تمامی سواد آن معموره خراب نمودند متوجه فرمود چون بلای ناگهان آسمانی بر سر اهل فساد جنگل هر حدبل و شقیتان نواح کوڑک که در خلال جبال شامخه مختفی و متولدی بودند تاخت آورد و چندان که دران دشت و کوهستان دستگاه رسائی یافت سرهای منحرفان و قباحت و شار چون ماربنی نیزه و نوک سنان بکوفت و خس و خاشاک خلل و فتنه آن ملک پاک بروفت و قلعه بل را منظر آباد موسوم ساخته حواله قلعدار دلیر نمود و بایالت در و بست بلاد کوڑک زین العابدین خان مهدوی را که دولت خواه قدیم بود تشخیص کرد و بنا بر تنبیه و تادیب و عزل و نصب بشرارت کیشان و بغیان آن نواح موکد و مکان صوبه نشین را که مرکڑه نام داشت بظفر آباد مسمی ساخته مامور فرمود و خود بدولت بجاه و جلال با موکب ظفر کوکب بدار السلطنت سریرنگ پٹن رسیده تا اکابر و اشراف دار السلطنت از سادات و موالی برسم استقبال بیرون شتافته بسعادت تقبیل رکاب ظفر انتساب فایز گردیده بانواع عنایات و تشریفات سرفراز گشتند چون صدر سلطنت و فرمانروای

بنور جلوس آن مہر سپہر کشور کشای سمت اضاءت پذیرفت بعضی مفسد انرا کہ بانی مبانی فساد بودند بقہر ای قدوم از راہ سیاست کہ ضابطہ شیوہ کیاست و قاعدہ کلیہ ریاست است بدار کشید وبتوپ پراکندہ ربقہ بسیار از نایاران بلاد بل وکوڑک کہ متدین بدین ترسا بودند در ربقہ اسلام درآورد و بشرف ایمان مشرف گردانید ولایت وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا بر افراشت ہرگاہ کہ کوکب دولت وحشمتش در عروج بہ معارج رفیعہ فیروشوکت و ترقی بمدارج علیہ فتح و نصرت بود نقش انتظام در چار سوی مملکتش بر مراد نشست و پرتو مہر جہان افروز اعظم عظیم شان و خرم وزیر شجاعتش بر چار حد اطراف ممالک قریب و بعید در افتاد و ظلمات شبستان فساد اعادے وحساد بترجیب عدم در کشید ہیچکسی را از اقران وی مجال مقاومت و امکان منازعت باوی نماند و بطیران شہباز طنطنہ شہرتش در ہوای مبارزت ہر زدی بالی چون در اج بال و پر طاقت ادعای مساوات نیفشاند لاجرم انگریزان مدراس بمقتضای نامساعدت ایام از ہمہ سو دست قدرت بستہ و ہمہ جہت سر پنجہ زور شکستہ میداشتند قطع نظر ازین ورود جمعیت کران فراسیسان بندر مورس باستعانت آن خدیو دادرس خلل عظیم دولت خود میدانستند صلاح کار خود ہا بالکلیہ در آشتی انگاشتند سرداری را از اعیان حکومت آنجا با میستر سلیز وکرنل ڈالس بطریق ایلچی باچندی از تحفہ وہدایا بحضور سلطان والاشان فرستادند و ابواب امان و عافیت بتحریک سلسلہ مصالحت بر روی خلایق کشادند تا وکیل صلاحیت سہیل بعد از طی مسافت و تحمل شدایدہ آفت شوارع غیر مطروق بمرور ایام فایز حضور شد و دستوری باریابی و پیام گذاری محفل سطوت مشاکل یافتہ ودایع بدایع پیش نظر صفا منظر گذرانید و بسخنان سنجیدہ و گزیدہ از خاطر اشرف عناکر کینہ و نزاع شست وشود ادہ استخلاص اسارہ انگریزی و اتباع شان و واگذاشت تعلق طرفین کہ عبارت از اماکن و قلاع مضبوط باشد استدعا نمود و چون التماس سعادت انفاس ایلچی بغیر اجابت رسید بیر معین الدین

سیر خیل لشکر پایانگھاٹ متبرک تعلق از ضبط فرمان داد و کسان انگریزان نیز از قلاع متصرفہ بالاگھاٹ
رخت اقامت برستند و گروہی از اسارہ پایان گھاٹ مع عبد الوہاب خان و نوابعانش از بند
رہائی یافتند و بسیاری از صناعت پیشگان آن جرگہ مغبون مغضوب گشتند بعد مہد قواعد مصالح
و شرط و پیمان برہمونی فکر رسا باحداث اختراعات کارست و دساتیر العمال با احکام قطعی مدعی قضایا
ہر مسکرہ متکفل انظام و متعہد مہام امور متعلقہ دیوان ملک نامزد کردند چنانکہ در ایام سابق در حین حیات
نواب مرحوم دستور جنگ و آراستگی مردمان بار از اصطلاح و آئین فرانسیس بود در عہد خود قلم ابراد
بران رسوم برکشیدند و بتجویز میر زین العابدین شستری کہ برادر خرد حقیقی میر ابو القاسم خان
حیدر آبادی المخاطب بمیر عالم شستری بیشد قوانین مسطورہ باصطلاح فارسی و ترکی بدل
نمودہ کتابی مسمے بہ فتح المجاہدین ارقام فرمودند و بخمایسپہدار خطاب دادند و فی قشون چہار رسالہ
پیادہ و یک رسالہ سوار مقرر فرمودند و جماعہ صد نفر راجوق میگفتند پس سردار رسالہ رسالدار
و سردار جوق جوقدار نامیدہ شدند و در یک جوق دو سرخیل و دہ جمعدار و دہ دفعدار مقرر گشتند
بدستور چند سوار را بر قاعدہ ارباب فرنگ آراستہ عسکرش نام نہادند و بشمار سی صد مردم ازان جدا
کردہ بٹیپ و نود سوار آنجماعہ را بیوز مسمے ساختند تا مسکردہ ٹیپ و نود ٹیپ دار و یوزدار و نقیب
آنجماعہ کہ در اصطلاح فرانسیس و انگریز مسٹر و اجیٹن گویند بر خلاف نقیب قشون و رسالہ کہ بہ بیساقی نامیدہ
شدند بشبر باشرن موسوم و حاکم چہار ٹیپ بہ موکب دار ملقب شدند بہمچنان جمیع کارخانجات
باختراع و ترتیب تازہ زینت پذیر گشتند کہ آیندہ بر محل لاحقہ خود مذکور خواہند شد و شستری مذکور
سپہدار قشون محمد علی کمندان مرحوم مقرر گردیدہ رفتہ رفتہ بچیپ گیر دمک زبان زد عالم گشتہ بود
ہمدران آوان بار کچہری بخیش کچہری و سوار کچہری و عسکر کچہری و بندہ کچہری باسد اللہی کچہری
نامزد گردیدہ و ہمدران سال طرق و شوارع منتہای حدود قلمرو خود کہ برزخ ہابل و حد فاصل بودہ از ہمہ

جهت بالکلیه از عبور رهگذران جانبین مسدود فرمودند

ذکر تردد و تکاپوی میر معین الدین عرف سید صاحب سپه سالار سلطانی که در پایانگهاٹ بود و کیفیت جنگهاکه فیمابین سپه سالار موصوف و انگریز روفرا میس

پیش از تقرر صلح روداد سن یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری و حضور طلب شدن سپه سالار صدر مع لشکر و ارتفاع قلاع پایانگهاٹ در سال یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری آنکه

چون خدیو گیتی ستان متوجه استخلاص ملک نگر گردید سید صاحب مع فوج خود بر جوی وال پندل مقام کرده بود جاسوسان خبر رسانیدند که کرنل لانگ مع لشکر از طرف ترچناپلی یلغار کرده بقصد فتح قلعه کروندمکل وغیره همت گماشته است بمجرد اطلاع اینمعنی فوراً بدر الزمان خان را با تمامی رسالهای تفنگچی و توپ بدفع شورش خصم مشیر برانده خود هم عقبش با جمیع سپاه کوس نهضت نواخت چون خان مذکور یلغار کرده فایز تر و پیروز شده بود خبر رسید که عثمان خان تر ین قلعه دار کرور با وجود کثرت سپاه و وفور ذخایر و استعداد جنگ دل از دست داده بصلح قلعه را حواله کرنل مذکور کرده خود نزد روشن خان و سرپت راؤ دسته داران که بجهت تنبیه نایمارن شرارت کیش نواح پالگهاٹ نامزد شده بود ندرفته است کرنل مذکور ٹهانه دران قلعه گذاشته بپیشتر کوچید و قلعه ارواکرچی را محاصره کرده بکشائیش آن سعی می نماید خان مسطور از آنجا شنگیر زده بر سرش رسیده این طرف جوی اروا کرچی محل نزول عسکر خود نمود

کرنل مذکور از رسیدن سپاه منصور خبر دار گشته بترک مورچال پرداخت و آن طرف جوی مذبور
آن روز مقام کرد چون روز دیگر نظر دوربین جمعیت سلطانی را اندک دیده خیال جنگ از جانب
برداشته بی اندیشه بتسخیر قلعه همت گماشت و بتبریزی احداث نموده توپ اندازی شروع نمود
خان مسطور از رسالداران تجویز کرده قمرالدین نامی جوقداری را مع جوقش با آلات حرب و پیکار
و انتخاب و مستعد بتبعیت قلعدار روسی در دفع اعادی تاکید کرده به بدرقه رساله همت خان بخبری
که همیشه زاده پاینده خان می شد و رساله ببر علی بیگ وقت شب روانه نمود چون هر دو رساله دار
رخصت یافتند بمردانگی تمام جرات پرداز گشته از یک جانب بر پیش منقلای انگریز زده جوقدار را
مع جوق بقلعه رسانیدند و قلعدار آنجا را بر رسیدن افواج قاهره بمدد کومک قلعه خبردار نموده و
ترغیب جنگ مشتر کرده برگردیدند هرگاه کرنل مذکور از رسیدن کومک در قلعه خبردار گشت بغضب
تمام سپاه خود را فرمانداد تا توپچیان و تفنگچیان شصت انداز از صبح تا دوپهر روز دیوار قلعه را از یک
جانب بخاک برابر ساخته حمله کردند محصوران بر چند بدفع یورش کنان پیش آمده تا دو سه ساعت
داد جلادت دردادند اما چونکه دست اجل بر قفای شان کوس بیدولتی و هزیمت میکوفت فیتحاب
نگشته همه از جان درگذشتند و سپاه انگریز ظفریاب شد بعد تفتیح قلعه بطرف فوج خان مذبور روآوردند
دران حال جوقدار مذکور زخمدار از راه بدر رو آب قلعه خود را بدر زده خونچکان فایز لشکر گردید
و صورت حال قلعه و قلعگیان باز نمود پس خان مذکور طاقت مقابله و مقاتله با سپاه انگریز در همراهیان
خود مشاهده نکرده شبانگاه بهمت دهارا پور خورد شتافت و روشن خان و راؤ مذکور مستعد بعزم
قزاقی و قراولی گرد لشکر خصم بودند سپه سالار موصوف بعد چهار پنجروز آن بمت رسیده عثمان خان
ترین قلعدار کروره را باثبات تقصیر بام جنگ و حرام نمکی بدار کشیده و لشکر را بجهت مقابله با فوج معاند
بیاراست دران اثنا خط از موسی بهوسی پسر دارفر اهیس رسید که تمامی لشکر انگریز بعزم جنگ بگوڑ لور

میرسد شما مع جمعیت خود زود معاودت نمایند و بعد دفع سپاه غنیم سرکش ما و شما باتفاق متوجه بندوبست
نظم و نسق آن نواح و تنبیه فتنه بازان بی صلاح شویم پس سپه سالار به مجرد وصول نامه هر دو دسته
دار را بدان صوب بازگذاشته تاکید نمود تا بدانچه مقدور و مجال باشد کوشش نموده نگذارند
که بعد ازان آسیبی از سپاه خصم بر رعایا و سکنای آن ضلع برسد خود از راه تانکاریٹی به توتم مسلی رسیده
یک روز مقام کرد در آنجا جاسوسان خبر رسانیدند که چیزی سامان رسد و آذوقه لشکر انگریز در قلعچه
کرتلم آماده است و معدودی چند از یزکداران نگهبان آنجاست تا فقط رسالها را با بندوق بنان
همراه خود گرفته به محاصره آن قلعه پرداخت چونکه قلعچه مذکور در میان نهرهای جوی که ملبب روان بود
واقع شده و چلتوک زار با خلاش بسیار پیرامون آنحصار سرسبز گشته پای تردد حمله آوران را به کل عجز
فرومی برد کوشش شان مفید نیفتاد و اهل حصار که از چهل و پنجاه نفر زیاده نبودند بر حملات مردم انبوه
تاب آورده مانع دخول گردیدند و غایت سعی در دفع او بالظهور رسانیدند سپه سالار همه روز کوشش
کرده شب بفرودگاه خود مراجعت نمود و چند قزاق را بجهت اینکه فردای آن روز مع التواپ و نردبانها
باز رسیده حصار را تسخیر نماید و بعوض ٹهانه داران او را گرچی انگریز ازانه تیغ کشد گذاشته بود محصوران
چون عاقبت خود فردا نیکو ندیدند همون شب برحسب طاقت خود چیزی سامان برداشته بقایا را
آتش زده راه ترچناپلی که از آنجا پنج فرسخ فاصله دارد گرفتند پس سپه سالار از آنجا کوچیده از راه
ورداچل فایز گوڑلور شدند و بدر الزمان خان را با رسالهای تفنگچی و التواب بکمک موسی بهوسی
بقلعه فرستاده خود مع سوار و پیاده لطف سلمه شتافت القصه لشکر انگریز بسرخیلی جنرل اسٹوٹ
یلغار کرده از راه پهلچیری و ناگور رسیده غربی قلعه گوڑلور بر جوی موضع گورٹ فرود آمد فراسیس
پنج صد جوان خود را بدوازده توپ مابین لشکر انگریز و قلعه منقلاد اشته بود و رسالهای حیدری
بحکم خان مسطور بر دست راست منقلگاه فراسیس متیرپها احداث کرده پای ثبات قایم ساخته بودند

کہ بعد دو سہ روز کسان انگریز بر کوہچہ کہ پیش روی آن دو جماعت واقع شدہ بود وقت شب توپہا قایم نمودہ مستعد آتش افروزی داشت تا صبحی دراول ساعت جہازی از طرف مدراس رسیدہ سہ گوا جانب قلعہ پراینده واہل بتیریہا بتماشای جہاز متوجہ شدہ بودند کہ ناگاہ ازان کوہچہ اتواپ دادم سر شدند و رجمنٹ ہای انگریزی بر جماعت فراسیس و پلٹن ہا بر رسالہای حیدری شلک زنان در تاختند بوقوع ایخال جمعیت فراسیس توپہا گذاشتہ بطرف قلعہ برگردید و رسالہای مذکور فرصت برگشیدن توپہا نیافتند حتی انتظار حکم سردار باز نکشیدہ طرف دریا روبگریز نہادند وبہادر خان نامی رسالدار و ببر علی بیگ بہ بہادری و دلاوری تمام توپہای رسالہای خود گرفتہ پس پاشدند و بخندق قلعہ رسیدہ آسودند و انگریزیان بتیریہا گرفتہ مظفر برآمدند دران حال سپہ سالار فراسیس ہزار و پانصد مرد فرنگیان خود را بی توپ بسرداری موسی گون تیلیس و موسی لرمبو کرنل بہ محاربہ اہل انگریز نامزد ساخت چون فراسبسان رخصت یافتند بآئین درست صفوف آراستہ و بنادیق راست کردہ قدم جرات در میدان رزم نہادند و سپاہ قوم انگریز کہ مجموعاً سہ چہار ہزار بودند صف بستہ بریزش گلولہای توپ اکثر ایشان را بمعرض تلف درآوردند با این سردار و سپاہ فراسیس ہراس راہ در خاطر خود راہ ندادہ نزدیک اعدا در رسیدہ شلکہای صف شکن سر دادند پس کارزاری سترک رو دادکہ تا دو ساعت باز اپیکار گرمی تمام داشت چنانکہ بہادر کیشان و جانبازان طرفین از تفنگ گذشتہ دست و گریبان بسنان و خنجر کشتند معاذ اللہ از ہر دو جانب چنان جیقلیش سخت گردید کہ از معاینہ آن زہرہ توان فلک سیمہر آب شد و از صدمہ تردد رستمانہ آن فولاد تنان زمین بستوہ آمدہ زمانہ باوجود جفاکاری تپ کرد بر حال کشتگان آن معرکہ زار زار گریست و بہرام خون آشام از بیم خونریزی دلیران در پنجم حصار مینا فام گریخت و تا دو ساعت عنبار دود بار وت و صدای شلک بچشم و گوش نظارگیان خبر رعد و میغ مسموع و مرئی نیفتاد مردمان انگریز تاب نیاورده پسپا شدند

دران حال پلٹن های کرناٹکی از میمنه و میسره سبقت کرده پشت آنها را باعانت خود گرم ساخته مردانه
وار بازی بردند تا فراسیسان که چهار پنجصد مردم باقی مانده بودند برگردیده فایز قلعه شدند و بزار مرد جنگی
که در نخوت و شوکت دم مساوات با فلک میزدند دیگر بار مستعد رزم بعزم مدافعه خصم از قلعه برآمدند دران اثنا
سپاه انگریز معاودت بفرودگاه خود نموده جنگ بر فرد باز گذاشتند و جمعیت فراسیس بقلعه
پرتاب تیر از قلعه قیام ورزید و بعد دو سه روز که انگریزیان در فکر مورچال و فراسیسان در عزم دفع
آنها نزدشان بعمل می آوردند صلح نامه که فیمابین انگریز و سلطان رستم انگیز مقرر شد مع فرمان
بادشاه فراسیس که مشعر بر عدم تقدیم جنگ از انگریز و مراجعت کردن موسی بهوسی بولایت خود بود رسید
پس هر دو سپاه لاران قوم یک شدند و پرخاش از میان برخاسته سردار و سپاه طرفین بر یک سفلان
و میز با کل طعام و شراب پرداختند القصه بدرالزمان خان و سپاه لار ملحق شده متوجه تعلقه تروادی
گشتند و بعد سه چهار روز سپاه لار معزالیه باجازت سپه سردار فراسیس پیشتر کوچیده حدود دیل پور
را مضرب خیام عسکر خود ساخت بعد یکماه بازار آنجا کوچ کرده بر جوی دال پندل که آب و علف
بوفور بود اقامت ورزید در آنجا روزی ناگاه باد و باران بی موسم طوفان بلا بر لشکر حیدری ریخت
و آب جوار یک طرف طغیان کرده تلف مال و متاع غربا و بیوپاریان پرداخته خاک یاس در چشم
حرص و نفع آنها بیخت بلکه چند مرد و زن را بید برد آب کشیده بدریا رسانید و اکثر ارباب پیشه
ازان صدمه فقیر شدند بالغرض همون زمان عازم پیشتر گشته شمالی قلعه آرنی فرودگاه مقرر ساخت
و هری سنگ نامی رسالدار سلحدار همونجا از دست رفقای خود بسبب تاخیر در مشاهره شان بقتل رسید
و بدرالزمان خان حضور طلب شد و همدران روز نامحمد مراد عامل رای ویلور شصت هفتاد سوار و دو سه
صد پیاده جمع ساخته در اطراف شش هفت کروهی میتاخت و دست تخریب و غارت برکشاده بارها
آتش بیداد در اماکن و مساکن رعایا و فقرا می انداخت و عمارات و زراعات تعلقات محروسه

عمال حیدری و سلطانی با خاک راه برابر ساخته رسد و مواشی غنیمت می آورد و روزی از راه کوهستان
گوڑیاتم بعزم تسخیر سات گڈھ لیغار کرده شبانگاه بیک حمله کسانش در دروازه قلعه رسیده بودند قضارا
دران وقت زن پیاده برای پختن طعام برنج شسته بر فصیل دروازه ایستاده آبش از حصار
فرو میریخت ناگاه صف حمله آورد دیده صدای آمد آمد برداشت و همون ظرف برنج بر سر آنها
شکست پس خفتگان از خواب غفلت باز جسته به تیر و بندوق و حربه و جزال و بان پیش آمده بدفع
حمله کنان پرداختند چنانکه یورش کنان بی نیل مقصود راه فرار طی کرده به معموره بلنج پور رسیدند
و بر دیوار آن معموره که چند طلایه دار شام را و رسالدار حارس آن نواح بودند حمله کرده از آنجا
هم محروم برآمدند مگر معموره غارت ساخته مال و متاع کثیر بدست خود نموده بر جوی بلنجپور چندی
توقف ورزیده بودند که بیک ناگاه رسالدار مذکور که طرف آنبور گڈھ سکونت میداشت
به آواز شلک با سواران خود مستعد شده بر سراغ آنها در تاخت و برکنار جوکر دگرفته بیک حمله
جهانگیری تزلزل تمام در سپاه خصم در انداخت و اکثر ایشان را تیغ کشید و همه سامان فراهم ساخته
آنها بتصرف خود در آورد پس محمد مراد نامرادانه پا پا زده بمیت سوار خود را داخل قلعه ساخت همدران
اثنا منشور لامع النور متضمن واگذاشت ملک پایانگهاٹ به انگریزان و کیفیت تقرر صلح و معاودت
کردن او بدار السلطنت عز اصدار بخشید پس بموجب فرمان قضا جریان همه قلعداران و هزاریان
و عمال را از اطراف آن ممالک جمع کرده بعضے قلاع کوهی و زمین دوزی را شکسته با تمامی سپاه
و حشم گهاٹ چنگم عبور کرده به ترپاتور رسید و از آنجا از گهاٹ هولی درگ و بنگلور فایز حضور
ملازمان سلطان گردید و همدران سال میر صادق بسبب خبر رسی و کفایت شعاری کردار ایام کوتوالی
ارکاٹ و لشکر بطور رسانیده منظور نظر کیمیا اثر گشته بود بیک مرتبه صاحب دیوان مقرر گردید همدران
اوقات خطوط کارپردازیونه و ناظم حیدرآباد تضمن مبارکباد جلوس و ابلاغ داشتن زر نغل بهای

۳۵ عمر دو سالہ

دو سال مع خلاع وجواهر گران بها بصحابت وکلای دانا فایز حضور شدند وایلچیان مفصل کیفیت زبانی معروض داشته مبلغ چوتهه درخواستند سلطان گیتی ستان از روی غضب وکلا را مخاطب ساخته ارشاد فرمودند تا ندانید که حضرت مرحوم باغوا واشاره شما تمامی خزانه سابق مع زر تحصیل سه ساله ممالک محروسه درمهم پایانگهاٹ صرف کردند ودر جهان کشای سعی جمله ظهور رسانیده آخر الامر از سر به سلطنت بتخت آخرت قدم نهادند وبا این شما بموجب قرارداد خود هیچ امر امانت آنحضرت منظور نداشتند الحمد لله والمنة تا تا اینمدت منت کش هر کس نشدیم او ظفر بخش حقیقی در هر معرکه مظفر ومنصور داشت وبعد وفات اعلی حضرت مرحوم ایاز نمک پرورده قدیم بسبب عنایات شاهانه ونوازشات خسروانه اقتدار تمام یافته آری طریق ناممدود پیمود ومقتضای بد طینتی وحرام نمکی انهدام اساس دولت مخدوم خود خواسته واز بسیاری مال ومتاع وزر وجواهر ووفور استعداد جاه وحشمت بخاطر نیاورد وبخوت بدماغش راه یافته تمامی قلاع وقری وقصبات بلاد حیدرنگر بانگریزان سپرده بود ما خود بدولت ولعون وعنایات ایزدی باندک سعی آن بلاد مرا مر آباد باز به تسخیر خود در آوردیم وسپاه غنیم را غارت ومقهور ساختیم چنانکه برهم کنان اینمعنے ظاهر شده باشد که از حضرت مرحوم جز چند توپ وبندوق وتیغ وسپر میراث نیافتیم وخزانه هرگز موجود ندارید تا بادای زرنقد بهای شما پردازیم آئنده اگر خدا خواسته باشد بعد آبادی وبندوبست ممالک محروسه البته بارسال زر شما به خازنان گنج خداداد حکم داده خواهد شد بعد این ارشادات هدایت آیات بنا بر مصلحت ملک داری محمد عثمان نامی را که یکی از خدمتگذاران قدیم نواب مرحوم ومرد صالح وباتمیز بود ودر علم مجالس وآئین حق گذاری مهارت تمام داشت مع چیزی نقد وجنس وتحایف ونوادرات ولایت انگریز که به کرناٹک غنیمت یافته بود به محض استحکام مبنیان خلت ودوداد عبرت نمای همراه ایلچی به پونه رخصت فرمود

ذکر ادای رسوم شادی کدخدائی برهان الدین سپه سالار که از ارشد پسران

لالہ میان شہید چرکولی بود و برادر نسبتی آنحضرت میشد لصبیہ بدرالزمان
خان فوجدار بلاد نگر روانہ کردن او را بتسخیر کوہ نرکونڈہ و بیان شرارت
پالیکار نپکنور و متعین شدن قشونات تنبیہ و استیصالش و مرمت یافتن حصا
رحمان گڈہ و روداد سنہ ۱۱۹۸ یک ہزار و یک صد و نود و ہشت ہجری آنکہ

بعد رسیدن سلطان بدار السلطنت و نظم و نسق ملک و لشکر و فکر شادی کدخدائی برہان الدین رای عالم آرای
زدہ بتجویز و مشاورہ بعضے اعیان دولت و اقبال و بانوی حرم سرای عصمت و اجلال صبیہ بدرالزمان
خان نایط صوبدار ملک نگر را کہ دولت خواہیش منظور ملازمان والا افتادہ بود پسندیدہ مقرر فرمود
و خان مسطور را از سمت نگر طلبداشت چون او فایز لساط حضور گردید بتشریفات شاہانہ نواختہ
و خلوت مرکوز خاطر قدسی مناظر خود ظاہر نمود و خان مسطور در عدول حکم جہان متاع کساد منزلت
و کسر شان خود تصور کردہ باوجود عدم رضامندی زوجہ و فرزندان و اہل قرابت خود باقبال آن
مستعد گشت تا مستعدان کارخانہ طوی و متکفلان محفل جشن خسروی حسب الحکم والا بزم شادی ترتیب
دادہ دراندک مدۃ بتقدیم مراسم میمنت و تہنیت ممنون و مشکور گردید دران اثنا جواسیس و سوانح نگاران
ساحل جوی تنک بہدر و غیرہ معروض داشتند کہ اکثر باج گذاران درگاہ دین پناہ طریق بغاوت پیمودہ
مترصد اخذ ملک و مال و مستعد فتنہ انگیزی اند و دست تطاول و بیدادی آستین کفر و عناد برآوردہ
کاذہ عباد اللہ را از جور و ستم خویش پریشان و نالان گردانیدہ اند بلکہ از غایت شقاوت جبلی خیال
حرام خوری در دل دارند چنانچہ کالپا دیسیان یعنی سرگروہ بلاد نرکونڈہ ابواب مکر و غدر و تخیر

بر روی غبار و رعایا کشاده دود آه و فغان اهل آن سرزمین را بآسمان رسانیده روز بروز پائے
اقتدار از صدر گلیم خود دراز میکنند بدستور پالیکار نیکپور باغوای شیطانی آتش شر و فساد در آن
نواح برافروخته زر پیشکش دو ساله نیز عاید بندگان درگاه والا نمود و بر قلعچه سدم که داخل سرکار
کرم کنڈه است بی مهابا در تاخته دیهات نوابش را غارت و تاراج کرده چند بار بر قلعچه مذکور
حملات ساخته اکثر علاقه داران حضور را جام شهادت نوشانیده است و پالیکار مدن پلی نیز با او
یک دل و یک زبان شده باعث فتنه و فساد گشته پس باستماع این اخبارات شعله قهر و غضب سلطانی
ملتهب گردید و رفاهیت و آسودگی رعایا و برایا بر ذمه همت قضا نهمت خود قرار داد و همون
زمان سید غفار سپهدار را مع قشونش بدریافت ماهیت کالپا دیسا این آنسمت رخصت فرمود
چون سپهدار مذکور بعد از طی مراحل و قطع منازل دران حدود رسید و کماهی احوالش
دریافت پس نیکو ظاهر گردید که آن شرارت کیش بدبخت بتائید و اغوای پرسرام نمیم ناظم صوبه
مرچ که دخترش را به پسر خود نامزد کنانیده است خیره شده سر اقتدار لفلک میساید و هوای سرداری
و هوس ریاست تعلقات مابین جوی کشناوتنک بهدر را در سر دارد و جز نزول فوج ظفر
موج شنیده از غایت بد اصلی راه حرام خوری پیش گرفت یعنی لعزم جنگ برخاست و لشکر با آلات
حرب و پیکار بیاراست سپهدار مسطور خود محل قلب برای سکونت سپاه بدست آورده بحضور عرض
داشت رود داد حقیقت آنجا تر قیم ساخت همون زمان برهان الدین سالار با پنج هزار سوار
خونخوار و سه قشون شجاعت مشحون که سپهداران قشون نهاسید حمید و شیخ النصر و احمد بیک بودند بتسخیر
کوه نرکونڈه و اسیر کردن حاکم شریر آنجا رادستوری یافته کوچید و شیخ عمر سپهدار را مع قشون
دو دو هزار پیاده احشام و شش ضرب توپ قلعه شکن باستیصال پالیکار نیکپور و مدن پلی نامزد
فرمود چون شیخ مذکور از راه بنگلور و دیون هلی راهی شده در کوهستان کیوارکه شرقی تندی درک است

محل نزول فوج ظفر موج نمود بزبان بعضی عمال وزمین داران ومینواران سرکار شنیدند کہ درین کوہستان
کوہیست رفیع کہ بربالایش میدانی است وسیع چشمہ آبی دارد کہ عمقش از رسن خرد غیر معلوم بران
کوہ پایہ دیوار سنگی بچشم قیاس یافتہ میشود یقینیکہ بزبان سابق قلعہ بود واز مدت ممتد خراب و
ویران افتادہ است اگر تازہ حصار کشیدہ شود مستظہر سپاہ منصورہ گردد ہر آئینہ بندوبست این
نواح بواقعی صورت بندد تا سپہدار مذکور مع چند خواص وملتمسان بربالای آن کوہ رفت وبچشم
خود ملاحظہ کردہ جارا پسندید ومفصل حقیقت آن کوہ والتماس فدویان خیرخواہ آن نواح معروض
حضور ساختہ خود پیشتر بہضبت نمود ولبسر حد پنکنور رسیدہ ہر چند بہ پند ونصایح اورا رہنمونی
فرمود آن شقی نگون بخت سر انقیاد از خط فرمانش بیرون کشیدہ بقدم مخالفت پیش آمد وبدوازدہ
ہزار پیادہ سر راہش گرفتہ مستعد رزم گردید چنانچہ دو سہ روز در سوادرام سندرم کہ سرحد او بود
بین الفریقین آویزش سخت رو داد تا آنکہ ہر روز غازیان سلطانی چون برق لامع برخرمن
جمعیت کفار زدہ بقطرات تیر وتفنگ وسیل شمشیر آبدار کشتگان را غرق جوی خون عدم مینمودند
بالاخرت سپہدار شجاعت آثار بیک حملہ سردار آنجماعہ مقہور را بضرب تیغ اثر دار پیکر از پای درآورد
وسرش را ہمان لحظہ از بدن جدا ساخت از مشاہدۂ این حال پای ثبات وقرار کردہ مشرکین
ازجای رفتہ روبوادی فرار نہادند وکوہچہ بہوی کنڈہ را کہ پیرامونش بیابان عظیم وسخت قلب
است مستظہر خود ساختہ آسودند عساکر منصورہ آغاز قتل وغارت نمودند وبہ یک حملہ رام
سندرم مفتوح کردہ بطرف بہوی کنڈہ روی توجہ آوردند پس بسعی پنجروز آنجا را ہم از خسوان
گرفتہ سرخرد کردیدند وگروہ کفار را زیروزبر ساختہ پیشتر کوچیدند پالیکار آنجا را کہ سنک رایل
نام داشت بجرد استماع شکست سپاہ خود ہراسان شدہ قلعہ پنکنور را بدولت خواہان ولیران خود
سپردہ خود بالای کوہ اول پلی کہ چہار کروہی دار المقر در جنگل مہیب واقع شدہ پناہ گرفت وسہ چہار

هزار پیاده جرار فراهم ساخته مستعد رزم بود چون سپهدار بران گروه شقاوت پژوه فتح یافت
تعاقب آنها کرده به محاصرهٔ قلعه پنگنور پرداخت و در اندک مدت بجعفر صلابت کوچه و احداث
مورچه اشتغال داشته بضرب توپ رعد آشوب حصار قلعه شکسته مفتوح ساخت و قلعه را
بدلیران کارگذار سپرده مانند شیر خشمناک رو بمیدان مبارزت نهاد یعنی به تسخیر کوه مسطور همت
برگماشت چونکه اطراف آن کوه دشت هولناک و کثرت تراکم اشجار بمرتبه که هر جان دار را عبور
ازان طرف صدیم و خطر می نموده بود دو سپاه خصم از اطراف سر راه گرفته از بروج بنا ساخته
با تیر و تفنگ مستعد و آمادهٔ جنگ شدند و از هر درخت و سنگ صدای بندوق کاری بگوش
سپهدار مذکور تا یک ماه سعی موفوره و تردد کثیره بظهور رسانید بسبب جمعیت قلیل شاهد مراد
رخ نمود تا فرورتا بحضور عرضداشت کرده کومک درخواست پس امام خان نامی سپهدار
مع قشون خود بکومکش نامزد گردید بعد فایز شدن خان مذبور هر دو سپهدار مشورت کرده
برنهجی سکنای آن نواح از دو جانب جنگ کنان به بیابان درخزیدند و بر سپاه غنیم
شور قیامت ریختند چون تفرقه و پریشانی تمام بجماعت ارباب شرک و ضلال انداخته کوه را گرد
گرفتند و بکوشش بسیار و تحمل صعوبت بیشمار در عرصهٔ هفتاد روز کوه را مفتوح ساختند و پالیکار
آنجا با معدودی چند رخیلخانه پیش از مظفر شدن مجاهدان اسلام از جنگ کناره کشیده و تعلقهٔ
پالیکار علاقه چیتور پناه گرفته از دست غضب و تادیب سلطانیان وارست چونکه بعرصهٔ سه ماه
هر دو قلعه مستحکم پالیکار مفرور یعنی قلعه پنگنور و اول درگ مع قصبات توابعش بضبط درآمد بدرجهٔ
کفایت شعاران حضور ساخته هر دو سپهدار بشرف بساط بوسی مباهی اندوختند و سایر غنایم
و فیل و اشتر بنظر همایون درآورده مورد عنایات و نوازشات سلطانی شدند چون حقیقت کوه کیوار
از روی عرضی سپهدار سابق روشن جناب شده بود دران حال رای والا به ملاحظهٔ آن کوه

اقتضا فرمود فوراً سواری خاص معہ چند خواص جلودار رونق افزای بنگلور شدہ بعد یک ہفتہ
از آنجا پرتو نزول بر آن کوہ انداختہ بنظر ہمایون مشاہدہ فرمودند چون پسند خاطر اقدس گردید
بیلداران سنگ تراشان معماران چیرہ دست را لتعین حصار بندی و لتعمیر عمارات نامزد فرمودہ
برہان گڈہ موسوم ساختند پس از آنجا معاودت کردہ بفرنزول قدوم میمنت لزوم نندی کڈہ
را رشک افزای سپہر برین فرمودہ کوہ گردون شکوہ نامیدند روی توجہ بجانب قلعہ دیلون
ہلی آوردند ہرگاہ کہ مکان مذکور جای مولود خود بدولت بود بقول شخصے کہ **بیت**

حب الوطن از تخت سلیمان خوشتر	خار وطن از سنبل و ریحان خوشتر

آن مکان را از ہمہ بلاد برگزیدہ یوسف آباد نام نہادند و قلعدار دولت خواہ را بہ حراستش
باز گذاشتہ در مرمت آن حصار از سنگ و گچ و لتعمیر عمارات موکد ساختہ بر سبیل تفرج در عرصہ
یک ماہ و پانزدہ روز در داخل دار السلطنت گشت مخفی نماند چون پالیکار نگنور بسبب شومی
طالع مطابق این مضمون **بیت**

باولی نعمت ار برون آئے	کر سپہر ار تو سر نگون آئے

بدست سپاہ منصور سزای معقول یافتہ آوارہ دشت ادبار گردید و پالیکار مدن پلی نیز عاقبت خود
نیکو ندیدہ ہمون زمان طریق فرار پیمود و پس تعلقات او ہم ضمیمہ ممالک محروسہ شد

ذکر افتتاح کوہ نرکونڈہ بزور بازوی شجاعت قمرالدین خان و حضور
طلب شدنش مع دیگر کیفیات رودادہمون سال آن کہ

چون برہان الدین سپہ سالار سلطانی از حضور مرخص گردید از راہ چیتیل درگ و ساونور راہی شدہ
در حدود دھارواڑ بسید غفار سپہدار ملحق شدہ میمنہ و میسرہ بفدائیان باجرات سپردہ در حدود

کوہ نرکونڈہ مضرب خیام و اعلام ظفر انجام خود نمود و سرکردہ آنجا را از رسیدن خود بنا بر تسخیر
آن محال بلا توقف متنبہ ساخت و بزبانی جاسوسان پیغام فرستاد اگر ہوس امنیت ملک و مال
داری زود کوہ را خالی کردہ حوالۂ قلعہ دار سلطانی نمای و خود بوساطت این جانب پیشانی
عقیدت را بسجدات بندگی نور آگین سازی تا بحضور سفارش کردہ دولت خواہی تو وانمودہ
از سر نو ملک و دولت بر تو ارزانی داشتہ خواہد شد والا رایگان جان خود را بمالک یزدان
بہ سپری چون ازان جانب جواب تند و تلخ استماع نمودہ شعلۂ قہر سپہ سردار پیش باشتعال
آمدہ پیشتر کوچید بر نہریکہ غربی و جنوبی کوہ بفاصلہ دو فرسنگ جاری است محل قیام عسکر کردہ
فرمان داد تا سپہداران دولت خواہ یعنی سید حمید و سید غفار بدلاوری و تدابیر اعدا
شکنی سبقت و چستی بکار بردہ کوہ را نقطہ وار در میان گرفتند و از دو جانب جنگ در انداختند
و بہ توپ و بندوق بشکست حصار اشتغال ورزیدند حاکم کوہ نیز مردانہ وار میکوشید و نوکرانش
بارہا بر مورچال زدہ اکثر مردان کاری را از جان می ربودند چنانکہ شبے دست قابو یافتہ چند
پیادگان باجرات از کوہ عبور کردہ بر طلایہ داران عساکر سپاہ لار کہ زیر دامن کوہ بودند
شبخون زدہ صلابت خان بخشی را با دو صد سوار شربت مرگ چشانیدند سپہداران
شجاعت توامان ہر چند بکشایش کوہ تدبیرہا انگیختند اما سعی شان پیش رفت نگشت و چند بار
حملات ہم بعمل آوردہ روی ظفر مشاہدہ نمودند چونکہ آن ایام تابستان بود قحط آب بمرتبہ
اتم چنانکہ سقہا برگاو و اشتر از نہر فرودگاہ لشکر آب بمورچال میرسانیدند و بسبب بعد مسافت
وقت کار مدد نیز از لشکر بامل مورچہ نہ میرسید با این سپہداران کار آزما و سرداران احشام
تردد شایان بعمل آوردہ مورچال تا پای حصار رسانیدہ بودند کہ حاکم کوہ ہراسان شدہ
بناظم صوبہ مرحوم و کارپردازان نہ احوال عجز و لابہ خود ظاہر ساختہ مدد طلب نمود چنانچہ ناظم مذکور

پنجہزار سوار روانہ داشت چون سواران مسطور بر نہر آبیکہ در طغیانی بود مقام کردہ انتظار دہ ہزار
سوار کہ از پونہ بکوک ہمین کوہ رخصت یافتہ بودند میکشیدند سپہ سالار باستماع این خبر از غنیم
زور آور اندیشہ کردہ مفصل حقیقت معروض بساط بوسان حضور ساخت و وکلای سلطانی کہ در
پونہ سکونت داشتند نیز از ہمنجا بعرض حضور پرداختہ بودند پس از حضور بنام قمرالدین خان
منشور لامع النور مشعر روانہ شد نشش مع جمعیت خود بمدد سپہ سالار و تنبیہ فوج غنیم و کشایش کوہ شرف
نفاذ یافت مخفی نماند چونکہ سید محمد پیرزادہ داماد عبدالحلیم خان حاکم کڑپہ وقت فرصت یافتہ
برہن زیور گران بہا مبلغ خطیر گرفتہ بفراہمی چہار پنجصد سوار و دو ہزار پیادہ پرداخت و بہ انگریزان
مچھلی بندر موافقت کردہ یک پلٹن و دو ضرب توپ از گوڑلور ہمراہ خود گرفت و لعزم استخلاص
بلاد کڑپہ و تسخیر قلعجات آن نواح ہمت در گماشت و در قلعچہ کہم ٹھانہ گذاشتہ دست قتل و
غارت برکشاد ہرگاہیکہ بہ بدویل رسید یزکداران سرکار خداداد را کہ در قلعچہ بدویل بودند بانعام
زرخوشدل ساختہ بر صوابدید ایشان جوقی را از ملازمان خود دران قلعچہ فرستادہ پیشتر بطرف کڑپہ
راہی شدہ بود قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری یافتہ وارد آن نواح گردید و بدو
کروہی بدویل در سواد پھل نامزا بین الفریقین آویزش نمایان و نبرد سخت رو داد و از صبح تا
دوپہر روز بازار پیکار گرمی تمام داشت و بہادران ہر دو طرف سعی مردانہ نمودند آخر خان مذکور
بفریب دادن اعدا ہمت گماشتہ یکایک با سپاہ خود از پیش غنیم برگردید و در جنگلی کہ بریک جانبش
تالابی پرآب بود و کوہچہ در وسط او واقع شدہ پنہان گشتہ بر فرصت وقت نگاہ میداشت
سید مذکور بران فتح نازان شدہ ہمونجا خیام و اعلام لشکر خود منصوب کنانید و سردار
انگریزی ہم خاطر خود از وسوسۂ تردد غنیم خالی کردہ بخیال اینکہ غنیم تاب مقابلہ در خود نیافتہ
رو بگریز نہاد عقب آن جماعت آرمیدہ بود و بعد دو سہ ساعت سواران سید مسطور بر پشت اسپان

بی زین سوار شده بی صلاح بهر نوشانیدن آب بتالاب آمده بآب خورانی و بدن شوئی اشتغال
داشتند که بیک ناگاه قزاقان خان دلاور فرصت وقت غنیمت شمرده اسپان انگیخته درآویختند
و به تیر و شمشیر و نیزه سینه های اعدا را چاک زدند پس آنها بطرف لشکر خود گریختند و صدای آمد
آمد برداشتند و قزاقان پاشنه کوب درتاخته تمام سپاه خصام را پایمال سم ستوران ساختند
چنانچه احدی ازان معرکه گاه جز سید مزبور و سردار انگریزی که بهزار محنت ازان مهلکه برآمدند
جان خود بسلامت نبردند خان ظفرمند قلعچه بدویل و کهم باز بضبط خود آورده و بندوبست واقعی
آن نواح نموده باسامان حرب و ضرب مستعد کوشمال اعدا بود به مجرد رسیدن منشور همایون
باجمعیت نصرت مشحون بلیغار درتاخت و باچهار هزار سوار خونخوار عبور جوی کشنا نموده بیک
شبخون لشکر مرهٹه را که بهر عبور جو تیار بود غریق بحر خون ساخت و اکثر ایشان را اسیر کرده مظفر
و منصور عازم کوه کرندوه مابین لشکر برهان الدین و کوه مضرب خیام نموده شیخ امام نامی سپهدار
خود را بکوک سیدان دولت خواه فرستاد چون سکردهٔ کوه از رسیدن سپاه نامی و سپه سردار
گرامی و شکست مرهٹه خبردار گردید کمر همت خود چاک زده لباس مردانگی و جرات بآتش غم و هراس
بسوخت آخر الامر چونکه اکثر مردان کاری کفار کشته و خسته شده بودند دیگر قوت محاربه و مقابله
با لشکر اسلام نداشت دل از ملک و مال برداشته بعد یک هفته پیغام صلح و سپردن قلعه بخان مذکور فرستاد
و او برهان الدین را بر ایمنی اطلاع داده رضامند ساخت چنانکه هر دو باتفاق یکدیگر فردای آن روز
کردهٔ عجز آماده را قولنامه بصحابت سید حمید سپهدار و مرزا حیدر علی بیگ رساله دار فرستاده
از کوه فرود آوردند پس همون زمان مع عیال و اطفالش محبوس ساخته ببدرقهٔ قشون احمد بیگ
و مرزای مسطور بحضور روانه داشتند و بعضے گفته اند که دختر حاکم کوه که در حسن و جمال سرآمد وقت
بود بعد عطای تشریف دین اسلام و ادای رسم عقد مناکحت داخل حرم سرای خاص گردید حاصل کلام

چون مزبور بضبط در آمد قلعہ و تعلقہ بحوالۂ امینی دولت خواہ شد سپہ سالار مذکور در ظاہر اگرچہ
باخان دلاور موافقت و مخالصت داشت اما بہ سببے کہ از دست سعی لشکریانش باوجود افواج کثیر
سردار مرہٹہ شکست یافت و مفتوح قلعہ ہم بعبرت تہورش بظہور آمد خود درین امر باوجود سعی شش
وہفت ماہہ بی ظفر برآمد نقاض دلی پیدا کردہ خواست کہ در شکست جاہ و حشمتش حیلہ برانگیزد و او را
بانحراف از حضور متہم ساختہ دولت خواہی خود ظاہر سازد بحضور عرضی نوشت کہ عزم قمر الدینخان
نوع دیگر است و چنان معلوم میشود کہ خفیہ معرفت ملک عیسے خان عرف عیسی میان مہدوی کہ
دیوان و مشیر کاروبار است بناظم حیدر آباد و مشیر الملک سہراب جنگ راہ مراسلات مفتوح دارد
سوای این علانیہ در چدرکہاٹ حیدر آباد حویلی عظیم الشان بنا مینماید شاید کہ عنقریب از حضور
منحرف خواہد شد سلطان ذیشان بیدریافت معاملات دوست و دشمن بمجرد وصول عرضی
سپہ سالار خان مذکور را مع دیوان و لشکرش بحضور طلبداشت او نادان دیوان خود را در حضور
آوردن مناسب نہ دید زیرا کہ نامبرد در ایام دیوانی کارہای ناشایستہ و شیوۂ مردم آزاری
و غرباکشی بمرتبۂ اتم بظہور رسانیدہ بود بلکہ تمام کافۂ عباد و رعایا از جور و ستمش نالان گشتہ بدیار
دیگر روی آوردہ بودند و اکثر مہمات ملکی و مالی را بی رضای آقا حسب خاطر خواہ خود بہ فیصل
میرسانید و از ینمعنے سلطان نیز آگاہ بود ہرگاہ خود حضور طلب شد ترسید مبادا کہ آیسببے بتدارک
اعمالش کہ کارش را محض دولت خواہی خود تصور کردہ بود بجالش راہ یابد لک روپیہ او را انعام
دادہ بلا اطلاع احدی شبانہ رخصت حیدر آباد نمود و خود مع لشکر کوچیدہ فایز حضور شد
چونکہ آن حضرت دیوانش را یاد فرمودند عرض کرد کہ او رخصت گرفتہ برای آوردن متعلقان و
برادران خود بحیدر آباد رفتہ است پس ظن سابق بصدق معنی پیوست تا خان دلاور را محبوس
ولشکرش را داخل لشکر حضور فرمودند

ذکر

ذکر مخالفت وطغیان اہل کوڑک وتوجہ رایات ظفر آیات سلطان گیتی ستان بتنبیہ شرارت کیشان آن نواح واسیر آمدن ہشتاد ہزار مرد وزن مع دیگر کیفیات کہ در سنہ یکہزار ویکصد ونود وشش ہجری واقع شدہ آنکہ

چون کہ زین العابدین خان مہدوی فوجدار بلاد کوڑک از مصاحبت واعتبار قدامت حضوری مختار کل شد جمیع آن ملک را پر فتنہ ساخت ومہمات ملک داری را بمدعای ہوای خود انتظام میداد بلکہ از لوث سیرت وخبث طینت دست شہوت پرستی بر زنان رعایا دراز میکرد وبجبر اُناث شکیلہ را ہم بستر خود می ساخت وبظہور چنین عمل ناشایستہ تمامی اہل کوڑک قدم بمیدان مخالفت ومخاصمت نہادہ مخرف ومستعد جنگ شدند وموتی نایڑ ورنگا نایڑ کا پردازان پالیکار آنجا کہ فرصت وقت می جستند ہمہ رعیت را فراہم ساختہ ظفر آباد را گرد گرفتند واطراف آن تاراج نمودہ احوال محصوران چنان تنگ ساختند کہ ایشان روز وشب ہرگز طاقت ومجال بیرون قلعہ آمدن نمیداشتند چونکہ ذخیرہ واسباب جنگ زیادہ فراہم نکردہ بودند بس ہراسان شدند تا خانہ بانی فساد کہ بوقوع این واقعہ از کردہ خود پشیمان شدہ قلعہ بند گردیدہ بود جاسوسی را بہ تبدیل لباس مع عرضی حقیقت حال وشرارت مفسدان آن نواح روانہ حضور ساخت چون جاسوس عرضی مذکور بحضور گذرانیدہ مفصلاً کیفیت فوجدار مایوس معروض داشت سلطان گیتی ستان سزای اہل کوڑک را کہ بارہا از سرکار منحرف شدہ طریق غدر ونیت را بخارہای فساد وشرارت مسدود میساختند وسپاہ منصور را بار بار تضییع میدادند برحمت قضا نہمت خود قرار دادہ فرمان دادند تا میر منزل خامہ اعلام ببری وخیمہ زنگارگون بسان فلک بوقلمون بدالصوب برسواد سلطان

پنیٹہ کہ ابفاصلہ یک ونیم فرسنگ غربی دارالامارۃ احداث میفرمود برآراست وزین العابدین
خان شستری سپہدار رامع قشونش بنابر عبرت بوفور سامان رسد وده هزار پیادۂ احشام
نصرۃ انجام بدان ناحیہ پیش راندہ ارشاد فرمود کہ شما بلا توقف وتامل بایلغار داخل قلعہ ظفرآباد
شدہ شرارت کیشان راچنان تنبیہ نمایید کہ تا رسیدن خاص سواری چندی صورت امنیت
بدان صوب واقع شود وفوجدار ناتجربہ کار آنجارا از مژدۂ توجہ مابدولت طمانیت ظاہر وباطن
بخشد سپہدار مذکور حسب الحکم حضور برجناح استعجال راہ گیر گردیدہ اگرچہ تادروازۂ کہاٹ
رسیدہ بود امامردمان بغی برایمنے اطلاع یافتہ از اطراف ہجوم کردند وبہ تیر وتفنگ حواس
مردانگی اورا منتشر ساختند از آنجاکہ اوگاہی جنگ مردان نیازمودہ وتمامی عمر بہ ملاگیرے
صرف کردہ بود نقد ہمت درباختہ زیر کتل سدالپور جای بند کردید ہرچند رسالداران وسپاہیان
ہمراہیش کہ تربیت یافتہ محمد علی شجیع مرحوم بودند ترغیب پیش رفتن مینمودند سپہدار
مسطور ہول زدہ عارضۂ تپ ولرزہ وپیچش راوسیلہ ساختہ یک قدم پیشتر نگذاشت آری
کارسپاہگری از آرام طلبان ونفس پرستان کجا بظہور میرسد چون این سانحہ معروض حضور گردید
بربی حوصلگیش نفرینہا کردہ بعد دو ہفتہ خود بدولت از آراستگی لشکر وتقسیم ماہیانہ فارغ
گشتہ باجمعیت بیست ہزار مردم بارہ دوازده ہزار پیادہ ودہ ہزار سوار جرار وبیست ودو ضرب
توپ بہ پانزدہم شہر ذیحجہ سنہ الیہ کوس انتہاض نواختند چون متصل خاربند صدکوڑک نزول رایات
فتح آیات گردید ہمہ سوار رالطف پریاپٹن وسدالپور ومنظرآباد گذاشتہ فقط پاپیادگان و
قشونہا وسامان جنگ عبور کردہ چون شیرغران وہژبر نیستان قدم صولت شیم درآن دشت

وحشت ناک نہادند بیت

چہ گویم زاحوال دشت عجیب ✣	کہ لرزد قلم از ہجوم نہیب ✣

تراکم نیستان چون زلف مسلسل زنگیان وراہ ہا ہمچو نشان پریشان کہکشان بیوکان ونشیب و
فراز آن سرزمین چون ہمت ارباب سخا وبخیل ضد ہمدیگر ولیست ولبند اطراف جوانب ہمچو
اوج وحضیض عروج ونزول ناہنجار تر در شیب آن ہمہ مرز وبوم شالی زار تا کمر بالیدہ چنانکہ
فیل خیال واندیشہ دوربینان بہ گل ولالیش تا سینہ چست فرو رفتہ وشاخہای اشجار
اقسام دران نواح مثل ساکوان وصندل ورال سفید وعود خام وغیرہ سر بشیشہ رفعت بخجل
طوبی رسانیدہ وپیچا پیچہای مرچ سیاہ دام فیبر بالای ہر درخت وشاخ کستردہ وزراعت
قاقلہ یعنے الایچی ہمچو جوار وگندم اطراف کوہ ودشت سرسبز کشتہ ودرخت دارچینی چون طارم
افلاک سایہ طراوت بر نباتات زمین افگندہ وثمرات باغستانی مثل فالسہ وموز وسدر ومین
الناس بہتر ونغرک وجام بوقلمون وسفرجل وکٹل وہدہل وجامون وغیرہ در مذاق تلخکامان چاشنی
شہد وشکر ریختہ وانہار دران سرزمین چون چشمہ چشم غمناکان ہمیشہ جاری وآبشار
حوضہا وآبگیرہا در اثنای راہ بمثابہ اشک مہجوران لیل ونہار ساری وعروس بسیط زمین
غرق عرق حیا کشتہ حجاب دامن اشجار بر روی آفتاب فرو ہشتہ وتختہ تختہ بوٹہای گل
مہندی ومخملی ومد برگ ہمیشہ بہار ونسرین وسوسن وچنپا ہر سو مثل شوخ چشمان نقاب حیا
از پیش نظر برداشتہ وفیلان کوہ پیکر چہ از مادہ ونر بر نگ جوامیس کلہ کلہ جمع شدہ وبچہ
فیل چون زنگی نژادان دیو سیرت بدرشت پیمای مطلق العنانی گردیدہ بچوکان خرطوم کوئے
باری ربودہ ومعمورجات آن دیار وبلاد زیر کوہچہ ہا واندرون اشجار پنہان وپیرامونش
حصار استوار معہ فصیل وبروج کشیدہ وخندق عمیق بہر حفاظت سقف وحجرہا کہ اکثر اوقات
در شب تا فیلان در تاختہ مواضعات را خراب وتاراج میکردہ گرد آن حفرہ کردہ شدہ تا ذکور
واناث مع اسباب زندگی دران خانہا سکونت ورزیدہ ہمہ ذکور گندم گون وبعضے سیاہ فام

بلند و بالا و لباس شان یک پیراهن دوتاست از گلوتا شکم تا لنگ دوخته شده و جز پاره پاره گشتنش کسی فکر پیراهن دیگر نکرده همه در سیاه گری دم مساوات با بهیم و ارجن و رام و لچهمن میزنند چیزی که سوای تفنگ فتیله دار و دشنه پهناور که کرکتے نامند بر میان می آویزند بیرون حجره و حصار نمی آیند و کلاه چرم بر سر نهاده یک رومال سیاه یا سفید در میان می بندند و اناث پری تمثال با حسن و لطافت جمال که رشک مهوشان چین و چگل اند و براست قامتی و سیم تنی و نزاکت لب و لهجه آن فتنهٔ جهان باج از خوبان ترک و تاجیک میگیرند دران ویرانه فردوس نشانه همرنگ حوران میخرامند با انهمه خوبی آه بدلباسی و بی تمیزی که یک پارچهٔ پنج شش دستی از ناف تا زانو و یک رومال سفید دو دستی بر سینهٔ مهر گنجینه دارند رونق و رواج حسن روز افزون آنها شکسته الحق اناث به نسبت مردان آنجا که همه ذکور بارد مزاج اند حرارت غریزی زیاده دارند و روایتی از مورخان پیشین رسیده که در ایام سابق بنواح عقرب ناڑو غیره رسمی قبیح و دستوری قبیح در مذهب نامعقول آنها جایز و محض ثواب میدانستند چنان بود چه اگر در خانهٔ کسے چهار برادر حقیقی باشند یک را از انجمله باز نی کتخدا می شد دیگران یک یک شب آن زن هم بستر شده آغوش مباشرت را گرم میساختند بعضے کس مقرر ایمنعنے اند که هر شب یک بعد یک همین زن را بستر مجامعت خود می کشید تا تسلے خاطرش می شد و اولادش فیما بین برادران بتقسیم بعمل می آمد چون نواب مرحوم بر آن مرز و بوم مسلط شد این رسوم مذموم را از میان آنها برداشت و اکثر زنان آن قوم را گرفته برشگریان خود بخشید القصه شرح و بیان برودت و سرما که سرتا پای قلم پیش از شروع تحریرش در چشمهٔ زمهریر غرق میشود و زبان تقریرش قبل از بیان با وجود پوشش پوستین لبان بلرزه هیئت حیرت بخ بندد نظم

بزم

زبیم برف آن طرف خطرناک		رمیده مردمک از چشم افلاک	
چنان دروی برودت پا فشرده		که آتش در درون سنگ مرده	

چه برطراز د که هر روز آفتاب با این گرمجوشی بخوف سرایت برودت لحاف چارتهٔ آسمان با استر ابر بر سر کشیده ازان وادی زود تر عبور کرده و هر شام سیر ع السیر باندیشهٔ سرما در بارانی نیلگون یعنی فلک زمرد فام سر و تن پوشیده فی الحقیقة این همه ذکر تابستان است که مرقوم گردید معاذ الله از هنگام زمستان و فصل باران که تا شش ماه ابر آذری بساط تقاطر امطار بر بسیط آن سرزمین گسترده و زمین بسیر ابی تمام همچو دیدهٔ ستم رسیدگان تر آمده و از سر شام تا دو ساعت روز بر آمده دود شبنم چون دود آه مظلومان کوه و دشت را فراگرفته می ماند و بسا جوانان تیر قامت تیز هوش گرم دم از دستبرد سرما حرارت حواس باخته بر نگ حلقهٔ کمان پا به سینه کشیده در حجرهٔ تنگ تر ازنده می خوابند علاوه آنحال تا مدت شش ماه مشی کنندگان آن نواح از پا تا سر پارچه گنده یا جامهٔ گلیم پوشیده از وقت چاشت تا انقضای سه پاس روز بهر کار حرکت میکنند با این زلوها از برگ اشجار که بکثرت باران و سیرابی زمین از اصول درختان پیدا شده تشنهٔ خون بیگناهان می باشند چون ملخ برجسته بر تن آدم و دواب می چسپند و تا سیری بطن از خونش هرگز برنمی آیند پس از آنها ضرر کلی به انسان و حیوان میرسد و اثر دو مار مردم ربا و کژدم پر زهر و تیز نیش زندتن بالحاق روح چنان گدازد که همدست قبر و قابض جان نشود دران وادی از شمار مور و ملخ تجاوز کرده اندا حصل چون سلطان دین پناه در آن جنگلستان از راه تنگل عبور کرده این طرف دروازهٔ خار بند کرن منڈل نام دارد محل نزول اعلام و خیام ظفر انجام ساختند و روز دیگر دو سپه دار را فرمان دادند تا هر دو معه قشونها بر دروازهٔ مذکور که اهل شرک و ضلال در پیش آن خندق

* لله الحمد که این نسخه بعد از مقابله و تصحیح بر نسخهٔ اصل که بخط مؤلف است در ۲۵ ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۱۱ هجری در شهر مبارک اورنگ آباد بپایان رسید

عمیق حفر کرده بر بروش دیوار کشیده به تیر و تفنگ سر راه بسته بودند حمله کرده آغاز جنگ نمودند
ودران روز اهل شرک به دلاوری وجانسپاری کوشش مردانه نموده تاب حمله آوردند بلکه
سپاه هردو قشون را از پیش خود راندند واکثر جوانان نصرت توامان مجروح ومقتول گردیدند
سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذر باد وسیل دشوار مینمود بسرعت برق وصرصر
برخرمن جمعیت کفار حمله آورده خلقی بسیار را از مشرکان بدارالبوار فرستادند واز یک طرف
فرنگیان موسی الالی ورسالهای اسد اللهی یعنی بندگان که پرورش یافته نواب مرحوم وتربیت
کرده شاه دین پناه بودند ارباب ضلال را طعمه نهنگ تفنگ وسنان ساختند واز یک طرف
پیادگان جلودار شجاعت تمام یک یک خصم را برسر نیزه برداشته سرنگون بقعر جهنم درانداختند واکثر
کفار را بزور مردانگی باسیری آوردند با این کفار ثبات قدم ورزیده چندمرتبه حملهای کوه شکوه
بر سپاه منصوره آورده متفرق گردانیدند تا شجیعان خاص کوتل وبعضی سپهداران چون
جرات کفار مشاهده نمودند با بقیه فدائیان ناموس پرست بحملات متواتر کشتن وسوختن
اعدا را ثواب دانسته فدای وار برهم ریختند پس بطرفة العین شیرازه جمعیت کفار از هم پاشیده
چنان شد که پای قرار وثبات از جای رفته قدم در بادیه انهزام نهادند فور سپاه نصرت اشتباه
تعاقب انجماعت مخذول نموده گروه انبوه ازان تیره روزان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند چون سلطان
گیتی پناه بر اعدا ظفر یافتند پیشتر کوچیده برسواد هلگلی نار مقام فرمودند شستری مذکور چون میدان
از سپاه غنیم خالی دید بنا بر دفع ورفع خجالت خود بر موضع خوشحال پور تاخته غارت ساخته
آتش زده جمع کثیر از اهل ضلال را با زنان وفرزندان اسیر کرده فایز حضور شد پس از انجا
حسب الحکم حضور چهار رساله مردم بار با وفور سامان رسد وذخیره واسباب جنگ به قلعه
ظفر آباد رفتند حضرت خود بدولت تا انقضای سیزدهم شهر محرم الحرام بر سواد مسطور آسوده

ماه ۲۰ پانزده

به پانزدهم شهر صفر که سن یکهزار و یکصد و نود و نه هجری شروع بود از راهیکه امراء خوانین بموجب
فرمان قضا جریان بآن بیشه در رفته به تیر و تیشه هر روز قریب دو کوس راه جنگل را بریده از آتش
سوخته باندک روز چهار پنج گاؤزمین را میدان ساخته کار بر اهل بیشه تنگ نموده بودند و اهل
ضلال یعنی پیادهای کفار محاربه و مقاتله کرده دو سه هزار نفر تلف گشته بودند نهضت فرموده
بعد طی منازل شرقی دارالمقر خیمه و خرگاه بیارا ستند چون کارپردازان مذکور یعنی موتی ناٹر
و ورنکاناٹر علامت عجز بناصیهٔ حال مردم خود مشاهده کردند و قوت محاربه و مجادله با لشکر
اسلام ندانشتند اطراف کوه و دشت منتشر شده بکوهستان و جنگل سخت قلب پناه
گرفته بودند پس سلطان جهانگیر امراء و خوانین خود را با لشکرهای گران بقصد گوشمال و تسخیر بلاد
نامزد فرمودند چنانچه موسی لالی را بطرف کوه الاپچی بنا بر تنبیه شرارت کیشان رخصت ساختند
و قشون شستری را با دیگر قشون بسرداری میر حسین علی خان بخشی بطرف عقرب ناٹر
وغیره روانه نمودند و میر محمود و امام خان را بجانب تهل کاویری و خوشحال پور مرخص کردند
حضرت خود بدولت دو سه ماه همونجا مقام فرموده بودند چون بخشی مذکور از پیشگاه حضور
رخش عزیمت دوانید بحسن تردد و سعی نمایان بر یغیان آن صوب هنگامه آراشده در عرصه
قلیل بتاخت و تاراج چند مواضعات هشت هزار مرد و زن را مع اطفال اسیر آورد
بدستور موسی لالی از اطراف کوه مسطور انبوه کثیر چون رمه گوسپند و گاو از وحشی سیرتان
آن نواح فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس آنحضرت پیشتر نهضت فرموده جنوبی
کوه تهل کاویری که منبع جوی کاویری است رایت نصرت آیت افراخته باز سپاه منصوره
را بتنبیه یغیان و اسیر کردن کارپردازان مذکور پیشتر مرخص فرمودند تا سپاه داران شجاعت
پیشه از اطراف هجوم کرده نسل فساد و تبار عناد ایشان را بالکلیه منقطع کردن صلاح دولت

وفلاح حال ومآل دانستند وبکوشش نمایان جوق جوق فتنہ انگیزان را گرفتہ آوردند ہرگاہ در عرصۂ ہفت ماہ وچند روز ہشتاد ہزار مردم بازن وبچہ اسیر گشتند وہر دو کارپرداز مسطور بدست سعی موسی لالی برکوہ الاچی دستگیر شدند جنگ آخر شد دیگر سرکشان عاجز گشتہ در حلقۂ فدویت در آمدند سلطان والاشان بعد بندوبست آنجا وتاسیس وتعمیر چند قلعجۂ چوبین کہ لکر کوٹہ گویند بفراغت خاطر ازراہ سدا پور مظفر ومنصور معاودت بدار السلطنتہ فرمودند ممو ڈی ناڑکارپرداز اسیر درعرصۂ قریب رخت حیات بربست ورنگا ناڑ بردست حضرت دین پرست مشرف باشرف اسلام ومختون وبشیخ احمد نامزد گردید وبہ عہدۂ رسالداری سرفراز شدہ بہ نسبت فرزندی پرورش می یافت وبلیا بانو حاکمۂ نواح کینا نور کہ از قوم ماپلہ[1] است برسواد تہل کاویری شرف ملازمت دریافتہ زرپیش کش دوسالہ مع افیال واسپان ودیگر تحایف نذر گذرانیدہ سرخرو باخلاع وتشریف شاہانہ مرخص گشت چون سلطان فایز دار السلطنتہ گردیدند منجملۂ اسیران اہل کوڑک کہ ہمہ بتلقین دین اسلام مشرف وباحمدیان ملقب شدند وہشت رسالہ مقرر ساختہ تربیت وآراستگی آنہا سرداران قدیم را برگماشتند تا سرداران مذکور در اندک زمان بترتیب وتربیت آنجماعہ وحشی سیرت پرداختہ برآئین جنگ آراستند ہمدران اوقات سلطان جہانگیر پدکہای نقرہ وطلا ومرصع تیار ساختہ بسرداران جیش وعسکر واسد اللہی علی قدر مراتب ومناصب عطا فرمودند ولباس آنمردم از قسم پارچۂ ببری کہ باختراع تازہ بافایندہ بودند دوزانیدہ بخشیدند واسامی دوازدہ ماہ وشصت سال برخلاف اسمہای اہل عرب بتعداد حروف تہجی برخواندند انشاء اللہ تعالی آن بجای دیگر مذکور خواہد شد ونامہای چند قلاع نیز دران سال باصطلاح دیگر بدل فرمودند چنانچہ نام چیتل درگ فرجیاب حصار

[1] ماپلہ ملقب بہ نوائط است کہ از عرب بہ ہند آمدہ اند

اسم گتی فیض حصار بلاری ثم پٹن پنوکنده فخرآباد پاوگڈہ ختمی صوبہ سرا رستم آباد اگرچہ نام قدیم است اما ہمون نام پسندیدہ بحال داشتند نندی گڈہ۔ گردون شکوہ دیون ہلی یوسف آباد نبگلور دارالسرور ماکڑی درگ ساون گڈہ قلعۂ بل منظرآباد کوڑک ظفرآباد کلیکوٹ اسلام آباد کویمتور سلام آباد۔ ڈنڈگل خالق آباد سنگلی درگ مظفرآباد کشنگیری فلک الاعظم میسور دارالسرور نظر بار و امثالہ آن مقرر فرمودند و ہمدران سال از سایر ملازمان شش ہفت ہزار مردم را از قوم شیخ و سید منتخب کردہ بہر آبادی الکہ کوڑک روانہ نمودند و از انمردم بسبب اختلاف آب و ہوای آنجا بعضے گرفتار تپ و لرزہ گشتہ بارہا بحضور عرضداشت کردہ بجای خود باز رسیدند و بعضے ہمونجا کہ آب و ہوا بایشان موافقت کرد بسر بردند ؎

ذکر طغیان مرہٹہ و ناظم حیدرآباد و لشکر کشی او شان بعزم تسخیر ممالک محروسۂ سرکار خداداد و مفتوح کردن آنہا چند قلعجات آن نواح و متوجہ شدن سلطان گیتی ستان بدفع اعدا از راہ صوبہ آدہونی و افتتاح آن صوبہ کہ در سن یک ہزار و یک صد و نود و نہ ہجری رو دادہ مع دیگر کیفیات آنکہ ؎

چون وکلای سلطانی کہ پیشتر ازین با سامان تحایف و دہ لک روپیہ نقد بہ پونہ رفتہ بودند بملاقات سرگروہ آنجا و نانا پہر نویس کار پردا زرسیدہ اسباب وغیرہ گذرانیدند او شان با قبال آن نپرداختہ یک یک مسترد ساختند جواب دندان شکن

سلطان کہ چند اتواپ و بنادیق از میراث پدر موجود داریم چون خار در دل شان خلیده با
نظام علی خان درین مشورة یکدل و یک زبان گشته بفراہمی امرای خود تاکیدات روانه داشت
چون در اندک مدت جمیع امرای پونه با سپاه و اسباب جنگ جمع شدند و نواب نظام علیخان
هم بحسب قرارداد با مشیر الملک و سیف جنگ و تیغ جنگ وغیره امرای دولت خود و سایر لشکر که
چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده مجتمع بود از حیدرآباد کوچیده از راه شهر بیدر بطرف
بادامی که قلعه سرحد سلطانی بود رسید و مرہٹه با هشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه
ضرب توپ کلان و دو فور سامان جنگی آماده رزم شده رخش همت را مهمیز نهضت زدیس
وکلای سلطانی از انجایی مطلب رخصت گرفته فایز حضور گشتند و هر دو دولتمند ملاقات
مشاورة یکدیگر پرداخته به تسخیر قلاع سلطانی همت برگماشتند و قلعه بادامی را که محاصره مدور
کرده به تفتیحش فرمان دادند تا امرا هر دو سلطنت سعی جمیله بکشایش آن بظهور آورده و چال
مرحله احداث کردند و بشکست و ریخت حصار اشتغال ورزیده بیورشهای چند بعد تلف
هزاران هزار شجاعت مند آخر بانقضای ایام نه ماه تا هم بصلح تسخیر کردند پس هر دو دولتمند
چون بادام توام خود همونجا سکونت ورزیده امرای خود را لفتح قلعجات و ضبط قصبات
بهر جانب و ناحیه گوچانیدند چنانکه امرای مذکور با لشکر کثیر در تاخته قلعه دهارواد و جالی هبلی را
بگذاشت سی هزار روپیه انعام از دست قلعداران حیدری بضبط خود در آوردند مخفی نماند
حارس آن هر دو قلعه و قصبه حیدر بخش نامی رافضی که پیش ازین چندی خانسامان امیر الامرا
بن نواب محمد علیخان سراج الدوله بود و اعتبار تمام بهمرسانیده آخر الامر تصرفات بیجا در کارخانجات
سرکار کرده و مبلغ خطیر بغبن تمام و خیانت تمام بهدست خود نموده باندیشه گرفتاری تلف جان
گریخته به پناه دامن دولت ملازمان سلطان خزیده بایالت آلصوب نامزد شده بود او

طریق

طریق حرام خوری پیمودہ قلعہ باخذ مبلغ مذکور بخالفین سپردہ خود معہ اعمال و انقال بہ پونہ رفت غرض
بہمون دستور کجندر گڈہ و نولگنڈہ و نرگوندہ وغیرہ بلکہ تمامی قلمرو آن طرف جوی تنگ بھدرا
کہ قلعداران حرام خور و ناموس شکن بامید نوکری عمدہ و چیزی نقد نمایان باخصم یک شدند
بضبط غنیم رفتہ بود و پالیکاران آن نواح مثل سرہٹی والہ وڈتل والہ و کنگیری والہ و راجہ
آنی کندی باغنیم سازش کردہ بودند چون جاسوسان قلمرو خداداد مفصل این ماجرا معروض
حضور ساختند و امرا و خوانین و ملتجاہ بدافعہ خصام نافرجام ترغیب کردند تا حضرت دین پناہ
باجتماع سپاہ و ادوات حرب و پیکار فرمان دادہ بہشتم شہر شعبان المعظم سنہ الیہ
با لشکر جرار یعنی شش قشون مردم بار و سہ موکب عسکر و دہ ہزار پیادہ و سی ہزار سوار شجاعت
آثار و بیست و دو ضرب توپ قلعہ شکن رونق افزای بنگلور گشتہ باحضار پالیکاران فرمان داد
تا منشیان چابکدست والا فطرت حکم نامجات متضمن حاضر شدن ایشان با سامان جنگی و آذوقہ
لشکر بعافی پیش کش تا انقضای ایام مجادلہ و مقابلہ باغنیم ترقیم و تبلیغ داشتند تا پالیکاران
اطراف یعنی رای درگ والہ و ہرپن ہلی والہ وغیرہ جمعیت خود موافق معمول روانہ حضور ساختہ
خود ہا بہانہ مرض بجای خود ماندند غرض بعد انقضای عید لیلۃ البرات از تقسیم ماہیانہ تمامی
لشکریان فارغ گشتہ از راہ بالاپور کلان و ہندوپور و پاؤگڈہ بر جوی ہکری رسیدند آنجا دو روز
مقام فرمودہ ہمہ بہیر و اسباب لشکر و جز آن وغیرہ بجراست پرنیا سرشتہ دار توشکخانہ گذاشتہ باتمامہ
سوار و فیل و شتر بر گذر یلغار پیش آہنگ گردیدند و آنروز بر سواد ہنور مقام فرمودہ روز دیگر از آنجا
پیشتر کوچیدند شب دیگر سواد کیکل را کہ دوکروہی شرقی بلاری است از خیام و اعلام نصرت فرجام
آراستہ از آنجا در تاختند چون ناگاہ بمیدان صبح چہارم در ظاہر کوہہای آدمونی ہراول لشکر
رسید و سواری خاص در محل کلباین آسود مہابت جنگ خلف الصدق شجاع الملک بسالت جنگ

حاکم ادھونی کہ از دختر نواب نظام علی خان کدخدا شدہ بود مع زنانہ بحکومت آنجا نامزد بود
از ورود عساکر منصورہ ہراسان شدہ اسد علی خان دیوان خود را روانہ حضور ساخت و درین فرصت
سامان و سرانجام جزو کل دولت مع زنانہ خود بر کوہہا رسانید چون وکیل حاضر حضور گشتہ بزبان
ناظم مسطور عرض نمود کہ عزم خرابی دولت نمود سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمودند کہ ما
ہرگز بشما نقاص دلی و عداوت جانی نداشتہ ایم چونکہ نواب صاحب شما بموجب سبیل خصومت
وکین باز نارداران متفق گشتہ در مقام استیصال این دولت بیزوال شدند عجب است از
موافقت و وفاداری ما و بیوفائی و سست عہدی اوشان قطع نظر ازین پاس دینداری
و اسلام گذاشتہ بخصم قدیم انید دولت در ساختہ با سپاہ بسیار بر دیار مسلمان استیلا یافتہ
کار بجای رسانیدند کہ عہدہ عباد اوثان و اصنام در مساجد و معابد و مساکن اسلام و غربا
آتش زدہ و غارت ساختہ علم شر و شور در قلمرو خداداد برافراشتند صلاح آنست کہ ما و شما
سررشتہ یگانگی را مستحکم ساختہ مجلس یکجہتی آراستہ بی میانجی غیری بر مکروزات یکدیگر واقف شدہ
در دفع و رفع آنہا کہ محرک سلسلہ نفاق اند متعہد شویم درینباب تا ہم نخواہیم گفت کہ شما با لشکر
ہمراہ باشید مگر فوج شایستہ با ما بگذارید زیرا کہ ما خود بدولت اکنون بجہت تقویت دین متین و
خوشنودی حضرت رب العالمین و رسول امین صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و امنیت خلق اللہ کمر غزا و
جہاد در میان ہمت عدو سوز چست بستہ ایم چون حاکم موصوف برارشادات حضور کاربند
نگردید و بشرف ملازمت فایز نگشت و بجنگ مستعد شد بنا بر عبرت نمای و اظہار رعب صبحے
فردای آن روز فرمان دادند تا سپہداران حملہ کردہ شہر را بجوزہ تصرف خود در آوردہ
بجاروب غارت رفتند با این حاکم آنجا راہ مصادقت و مخالطت نہ پیمود پس از زہر دو جانب
آتش کارزار افروختہ شد تا سپاہ منصور و داروغہ آتشخانہ روی توجہ بہ تسخیر آن حصار گردون

آثار آورد ندوازدو جانب مرکز وار درمیان گرفته موچال احداث کردند وصلابت کوچها پیش برده ازطرف باغ مقبرهٔ بسالت جنگ از تالاب دروازهٔ تُمل هجوم کرده بتوپ اندازی و گزنل پرانی اشتغال ورزیدند اما هرگز ارادهٔ تسخیر آن حصار مکنون ضمیر مرحمت تخمیر سلطان گیتی ستان نبود بمحض استنباه ناظم حیدرآباد بمحاصرهٔ آنحضار سپهر اقتدار فرمان دادند غرض آنکه شاید که بدین وسیله دپاس ناموس که محل زنانه برادرش مع صبیه خجاش محصور گشته است راه آشتی پیماید واز غرباکشی باز آید اگر درین کار عزم جزم میداشتند همون روز اول بی تردد و تامل محصوران را زیر میکرد و حاکم آنجا را بطرفة العین مع زنانه و اثاثه دولت دستگیر مینمود زیرا که چون صبحی سپاه منصور حمله کرده داخل شهر شدند و تا دروازهٔ قلعه شلک زنان رسیدند دیدند که دروازه بروی خلق الله کشاده و شهریان که بخوف جان بطرف قلعه میگریختند چون زاغ و زغن صدای فغان و های هوی برداشته بر درهجوم آورده واثری از محافظان قلعه بربرج و باره نبوده و ترس محاربه غازیان شیر توان بر محصوران مستولی گشته بود بمشاهدهٔ آن حال بعضے هواخواهان و امرای دولت بحضور عرض کردند برای تفتیح این حصار وقت همین است دشمن را فرصت بیدار شدن از خواب غفلت و مالیدن چشم بصیرت نباید داد اگر حکم شود قلعه بضبط خود میآریم ومهابت جنگ را جبرا و قهرا حاضر حضور میسازیم و رستم جنگ یعنی موسی لالی فراسیس هم دراین معنی مکرر عرض نمود سلطان باغماض این معنی پرداخته فرمود که هرگز اقدام ننمایند. ان شاء الله تعالی کار امروز فردا و کار فردا بهفته و کار هفته بعرصهٔ یک ماه دست بسته خواهد برآمد فرد

شکستن کمر کوه قاف چندان نیست ۴	بمور هر که مدارا کند سلیمان نیست ۴

چنانچه راقم سطور هم دران معرکه حاضر بود القصه بعد دو پهر روز حاکم محصور به بند و بست قلعه فرمان داد تا ملازانش که قریب هفت هزار مردم از سوار و پیاده بودند عهدهٔ قلعداری بدیشان

خود گرفتند و لعل خان و اسد اللہ خان سرخیل کایم خانی چہار صد جانباز ہمراہ خود داشتند دروازہ را
قایم کردہ بدفع حملات سپاہ منصور مستعد گردیدند چون از ہر دو جانب کوشش اعدا فرہی بظہور پیوست
ناظم حیدرآباد براین معنی وقوف یافتہ خواب و خور بر خود ناگوار دانست و از یغار آن
شیر بیشہ شجاعت و دلاوری و محاصرہ آدہونی ہوش و حواس خود در باختہ کار پردازان پونہ را از
انمعنی آگاہ ساختہ ہر دو درین باب مشاورہ کردند بعضے عقلا و اذکیا گفتند کہ ہرگاہ یک قلعہ
سرحد یعنی بادامی کہ چندان استحکام نداشت بسعی نہ ماہ کہ با وصف ہجوم سپاہ دو مملکت
ریزش گولہا کہ از دود توپ و بندوق دماغ چرخ خشک مینشیند تا ہم بصلح مفتوح گردید و در مدت
یک سال ہیچ بندوبست واقعی خود صورت نہ بست آیندہ چہ خواہد شد چونکہ سلطانیان در
غیبت پادشاہ خود در امر محاربہ و مجادلہ قصور نمیکردند در حضورش چہ سعی جمیلہ بظہور خواہند
رسانید انسب آنست کہ چند امرا را با فوج شایستہ بہ تہذیب آن ملک نامزد فرمودہ ہر دو
دولتمند والاشان بدار الریاست ہای خود مراجعت فرمایند چون رای امرا پسند ایشان گشت
بر فطرت آنہا آفرین خواندہ ناظم حیدرآباد مشیر الملک سیف جنگ وغیرہ را با لشکر گران
بکومک ادہونی نامزد ساختہ و کار پردازان پونہ بسونت راؤ ہولکر را با پرس رام بھاؤ ناظم
صوبہ مرج و ہری پنت پہر کیا در ایتہ مرہٹہ با دیگر امرا و تمامی سوار و پیادہ و توپخانہ بمعاونت
امرای حیدرآبادی و تاراج قلمرو سلطانی دستوری دادہ ہر دو دولتمند بہ بہانہ کسل مزاج
بدار الریاست ہای خود ہا معاودت کردند سلطان با استماع این خبر خاطر جمع شدہ عزم تسخیر قلعہ
ادہونی کردہ و گوشمال حاکم آنجا کہ گوش رضا بر ارشادات حضور ننہادہ بود بندہ خود قرار دادہ تاکید
فرمودند تا عہدہ داران از یک ماہ و بیست روز اگرچہ بشکست حصار از گولہای توپ صرف اوقات
نمودند اما وضع آن حصار کہ بنا نہادہ مسعود خان عادل شاہی بود چنانچہ راقم سطور مفصل

احوالش در کتاب تذکرۃ البلاد والحکام در اورنگ سیوم بیان ساختہ است ازانجا مبرہن خواہد شد بنوعی واقع شدہ کہ از صدمۂ توپ قیامت آشوب گردی بدامن مستحکمش نمی نشست وفصیلش بہیچوجہ از منجنیق وارابہ شکستے نمی دید تا شاہد مراد رخ ننمود بعد ازانکہ بعضے جا قدری حصار از ضرب توپ رعد آشوب روی بشکستگی نہاد حسب الحکم حضرت سلطانی شیران بیشۂ شجاعت از اطراف جنگ انداختہ حملہ کردند چنانکہ از طرف مقبرۂ بسالت جنگ نواب سید صاحب و قطب الدین خان دولت زای میر لشکر و از طرف دروازۂ تمل موسی لالی و امام خان سپہدار و از بالای کوہ ہزار زینہ حسین خان بوزی و محمد حلیم زربانہا راست کردہ آہنگ تسخیر حصار کردند و مردم حصار کہ تحمل شداید و صعوبت اعداشکنے موصوف بودند بمدافعہ دخول خصم ہجوم آوردہ بنیروی شجاعت کوششہای مردانہ نمودند چونکہ نردبانہا کہ تجویز و اشارہ ہرکارہا تیار ساختہ بودند از بلندی حصار کمی کردہ سپاہ منصورہ نردبانہا گذاشتہ بشتاب عروج کردند اما آخر بحضیض ہزیمت افتادند آن روز اہل حصار بضرب تیغ و تیر و تفنگ سر راہ عبور شان گرفتند تا آنکہ قریب دو ہزار سپاہ رستم اشتباہ را از ہر سہ جانب بمعرض تلف آوردہ ظفر یافتند ازین معنی غبار کدورت بر خاطر اشرف ملازمان حضور نشستہ چند ہرکارہ را تہ تیغ انتقام مغالطہ کشیدند غرض چندی دیگر سپاہ منصور را جز افروختن و افراختن آتش پیکار و رایت کارزارکاری نبود و از صباح تا شام مایۂ جلال التہاب داشت ہرگاہ کہ نردبانہای بلند و مستحکم بہم رساندہ باطناب و کمند مستعد یورش گشتند مشیر الملک و سیف جنگ مع لشکر مرہٹہ بکومک قلعہ رسیدند بدریافت این معنی سلطان والا فطرت جنگ و طرف مناسب ندیدہ ترک مورچال فرمودند و نیز از انجا حرکت نمودہ کوہستان سیاہ ڈونگر را بر پشت لشکر دادہ خیمہ و بارگاہ بیاراستند و اطراف

وجوانب لشکر پیش منقلها وطلایه قوی داشته مستعد رزم بودند اتفاقاً روز دویم فیمابین طلایه ارسن
سلطانی وغنیم آویزش سخت رو داده حیدر حسین بخشی سلحدار بسبب ناتجربه کاری وخود پسندی دو هزار
وپانصد سوار غازی خان وولی محمد بیدر وستم خان وغیره بی تجویز آنها برانبوه کثیر دلیر دتاخته بود
آخر تاب محاربه نیاورده پس پا گردند ضرور تا غازی خان بهمون جمعیت که حاضر داشت میدان را
قایم کرده دیر مان ده هزار کس تا دو ساعت داد مردانگی وشجاعت درداد وکوشش رستمانه بی یار ومدد
بجا آورده مجروح گردید لاعلاج از معرکه گاه برگشت اهل غنیم تعاقبش کرده چند رفقایش را از جان بودند
ودو سه صد راس اسپ مع سوار اسیر کرده مراجعت نمودند قدرخان بن غازی خان با دو صد
جانباز بعد فایز شدن بخشی مغرور بعسکر ظفر پیکر براهل خصم درتاخته هفتاد سوار از برادری خود و
پنجاه سوار غنیم برگردانیده بحضور رسید وهمدران زد وخورد ولیم محمد قزاق ومناچودهری چپو قزاق
کرده دو زنجیر فیل وهشت مهار شتر وپنجاه یابو از لشکر مغول آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی باتمامی
سپاه کوس جنگ نواخته پاشنه کوب درتاختند واتواب پرانیدند که طلایه داران خصام بلشکر خود
درخزیدند چنانکه هر دو لشکر از صدمات توپهای سلطانی زیروزبر گشته پناه بشهر وقلعه در گرفتند
باز روی جرات بمیدان معرکه نهادند آنحضرت تا شام افواج آراسته انتظار مقدم خصم می کشیدند
چون اثر معاندان درمیدان پدیدار ندیدند وقشون ظفر شحون را بطور پیش منقله بروی اعادی
گذاشته بفرودگاه معاودت فرمودند وصبحی فردای آنروز شیر الملک وغیره باهم مشوره کرده حاکم آنجا را
بعدر وبدل بسیار راضی ساخته مع زنانه وسامان ضروری بقلعه رله پچور بردند چون جاسوسان
این خبر بحضور رسانیدند همون زمان میر صادق را با جمعیت حضور بضبط قلعه واثاثه دولت آصفیه
رخصت فرموده خود بدولت تا ساحل جوی تنگ بهدراکه هشت فرسنگ فاصله داشت بسراغ
آنها یلغار نمودند وچند واماندگان وجنروی سامان پس مانده را گرفته معاودت کردند وشمالی

قلعه

قلعه آدهونی محل نزول رایات جاه وجلال ساختند میرمذکور قلعه وحویلی خاصش را ضبط کرده همه اثاثه ولوازمه حشمت وثروت که گذاشته حاکم مفرور بود مع چند صندوقهای مقفل برشتران وفیلان بار کرده روانه حضور نمود چون متصدیان توشکخانه صندوقها واکردند جز کهنه پاپوش وچرم بوسیده دران چیزی نیافتند گمان برند شاید که حاکم اینجا کسب چرم دوزی هم مینمود یا از خانهای چرم دوزان این تحفه خراج باورسیده یا بهر فروخت بابلاغ حیدرآباد جمع کرده است غرض این معنی بحضور عرض کردند حضرت فلک مرتبت برنادانی ودریافت میرمذکور بهم برآمده ارشاد فرمودند که همه اسباب آنجا را جزو کل بچشم خود دیده از اموال واثاثه آنچیکه لایق درگاه باشد روانه سازید واسباب چرم دوزان وسامریان بازگذارید پس زره بدره اسباب توشکخانه وسلح خانه وفراشخانه بسالات جنگ داخل توشکخانه حضور گردید و بعد فراغ این کار حصار پائین قلعه وکوه ها شکسته قطب الدین خان دولت زائی را بایالت آن صوبه مقرر ساختند ٭

ذکر توجه رایات نصرت آیات بصوب گوشمال مرہٹہ که آنطرف جوی شورش افزا بود وبیان تسخیر کنچن گڈه وکپلی وعبور جوکردن سپاه منصور ومحاربات باغنیم مقهور رو داد همون سال آنکه ٭

چون از تسخیر آدهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان بعزم تنبیه مرہٹه از راه کنچن گڈه نهضت فرمودند وچند سوار را بنابر اسیر کردن زن سرکرده آنجا که شوهرش پالیکار قبل ازین درگذشته بود واو تنگما نام داشت بحکومت آنجا می پرداخت ودران آوان پا از دائره اطاعت والقیاد آنحضرت دین پرور بیرون کشیده پیش ازین جواب سوال

تعلقہ خود با مید ترقی ملک و مال از سردار لشکر غنیم معرفت ہری پنت پہرکیہ درست کردہ بود
پیش آہنگ ساختند چون زن مذکور برین ماجرا وقوف یافت شبانہ خود را مع چند
پرستار و ملازم از آب تنگ بھدرا بدر زردہ جان بسلامت برد و پسرش کہ دوازدہ سال سن و
مدکم کورہ نام داشت در قلعچہ سرکپہ کہ دار المقرش بود اسیر آمدہ مشرف بشرف اسلام و مخبون
گشتہ بعلی مردان خان نامزد شد چنانکہ مفصل احوال خاندانش راقم سطور بکتاب تذکرۃ البلاد
و الحکام در اورنگ دہم علیحدہ ترقیم کردہ از ابخار روشن خواہد شد چون کوس نہضت سلطانی بطرف
سوندور نواختہ شد حاکم آنجا گوپند راو نامی برادر زادہ مرار راؤ کہ بعد اسیر شدن راؤ مذکور
نامبردہ بہ پونہ رفتہ احوال خرابی خود بسردار پونہ وانمودہ التماس نامہ سفارش موسومہ ملازمان
حضور نواب مرحوم حاصل ساختہ فایز جناب گشت نواب مغفور تبرحم ذاتی و نظر پروریش
پاس خاطر ناظم پونہ منظور داشتہ بعد گرفتن مچلکہ کہ از سرکار بہیچ امر منحرف نگردد تعلقہ سوندور برو
بحال داشت در آن زمان از جادہ صواب انحراف ورزیدہ با غنیم موافقت کردہ بود چون بر بلغار
سپاہ سلطانی و آوارگی زن مذکورہ و کیفیت پسرش آگاہ شد ہوش و حواس درباختہ مع
نوکر و علاقہ داران خود سمت لشکر مرہٹہ رو بگریز نہاد پس تعلقہ مع توابع بی نزاع بضبط عمال
سلطانی درآمد بعد نبد و بست آن مکان حضرت فلک رفعت با سپاہ انجم شمار سمت کپلی نہضت
فرمودند قلعدار آنجا کہ از خویشان پالیکار بغی کنکگیری بود قلعچہ را مضبوط کردہ بجنگ مستعد
گشت ہر چند امرای سلطانی بہ پند و نصایح او را رہنمونی نمودند لاکن او بغرور بیمعنے از
طریق غدویت انحراف ورزید تا حسب الحکم حضور سپہداران تہور نشان و موسی لالی قرایی
از دو جانب حملہ کردہ جبرا و قہرا قلعچہ تسخیر کردند بنا بر عبرت دیگر شقیان بغارت معمورہ و
تاراجی عصمت زنان کفر و اسلام پرداختند و نقد جنس بیشمار از خانہای بیوپاریان و ساہوکاران

وحلاً جان اہل اسلام کہ مومن می نامند گرفتند واکثر زنان آن قوم باندیشۂ تاراجی عصمت
خود ہا را در آب جوی تنگ بہدرہ کہ طغیانی تمام داشت زدہ از جان درگذشتند وقلعدار
نیز کشتہ شد وآنحضرت خبر تاراجی عصمت زنان شنیدہ سپاہ خود را بسزای معقول دادند و
آیندہ از نیکار منع فرمودند وازانجا پیشتر کوچیدہ برسوادر مہس پیٹھہ متعلقۂ پالیکار رہرن بلی
چہار روز مقام فرمودند چون شہر مبارک رمضان شریف در ہمون مقامات تمام
شد بعد ادای دوگانہ عید الفطر وہم سور وسُرور ازانجا طبل نہضت کوفتہ برساحل جوی
تنگ بہدرہ در برابر گہاٹ کرنپات مضرب خیام عسکر نصرت پیکر نمودند چون موسم
بارش وہنگام طغیان آب بود چندی در عبور جو توقف رو داد دران فرصت غنیم تمامی
ملک آنطرف جو را بحوزۂ تصرف خود آوردہ بعزم مقابلہ در رسید وبر ساحل آنطرف جو
نزول رایات نکبت آیات خود ساختہ سر راہ عبور وگذر اسلام توپ وتفنگ در گرفت
وسرداری را باجمعیت گران بہر افتتاح کوہ کوپل وبہادر بنڈہ نامزد ساخت چون سر دامنہ طور
در تاختہ بمحاصرۂ ہر دو کوہ پرداختہ بسعی دو ماہ بہادر بنڈہ را کہ چندان استحکام نداشت
مفتوح نمود مگر قلعدار کوپل از سپاہ غنیم فریب نخوردہ مردانہ واری جنگید وبارہا بر مورچال زدہ
اہل شرک را پریشان می نمود اتفاقاً دران سال طغیانی جو چنان ترقی کردہ بود کہ سبد بران
یعنے ملاحین جو را عبور میسر نمی شد لہذا محل عبور بدست سپاہ اسلام نیامد پس از طرف
تعلقہ ہری ہرو ہورل وغیرہ بستی منزل کشتی وچہار صد عدد سبد کلان فراہم کردہ تا دو ماہ
انتظار پایاب جو شید ندتا ہم آب جو کم نشد بلکہ روز بروز ترقی می نمود در آن زمان آنحضرت
فرمان دادند کہ بیست ویک ضرب توپ گران بر کنارۂ آب داشتہ دہ خربطۂ بارود
از یک یک ضرب بپرانید چون گولندازان حسب الفرمان عمل کردند از ہمون زمان

آب جور و یکمی نهاد چنانکه بعرصهٔ دو سه روز با آنقدر که کشتی و سبد عبور توان کرد رسید و طرفه آنکه غنیم از صدای شلک توپ گمان برد که سر شدن توپها از دو حال خالی نیست یا کومک افواجیست فایز لشکر شده یا قزاقان لشکر منصوره سمت حیدرآباد تاخته ناظم آنجا را زیر کرده باشند پس اقامت آنجا را مناسب بے شایان همت خود ندیده از انجا کوچید و ده دوازده سوار را بر ساحل جوگذاشته بطرف شاونور شتافت چون آب جو کم شد سلطان گیتی ستان به عبور آن فرمان داد ند اول دو قشون جلیش و دو هزار سوار وقت شب بسواری کشتیها که با دبر مراد بود مع توپخانه عبور کرده همون زمان بر سواران غنیم که غافل بودند در افتاده به تیغ و تفنگ دمار از روزگار آنها برآوردند و هفت صد راس اسپ مع فیل نشان و کوس شتری غنیمت یافتند و بقیة السیفان غنیم اسپان خود و اموال و ادوات محاربه گذاشته بطرف لشکر خود گریختند و از عبور سلطانیان بسر دار خود واقف گردانیدند پس زر دیگر حضرت خود بدولت مع سپاه رستم اشتباه عبور کرده بر ساحل آن طرف خیمه و خرگاه افراشتند و پیش روی لشکر تبر بیها بنا ساخته یک ماه همونجا اقامت داشتند درین عرصه سد غله و توپخانه و سامان جزو کل لشکر و تمامی اهل بهیر و نبگاه عبور کردند و غنیم هم بعزم مقابله مع لشکر و توپخانه رسیده بفاصلهٔ چهار فرسنگ فرود آمده بود که روزی شاه دشمن گداز با تمامی سوار و چهار قشون با اسباب رزم و توپها بر امتحان زور مندی اعدا از مضرب خیام بفاصلهٔ دو فرسنگ پیش آهنگ گردیده میدان گرفته قزاقان را پیش راندند همینکه غنیم مطلع شد بروت لاف و گذاف بر روی تهور نافته از غرور حشمت و جوانی که لازمهٔ جنگ نادیدنی بود با سپاه مسلح در تاخت و سپاه داران موکب سلطانی بمشاهدهٔ ورود عساکر خصم حسب الحکم والا تفنگچیان را در شیب زمین نشانده توپها از گولهای انگوری پر کنانیده مستعد داشتند و سواری خاص با شان

وتجمل باسواران پایگاه وجلوداران شجاعت دستگاه برفراز زمین استاده بود پس سرخیلان
بیدها یعنی غازی خان وولی محمد وابراهیم خان وغیره حسب الفرمان والا صفوف آراسته بجنگ قزاقی آن
کارناکردگان را بدنبال خود چسپانیده روی بطرف لشکر خود آوردند وبی تمیزان را پیش روئے آتشبازان
رسانیده خود از یک طرف برپشت شان عطف عنان نمودند تا کمین داران برخاسته اقدام کردند وبریزش
توپ وتفنگ ندانهای جرات اهل خصم را ترش وکند ساختند سواران از عقب آنها رخنه سر وسینه
مخالفان را با سرگروهای آنها علف تیغ بیدریغ ونیزه جانستان نموده از پشت زین
بر روی زمین غلطانده اسپ وپراق همه حق السعی تاخت خود غنیمت بردند درین گرمی پیکار
باندازان آتشبار بهوای تهور بانها افروخته جمعیت اهل فساد را متفرق وپریشان ساختند
وتوپچیان از یک طرف جمع کثیر را بضرب توپ ها چون اوراق اشجار ببادبادروت
پرانیدند سرداران لشکر بهزیمت اثر چون آثار عجز وعلامت شکست بر ناصیه حال سپاه
خود مشاهده کردند راه فرار پیش گرفتند وسپاه منصور تا دو فرسنگ تعاقب کرده گروه انبوه
ازان تیره درونان را اسیر وقتیل نمودند بعد ازین فتح شاه ظفر پناه ظفر منصور پیشتر
کوچیده بر چهار فرسنگ جریبی بمیدان وسیع رایت نصرت آیت وخیام ظفر اعلام برافراختند
ونقشه معسکر ظفر پیکر آن روز چنان بود که اطراف بطور قلعه قشونها مع توپ در قلبگاه
خیمه خاص بارگاه در میمنه موکبهای عسکر ودسته ها ودر میسره سلحدار وقزاق وپیادگان پیرامون
سراپرده وبارگاه قشونهای اسد اللهی واحمدی ودر چنڈاول پیادهای کندا چار وبیلداران
ولشکر پالیکاران وغیره وسواران پیش منقله اطراف بفاصله یک فرسنگ بامرتیاقی می پرداختند
غنیم نیز با سپاه خود مستعد رزم گردیده بر نهر کڑک که هشت فرسنگ فاصله داشت فرود آمده بود
که سلطان جهان ستان بعد چهار پنج روز شبی بهر شبخون قشونها آراسته شیخ امام وشیخ عمر وامام خان

سپهداران را باسامان جنگ توپها و باندار و غازی خان را باد و هزار سوار بسرداری
حسین علی خان بخشی و مهامرزا خان بر لشکر غنیم رانند و خود بدولت هم مع سوار پاگاه و عسکر
در وسط دولشکر آرمیده بودند چون سپهداران و بخشیان ازراهیکه هرکاره نمودند جاده پیما
شده بوقت سه پهر شب اگرچه متصل لشکرش رسیدند اما راه غلط کرده بر طلایه داران غنیم کم
جا بجا آتش افروخته پاسبانی قیام داشتند در افتادند و شیخ عمر سپهدار که پیشتر و صفوف بود
همون لشکر غنیم انگاشته بی اطلاع دیگر سر دادن توپ سر کرد و بانها پراکندند پس از صدای توپ
و بان تمامی سپاه خصم خبردار شده راه عافیت پیش گرفتند و بعضی امرای خصم بر حمله کنان
در تاختند باری حال بخشیان دانا فوراً برگردیده از پناه جنگل و کوه اعدا را فریب داده فایز
حضور شدند و مفصل این ماجرا معروض داشتند پس نایره غضب سلطانی ملتهب گشته شیخ مذکور را
معزول ساختند و قشونش بفاضل خان نامی رسالدار مقرر فرمودند روز دیگر از انجا پیشتر کوچیده
جوی بالاپور را کامیاب نزول جاه و جلال ساختند غنیم هم برابر لشکر ظفر پیکر بفاصله شش فرسنگ
جنگل بر پشت داده فرود آمد بعد دو روز شب بیگرام خان و فاضل خان و میر محمود سپهداران
را باسامان جنگی مع دو هزار سوار قزاق و هزار باندار بسرداری قدر خان بن غازی خان
بتاخت و تاراج لشکر غنیم رخصت فرمودند تا سپهداران باهوش سپاه همراهی خود را مکمل
پوشانیده چون مار سیاه پیچ با خورده بعد تحمل فراوان رنج شب تاریک و به طی مسافت
بعید از عقب افواج غنیم در رسیدند چون طلایه داران خصم خبردار شده سد راه گشتند ایشان
بزبان مرهٹی کومکیان لشکر مغول و آمدن خود از راپچورا نموده اندرون لشکرش خزیدند
و هنگامه نبرد گرم ساخته از تیر و تفنگ و بان و شمشیر فشان شیرازه جمعیت آنها را از هم گسیختند
و بریزش شلکها کاربران مخذولان چنان تنگ ساختند که سردار و سپاه بر جع القهقری

برنشست اسپان بی زین و نمد سوار شده بطرف توپخانه خود که از آنجا فاصله داشت گریختند و توپها کشیده از انجا هم پای جلادت بوادی گریز نهادند سپهداران دانا بر همین فتح اکتفا کرده نقد و جنس و سایر اداوات جنگ و افراس و زن و فرزند سران کفار را اسیر نموده حاضر حضور شدند و بجلدوی سعی مشکور خود بنوازش و انعامات پدرک و جومالہ و حلقہ دست سرفراز گشتند و سلطان رحمت نشان زنان اسیر را با خلاع و چادرهای عصمت پوش در پالکی ها نشانده ببدرقه باندران به لشکر غنیم فرستادند و نیز چهار زنجیر فیل و هفت اسپ صبا رفتار با نقد نمایان بر سبیل اخفا بنام مهری بنت ورستیه و مادهوپانی معرفت زنان روانه داشته آنها را بندهٔ فرمان و شرمندهٔ احسان ساختند القصه غنیم از انجا لوای معاودت بطرف سرپتی برافراشت

ذکر عطف عنان سلطان کشورگیر بنا بر مصلحت و تعاقب کردن غنیم باجرات و رسیدن برهان الدین سپه سالار با سپاه شجاعت شعار و رسد آوردن بدر الزمان خان فوجدار از بلاد نگر و بضبط آوردن شانور و فرار اسکیم خان میانه و ذکر محاربات که درمیان لشکر کفر و اسلام واقع شده در همون سال آنکه

آنحضرت بعد جنگ شبخون باز وقت شب عنان رایات جهان کشای بصوب جوی تنگ بهدره معطوف داشتند و همه روز در جنگل مضرب خیام ظفر انجام فرموده شب دیگر نیز کوچ کرده بر سواد یکه جوی بالا پور از تنگ بهدره ملحق میشود مقام نمودند تا پوشیده نماند که کوچیدن شب ازین ممر بود که از عفونت فضلات اسپ گاو سقط شده و چپقلش لشکر

مگسها پیدا شده تمامی لشکریان را تصدیع میدادند بلکه یکسر دار و سپاه وقت شب هم از نخفتن
و خوردن باز ماندند لهذا آنحضرت فرمان دادند تا همه مردم پیش خیمه ها قند و انگبین در آب حل کرده
بانداز ند پس همه ها حسب الحکم بجا آوردند چون مگسها بر آن قند جمع شدند از باروت سوخته
پیشتر نهضت فرمودند و برهان الدین سپه سالار از طرف انوئی مع لشکر خود فایز حضور گردید
و بدالزمان خان نیز باوفور سامان رسد و غله از نواح نگر رسیده شرف آستان بوسی
دریافت چون خبر کوچهای متواتره سلطانی بوقت شب بغنیم رسید دانست که از هجوم سپاه ما
هراسیده مراجعت مینماید و طاقت مقابله و محاربه ندارد پس با سپاه و حشم خود به یلغار
تعاقب کرده بفاصله دو فرسنگ پس لشکر ظفر اثر مقام کرد چنانکه طلایه داران هر دو لشکر
بفاصله پرتاب تیر بدفع حملات یکدیگر پرداخته بودند پس جناب اعدا کوب فکری کرده قشونها
را بهانه آراستگی در میدان کشیده گرد شهر میدادند و شلکها سر می کنانیدند از صبح تا
یک پهر روز و از سه پهر تا یک ساعت شب همین معمول داشتند بعد پنج شش روز موافق
معمول بهیر و نبگاه و اسباب لشکر همونجا گذاشته امرای اعداشکن را با افواج از دو جانب
دستوری شبخون دادند چنانچه نواب میر معین الدین با دو قشون تهور مشحون و پنج ضرب
توپ و رساله فراسیس بطرف میمنه خصم شتافت و برهان الدین سپه سالار با سه قشون
نصرت مقرون و شش ضرب توپ بمیسره غنیم کام سرعت برگرفت خود بدولت با دو قشون ظفر
شیون و سواران پاگاه و پیادهای احشام خون آشام همت قضا نهمت بشکست قلب
معاندان برگماشتند چون شب دیجور یعنی تحت الشعاع بود و تاریکی شب مرتبه اتم باری بهزار
محنت و شاقه میدان طی کردند وقت صبح کاذب برهان الدین از همه سبقت کرده بر فوج هری پت
ورسیته ابواب بلا بر کشاد و میر معین الدین توپها را که بسبب راه ناصاف بروقت رسیدن

محال بود عقب گذاشته بادو ضرب رهکله فراسیس یلغار کرده بر فرودگاه لشکر سیف جنگ
که میمنه آرای آن لشکر نهریمت اثر واز بازی شب غافل بود هنگامه رستخیز برپا ساخت و
خود بدولت بسرعت هرچه تمامتر روی توجه بقلب دشمن آوردند چون میدان از اطراف
برغنیم تنگ گردید سرداران مرهٹه که در باطن بخدمت آنحضرت رسوخیت داشتند خود را
ازان معرکه بدر زدند دیگر سرگروهان غنیم بر اسپان سوار شده با توپخانه که بفاصله یک فرسنگ
داشته بودند رو بگریز نهادند و لشکر مغول بالتمامه تاراج و مال و اثقال پایمال سم ستوران
مجاهدان گردید پس یکسر نقد و جنس و مال و اسباب رسد و غله اردو بازار غنیم با خیام و اعلام و اشتر
و افراس مع رسن و میخها بدست ملازمان سلطانی گشت تمام روز سلطان کشورستان
برجای سکونت خصام آرمیدند اما بعد دوپهر سپاه غنیم روی باجتماع آورده جرات پرداز
گشتند و توپهای کلان بفاصله یک فرسنگ برفراز میدان قایم کرده چنان گوله اندازی
نمودند که بحال اکثر سپاه منصور مضرکلی رسید و دست و پای تردد بسیار مردانگان شکست
یافت نایرهٔ غضب سلطانی برجرات آنها مشتعل گشته بتنبیه شان فرمان دادند سید حمید
و شیخ انصر و احمد بیگ هر سه سپهدار با فوج موسی لالی روی توجه بجانب توپخانه غنیم
آوردند و از راه شیب زمین راهی شدند قضارا در اثنای راه با سپاه انبوه غنیم که تخمیناً سی هزار
سوار خونخوار در تالابی خشک قریب المسافت پنهان شده بغارت و تاراج مجاهدان
ظفرتوامان فرصت وقت می جستند مقابله رو داد بغتته سپهداران دلیر فراسیس بنا دیق
راست کرده چونکه جز افروختن آتش کارزار کاری نداشتند چنان شلکها ریختند که اهل
خصم بسبب چقلیش فوراً برگشتن نتوانسته لاچار سینه های خود را هدف تیر و تفنگ و سنان
ساخته چون پنجره سراپا مشبک گشتند و دو سردار فیل نشین مطمئنهٔ عدم شتافتند مابقی

بهزار تردد دست از سلاح و اسپ برنداشته فقط جانهای خود ازان مهلکه بیرون بردند غرض در
طرفة العین فتنه هستی شش هفت هزار سوار غنیم فرو نشست چون خصم زبون آثار رسم
عجز و نامردی بر ناصیهٔ حال اتباع خویش مشاهده کرد منتشر الحواس و ازان معرکه برتافت و توپ
کشیده با نفس سوخته پیشتر بدو منزل شتافت پس سلطان ظفرمند مع اثاثه غنایم شادیانهٔ
طرب نواخته داخل خیمهٔ خاص گردیدند و فردای آن روز پیشتر بطرف ساونور کوچیدند
مخفی نماند نواب عبد الحکیم خان حاکم ساونور بعد انتقال نواب مرحوم از سلطان دوست نواز
بموجب تقاضای دل پیدا کرده بلکه از ایام صاحبزادگیش صفای باطنی نداشت و همیشه تبرقی
جاه و حشم داماد خود یعنی کریم صاحب بحق مستدعی می بود تا آنکه بعد جلوس میمنت مانوس
آنحضرت عرایض شکریه و نذر مبارکباد جلوس و خلاع کنترایط رسوخیت و دولتخواهی بدان
منوط و مربوط بود نفرستاد و چنتو پنڈت ایلچی او محض بخوشنودی خاطر همایون از طرف
خود بنام خان مذکور زندر گذرانیده بود اگرچه ازاین معنی بخاطر اشرف کدورتی بهم رسید اما
بسبب استحکام سررشتهٔ خویشی آنجناب فلک کاب که دوست نواز و دشمن گداز بودند هیچ
فراخمت از خود بجالش نرسانیدند بلکه بر بعضی حرکات ناشایستهٔ او اغماض صریح
می فرمودند باوصف این سلوک او نگون طالع از آنحضرت خاطر جمع نبود دران زمان بامر
در ساخته طرح موافقت و مخالطت انداخته بود چون سلطان گیتی ستان را بطرف خود
متوجه دید و کردهٔ خود در نظر و خیال داشت از دیدن سلطانی چون بید بر خود بلرزیده مع چند
خواص و توابعان خانه یعنی زنانه و بچه و خزانه که موجود داشت شبانه شب گریخته به لشکر
غنیم در پیوست و عبد الخیر خان عرف خیرامیان را لشکر گذاشته بود چنانچه شخصی باین
فقره عبارت هندی تاریخش دریافته که حکیم خان میانه سب کو چھوڑ کے آپ بھاگا

هرگاه آنحضرت برفرازش وموافقت باغنیم واقف گردیدند متعجب شده وقت شب سیّد حمید و
سیّد غفار سپهداران را بضبط شهر رخصت فرمود صبحی خود بدولت هم کوچ کرده در محاذی معموره
ساو نزول فرود آمدند و میر صادق را با مهدی خان بخشی فرستاده تاکید فرمودند که همه اثاثه
دولت و ثروت که خوانین پیشین بصرف لکوکها از جمع ساخته بودند و حکیم خان آنهمه بدلخواهی
خود مفت برباد داده یک یک بحضور ترسیل دارند پس فرستادگان حسب الحکم بی مزاحمت احدی
و ممانعت کسی آنچه که از نقد و جنس و فرش و ظروف و سلم خانه وغیره که در توشکخانه خاصش پنجاه عدد
دستار رنگارنگ از قسم چینت برهان پوری پیچیده بر میخهای دیوار چسپیده و خلعت های
فاخره همرنگ و همزیب و ستارها در آغوشی ترتیب داده بود سوای این اشیای نفیسه
و فاخره هر بلا دسته بسته و توده توده و دسته دسته فراهم شده بود بموجب فردیاداشت
علیحده فایز حضور ساختند پس یک قلم منظور نظر همایون گشته داخل توشکخانه گردید و توپها
تبوبخانه پیوست و یک ضرب پنجپرس که بطولانی دوازده گز شرعی بود شکسته بهر مسکوک فلوس
بدارالضرب رسانیدند غرض تمامی سامان فقط فرش مهرهای حقه های نادر اسلوب
که از نقره و طلا و بدری بهم سانیده بود چهار پنج شتر و یک یک عدد قالیچه و شطرنجی کلان که بار
یک یک فیل بود بضبط درآمد پس خیر امیان بر یک اسپ سوار شده بدوسته خدمتکار و
سعادت ملازمت دریافته سرخروی حاصل نمود و مخاطب حضور گردید که پدر شما را چه پیش آمد
که خود بخود آواره گشت ما بهیچ نوع متعرض احوالش نشده بودیم بلکه بنسبت خویشی مراعات
بیغایات بحالش منظور داشته بودیم الحال هرگاه او با وصف عدم رحمت و بدعهدی
بغنیم این دولت موافقت کرده نزد مخالفت با ما باخت آینده هرگز روی بساط آرام و بهی
روزی نخواهد دید او در جواب عرض نمود یقین است که ایشان بیخردی بکار برده

ونان قسمت دولت خود را با آفتاب مخاصمت و یاس برهم شکستند پس تهیدستی طالع ایشان دیدنی دارد فدوی هرگز باین ماجرا و قوفی ندارد القصه او را نزد خیمه خاص فرود آورده دو وقته طعام خاصه می فرستادند با این بجزم احتیاط برابر قمرالدین خان در نظر بندی داشتند ۱۲

ذکر شبخون زدن حضرت سلطنت پناه بر لشکر نکبت اشتباه و محاربه دیگر و عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح فیما بین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و کیفیت انضباط تعلقات پالیکاران مع دیگر سوانحات که در سن یکهزار و دو صد هجری واقع شده آنکه

هرگاه سلطان منصور بعد ضبط قلعه ساونور در شهر ٹهانه گذاشته شمالی آن سواد جوین گڈه را مخیم سرادقات عز و جلال نیساختند تا انقضای سیزده روز محرم الحرام همونجا ماندند و در تمامی لشکر خود چهار فوج مقرر کرده در هر فوج چهار قشون و پنجهزار پیاده و چهار هزار سوار سلحدار و پانزده ضرب توپ قرار دادند فوج اول متعین نواب میر معین الدین عرف سید صاحب کردند فوج دوم بدمه برهان الدین سپه سالار گذاشتند و فوج سوم به مهامرزا خان میر بخشی سپردند و فوج چهارم بحسین علی خان میر بخشی نامزد ساخته پیشتر کوچانیدند و حکم فرمودند که افواج مذکوره را از لشکر خاص بفاصله دو کروه مضرب خیام و اعلام سازد پس سپه سالاران حسب الحکم میدان گرفته بترتیب مقدمات نزاع و تهیه اسباب جدال و قتال اشتغال ورزیدند خود بدولت باد و قشون جلیش

وسته قشون اسد اللهی و احمدی وسته موکب عسکر و هشت دسته پاگاه و چهار هزار قزاق
و ده هزار پیاده احتشام نصرت انجام در برسواد مسطور سکونت داشتند و دران زمان
شهرت یافته بود که سپه سالار اول بضبط بلاد متعلقه حیدرآباد مقرر گشته و ثانی به تسخیر
ملک پونه دستوری یافته ثالث به تنظیم و تنسیق اولکه رایچور و گلبرگه وغیره نامزد شده
رابع بطرف دار السلطنت پٹن بهر حراست و ایالت قلعجات و تعلقات پالیکاو وغیره رخصت یافته
خود بدولت همت جهانگیری بدفع یورش لشکر غنیم برگماشتند سرکرده لشکر غنیم از استماع
این اخبار سیماب وار بیقرار گشته بود که ناگاه نواب میر معین الدین تبر غیب سید حمید و سید
غفار شجاعت شعار با فوج ظفر موج در شب تار بر مندرکے درگ که در آنجا ٹھانه غنیم بود
در تاخته بیک حمله مردانه جبرا و قهرا کوه را مفتوح ساخت و مردمان غنیم را یکسر تیغ کشید و
معموره را بجاروب یغما روفته بوفور سامان رسد و غلات و زر و زیورات مراجعت کرد
بدستور بربان الدین بطرف بنکاپور و مصری کوٹه که در ضبط غنیم بود بنوعیکه هیچ کس را
بر رسیدن خود و قوفی نباشد علم جرات برافراخته تزلزل بیش از قیاس براهل فساد رسانید
و آتش قتل و غارت در آن سرزمین برافروخت القصه بعد چندی سلطان کشورستان
راست بطرف اشکر نکبت اثر متوجه گردید اتفاقا دران روز غنیم بر چنڈاول لشکر فیروزی
جرات پرداز گشته چیره دست برآمد و طوفان بلا بر اهل بنگاه برانگیخت و ده هزار جوال
پر غله از بنجارها غارت ساخته برد پس گ حمیت و غیرت جهانکشای آنحضرت بحرکت آمده
بسرکرده گروه شقاوت پژوه خصم پیغام فرستادند که بموجب بیگناه بار بار خلق الله و رعایا
را رنجانیدن مناسب و شایان ارباب همت و شهامت نیست اگر دم مردانگی
باقیست در یک ساعت جنگ آخر میتواند شد ارادهٔ فدائیان نصرت توامان

آنست که در یک روز ظفر نامه مجادله و محاربه که آغازش به بسم الله تیغ و شمشیر است از اقلام
تیر و نیزه و شنجرف خون ختم نمایند تا بار دیگر حرفی در فن سپاهگری باقی نماند چون غنیم را
بهادری سپاه خود معلوم بود و بجز مصالحت ازان تهلکه نجات خود تصور نمی کرد از نیمعنی
پهلوتهی کردن صواب انگاشت مگر بتجویز بعضے دولتخواهان خود که مشورت رزم دادند
بجنگ شمشیر رضامند و مستعد گشت پس سلطان باشوکت و شان بر سواد نهر کدک هر چهار
فوج را جمع ساخته بآئین حرب صفوف بایستادند و قشونات را بر چپ و راست بر
گماشتند و خود بدولت فیل سواره با جلوداران استاده اول شجیعان پاگاه را حکم
محاربه در دادند تا دسته دسته اسپان انگیخته میدان را قایم کرده بودند غنیم نیز مسلح و
مکمل بعزم جدال در تاخت و دران روز چنان تقریر یافته بود که یک یک دسته و رساله
نیم گهری داد شجاعت داده پس پاشود تا مراسم جان سپاری و مراتب دلیری و جانباری
تمام سپاه و سردار تقدیم رسد پس هر هر شجیع در وقت معهود فدائی وار کوشیده
نسخ کارنامه رستم و اسفندیار گشتند همچنان تا دوپهر بازار شباشب تیغ و چقاچق تیر
و نهاکهپ نیزه کرمی تمام داشت تهور کیشان بقوت ترکتازی خود از شمشیر و گوپال
گذشته دست و گریبان بخنجر و جمدهر گشتند پس طرفین از کشته ها پشته ها نمودار شدند و
سلحداران خونخوار بهر مجرای خود بازوی مردانگی کشاده چهره میدان را از خون اعدا چون
شفق آسمان رنگین تر ساختند دران حال سپاه سردار غنیم تاب شمشیر ناموس پرستان
سلطانی نیاورده بغروری کثرت سپاه خود خواستند که جمله بیکبار حمله کرده سلطانیان را
زیر کنند چنانکه بهمین عزم هفتاد هشتاد هزار مردم بیمحابا از جای خود حرکت کردند چون
سلطان گیتی ستان اهل غنیم را از اقرار خود برگشته دید سپهداران را اشاره فرمود تا

تا از هر دو بازوی او شان سبقت کرده محاذی مخالفان گشتند و بر یزش توپ و بندوق
برگشته بختان را شربت هزیمت چشانیده آوارهٔ وادی فرار ساختند موکب داران قزاقان
لشکر فیروزی تا دو فرسنگ راه تعاقب گرفته به شمار سه هزار اسپ و سامان بیگاه و شمشیر و
سپر و چند توپ گرفته مراجعت کردند اهل غنیم تا سه منزل باز نیاسودند و خود ها را بمکانهای
صعب المسالک کشیدند و هری نایک پالیکار کنک کیری که پیش ازین بغنیم سازش کرده بود
دران حال بند و بست کارش ملاحظه کرد در همین فرصت قشقهٔ ندامت را زیب ناصیهٔ
عبودیت نموده مع جمعیت خود از انجا برآمد و مستعد جناب عالمیان مآب شده
حلقه بگوش و سر خرو گشت بعد ازان سلطان فلک شکوه مع لشکر انبوه خود بطرف
نبکاپور نهضت فرموده هجده کروهی شمالی ساونور خیمه زده بارگاه ساخته بودند و چند
قزاق از لشکر ظفر پیکر جدا شده به ارادهٔ تاراجی و غارت مواضعات آن صنع
در تاخته بودند قضارا طلایه داران غنیم از بیمعنی آگاه گشته سر راه شان گرفتند و بیک حمله
قزاقان را احاطه کرده یک یک را از جان ربودند سلطان کیتی ستان باستماع این معنی
غضب آلود گشته حکم فرمودند که دیگر باره احدی بیرون احاطه پیش منقله های لشکر بیرخصت
نشتابد پس یک ماه در همونجا سکونت فرموده درین مدت بابلاغ نقد و زر و ترسیل خلاع
و بخششهای تحایف انواع بر سبیل مروت و مدارا چند سرداران مربطه را مطیع و
پرستار امر خود ساخته بر تجویز و اشارات زبان قلم آنها کار بندی شدند تا آنکه روزی
برحسب اشارهٔ مطیعان خود هر چهار فوج نصرت موج بهر شبخون مستعد ساخته روانه فرمودند
چندین لشکر خود را که بشمار صد و پنجاه بودند جمع کرده با کتکه های رنگین بپیشیر و بهر بهر فوج
کرده بود طلایه داران غنیم که ملازمان هری پنت پهر کیه بودند حسب الاشارهٔ سردار خود

ازان امر اغماض کرده راه گذاشتند چون سپه سالاران متصل لشکرش رسیدند شخصی برتاخت
افواج قاهره واقف گشته به هولکر خبر رسانیدند که سلطانیان بفتور و قصور طلایه داران
در لشکر رسیده اند او بمجرد استماع این خبر وحشت اثر پا پیاده از خیمه بیرون شتافته بود
چونکه آتش افروزی بان و شلک بنادیق نزدیک دید جز سلامت جان خیال این و
آن نکرده سر و پای برهنه بر باد پای برهنه پشت سوار شده فرار را وسیله راه نجات خود ساخت
و دیگر سران آن جماعت مضطربانه حتی که محبوبان خود را بعیاشان لشکر منصور سپرده
همچنان راه فرار گرفتند هر گاه یکسر لشکر غنیم بجاروب یغمار رفته شد و فوج مغول که
نیم جان بود تمام بتاراج درآمد و چند مرد و زن عمده اسیر آمدند سپه سالاران مظفر و
منصور پیش از دمیدن صبح مع سامان غنایم و اعلام و خیام و فیل و شتر و خزانه و جهاز
ضرب توپ مراجعت نمودند اگرچه غنیم باجتماع بقیة السیفان خود پرداخته سر راه شان
گرفت و سعی مردانه بظهور رسانید اما ظفریاب نشده ناکام برگشت سپه سالاران مع الخیر
بشرف محفل همایون مشرف گشته اسباب غنیمت به نذر نظر گذرانیدند سلطان فیض رسان
تمامی سردار و سپاه را که در غنیمت مراسم جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند مواجب و ماهیانه
انعام بخشیده بمناصب ارجمند خوشدل و سرفراز فرمودند و چند مرد و زن اسیر را سراسمی
دو روپیه و یک چادر داده روانه لشکر غنیم نمودند اگرچه از سرکرده های لشکر مخالف از دست
جرات سلطانیان که هر بار کارنامه رستم و افراسیاب را منسوخ می ساختند سیلی ها خورده
پای تردد خود بر رکاب هراس گریز می سپردند و نظر بفرمان حاکم خود هنگامه پیکار خواه نخواه
گرم داشتند اما بهر جانب که سپاه نصرت اشتباه روی توجه می آوردند و مصاف آرا
می شدند ایشان ازان معرکه گاه برمی گشتند چون سلطان کشور گیر فرصت و طاقت

محاربه و مجادله در سپاه خصم مشاهده ننمودند بعد یک ماه نظر ترحم و پرورش بر خلق الله مرعی داشته
برحسب اشارات سرکردهای جنود معاندان و مغول سلسله جنبان آشتی گشته بدر الزمان خان
را با دیگر خوانین کارآگاه مع عنایت نامجات خلعت و مصادقت مضمون و نقدی نمایان
و تحایف نادر العصر و خلاع با جواهر گرانبها که از آنجمله یک عدد گلوبند مرصع به قیمت پنج لک
روپیه بود روانه پونه فرمودند و هولکر و غیره سرداران آن لشکر که بارها از دست سپاه منصوره
گوشمال خورده مال و ناموس دولت خود بغارت داده دست از جنگ برداشته بودند مفصل حقیقت
جرات و شجاعت ملاذ زمان آنحضرت بر نگاشته نیز در باب صلح ترغیب بیشتر کردند چون حاکم
پونه و کارپردازان آنجا با اعیان خود درین باب کنکاش کردند آنها عرض نمودند صلاح دولت
همانست که از اینجا هم رسولان را با تحف و هدایا فرستاده غبار کدورت و نفاق خاطر
اشرف را بآب اخلاص و یگانگت باید شست و ریاض ملک و دولت را بر شحهٔ اتحاد
و موافقت سرسبز باید داشت همانا صورت اتفاق آن بادشاه ذی الاحتشام اسلام
موجب انتظام سلطنت و باعث مقتضی الرام خلق الله خواهد شد الحق پیداست هر گاه که
عنان عزیمت باین صوب معطوف دارد بی رنج و تردد سهل تر بر ملک و مال ما دست یابی
خواهد یافت و مملکت موروثی از قبضهٔ تصرف خاندان مرهٹ بیرون خواهد رفت چون
سخنان ناصحان بر دل آنها کارگر آمد و نیز خبر ورود جهازات فرانسیس باعانت آنحضرت
مسموع یافته بود سلسله جنبانی آنحضرت را در ینباب از مغتنمات شمرده با قبال مرسلهٔ سلطان
پرداخته غبار کدورتیکه از اینجانب بخاطر خود داشت بآب وداد دست و از طرف خود نیز
رسولے باسامان و تحف بسیار و خلاع فاخره و زر و جواهر و افر اس پری تمثال و فیلان
کوه اشکال روانه حضور خاقان کشورستان نموده طریق موافقت پیمود و تعلقهٔ نر کونده

ونولکنڈہ وجالی ہل بطور انعام درخواست نمود سلطان گیتی پناہ بنابر مصلحت کافہ
انام بمضمون اینکہ مصرع لطف کن لطف کہ بیگانہ شود حلقہ بگوش التماسش را
بدرجہ اجابت مقرون ساختہ سند بہر سہ تعلقہ فرستادند پوشیدہ نماند چون سردار پونہ
بہ ایلچی حضور تعلقہ کُسلاپور جاگیر دادہ آنحضرت جہان ہمت بعوضش سہ تعلقہ باو باز گذاشت
پس قلعجات ومکانات آن نواح کہ نسبت فتور وقصور بعضی حرام خواران بضبط سپاہ خصم بود
باز بسرکار خداداد منتقل گردید ہمدران زمان ہری پنت بحضور فیض گنجور التماس ہا کردہ عفو
جرایم قلیل وکثیر نواب حکیم خان صوبہ ساونور باز براو بحال کنانیدند چون خاطر اشرف از
مہم مصالحت جمع گردید مظفر ومنصور بساونور رسیدند وہری پنت پہر کیہ را کہ حلقہ اطاعت
در گوش جان انداختہ بانی صلح گشتہ بود تعلقہ گچندر گڈہ مع توابع آن وچند قریات کنچن گڈہ
بخرچ پان خوری جاگیر دادہ پیشتر نہضت فیروزی نمودہ از راہ کوپل وبہادر بنڈہ عبور جوی تنگ
بہدرہ کردہ سواد تالاب محال دروجی را کہ دوکروہی شرقی آنی کندی است مرکز تزول اعلام
وخیام ظفرانجام ساختند وچندی بہر مرتش ہمونجا سکونت داشت درآنوقت پالیکار
رای درگ وہرپن ہلی بچند خواص بی طلب داخل لشکر فیروزی گشتہ امیدوار مجرا بودند ایشان
بروقت طلب بہانہ بیماری حاضر حضور نشدن خفیہ بسرکردہای لشکر غنیم راہ رسل ورسایل
واستمداد ومسکار مفتوح داشتند پس نہال بدخواہی شان ریشہ کینہ در دل آنحضرت دوانیدہ
بود نظر بہ تنبیہ شان رعایت فدویت یک قلم نامنظور گردید فورا فرمان گرفتاری شان صادر
شد تا وقت شب دو سپہدار درتاختہ ہر دو سیاہ بختان را مع جماعتہای شان اسیر کردہ آوردند
ومغول ومجوس بہ بنگلور روانہ فرمودند پس ہمہ ملک ومال واثاثہ دولت ایشان بضبط درآمد
وتعلقات وقلعجات آنہا بعالمان باہوش وقلعداران پردل حوالہ گردید مگر برا دریماد

ملحوظہ از شہر بارہ ہزار ہندو مرہٹہ وہای فیروز فراری را گرفتہ ۱۲ انفیس ۔ سہ صد سوار این ہم الفاظ نہان مرہٹہ است بمعنے تودہ سی ۱۲ نشیر حسن

پالیکار هرپن هلی که در دیهی اقامت داشت چون نیل بلا و سیل غضب سلطانی گرد خویشتن
محیط دید مع توابعان وزن و فرزند خود شبانه شب گریخت و در حدود دمل توابعان را
گذاشته خود مع پسر بصوبه مرج شتافت تا از جان و مال امان یافت بعد ازان آنحضرت فلک
شوکت با سپاه انجم شمار ازانجا کوچیده داخل دار السلطنت گردیدند

ذکر ضبط و ربط دار السلطنت و تمامی ممالک محروسه و عزل میر صادق صاحب دیوان و بنای مسجد اعلی و معاودت کردن وکلاء مرسولهٔ آنحضرت از حضور سلطان روم که در سن یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری روانه شده بودند و فرستادن وکیل سعادت کفیل بحیدرآباد

بادیگر کیفیات که در سن یک هزار و دو صد و دو هجری روداده آنکه

چون از نور طلعت آن خدیو دادگر دار السلطنت پٹن سمت اضارت پذیرفت رای
جهانکشای بانتظام ملک و لشکر اقتضا فرمود و همدرین اوقات تغلب و تصرف صاحب دیوان
ملک یعنی میر صادق که در صوبهٔ ادهونی و سانور حسب الخواه مردم آزاری و ظلم بعمل آورده
مبلغ خطیر بهمدست کرده بود معروض حضور گشته از پایه خدمت در افتاد یعنی معزول شد
چون اثاثهٔ خانه او حسب الحکم بضبط درآمد دو لک و پیه نقد رایج ادهونی که چلاونی گویند
و لک هون محمد شاهی برآمد پس همون زمان مغول محبوس گشت و مهدی خان نایطه
صاحب جاگیر اول کنڈه بخدمت دیوانی نامزد گردید و تعمیر مسجد اعلی که در سن یک هزار
و یکصد و نود و هشت هجری در قلعهٔ دار السلطنته بنا گذاشته بودند تا کید فرمودند
ذکرش بر سبیل اجمال آنکه مخفی نماند درینی که کهنڈی راؤ مرد و مخذول بعزم استیصال

دولت خداوند نعمت خود فتنه برانگیخت و نواب بهادر مرحوم جریده به بنگلور شتافت و آن
شقه محل زنانه نواب را مع سلطان که شش هفت ساله بود در قلعه متصل دروازه دیواری
پیٹھ که بزمان حال بدروازه گنجام مشهورست در خانه محبوس داشت و پیش آن خانه دیری و
صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان ذیشان بمقتضای صغر سن که آن هنگام
بازی دوست است در دروازه حبس خانه تشریف داشته مشاهده بازی طفلان کشن راؤ
زنار دار که در صحن آن دیر هجوم کرده انواع بازی میکردند میفرمودند اتفاقا روزے
درویشے صاحبدل ازان راه وارد شده مژده جان بخش رسانید که ای طفل دولتمند تو
بزمان آینده بادشاه این ملک شوی سخنم یاد دار که این دیر را شکسته مسجدے بنا ساز
تا ایدالدهر یادگار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده جواب دادند هرگاه بمین قرار دهٔ شما
من بادشاه خواهم شد مسجد اعلی احداث خواهم ساخت چون بعد پدر خود والی ملک و
مال شده بود آن عهد یاد آمد بعد مراجعت از طرف نگر و کوڑ یال بندر پرستندگان آن
دیر را که در آنجا فقط شکل گاوی از خشت و گچ تعمیر کرده بودند بحضور طلبداشته بنقد
نمایان آن همه را رضامند ساخته جای مذکور گرفتند پس برهمنان صنم خود را برداشته
به دیواری پٹھ برفتند و دیر شکسته طرح مسجد انداخته بودند و نقشه اش از دار السلطنت بیجاپور
که بنا نهادهٔ علی عادل شاه بود طلبیده داشتند چون کارهای انتظام ملک و تنبیه شرارت
کیشان مثل اهل کورگ و مرهٹه و پالیگاران پیشنهاد خاطر ملکوت مناظر بود چندے درین کار
توقف رو داده در آن زمان که بمیامن افضال کارساز حقیقی از جنگ غنیم و بندوبست
پالیگار فراغت دست داد باتمام کار مسجد همت بگماشتند تا دار و غه عمارت مطابق نقشه
صدر بصرف ستة لک و پیه در دو سال باتمام رسانیدند و آنحضرت نماز عید الفطر در سن

یک هزار و دو صد و چهار هجری در آن مسجد اداسا ساخته مخاطب بمسجد اعلی فرمودند و در تمامی
ممالک قلمرو خود دسته طرف مقرر کرده طرف ساحل دریارا بصوبه یم و شهر و مواضعات جنگلستان
و کوهستان را بصوبه تون و ملک میدان و صحرای وسیع را بصوبه غبرا و عمال پرگنات
را به لقب آصف ملقب فرمودند و همدرین روزها پیرامون هر شهر و قصبه و قلعه
بفاصله یک فرسنگ خار بند مستحکم کشیده چهار دروازه مقرر نمودند نزدیک داران سنگین دل
بیرحم در آنجا برگماشتند و فرمان دادند که احدی را سوای منشور حضور و نشان قلعدار
آنجا بار و دخل ندهند پس آمد و رفت سوداگران هر دیار و بلاد و بیوپاریان اطراف منع
گردید و این عمل ازین جهت بود که نواب مرحوم اهل اسلام را از هر دیار طلبیده ممالک محروسه
را برخلاف ایام ماضی از اسلامیان آباد کرده بود چون ایشان بداد و دهش و نوکری معتاد
و بخشش های نواب سلطان رحمت نشان مال و متاع کثیر و نقد خطیر جمع ساخته بودند
اجازت روی به دیار خود می نهادند آنحضرت خواستند که ایشان را از جای خود فتنه
و هزارها موکلان دیوسیرت و پیادگان سنگ صفت در منتهای حدود ملک خود که پیش
ازین خار بند کشیده شده بود برگماشتند مجددا بعدم واگذاشت بنی نوع بشر تا کنند
اکید فرمودند و همدران سال در تمامی قلمرو خود رواج روپیه که امامی نامند و پیش ازین
یک طرف آن این مصرع ع دین احمد در جهان روشن ز فتح حیدر است و دیگر
طرف فقره هو السلطان الوحید العادل است و بسن محمدی که از هجری سنیده
سال زیاده می شود و ازان حساب ختم نبوت و اجرای احکام رسالت جناب ختمیت
مرتبت صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم تسلیما برشمرده مسکوک ساخته خریطه خریطه پرداشته
و رواج در دادند و همدران سال غلام علی خان و نهو میان و غیره که آنها را آدنی

یک هزار و یک صد و نود و هشت هجری با سامان شایستهٔ ملازمان شاهنشاهی و تحایف بایستهٔ بساط بوسان بارگاه سلطانی مع بنادیق نو تیار ساختهٔ خود و ده لک روپیه نوضرب و خلعت های فاخره و زر و جواهر گران بها وغیره از تمامی کارخانجات خود منتخب کرده بنذر سلطان روم روانه کرده بودند بحصول مقصد و مرام و درستی سوال و جواب با شمشیر و سپر مرصع و اتحاد نامجات مبارکباد و زرای پای تخت مومنین مراجعت کرده فایز حضور شدند و مفصل حقیقت معروض داشتند و اشیای مرسوله تمام و کمال مقبول نظر انور گردید و در ادوات حرب بآنها که دران ملک نبود بسیار پسند خاطر آن سلطنت پناه گشت پس سلطان بحسب ایمای وزرای روم و تجویز امرای دولتخواه همه اسباب سلطنت آماده ساخته وضع تخت جلوس از طلا و جواهر گرانبها بشکل شیر که این شکل از اول پسند خاطر مبارک بود فرمودند و کاریگران و هنرمندان نادره کار را از قوم انگریز و فرانسیس جمع کرده در تیاری اتواپ پنجرسی و بنادیق و مقراض و چاقوها و ساعت نما و گنجهای جیبی وغیره تاکید اکید فرمودند چنانچه در یک ماه یک ضرب توپ پنج ضرب بندوق تیار می شد و کارخانه اش را تارامنڈل می نامیدند چنانچه کارخانه مزبور در چهار جا مقرر بود یکے در دار السلطنت پٹن و دیگر در بنگلور سیوم در چیتل درگ چهارم در بلدهٔ نگر هگی او قات همایون در فراهمی مردمان حبیش و عسکر صرف می نمودند یکسر امرا و خوانین قدیم را که نواب مرحوم بصرف لکو کهاز از هر دیار و بلاد جمع کرده بود از پایهٔ اعتبار و اقتدار در انداختند و جوانان اوباش منش را بجای ایشان منصوب ساختند و کاروان باشیان یعنے سوداگران اسپ و شتر بسبب کساد بازاری پیشهٔ خود گذاشتند و مردمان بندوق زن بعهدهٔ سرداری سرفراز شده داخل عسکر گشتند و کسانیکه شمشیر و تیر را بر بندوق ترجیح میدادند

از مناصب خود معزول گردیدند هرگاه توپ و بندوق منظور نظر انور شده اعتبار و امتیاز یافت
فدائیان ناموس پرست شمشیر باز و سپر انداز بیدل گشتند بعضی سردار سوار را جبراً بفراهمی
مردمان حبشی و پیاده که از آئین حکمرانی و قانون آن فریق نادان بودند نامزد فرمودند
ازین سبب در بنیاد بندوبست مملکت و سلطنت در اندک مدت خلل ها رو داد و بهمدران
روزها محمد غیاث را بامر وکالت برگزیده مع مکتوب خلعت اسلوب متضمن استحکام بنیان
اتحاد و مودت و مدد و معاون بودن با یکدیگر در مهمات ملکی و مالی و انضباط و ارتباط سررشته
یگانگت و از نسبت صهرت و خویشی بمحض پاس سلام و امنیت کافهٔ انام با خلاع فاخره
و تحایف نادره روانه حیدرآباد فرمودند چون ایلچی بشرف ملازمت نواب نظام علی
خان اسد جنگ معزز گردید خلاع و هدایا گذرانیده در محفل خاص از روی اخلاص عرض
نمود که بر ضمیر منیر آنحضرت نیکو ظاهر است که درجات دولت عالم بقای ندارد و بر همگنان
باهر است که تمام ملک دکن و تلنگانه در قبضهٔ اقتدار یک سعادتمند همین نژاد بود و پیوسته
از بیم تیغ آن سلطان نامدار ساحت دیار اسلام از خار تعرض کفار مصفا گشته بود
حالا بادشاه اسلام را موافقت و مصادقت با کفار لااعتبار نمودن و دست استیلای
ایشان را بر یار و اموال مسلمانان دراز گردانیدن و خانهای رعیت و فقرا و مساکین را
به آتش بیداد ارباب شرک و عناد سوزانیدن هرآینه نزد خالق و خلایق غیر مستحسن باشد
بلکه این معمول و تهاون در درگاه الهی موجب باز پرس و شرمساری خواهد بود همان بهتر
که غبار نفاق و انتقام بر لال مصالحت فرو نشانیده برای دولت چند روزه که چندان
امتدادی ندارد سپاه و رعیت را مکدر و متردد نگردانید و بواسطهٔ ملک و ملت بساط
مخالفت در نوردیده بنای محبت و مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی مستحکم سازید

تا با تفاق دل و زبان در دفع ارباب ضلال مساعی جمیله چنان بظهور رسانیم که جمیع مسلمانان
و غربا و رعایا و مساکین در مهاد امن و آرام بوده بدعای دوام سلطنت شاهان اسلام
روزگار خود گذرانند اگرچه تقریر دلپذیر رسول دانا او را چون گل شگفته و خندان ساخت
اما مضمون مکتوب عالی که فقرات صهبت و خویشی مندرج بود دلش را پژمرده تر نمود کلمات
هدایت سمات را بدل حسد منزل خود جا نداد و نظر به لقب نایکواڑی با قبال مضامین
مدعای دلکش سلطانی کسر شان خود انگاشت تجویز رای ناقص بعضی برهمنان کاروبار
دانای حرم سرا روی خود از طریق راستی برگشیده ایلچی را بی مقصود روانه نمود مخفی نماند این رسم
باطلش بود که سبحان الله سوای ذات خود احدیرا در دولتمندان دکن لیاقت برتر قوم
نمی دانست و برحشمت و شوکت خود می نازید در اینجا معلوم میشود از معنی اصطلاح نایک
راجهای دکن سرداری شوکت و شیخ را میگویند هم اطلاع ندارشت قطع نظر ازین
نایکواڑی قوم علیحده از چهار قوم اسلام که معروف است نیست تا آنرا قوم از زال میتوان
شمرد احق سلطان ذی شان باعتبار نسب خود از دیگران کم نبود و از بطن زن از زال
قوم تولد نشد و در حسب آرزوی اقتدار اسباب دنیا داری و جاه و مکنت بدطولی
و در شجاعت و تهور یکتائی داشتند و بعضی کسان که بر لقب مذکور انگشت ایراد می نهند
صریح مغالطه عظیم خورده اند نمیدانند که قدرت نامتناهی قادر برحق عظیم است هر کسی را
که او میخواهد سعادتمند دارین میکند و بجاه و حشم دنیا سرفراز میدارد غلبکه ایشان از
احوال بعضی سلاطین هند و دکن که مرجع طوایف انام و برگزیده درگاه ملک العلام اند واقف
نیستند که در اصل که بودند و آخر چه شدند و از کیفیت سلطان حسن کانکو که دیباچه نسل نامدار بهمنیه
میشود و حسن شاه بهمنی معروف گشته چنانکه بعد وفاتش برق آتشبار گردمرقدش طواف نموده

گذشت کدام کس بود خبری ندارند الله الله درین زمان باعتبار جاه و مکنت دنیا از ارال قوم دم صحیح النسبی میزنند و کم قطرتان و کم ظرفان نبخوت پوچ دعوی سیادت و شیخیت میکنند و برابر خود کسی را اشراف نمیدانند ؎

زشتی ظرف و اصالت نہست در دست دونان | عیب پوش قبچہ بد شکل زرین چادر است

ذکر لشکر کشی سلطان بطرف کلیکوٹ و کیفیت تاختن بر کوچی بندر و تعلقات راجہ ملیوار و چشیدن زخم عظیم رسیدن بر سپاہ منصور از مغالطہ ہرکارہا و باز مفتوح شدن بندر مذکور و رو داد سن یک ہزار و دو صد و پنج ہجری آنکہ ؎

چون سلطان جہان ستان خاطر اشرف را بر کلمات گرم و سرد حسود و عرض گویان مایل نکرده از بعضے بند و بست امور خود فراغت یافتند جاسوسان خبر رسانیدند کہ نایمران کلیکوٹ پای انحراف در راہ جرارت گذاشتہ اند و خیال فساد و عناد در سر دارند ارشد بیگ خان ناظم آن ناحیہ اگرچہ بفہمایش آنہا می پردازد و بالغام و ستایش و شیلہا تالیف قلوب آنہا می نماید اما اہل ضلال بالکل خاطر جمع نیستند آنحضرت بمجرد استماع این سانحہ باحضار فوجدار آلضوب مع چند سرکردہ نایمار فرمان دادند چون او حسب الحکم حضور مستعد گردیدہ نایمران را طلبید شست آنہا باندیشہ سزای حرکات خود طریق تساہل پیمودہ وعدہای امروز فردا میکردند درین اثنا جاسوسی عرض گوکہ از فوجدار مذکور عداوت دلی داشت بحضور عرض نمود کہ فوجدار آنجا با نایمار و راجہ ملیوار یک دل و یک زبان شدہ است تا کار سرکار را ابتر کردہ خود حسب دلخواہ کامرانی میکنند چون

توقف فوجدار بعد اصدار فرمان طلب ضمیر انور را مکدر ساخته بود مضمون جاسوس بزبان
بے ناموس مطابق نقش افتاد سواری خاص مع چند خواص و امرای با اخلاص با چهار
قشون و سه موکب عسکر و توپخانه متوجه آنصوب گردیده قلع و قمع شجرهٔ بدخواهان و شرارت
کیشان مکنون ضمیر ساخت آنها به یلغار سلطان جهان اندیشناک شدند و بیم تلف جانها
و آبروی خود خورده بکوه و جنگل آواره گشتند و فوجدار با استقبال شتافته سعادت ملازمت
دریافت و از روی عتاب مخاطب گشت که شما به بندوبست این نواح نامزد شده بودید
چرا رعایا را آواره و ملک را ویران کردید سوای این حکم شده بود که سرکردهٔ ملیوار را بهر حیله
و فریب مطیع و منقاد ساخته از و پیشکش گرفته ابلاغ حضور سازید این معنی هم بظهور نرسید
او در جواب عرض نمود که بنده را از بندوبست نایمار ان این ضلع فراغت دست نداد
تا بدیگر کار سرگرم گردد قطع نظر ازین او باجگذار صوبه کرناٹک است هرگز فریب از ما نخواهد
خورد اگر حکم شود مع فوج شتافته او را زیر کرده پیشکش نمایان گرفته خواهد شد آنحضرت فرمودند
پس معلوم شد که بندوبست این ملک از شما بواقعی صورت نخواهد بست بعد ازان او معزول
و مهتاب خان بخشی بجایش منصوب گردید و خود بدولت بدار السلطنت مراجعت فرموده
بدریاد دولت باغ رخت رحیل جلیل انداختند و فوجدار معزول کلیکوٹ که در تکیهٔ قادر ولی
پیرزاده سکونت ورزیده بود بعد چندی همونجا وديعت حیات بخالق جان بخش خود
سپرد و در لعل باغ حسب الحکم حضور مدفون گشت القصه مهتاب خان بخشی هر چند
رعایای آن ضلع را که چون تاب آفتاب منتشر شده بودند بضیای دلدهی قولنامه
ترقیم و ترسیل نموده طلبداشت اما آن گروه سیه درون اعتبار قولش نکرده به اغوای
اهل کوچی بندر سر فتنه و فساد چون غبار تیره از هر گوشه برداشته در فکر استعداد

جدال و قتال شدند چون این معنی معروض حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت
با لشکر خونخوار از راه ستی کال و کوڑہ کال بکلیکوٹ نہضت کردہ سپاہ را بجزائی آنکہ
اہل عناد نامزد فرمودند پس ایشان آتش بیداد در قصبات و قریات اطراف برافروختند

نظم دران سرزمین چون گذر ساختند	بسا طرح بے رحمی انداختند
چنان آتش غارت افروختند	ہمہ بحر و بر یک قلم سوختند
ز سم ستوران ہمہ کوہ و دشت	بیکبارگی خاک در خاک گشت
ز ہر سنگ و شجر و کلخ و گیاہ	بر آمد فغان جگر سوز آہ

چون تمامی حدود بجاروب غارت روفتہ شد و جمعے کثیر از اہل فساد و ارباب عناد
بباد نیستے رفتند بقیتہ السیفان عاجز گشتہ حلقہ بندگی و فرمان برداری بگوش جان
انداختہ دست بستہ مطیع شدند ہمدران زمان چند قزاق بحدود ملیوار و ترچناپلی در
تاختہ اکثر مواضعات را خراب و پایمال ساختند تحصیلدار ترچناپلی بحضور سلطان دیشان
عرضی گذرانید کہ فیما بین سرکار کمپنی انگریز بہادر و سرکار خداداد بنیان موافقت و مصادقت
مستحکم است در نیولا چند قزاقان نادان مواضعات متعلقہ نیصوب را غارت ساختہ
میخواہند کہ بنیخ اتحاد از زمین ضمایر برکنند ایشان را ادب ضرور است بنابرین معروض
سلطان در جوابش نوشت کہ سپاہ منصور ہرگز بدون حکم کسی جا اقدام نمی نمایند بلکہ
پالیگاران سرحد شما کہ از مدت جویای چنین وقت بودند جرارت پرداز گردیدہ باشند ما بدولت
بہ بندوبست قلمرو خود و تنبیہ شرارت منشان مشغولیم الحاصل در یک ماہ رتق و فتق
مہمات آن نواح بدست آوردہ از حجاب وجود ایس کیفیت کوچی نبدر دریافتہ با تمامی
سپاہ و حشم در تاختند اہل کوچی لعزم سلطان شیر افگن واقف گشتہ سہ چہار تیری

بر رو رودخانها بنا ساخته پیرامون بتیرها خندق عمیق حفر کرده مستعد جنگ شدند جمعی کثیر
سر راه به تیر و تفنگ و کمان بسته بودند فوراً فدائیان ناموس پرست حسب الحکم به شمشیر
جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح کرده بتیرها مفتوح ساختند روز دیگر جنود
فیروزی پیشتر رخش انتهاض جهانده ساحل رودخانها را مرکز نزول ساخت چون
پیش روی لشکر دو رودخانه یک بعد یک باندک فاصله واقع شده است اهل خصم
بر ساحل محل عبور آنطرف دیوار کشیده به آلات حرب و ضرب سر راه گرفتند و راه
سیل ساحل دریاکه آب از انجا برودخانه میرسید بند ساختند لهذا رودخانها پایاب شده
بود و همونشب آن شیر میدان سلطنت و کامگاری مستعد شبخون گردیده سپاه را فرمان
تیاری در دادند اگرچه بعضے هواخواهان دولت عرض کردند که پیشتر راه ناصاف و رودخانها
عمیق اند عزم شبخون مناسب نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منهزم شوند در آن
حین رای فدویان نامنظور گردید و عرض کسی در حیز قبول نیفتاد و خود بدولت
بشجاعت تمام پالکی سوار شده با دو رساله جیش و دو هزار سوار عسکر در شب تار راهی گشتند
تا فدویت کیشان حضور بیک حمله اعدا شکن بتیغ و تفنگ اعادی را از پیش رانده بطناب
و کمند آن حصار را تسخیر کردند چون اعادی را قوت مقابله و مقاتله باز نماند از پیش مجاهدان
بطرف قلعه گریختند و آنحضرت همونجا قیام ورزیده هرکاره ها را باحضار قشونها و
توپخانه روانه فرمودند چون آنها به لشکر رسیده دو قشون را که پیش منقلای لشکر و
مستعد بامر جنگ بودند فرستاده دیگر قشونها را تیار میکردند که بیک ناگاه سپاه مخذول
از روی دغا وقت دمیدن صبح بند دهان دریاکه پیشتر ازین مسدود کرده بودند در
شکستند پس آب دریا جاری و رودخانها پر شد و راه کومک بر سپاه منصور مسدود و

ومفقود گردید ہمگی اعادی دفعتہ براطراف لشکر منصورہ باتیر وبنادیق محیط شدہ تزلزل
بیش از قیاس بحال عساکر ظفر مآثر رسانیدند اگرچہ سلطان ہم ہرچند بدفع اہل ضلال
ہمت گماشتند اما ابواب مقصود بمفاتیح سعی مشکور وتردد نمایان مفتوح نہ ساختہ
گرفتار انواع آفت وبلا گردیدند باین سہ چہار صد سوار جانباز کہ اشراف قوم بودند
داد مردانگی دادہ روبروی خسرو عالیمقدار مجروح وجان نثار گشتند سلطان جہان پہلوان
بنفس نفیس از پالکی برجستہ تیغ جہانکشا از نیام تہور بہر انتقام مخالفان دغاباز می کشید
قمرالدین خان کہ دران معرکہ ہمرکاب سعادت وشجاعت نصاب بود باقسام قسم برپای
آنحضرت افتادہ بزور دولتخواہی از آب عبور کنانیدہ عنان توجہ بصوب لشکر
معطوف گردانیدند اتفاقا احدی از حاضران آن معرکہ گاہ سلامت فایز حضور نگردید پالکی
خاص با فرش وغیرہ ویک قبضہ کٹار بہدست مخالفان شد بعضی میگویند کہ دستار خاص
در پالکی بود آن غلط محض است زیرا کہ دستار مبارک دران حالت برسر گرامت پیکر بود و
دیگر دستار رنگین کہ دست آویز اعادی گشت یسولے بر سر بستہ پیش پالکی ایستادہ بود
قضارا او از تیر خدنگ جان بحق تسلیم نمودہ دستارش نزد پالکی افتادہ بود مخالفان کور باطن
دستار خاص تصور کردہ در پالکی بردند بالغرض آنحضرت باشوکت وقمرالدین خان ازان
ورطہ مرکب مراد بیرون راندند ودیگر خوانین مثل تربیت علی خان ومحمد عمر عرض بیگی وغیرہ
معدودم الاثر شدند پس شعلۂ قہر سلطانی بالتہاب کشیدہ کوس انتہاض ویورش نواخت
ومعبرہا از چوب جنگل تیار ساختہ رودخانہا عبور نمودہ بر اہل شرک وضلال علامت حشر
صغیر وکبیر ظاہر ساختند وسپہداران وموکب داران حسب الحکم از اطراف دوگاوراہ
روی مخالفان گرفتہ بجدت تیغ تیز اقدام کردند وہر جا کہ مردی وطفلے را از ارباب

شرک یافتند و دوش از بار سر سبک ساختند چون تاب مقاومت و مدافعت در کفار نماند از کثرت حشمت و غایت جبر و تشدد خالیف گشته دست از ملک و مال شسته بطرف ملیوار گریختند پس سلطان کشور گیر داخل حصار بندر مذکور گشته تمامی سامان ذره به ذره مع توپها وغیره بضبط خود در آورد و درخت جوز بوا را که در آن حصار بود از بیخ برکنده و گیاه شالی به بیخ ایشان پیچیده بحفاظت تمام روانه دار السلطنت فرمود تا در لال باغ بنشاندند اما سرسبز نشده خشک گردید

ذکر فوج کشیدن جنرل مینڈس بحمایت راجه ملیوار و واقع شدن جنگها فیما بین انگریز و سپاه منصوره و شهید شدن برهان الدین سپاه در نواح سیتی منگل و توجه رایات ظفر آیات بصوب پایان گهاٹ و بیان فتوحاتے که دران آوان روی نمود در سن الیه آنکه

چون خدیو جهانکشا از بندوبست آن نواح فراغت یافت از پالیکار ملیوار پیشکش درخواست فرمودند و چند قزاقان اعدا فریب را به تخریب و تسخیر آن جنگل نامزد کردند پالیکار مذکور به بیم شمشیر سپاه نصرت اشتباه چون بید برخود لرزیده به گوزنر بندر مدراس مستغاث گردید تا جنرل مینڈس بحمایت راجه ملیوار و حراست بلاد آن طرف چوی کاویری و بهر مقابله سلطانیان نامزد و مامور گشته به تنهر نگر رسید و به ترتیب افواج جنگی پرداخته با سامان اعدا شکن لعزم رزم طنبور نهضت نواخت سلطان هم بر عزم جنرل موصوف آگهی یافته عساکر نصرت مآثر را پیش راندند اتفاقا در سواد مابین ستی منگل و هڑوڑ با فوج هراول فیروزی و سپاه انگریزی آویزش نمایان رو داد و لبغرش کوس و کرنا طنبور و صدائے شلک توپ و بندوق و بان شور قیامت

از هر دو سو برخاست و سپاه طرفین بحملات و مدافعات یکدیگر پرداخته سر خرد برابر
ماندند مگر قزاقان لشکر فیروزی اهل بنگاه انگریزی را گرد گرفته طوفان آفت و بلا انگیخته
بقوت ترکتازی خود بعد غارت و یغما اکثر مردوزن سپاه پیشه را با بنادیق و سرسته ها
اسیر آوردند از انجمله چند عورات مسلمان بدکاره را که حیا و ناموس ملت و مذهب خود گذاشته
مرتکب امر شنیعه با قوم غیر گشته بودند بنابر پاس اسلام حسب الحکم بدار کشیدند و آنروز جنرل
معز الیه دامن کوهی و جنگلی را فراگرفته اقامت گاه خود ساخت سپاه سلطانی محاصره
سخت کرده بجمیع وجوه تصدیع میدادند و مانع رسد و گاه و هیمه می شدند روز دیگر جنرل
بهادر پیشتر کوچیده قلیچه رستے منگل را که پیش ازین قلعدار آنجا حسب الحکم قلعه خالی کرده
با فوج خود داخل لشکر شده بود تسخیر کرده دو پلٹن سپه داری میجر چامبرس در انجا گذاشته
چندی آسود و پس بطرف کوئمبتور که مضرب خیام ظفر انجام سلطانی بود شتافت
سلطان جهان ستان باستماع این خبر ببیابانی جنرل پرتهوریهم برآمده با تمامی سپاه
وحشم حرکت فرموده بر سرش رسید و صفوفها بترتیب جنگ آراسته مستعد گردیده بود
و آن روز جنرل موصوف اقدام ننموده برجوی بهوانی فرود آمد دران اثنا مخبران اخبار
معروض حضور داشتند که فوجی انگریزی بسرکردگی کرنل مکسویل بهادر که کرنل موصوف
از بنگاله به پنج پلٹن و هزار فرنگی رسیده بود مع لشکر کومک پالیکار کالستری و دونیکٹ گیری
وغیره پیشتر کوچیده از راه رای ویلور و آنبور گڈه برسبیل یلغار روی بدیار قلمرو خداداد
نهاده در وانم باڑی و ترپاتور چند محافظان گذاشته بطرف گهاٹ پتور می آید آنحضرت
براین معنی اطلاع یافته سید صاحب سپه سالار را بدفع فوج مذکور روانه فرموده
خود بدولت هم متوجه دفع آن فوج شدند چون سپه سالار موصوف با لشکر خود بلغار

نموده بصوب دهرم پوری رسید کرنل عنان عزیمت ازان صوب برتافته فورًا
بطرف لکن گڈه رسید سید غفار با قزاقان از لشکر سپه سالار پیش آهنگ گشته بطرف
مسطور با فوج هراول انگریز درآویخت و معرکهٔ قتل آراسته بجلادت رستمانه زیر ساخت و
صد و پنجاه سوار ترپ و دو صد تفنگچی را اسیر کرده برگردید کرنل بهادر در آن روز در جنگل
و کوهستان بسر برده بطرف کاویری پٹن راهی شد چون سپاه منصور را برگرد خویش
مجتمع دید دامن کوه و دشت از دست نداده راه گهاٹ پتور گرفت و با سپاه نصرت
اشتباه جنگیده عبور گهاٹ نمود و جنرل مینڈس هم بکومک فوج خود ببسیل یلغار رسید
اگرچه بر سواد کاویری پورم هر دو سردار ملحق شدند اما در وقت الحاق آن دو سرکردهٔ فرنگ
فدائیان سلطانی قشونهارا در میان آورده داد مردانگی دادند و دستبردی شایان بعمل
آوردند و سرداران انگریز نیز با مردمان خود بر سپاه منصور حمله کرده حرب عظیم نمودند تا
آنحضرت خود بدولت با قشونهای اسد اللهی و توپخانه بسرعت سریعه بر عقب آن لشکر
زده بنوعی کار بر مردم خصم تنگ ساختند که بهیچوجه طریق نجات ازان مهلکه پیدا نبود با
این جنرل موصوف با سپاه خود قلعه بسته و بهیرو نبگاه را در میان گرفته از راه مایسور باز
بطرف سته منگل معاودت کرد فی الجمله چون عرصهٔ دو سه ماه در تردد محاربه و شکست و بخیت
یکدیگر منقضی گردید رسد و غله آذوقهٔ لشکر انگریز تمام شده ایام عسرت رو داد امید دیگر در
رسیدن سامان رسد و اسباب ضروری از کسی جا نماند تا جنرل بهادر با تمامی لشکر خود
بصوب ترچناپلی عنان عزم معطوف داشت سپاه منصوره در میدان سته منگل
سر راهش گرفته از دو جانب چنان ریختند و داد بهادری در دادند که اکثر سرداران
انصاف دوست فرنگ بر جرأت او شان عشعش کردند و از حدت تیغ و تیر دلیران بجال

بسیار

بسیار مردمان غنیم خرابی تمام رسیده نزدیک بود که صدمهٔ تاراجی دیگر باآن لشکر راه یابد
دران اثنا شب درمیان آمده پردهٔ تاریکی بر روی شمشیر زنان فروهشت تا هر دو لشکر
دست از جنگ باز کشیدند جنرل موصوف پیشتر قطع راه بردم مارانکاشته شب همونجا
آسود چون ترک روز با فوج شعاع از صحرای مشرق کوچیده بطرف مغرب خرامید
جنرل برحسب تقاضای وقت گران اسباب لشکر خود را همونجا گذاشته شرق بر دو پیشتر
نهضت نمود باز سواران قزاق وقشونها بر او هجوم کرده شروع جنگ تیر و تفنگ نموده
فدای وار میکوشیدند اتفاقاً برهان الدین سپه سالار که هراول سپاه نصرت پناه بود بملاحظه
میدان رزم و دریافت نشیب و فراز زمین برای انگیختن اسپان خود اسپ سواره باچند خواص
بطرف نهری خشک که چند سپاهی انگریز دران نهر کمین گرفته بودند شتافت آنها سواران را
نزدیک خود دیده شلک زدند قضارا تیری از تفنگ نیزک ناصیهٔ شجاعتش را مشبک ساخت
چون رنگ گل گذشت و همونوقت سپه سالار موصوف بگلگشت ارغوان زار شهادت
خرامید و همراهیانش از جنگ کناره کشیده لاش شهید را در پالکی برداشته فایز حضور
ساختند وحقیقت مفصل معروض داشتند سلطان رحمت جنان برقتل آن قوت
بازوی اقبال افسوسها خورده رقت عظیم بهم سانید و دران روز سپاه خود را از جنگ
معاف داشتند هرچند سپهداران و سرداران سوار در تاختن و انگیختن اسپان و
ختم مناقشه و محاربه حکم خواستند اما بر وفق مدعای خود فرمان نیافته دست حسرت
بایکدیگر مالیدند دران فرصت جنرل موصوف چون اهل مقابله را سست قدم دید بلا تامل
طی منازل کرده داخل قلعهٔ ترچناپلی گردید پس آنحضرت فوج برهان الدین مرحوم را
بقمر الدین خان سپرده به تسخیر قلعهٔ ستی منگل رخصت فرمودند و خود بدولت روی توجه

رایات نصرت آیات به پائین گھاٹ آوردہ برسواد تروروپالہ اقامت ورزیدند وسواران
را بتاخت وتاراج مواضعات ترچناپلی وتخریب قصبات وقریات تجاوز نامزد فرمودند
پس جنرل ہمین جا چندے بسر بردہ ازراہ ساحل دریا مع لشکر فایز مدراس شد سلطان
اعداشکن تعاقب آن لشکر کردہ تاحدود موجنجی وپرموکل گڈہ رسیدہ قیام ورزیدند قمرالدین
خان چون از حضور رخصت گردید بمحاصرۂ قلعچۂ ستی منگل پرداختہ ازاطراف ہجوم کردو بعد
شکست وریخت حصار اگرچہ حملہ آور گشت اما پیش ازانکہ سپاہ منصورہ فتحیاب
شوند سردار آنجا کہ بہ کمی رسد وغلہ آذوقہ وعدم اسباب جنگ وآب ہراسان شدہ بود
کس بخدمت خان موصوف فرستادہ صلح کرد وبعد عہد وپیمان قلعچہ بہ گماشتہ اش سپرد
خان مذکور قلعچہ را حوالۂ آصف اسلام آباد نمودہ خود مع اسیران فایز حضور شد وحسب الفرمان
لازم الاذعان سرداران قوم فرنگ را بدارالسلطنت فرستاد وسپاہیانش را داخل
قشونہا نمود چون جنرل بہادر رخش عزیمت بمدراس جہانداعلیحضرت جوق جوق سوار
وپیادہ را بہ تسخیر وتخریب تعلقات پایان گھاٹ رخصت کردند چنانچہ قمرالدین خان
بہ تسخیر کوہ پرموکل اگرچہ حصارش بزمان سابق شکست یافتہ بود اما گورنر مدراس باز از سر نو
حصار گلی مع برج وبارہ کشیدہ سرداری را کہ پیشتر چندے در قید نواب مرحوم بود با دو صد
سپاہ بحراست آنحصار مامور کردہ بود حسب الحکم با فوج خود در تاخت وبغارت ولیغمای
ہزارہا غربا ورعایا کہ باعتبار ٹھانہ انگریز آن کوہ را پناہ خود ساختہ بودند پرداخت زیرا کہ
بمجرد ورود عساکر ظفر اثر سردار قلعہ صعوبت حبس ایام سابق یاد کردہ وبکثرت سپاہ نصرت
اشتباہ بیم خوردہ بہانۂ دردسر در حجرۂ خزیدہ مہام قلعداری برصوابدید صوبداران وغیرہ
باز گذاشت وآنہا نظر بہ بے بندوبست کارخانجات جنگ وزرم مناسب ندیدہ مطابق

مرضی سردار خود صلح کرده قلعه بجان موصوف سپرد نداو همه پناه گرفتگان آنجارا محبوس کرده
از کوه فرود آورد دران اثنا کشن راو متصدی توشکخانهٔ حضور رسیده مبلغ ده هزار روپیه
از غربا بجور گرفته از حبس گذاشت و سردار آنجارا نیز مع سپاه روانهٔ مدراس ساخت بدستور از
اطراف آن نواح غازیان شیر سیرت بقوّت بازوی جلادت و ترکتازی غنایم بسیار

که عقل ز حسابش دمبدم صفر انداز است آورد ند

ذکر رسیدن جنرل گورنر لارڈ ارل کارن والس صاحب بهادر سپه سالار لشکر انگریز از بنگاله و اتفاق کردن نواب نظام علی خان و مرهٹه با او و تاختن هر سه دولتمندان به قصد استیصال دولت خداداد از اطراف و تسخیر قلاع و قصبات بالاگهاٹ و بیان محاربا تیکه فیمابین سلطانیان و سپاه هر سه لشکر واقع شد و دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دو صد و شش هجری رو داد آنکه

چون سپاه منصور سلطانی در سرزمین کرناٹک پایین گهاٹ محیط شده تمامی خطهٔ جنوبی
جوی کاویری بجاروب غارت رو فتند و جنرل مینڈس هر چند بدفع سپاه سلطانی
چندے تردد کرد اما بعدم غلات و اسباب محاربات لاعلاج شده بمدراس مراجعت نمود
منهیان اخبار و آثار ساحل دریا خبر توجه سلطان بقصد تخریب بایان گهاٹ بسمع جنرل
لارڈ ارل کارن والس بهادر سپه سالار انگریز که در کلکته بود رسانیده معروض داشتند
که اگر زود تر مدافعهٔ سلطانیان نپردازند یقین کلی است هلکی آن مملکت که فتنه حادث شده است

از قبضہ تصرف بدر خواہد رفت مقارن این واقعہ ابوالقاسم خان شستری مخاطب بمیر عالم
وکیل نواب نظام علی خان کہ پیش ازین بتجویز مشیر الملک عالم خراب یعنی صاحب دیوان نواب
موصوف فایز کلکتہ شدہ بہ سپہ سالار موصوف ترغیب در استیصال دولت خداداد و تحریص
تسخیر آن بلاد می نمود کار بر وفق مراد خود یافتہ جہد در شکست دولت اسلامیان بلیغ کردہ
سپہ سالار موصوف مکتوب بناظم حیدر آباد و کار پرداز پونہ متضمن اتفاق کردن یکدیگر
و تسخیر و تقسیم نمودن تمامی بالاگہاٹ ترقیم ساخت و تاکید تہیۂ اسباب جنگ و ذخائر و فراہمی
سپاہ بنام سرداران مدراس ترسیل داشتہ در بند و بست خود بود ناظم حیدر آباد و مرہٹہ
کہ بہر اخذ ملک و مال غیر وسیلۂ مردمیدان ناوردی جستند بموجب نوشتہ سپہ سالار موصوف
ہر دو یک دل و یک زبان شدہ بہ ترتیب لشکر و آلات حرب و پرخاش مستعد گردیدند و
سرداران انگریزی باجتماع آلات و اسباب زرم و پیکار یک یک نامزد شدہ بسعی فراوان
از عہدۂ آن بر آمدند از انجملہ کرنل ریڈ سردار و غیرہ اخبار نویسان کہ بحر است انبور گڈہ نامزد
گشتہ بود بہ تدابیر صایبہ و فکر لایقہ بزرمایشی و حکمت عملی و شیرین زبانی تمامی پالیکاران
بالاگہاٹ را کہ از دست قہر و جبر نواب مرحوم و سلطان ذی شوکت گوشمال خوردہ
جلاوطن شدہ در مواضعات کرناٹک پایان گہاٹ پناہ گرفتہ بودند مثل پالیکار کنگندی بالہ
ولیسران بہیری کورہ پالیکار چک بالاپور و پدنایر پالیکار و نیگٹ گیری کوٹہ کہ در چارگل بود و
شنک رایل حاکم بنگلور سوائے اینہا پالیکار کھٹ و کمنیر و مدن پلی و آنی کل و انکس گیری و
چیل نایک بیوطن وغیرہ قولنامہ ہا بشرط فراہمی رسد و غلات بہمرسانیدن دیگر اسباب
ذخایر و آذوقہ لشکر فرستادہ اجازت تسخیر حدود تعلقات آنہا دردادو با وجود چنان
تقیدکہ احدی در قلم و خداداد از موضع بموضع دیگر بے اجازت حاکم آنجا رفتن نمی توانست

بصرف مبلغ خطیر جاسوسان ماہر و دانا و منشیان بالغ عیار را دران ملک بلباس
ارباب تجارت روانہ کردہ معرفت ایشان چند سردار و عہدہ داران سرکار خداداد را
بطرف خود کشیدہ بود چنانچہ سید امام نامی خفیہ نگار کرنل رٹیڈ کہ بامر برہم زنی اراکین
حضور سلطان شتافتہ بعہدہ نوکری حضور سرفراز شدہ بود اخبار واقعی کماحقہ دریافتہ
بر سبیل اخفا متواتر می فرستاد و با چند حرام خواران طرح موافقت انداختہ با خود یکدل و
یک زبان کردہ بود ناگاہ لشست رسوائیش از زیر کلیم برآمد چہ علش سبب تادیب و سر
زنش طفل پروردہ اش بر روی افواہ افتاد آخر الامر بعضے دولتخواہان سلطان
نامبردہ را مع طفلش گرفتہ حاضر حضور ساختند و مفصل کیفیت معروض داشتند تا
آن وخیم العاقبت در معرض عتاب و خطاب آمد و آن حضرت بزبان مبارک فرمودند
کہ تا یقین دانستیم کہ تو با وسیلہ نوکری حضور جاسوس فرنگیان مدراس ہستی اگر از معاملہ
خود راست بیان کنی از جان امان یابی او نا تجربہ کار راست و در دروغ عبارت آراستہ
اسامی چند سردار نوشتہ بحضور گذرانید و عرض کرد اینہا طرز موافقت و مصادقت
باین درست کردہ نرد دغا باختہ اند پس بموجب اسامی صدر بعد اثبات تقصیر پانزدہ
کس مثل لال خان بخشی پنکنور و میر نظر علی موکب دار مع برادرش و اسمٰعیل خان
رسالدار وغیرہ بدست جلادان سپردہ شدند و باز ازان خفیہ نگار پرسیدہ شد کہ تو
نمک ما خوردہ چنین حرام نمکی کردہ سزای تو چیست او سرنگون گشتہ ہیچ جواب نداد تا حکم شد
کہ این بزرگ زادہ را ہم بر راہ شرکالیش روانہ سازید پس جلادان او را ہم بقتل رسانیدند
امام الدین نامی اخبار نویس کہ بہمین کار مامور شدہ رفتہ بود بسازش آصفان کولار و
نندی گڈہ ہمو نطرف اقامت داشت بدریافت آن خبر بر جع القہقری از آنجا

شبگیر زده بکرپنات متعلقه ساتگڈه رسید با این انکشاف راز وقتل علاقه دار خود کرنل
رئید دست ازان کار باز نکشیده بود چون خبر استعداد لشکر وسامان ذخیره وغیره بسپه سالار
موصوف رسانیدند همون زمان او با پنجهزار سپاه بنگاله و دو هزار مردم فرنگ سوار جهاز
شده بمدراس فرود آمد بعد یک ماه به بندوبست تمام با بیست وچهار هزار مردم بارکش
هزار فرنگی وسه هزار سوار ترپ بقصد تسخیر بالاگهاٹ نهضت کرده برای ویلور رسید سلطان در
حینی که سواد تروادی را محل نزول رایات جاه وجلال فرموده از فراسیس پهلچری سوال
وجواب کومک میکردند جون فراسیس خبر کوچیدن سپه سالار موصوف بمسامع جاه وجلال
رسانیدند تا محمد خان بخشی جانباز بدریافت این کیفیت باگران جمعیت از حضور رخصت
یافته از گهاٹ چنگم تبر پاتور رسید وقلعچه تر پاتور را که یک صد سپاه انگریز مع سردار وسه صد
پیاده پالیکار وینکٹ گیری بسرداری انکٹ ناٹر بحراست آن قلعه نامزد شده بودند گرد گرفته
از اطراف راه نجات بر محصوران تنگ ساخت سردار قلعه ونائر مذکور همه شب ستاره شماری
کرده پیش از طلوع آفتاب از برج امان برآمده راه انبور گڈه گرفتند سواران جرار از عقب شان
در تاخته در دامن کوه جوادی پاله بیک حمله آنجماعه را تاراج نمودند ونائر وسردار مسطور را
اسیر کرده بردند ونواب نظام علی خان با چهل هزار سوار وبیست هزار پیاده مع امرای
با اعتبار وعالیجاه وسکندر جاه پسران خود از حیدر آباد کوچیده به پانکل طرح اقامت
انداخت و امرا را با فوج کثیر به تسخیر بلاد قلمرو خداداد پیشتر کوچانید چون سپه سالار انگریز از گهاٹ
موکلی وینکٹ گیری که صاف ودرست کرده بودند عبور کرده در موڑوا گل کولار وهسکوٹه
ٹهانه ها گذاشته راست به کشنراج پور که سه کروهی بنگلور است رسیده بود که سلطان
باستماع این معنی بر سبیل یلغار در تاختند مخفی نماند چونکه فراسیس خبر عزیمت لشکر انگریز

واحوال برہم خوردگی مواضعات بالاگھاٹ شنیدہ بہ نہایت محبت و اخلاص کہ بخدمت آنحضرت
داشت میخواست کہ ضرری بوجود سپاہ منصورہ لاحق شود لاجرم ارادہ نمود کہ ہزار مردم
خود را بہر آنکہ در جمیع امتثال او امر و نواہی آنحضرت میبودہ باشند روانہ نماید بعضے نوکران
حضور کہ آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال ایشان داشتند از روی بدخواہی ظاہر
کردند کہ اورنگ سروری و افسر مہتری آن آفتاب برج شاہی و سرفرازی در علو قدر
بیوسیلۂ غیری از سپہر برین برتر خواہد آمد خسروگیتی ستان را ہیچ وجہ احتیاجی بمدد
فراسیسان نیست پیداست کہ این قوم باکہ وفا کرد و کدام دولت باعانت ایشان قیام
ورواج گرفت غرض بدلایل واضح نوعی نمودند کہ سلطان جوان بخت راضی بمدد فرانسیس
نشدہ فقط با سپاہ خود بقصد دفع خصمان قوی باز و در تاختند و ہمون شب قزاقان
و باندران راحوالی لشکر انگریز بہ آتش افروزی دستوری دادہ خود بدولت بہ بگلور شتافتند
قزاقان آن ہمہ شب را بہ ترکتازی و بان پرانی و قراولی بروز آوردند صبحی سپہ سالار موصوف
بلا اندیشہ پیشتر کوچیدہ از محل صدیم و خطر گذشتہ آن روز در میدان ہسور رخت رحیل
انداخت و فردای آن روز یک فرسنگ مخیم خیام عسکر خود نمود تا آن حضرت سید حمید
سپہدار را مع قشون بحر است دویم قلعہ مقرر کردند و محمد خان بخشی مذکور بہادر خان
نامی را کہ سابق فوجدار کشنگیری بود بامر قلعداری نامزد ساختہ شیخ انصر سپہدار را بحر است
قلعہ باز گذاشتہ خود بدولت عازم پیشتر گردیدند و سواد تنکیری را فرودگاہ لشکر ظفر پیکر
مقرر ساختہ حکم منصوب اعلام و خیام نصرت انجام فرمودند اتفاقاً پیش از انکہ خیمہ ایستادہ
نشدہ و بار از پشت چہارپایان فرود نیامدہ جمیع سوار برای ہیمہ و کاہ اطراف منتشر گشتند
سہ چہار قشون جیش و اسد اللہی و دو سہ ہزار سوار اصطبل خاص پیرامون سواری

حلقه زده بودند دران حین کرنل فلائیڈ مع تمام سوار ترپ اقدام کرده بفرودگاه سلطانیان
درتاخته یکایک بر روی توپخانه رسید تا توپچیان و سرداران قشون فورا سد راه شده
از توپ و تفنگ دماغ جرات آنها را تیره ساخته هزیمت دادند قضارا کرنل مذکور تیر و
تفنگ در بند کله خورده یارای زبان کشادن نداشت و دیگر سرداران رساله تاب
جنگ نیاورده روی از معرکه گاه برتافتند سواران ظفر توامان سبقت بکار برده بشمشیر
و تیر پے آنها گرفته داد شجاعت و مردانگی دردادند تا چهار صد سپاه انگریز را مع اسپان
اسیر کرده برند بقیة السیفان افتان و خیزان فایز لشکر شدند روز دیگر کرنل مورس و
جنرل مینڈس با سپاه کثیر بر شهر بنگلور یورش کرده بعد تلف هزار مرد مطرفین شهر تسخیر
کردند و چندان اسباب دنیاداری و مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که
بسرمایه نمایان افلاس از اهل لشکر انگریز برطرف گردید و کرنل مسطور بهمدران یورش
از زخمهای تیر و تفنگ کشته شد سبحان الله نیرنگ بازی فلک بدکردار دیدنی دارد که
در عهد نواب مرحوم کسی چه قدرت داشت که بپرگاه سکنای آنجا دست مزاحمت
رساند اکنون اموال و امتعه آنها بیغما در آمد سپس سپاه انگریز سامان مورچال از
خاربند گرد شهر جمع کرده بتیری احداث ساختند تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند
قمرالدین خان حسب الحکم با لشکر خود در سواد لبسون کوڑی اقامت داشته بمدد قلعگیان
می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان والاشان بخالی کردن قلعه
فرمان دادند تا کشن راؤ به قلعه رفته تمامی اسباب دولت و توپخانه و خزانه و اجناس
و سامان دیگر کارخانجات از انجا برآورده روانه دارالسلطنت نمود فقط یک قشون
و دو هزار پیاده احشام با سامان جنگ باهتمام قلعه گذاشت دران زمان تجویز

بعضے دولتخواہان چنان قرار یافت کہ قلعہ جنگی بجراست موسی لالی فراسیس گذارد
ونواب قمرالدین خان ونواب سید صاحب را با سپاہ کثیر مقابلہ ومجادلہ سپاہ انگریزی
نامزد سازد وخود بدولت بمقابلہ مغول ومرہٹہ شتابد تا آنکہ فراسیس ہم بجراست
قلعہ خصت شدہ تا تالاب کاریز رسیدہ بود کشن راؤ وبعضے نمکخوار بر این معنی اطلاع
یافتہ از روی بغاوت ہر کارہای انگریز را کہ بلباس نوکران خود نزد خود داشتہ بودند
اشارہ ساختند تا آنہا اہل مورچہ را خبر کردند کہ وقت یورش تسخیر قلعہ ہمین است وخود
بیرون قلعہ شتافتہ بربند تالاب مذکور با فراسیس درخورد ودستش گرفتہ چندے
ہمونجا نشاندہ بہ سخنان بیہودہ اشتغال داشت چونکہ سرداران مورچال اشارہ یافتند
ہمون زمان سپاہ خود را آمادہ ساختند وقت دو پہر شب از راہ تیری سنگل
دروازہ یکبار حملہ کردند سید حمید سپہدار قلعداران بحسب اشارہ ہمونجا نہ براندار
رفقای خود را کہ مستعد دفع اہل خصم بودند بخوردن طعام وپخت وپز گذاشتہ جز
نیرکداران معدود نزد خود نداشتند باین جرات کردہ بدفع حملہ کنان پرداختند وزدہ
زدہ از پیش دروازہ برگردانیدند سپس فورا مردم فرنگ شراب دلیری نوشیدہ در تاختند
تا فراہم شدن سپاہ منصور حملہ کنان ببرج وبارہ سوار شدند ونواب سید حمید صاحب
بے جمعیت قیام آنجا را مناسب ندیدہ فانیر لشکر شد وہر دو قلعدار پیش دروازہ قلعہ
پای مردانگی بعرصہ رزم فشردہ با چہل وپنجاہ رفیق شجاعت پیشہ وشیخ بدہن رسالدار
بعد تردد شایان مقتول وشیخ انصر سپہدار ونائیکواڑیان قلعہ اسیر شدند تا قلعہ مفتوح
گردید ومحصوران مع زن وبچہ واموال واجناس ونقود بہمدست سپاہ انگریز شدہ
ناموس ہا را بتاراج دادند اگرچہ وقت یورش سلطان جہان پناہ سوار شدہ مستعد

جنگ ایستاده بودند اما دست شجاعت از خونریزی خلق الله باز داشتند هر چند خان
مزبور و سید صاحب بهر تاختن اسپان بر لشکر انگریز حکم خواستند خود بدولت فرمودند
کار آینده است الحال وقت فرصت از دست رفته سپاه را هرگز پراگنده نه کنید
صبحی پشتیر کوچیده جنگل ماکڑی را برپشت داده خیمه و خرگاه بیاراستند القصه بعد سه
چهار روز سپه سالار موصوف دوسته هزار مردم بار و شش صد فرنگی را بحر است آن
قلعه نامزد کرده چند سامان جنگی در آنجا گذاشته باخذ رسد غله مواشی که پالیکاران شمالی
یعنے چک بالاپور والہ و نگنور والہ و گهت کمنیر والہ و مدن پلی والہ قلعجات و قصبات و
قریات موروثی خود را به دلیری تمام از دست حراست قلعدار سلطانی بعضے بجنگ
و بعضے بصلح بضبط و اختیار خود آورده بے اندیشه کامرانی می کردند و رسد و مواشی
حسب قرارداد خود فراهم کرده بودند از راه یلونکه بآن سمت نهضت کرد و آن روز اگرچه
قمرالدین خان با فوج خود سد راه شده کوشش عداشکنے بظهور رسانیدند و قزاقان
برعقب لشکر انگریز زده اهل پیر را متفرق و پریشان ساخته مال و متاع کثیر بغما بردند
و تلاش در شکست سپاه غنیم از حد گذرانیدند چون ایام نصرت مساعدت نمود از
جنگ کناره کشیدند سپه سالار موصوف آن روز بهمین جا مقام کرده فردای آن روز
پشتیر کوچیده سواد یوسف آباد عرف دیون هلی را مخیم خیام عسکر خود ساخت و سردار
را با چند سپاه روانه کرده قلعدار آنجا را بصلح برآورد و تمامی ذخایر و غله هر قسم برداشته
به سپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز از آنجا پشتیر کوچیده متصل قلعهٔ بالاپور خرد فرود آمد
چون قلعدار آنجا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن نواح گردد حسب الحکم والا قلعه خالی کرده
با تمام پیادگان و نایکواڑیان و ادوات جنگ بکوه نندی شتافته بود هر اولیان

لشکر انگریز بے زحمت تنازع داخل قلعہ شدہ بضبط خود درآوردند و چند سامان
ذخیرہ کہ افتادہ بود بہمدست خود نمودند سپہ سالار موصوف برحال رام سامی کوڑہ وارث
راج آنجا رحم کردہ بعد تقرر لک روپیہ نذر قلعہ مع توابع حوالہ او نمودہ پیشتر بطرف انبالے
درگ نہضت کرد ہرگاہیکہ بعد مدت امتداد طالع کوڑہ مذکور یاوری نمود دار الریاست
ہمدست گردید امیر دبساعت سعید داخل قلعہ گشتہ بعد ادای رسومات تہنیت
شکون نذر و نیاز ششصد پیادہ جرار السبزاری یکی از دولتخواہان خود ٹھانہ گذاشتہ
قلعہ را بذخایر اسباب جنگی مرتب و مستحکم نمودہ بطرف نلکای کنڈہ کہ در جنگل سخت واقع
شدہ بود شتافت سلطان کشور کشا انگپ ناڈر را با سردار انگریزی کہ در قلعچہ ترماپور
اسیر آمدہ بودند بدست قاتلان دادہ وجوگے پنڈت ہمشیرہ زادۂ اچنا پنڈت نایب صوبہ
ارکاٹ را کہ در عہد فرمان روای آنحضرت بپایۂ بلند رسیدہ مخاطب بہ راجہ رام چندر
گشتہ بسررشتہ داری در وابستہ تعلقات بنگلور نامزد شدہ بود بشومی طالع مطابق
فرمان حضور عمل ننمودہ با مخالف یکدل گشتہ سبیل انحراف پیمود پالیگار ہرپن ہلی و
رای درگ کہ محبوس بودند و از چندی نایرۂ غضب سلطانی از نام پالیگار سر بہ اشتعال
داشت بقتل رسانیدند و کشن راو را بہ بندوبست دار السلطنت و فرستادن خزانہ
برای خرچ سپاہ منصورہ رخصت فرمودہ خود بدولت باحشمت و عظمت بر تعاقب
لشکر انگریز شبدیز انتہاض راندند و بہ بالاپور خرد رسیدند چون طلیعہ اعلام نصرت
انجام نمودار گردید اہل حصار از غایت جہل بہ برج و بارہ کوس و کرنای جنگی نواختہ چون
سگان صدای عوعو بر داشتند تا آن حضرت از دی قہر فرمان دادند تا شیران
بیشۂ دلاوری با طناب کمند جبرا و قہرا اعدا را مقتول و مجروح ساختہ قلعہ مفتوح کردند

وسیصد پیاده را که یکدل و یک زبان شده دل از زندگی خویش برداشته داد دلاوری دادند
و دو هزار جانباز سلطانی را شربت شهادت چشانیدند آخرالامر عاجز شده زنده اسیر
آمده بودند جلادان سلطانی حسب الحکم بنابر عبرت از تبر و ساتور دست و پا شکسته
گذاشتند غرض در طرفة العین شور قیامت دران مکان نمودار گردید پس آنحضرت
والا منزلت از انجا کوچیده برسواد سلکٹه مقام فرموده بودند سپه سالار موصوف
اپناجی درک را از دست محمد خان بوڑکا قلعدار گرفته حصارش شکسته دو سه روز
مقام کرد دران اثنا پالیکاران مرقومة الصدر غلات و مواشی وغیره به لشکر انگریز
رسانیده سرخرو گردیدند پس ازانجا پیش تر کوچیده بحدود مورک ملا فرود آمده بود که
اسد علی خان و بهرامل دیوان مشیر الملک با پنج هزار سوار داخل لشکرش شدند و روز
دیگر ازانجا کوچ کرده از راه چنتامنی و موڑ و کل به نیکٹ گیری کوٹه رسید سلطانی الاقتدار
با سپاه نصرت شعار کوس رزم نواخته مستعد شده بودند که جاسوسی بلباس سیاه
از دارالسلطنت پٹن معه شقه والده ماجده آنحضرت فایز حضور شده بخلوت عرض رسانید
که کشن راؤ عاقبت خراب با بعضے حرام خواران روسیاه اتفاق کرده نوعی ساخته
است اغلبکه تا حال در دارالسلطنت فتنه که تدارکش سهل تر میسر نگردد حادث شده
باشد یا عنقریب بشهود خواهد کشید و طریق کهنڈی راؤ مردود مرجوم پیموده از بمبئی لشکر
کثیر انگریز طلبیده است و ملکه دورانی ازاین معنی دل از زندگی خویش برداشته اند بمجرد استماع
این معنی نواب سید صاحب را با لشکر به بندوبست دارالامارت رخصت فرمودند

ذکر بندوبست دارالسلطنت و بپاداش خود رسیدن راؤ بدکردار

وفایز شدن آنحضرت بدارالسلطنت و کیفیت شیوه رشت افزائی مغول و مرهٹه بدیار اسلامیان و تخریب آن بلاد و رودادهمون سال آنکه

هرگاهیکه نواب سید صاحب مرخص گردید از راه جنگل ماکری واتری درک فوراً بدو پاس شب فایز دارالسلطنت گشته لشکر خود را ازین طرف جوفرود آورد و خود بچند خواص وچهار پنج صد سوار پیش دروازه قلعه پیش از دمیدن صبح صادق رسیده بهر افتتاح باب بنام دربانان صدای بزرد اسدخان رسالدار دولتخواه که بحراست آن باب نامزد گشته بود از رسیدن نواب مع موصوف خوشدل شده دریچه های ابواب واکرد پس نواب داخل قلعه گشته سواران خود را برخی بعضے کارخانجات گماشته خود آداب زمین بوس بوالده ماجده سلطان بجا آورده بکچهری جلوس کرد قلعدار دارالسلطنت کرداخل مشاورة نزدار بود چون راز خود بر ملا دید بخدمت نواب موصوف شتافته سخنان دولتخواهی خود و عمل بیجای نزدار بزبان رانده در گرفتاریش اصرار بیشتر نمود نواب موصوف چوبداری را باحضارش فرمان داد او بدکردار عاقبت خود نیکو ندیده در جواب گفته فرستاد که صاحب برانیجانب حکم کردن چه مناسب است من باشما هیچ کار ندارم نواب ازین جواب تلخ تر شده بحاضران تاکید فرمود تا آنها در خانه آش خزیده در حجره را که از اندرونش مضبوط کرده بود شکسته او را به تیغ و تیر دوخته شش را در مزبله بازار انداختند و خانه را غارت ساخته داخل توشکخانه خاص نمودند و وقت اخیر آن مرد و جهنمی گفت آتشے که افروخته ام تا زندگی سلطان عالم پناه انطفا نخواهد پذیرفت آری همچنان شد و زنش که جمیله و از زیور حیا و وفا آراسته بود

خود پیغام کردہ بخدمت خدام ملکۂ زمان خود را رسانیدہ بوساطت آن مخدرۂ تتق حرمت
وعزت داخل حرم سرای سلطانی گردید راوی دیگر چنان روایت کرد چون زنادار
وخیم العاقبت با آن سلوک وعنایات ونوازشات از رطل گران بغاوت سیہ مست
گردیدہ در فکر وتجویز خانہ خرابی افتادہ بود زن پاک باطنش بر این معنی اطلاع یافتہ
بر عمل شنیع وحرام خوری شوہر خود متنفر گشتہ بزبانی دایہ بختاور والدۂ آنحضرت را
از حرکات نامعقول شوہر خود آگاہانیدہ بود آنچنانکہ بعضے میگویند کہ سلطان بعد قتل
زنادار حرام خور بر زنش ظلم کردہ داخل حرم سرای خود نمود آہ بہتان صریح وتہمت قبیح
کردہ اند زیرا کہ بعد قتل شوہر خود اگر بر این معنی رضا نمی بود خود را از انجا آوارہ می ساخت
بلکہ بہر حیلہ جان خود را ایگان می باخت قطع نظر ازین ہنگام طلبد اشتن ہم بہر سبیل تن
بر ضایش ندادن وخود را ضایع ساختن میتوانست القصہ آنحضرت ہم دہ ہزار سوار
بسرکردگی قمرالدین خان بہر قزاقی بر لشکر ونبگاہ انگریز نامزد فرمودہ عنان توجہ بہ بندوبست
دارالسلطنت معطوف داشتند سپہ سالار موصوف بعد عرصۂ سہ روز تمامی بنجارہ
ولمانہ وراس گاؤان لوکر را بانبور گڈہ روانہ کردہ ذخایر وغلہ ونان وجز آن اسباب
ضروری وسُرب وباروت طلبد اشتہ از راہ بیدر منکل ومالور بہ بنگلور شتافت وسپہ سالار
سلطانی متوجہ لشکر مخالف گشتہ تاکید ساخت تا قزاقان بلباس لشکریان مغول
بر چنڈاول لشکر انگریز کہ سواران مغول ودور سالہ ترپ سوار انگریز بودند چون شیران
آشفتہ در میان کوران خفتہ در خرد در افتاد دقیقہ از دقایق خرابی فروگذاشت ننمودند
پنجہزار راس گاو پُر غلات با دو صد سوار مغول غنیمت بردند غرض ہر روز سلحداران
وقزاق وافاغنہ ودکنیان پروانہ وار خود را بر طلایہ دار وقراول آن ہر دو لشکر زدہ

خلقے کثیر را طعمۂ شیر شمشیر و اثر در تفنگ و سنان می ساختند و راہ آمد و شد مردم در سد غلہ نوعی مسدود نمودند کہ احدی پای از دایرہ گاہ لشکر در روز و شب تار بیرون نمی نہاد و در مقدمۂ نزاع و جدال بعون ایزدی از غایت شجاعت و دلاوری بہادران منصورہ رعب و ہراس بیقیاس بر خاطر مخالفان راہ یافتہ غروری کہ از عدم مقابلۂ حضرت سلطان بخود قرار دادہ بودند بخوف و بیم مبدل گشتہ مشوش و متوہم تر گردیدہ بودند آمدم بر سر اخبار نواب نظام علی خان و مرہٹہ ناظم حیدرآباد خود در پانکل منزل و مقام گزیدہ امرا را بتسخیر ممالک محروسۂ خداداد رخصت کرد چنانچہ ملک عیسیٰ خان میران یار جنگ با فوج خود در تاختہ قلعہ گنجی کوٹہ و تارتپری و تارمری وغیرہ بہ سعی چند ماہ بضبط خود در آورد و چند آبادی بلاد اسلام یعنے ملک خداداد را با خاک برابر کردہ جلو خانہ دوزخ ساخت و حافظ فرید الدین خان المخاطب بموید الدولہ با لشکر گران بطرف گتی در تاخت و قطب الدین خان دولت زای فوجدار آن نواح با جمعیت خود بمقابلہ اش پرداخت اتفاقاً آن روز روی فیروزی مشاہدہ ننمودہ برگردید روز دیگر پیش مخالف صف آراگشتہ تردد شایان بظہور رسانید و تلاش یغمای فوج خصم از حد گذرانید دران اثنا حضور طلب شدہ مع فوج خود متوجہ دارالسلطنت پٹن گشت حافظ مذکور چون تاب و طاقت افتتاح کوہ فیض حصار عرف گتی در اتباع خویش مشاہدہ ننمود آن نواح را بجاروب غارت رفتہ مراجعت بکڑپہ نمود و بسعی اندک روز شہر کڑپہ و قلعہ سدہوٹ را کہ چون فقدان ذخیرہ حال قلعگیان باضطرار رسانیدہ بود بضبط خود آوردہ با چہار ہزار سوار و پنج ہزار پیادہ و دہ ضرب توپ قلعہ شکن بمحاصرۂ گرم گنڈہ پرداخت و اوقات شبا روزے بکشایش قلعہ مصروف داشت اگرچہ بارہا حملات بعمل آورد و خطوط فریب و انداخت

اما قلعداران حصار کوه و پائین بنا بر جمعیت اسلام اصلا وسوسه دغدغه را بخاطر خود
جا نداده در دادن قلعه بمردمان غنیم سرباز زدند و از انواع آتشبازی و شلک توپ و
تفنگ روی دلیری یورش کنان را سیاه میگردانیدند و سرداران مرهٹه از سرکردهٔ
پونه رخصت یافته به تسخیر قلعجات متصل سرحد خود همت برگماشتند و جوق جوق سپاه را
بهر ناحیه و هر سمت بتاخت و تاراج مساکن و مواطن منتشر ساختند چنانکه پرسرام بهاؤ
ناظم صوبهٔ مرج بعضے قلاع و بقاع آن طرف بجنگ تیر و تفنگ بعضی بصلح و عبرت نمای
تسخیر کرد و ضمیمهٔ ملک خود ساخت و بدر الزمان خان فوجدار آن نواح قلعهٔ دهارواررا
بذخایر و آلات و ادوات حرب و پیکار مستحکام داده محصور گردید و هر چند اهل غنیم از اطراف
قلعه هجوم کرده یورشهای شایان نمودند اما اهل حصار ببارش چوب و تیر و تفنگ و
خشت و سنگ آنقدر تردد بظهور رسانیدند که بسیاری خام خیالان در پای دیوار کشته و
خسته گشتند غرض فوجدار مذکور مدت ده ماه داد قلعداری و بهادری داد چونکه سرب
و بارود و ذخایر بخرچ در آمد و لاچار قلعه بعد عهد و پیمان بمخالفان سپرده با دو هزار مرد
جنگی اسیر غنیم گردیده مع جمعیت خود یکجا محبوس ماند پس خصم دون از غایت شقاوت
جبلی بکار پردازان خود تاکید کرد که خان مزبور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرست چون
این خبر بسمع خان صدر رسید بر قرار و مدار آن بخت برگشتگان لاحول خوانده دل از هستی
خود برداشت و دلیرانه با همراهیان خود سمت نگر راهی گشت مخالفان چون مور و ملخ
بران گروه هجوم کرده بتیغ و تیر در آویختند هر چند سلاطینان جهد بلیغ نموده تا مقدور
بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلف نزاران اهل ضلال پلهٔ اسلامیان سبک گردید خان
شجاعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و مغول محبوس برکوه نرکونده ماند و اعتباش

پایمال سم ستوران مخالف شدند پس تمامی قصبات وقریات آن ضلع منحر بندهای
اصنام گردید وبجای تحیت و سلام رام رام رواج یافت و هری پت پیر کنیه از راه سانور
بعد ضبط اطراف وجوانب به هرپن هلی رسیده شوم شنکر نامی پالیکار آنجارا که امیدوار
همراهش بود برمسند وراثت نشاند وپیشتر کوچیده بضبط صوبهٔ سرکار کامیاب شد و
پرسرام ناظم مرچ از بندوبست دهارواڑ وانکوله ومرجان وساونور وغیره فراغت
یافته بچیتل درگ رسید وقولنامه بنابر سپردن قلعه بخود موسومهٔ دولتخان فرستاده
متعهد گردید اگر با من طرح موافقت انداخته قلعه سپاری جاگیر چهار لک روپیه مقرر کرده
شود وبهیچوجه مزاحمت بمال ومتاع تو نخواهد رسید چونکه خان دولتخواه در فکر اعداشکنی
بود ظاهرا بقبال این معنی پرداخت جواب فرستاد که وقت شب خود فایز ملاقات
گشته روبرو حسب دلخواه سوال وجواب خواهیم ساخت غنیم براین معنی خوش وخرم
گشته منتظر وقت بود چون شب شد خان دولتخواه باد ورساله اسدالله وهزار پیادهٔ جرار
از حصار بیرون آمد باین اراده که بخیمه اش پیوسته بازوی سعی بکشاید راست متوجه
لشکرش گردید چون آن همه در وسط لشکرش رسیدند تفنگچی که شراب خورده بود در حالت
نشه بندوق سر کرد اگرچه آن دولتخواه از روی غضب همونجا اورا قتل کنانید اما تمامی
لشکر غنیم از صدای بندوق هراسیده مستعد جنگ شد پس دولتخواه مذکور بلا اندیشه
حمله کرده دست شجاعت برکشاد وبضرب صمصام وحسام تارک شکاف کسوت حیات
دلیران هندوستان را چاک زد وفتنه هستی جمعی کثیر را فرو نشانده بآتشکدهٔ آخرت فرستاد
تا آنکه همه سپاه خصم متفرق وپریشان شده با سرداران خود راه صوبه سرا گرفتند آن دولتخواه
که بزور بازوی دلاوری اعدا را منهزم گردانید با همه سامان آن لشکر واخیام وافراس

با نمد وزرین و آلات حرب و پرخاش مظفر بدارالمقر مراجعت نمود ناظم مرہٹ از سارہ گرائے کوہ
مدگیری شد و مادہور او نام ہمشیرہ زادہ خود را بہ تسخیر آن کوہ نامزد کردہ خود با گران رسد غلات و مواشی
بعزم الحاق از لشکر انگریز نہضت کرد چون سپہ سالار موصوف بعد پانزدہ بیست روز
بہ بندوبست تمام و احتیاط سامان رسد از راہ بردی و چن پٹن عازم دارالسلطنت
پٹن گشت و پیادہای سپہ سالار سلطانی یعنے قمرالدین خان کہ بجنگل ماکڑی کمین بودند
در شبہای تاردستہ دہای رستمانہ بہ لشکر انگریز نمودہ ہر شب پنج صد شصت نفر از قوم
بنجارہ مع راس گاو پر غلہ گرفتہ می آوردند و گاہی نگہبانان غلات را گرفتہ گوش و بینی
می بریدند کسی کہ بینی می آورد یک ہون و ہر کہ گوش می آورد یک پرتاب و ہر کہ راس گاو
پر جوال می آورد پنج پیہ و کسی کہ اسپ از ان لشکر کشیدہ آوردہ دو ہون از قمرالدین خان
انعام می یافت و ہر روز قزاقان گرد و پیش آن لشکر ہنگامہ آرا گردیدہ بحال اکثر سپاہ خصم
تصدیع کمال می رسانیدند و بار بار اہل بہیر را پریشان می ساختند اکثر راس گاوان
پر رسد و ذخائر را ماندہ می بردند تا آنکہ ہر گاہ لشکر انگریز فائز نواح کریکیٹ گردید جز
چیزی رسد و غلات ذخیرہ دران لشکر نماند اتفاقاً آن ایام بارش بود و آب جوی
کاویری طغیانی تمام داشت و قبل از ورود لشکر انگریز سلطانیان حسب الفرمان والا
چہار پنج تبیری پیش و بنا ساختہ با توپ و تفنگ استحکام داده مستعد بودند پیش از دمیدن
صبح سپہ سالار موصوف پیش آہنگ گشتہ بزور بازوی دلیری و تہور دو تبیری تسخیر
کرد و جنرل مینڈس با انبوہ کثیر بر کوہچہ کری کمک حملہ نمودہ بلا اندیشہ در تاخت سپہدار
آنجا کہ سید حمید بود از بالای کوہچہ شلک ہای توپ و بندوق چنان ریخت کہ از صدمات
پراگندگی تمام بجمعیت حملہ آور رو داد ہر چند اہل فرنگ بکشایش آن سعی کردند اما

اما بعد تلف هزاران مرد کار بی نیل مقصود برگردیدند دران اثنا دو رسالۀ فرنگی روی زرم بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپهدار که مابین کوه هیچه مذکور و قلعه بود در تاختند آن مرد دلاور از دور توپ اندازی نموده چونکه نزدیک رسیدند توپها گذاشته بر روی مخالفان صف کشیده و پای ثبات بزرمین و قار فشرده در امر محاربه و مدافعه غایت سعی بظهور سانید **نظم**

زهر دو طرف مردم تیز جنگ	بخون نریزه هم تیز کردند چنگ
بخون بسکه جان رفت بیرون ز تن	زمین را در آورد جان در بدن
زهر دو طرف ماجرا شد دراز	نمی شد گرههای اندیشه باز

غرض به تفنگ و سنان و شمشیر آتش فشان داد شجاعت داده خان خلیل مجروح و اسیر مخالفان گشت و همراهیانش بحمیت اسلام و دینداری حرب عظیم نمودند و یکسر جامهای شهادت پیموده بگلگشت خلد برین شتافتند القصه تا پانزده بیست روز سپهسالار انگریز قطره زن وادی تردد گشت و فکر و تدبیر قلعه کشائی بمیان آورد هر گز صرفه درستی و آویزندید علاوه برین رسد غله گردید چنانکه فغان الجوع الجوع از هر سو بر خاست قطع نظر از کاه و هیمه یک آنار برنج را چهار روپیه نرخ مقرر بود لاکن کسی از چشم نمیدید دو سه روپیه یک آنار آرد خشخاش سرخ یعنی راگی و یک آنار روغن گاو به هشت روپیه و یک چوزه مرغ به یک هون پهولے می آرزید بعضے وقت آنهم بهم نمی رسید و اهل فرنگ تاب فاقه نیاورده حسب التاکید سرداران خود گاوان توپ کش را کشته از اکل گوشت آن حواس لشکری را درست تردد داشتند چونکه سپهسالار موصوف آثار خرابی به لشکریان خود ظاهر دید و خبر تاراجی غلات رسد گران که از طرف ملیوار بدرقه شایسته می آمد در وابست از دست قزاقان غازی خان بید و سلحداران نواب سید صاحب بغارت رفت و اهل بدرقه

یکسر تلف شده همه غلات وسامان آنجماعه داخل موکب ظفر کوکب گردیده بود نیز مسموع یافت
به تشویش تمام بعد مشاوره وتجویز بعزم خودداری برآمد چه توپها را در جای زیر زمین
پنهان ساخته تمامی چوبینه را آتش داده اسپان لاغر و دم خیز را از طپانچه بازده ازده
کری کوڑه مراجعت نمود تا سلطان بدریافت این معنی کنایتاً راه مزاج عاقلانه پیمود چه
پنج شش بانکی میوهٔ خشک و تر بیدرنگ باندران حضور از طرف منشی حضور موسوم منشی
سپهسالار موصوف تبلیغ داشت بعضے سرداران آن لشکر بنظر افقش پی برده میوه اورا
را انعام داده واپس فرستادند وجواب دادند که درین زمان منشی درین لشکر حاضر نیست
بالغرض تبصدیع تمام راهی گردید وتوپهای جلوکه ضرور بود سپاهیان از دست خود می کشیدند
وهر روز از صبح تا شام بهر روز یک فرسنگ راه طی می کردند مشاهده این حال اگرچه بعضے امرا
وخوانین دولتخواه بحضور سلطان عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر حکم شود
با سپاه خونخوار تعاقب نموده سنگ تفرقه برآن جماعهٔ نیم جان می اندازیم وبزور بازوی
شجاعت یک یک را اسیر کرده حاضر حضور می سازیم اما رای عالم آرای وعقل دوربین
صلاح درین باب نفرمود وشجاعت کیشان خودرا از خود جدا ساختن تجویز ننمود پس
سپهسالار موصوف بے اندیشه خرامان خرامان روی عزیمت باتری درک آور قلعدار
آن کوه از مشاهدهٔ انبوه کثیر دل بهادری از دست همت باخته مع کلید حصار استقبال
کرده مورد الطاف سپهسالار موصوف گردید وذخیره باموا شی بسیار دران مکان
همدست گشته قدرے تسکین سپاه شد باری بقیمت یک روپیه سته راس گوسفند و
بیک هون سته راس گاؤ از بازار همدست میشد وگرسنگان تاب فاقه نیاورده فقط
گوشت گاؤ وگوسفند خورده اکثر مردم از عارضه پیچش درگذشتند با این غلات بهرقسم

یک دانه بهم نرسید پس سپه سالار موصوف آنجا دو روز مقام کرده چند راسان گاو بهمرسانده
بتوپ کشی دادوازانجا پیشتر کوچیده مسافت یک ماه طی کرده بطرف اُلور درک رسیده بود
که پرسرام بهاؤ مرهٹه مع سامان رسد و ذخایر آمده ملحق شد و اعانت فراوان امور
آن مهم بعمل آورد خصوصاً بنجارهای خود را به لشکر انگریز فرستاده جوالهای غلات و
کنانید چنانکه در یک روز فی روپیه دو آنار برنج و چهار پنج آنار جوار وغیره بهر کس
بهرسید تا لشکریان انگریز از دستبرد جوع چندے خلاصی یافته بودند کرنل رید که به وفور
سامان آذوقه و ذخیره و رسد گران فایز بنگلور شده بود جوال جوال غلات بهر قسم
وبهل بهل شراب نان سبد سبد ماکیانها و قاز و بط و رمه رمه گوسپند و کله کله گاو اس
گاؤ به لشکر رسانیده مورد نوازشات سپه سالار خود گردیده در جلدوی این نیکو
خدمتی و هواخواهی تحصیلداری بنگلور و هسکوٹه و کولار و موڑوائل و هسوٹر
مع وکالت پالیکاران آنصوب سرفرازی یافت پس سپه سالار موصوف چند
سرداران را مع فوجهای شایسته بتسخیر ماکڑی درگ و نندی گڈه دستوری داده
پیشتر کوچانید کرنل کوڑی با سه پلٹن و یک رساله فرنگی نندی گڈه را محاصره کرده از اطراف
جنگ انداخت و کرنل رید هم از کولار به ششصد سپاهی قصد اعانت کرنل کوڑی کرده
بطرف آن کوه شتافت و سعی موفوره بکار برده با وجود برداشتن زخم تیر و تفنگ بر
ران خود بهجده روز دیوار قلعه شکست بعد ازان شبی جنرل میڈس در موچه آمده اقامت
داشت و اهل فرنگ را بمعافی غنایم و زنان محصور که به سبب ناتجربه کاری لطف علی بیگ
بخشی آنجا بسیار زن و مرد قلعه بند شده بودند حکم یورش داد چون آنها در تاختند
بیک حمله بر کوه برآمده بیباکانه متصرف اموال و اجناس و زنان محصور گشتند و تاراجی

عصمت ہزاران عورات کردند بعضے از انہا بپاس ناموس و ننگ دینداری از کوہ زیر افتادہ جان خود ہا را فدائے عصمت ساختند بخشی مذکور سلطان خان قلعدار آنجا اسیر آمد و ماکری در گ ہم بجنگ سہ روز آخر بہ صلح مسخر گردید ۔

ذکر رسیدن سکندر جاہ فولاد جنگ بن نواب نظام علی خان بامشیر الملک و سپاہ کثیر بہ لشکر سپہ سالار از طرف پانکل و تاخت و تاراج کردن فتح حیدر شہزادہ فوج محاصرہ کوہ مدگیری و کشتہ شدن حافظ فرید الدین خان مؤید الدولہ بر سواد گورم کنڈہ و تاختن سپہ سالار موصوف کرت ثانی لسبز گ پٹن و رسیدن مرہٹہ با لشکر خود در آنجا و تقرر صلح فیما بین سلطان و سپہ سالار موصوف بر حسب صوابدید ہر دو شریک مع دیگر کیفیات روداد سن یک ہزار و دو صد و ہفت ہجری آنکہ ۔

بعد معاودت سپہ سالار موصوف از نیل مقصود از سر سبز گ پٹن سلطان ذیشان بصلاح عقل دوربین پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر شہزادہ کلان را با لشکر گران و مبلغ ماہیانہ کیسالہ کہ محصوران گرم کنڈہ کہ تردد اعداشکنی اوشان منظور ملازمان حضور شدہ بود مرخص فرمودند چون شاہزادہ از پیشگاہ حضور فیض گنجور دستوری یافت از راہ تری کیرالی طرف صوبہ سرار وی توجہ آورد و لشکر خود بہ پناہ جنگل ماکل واری بوکا پٹن فرود آوردہ خود بجمعیت قلیل کہ از تمامی سپاہ انتخاب کردہ بود مع نقد بر سبیل یلغار

بطرف گرم کنڈہ شتافت حافظ مذکور ازین معنی خبردار شدہ بہ تہیۂ اسباب محاربہ پرداختہ
بمقابلہ برآمد کہ بیک ناگاہ شاہزادۂ جوان بخت مع جانبازان اسپان انگیختہ دست و
بازوی شجاعت برکشادہ جراتی نمود کہ مزیدی بران در عالم شجاعت متصور نباشد و باندک
سعی سر حافظ را بہی پارہ بدن جدا ساختہ بر سر نیزہ گرداند و اتباعش ہمچو اوراق یکسر
متفرق گشتہ بطرف کڑپہ راہ گریز سر کردند و اہل مورچال دست از مال و متاع خود برداشتہ
متردد وادیٔ انہزام گشتند پس شاہزادۂ بلند اقبال مظفر و منصور اسباب و جمیع اثاثۂ
مقہوران با اعلام و خیام برداشتہ بقلعہ روانہ نمود و مصالحہ مورچال را آتش زدہ نقد
مواجب ماہیانہ حوالۂ قلعدار کرد و ترغیب زرم و پرخاش بشیر ساختہ قبض الوصول نقد
مذکور گرفتہ سالم و غانم بطرف مدگیری شتافت و سکندر جاہ و مشیر الملک کہ با بیست و پنج
ہزار سوار و سی ہزار پیادہ بر سواد مورسن پلی و یلملپاری کہ ہفدہ کروہی گرم کنڈہ
است فرود آمدہ بودند باستماع این خبر ہراسان شدہ بجنگل و کوہستان سنکل پالہ
پناہ گرفتند شاہزادہ شیر سیرت از انجا مسافت دراز طی کردہ شبانگاہ بر محاصران کوہ
مدگیری کہ فوج مرہٹہ بود ہنگامۂ رستخیز برپا ساخت و سر سر داران فوج را چون گوی چرم
دوز بچوگان شمشیر عبرت درانداخت جمعی کثیر را با آتشکدۂ عدم فرستادہ مظفر فائز حضور
گشت و قمر الدین خان ہمدران روز ہا بگرد آوری رسد غلات و مواشی و غیرہ سامان
ضروری دستوری یافتہ بطرف نگر شتافتہ بود پس بعد دو ہفتہ سرداران مغول با لشکر
خود از راہ بنگلور جادۂ پیما شدہ بر سواد خانخان ہلی با سپہ سالار انگریز ملحق گردید و ہمدران
فرصت جنرل مینڈس بعد تسخیر کوہ نندی گڈہ با جمعیت گران بطرف بارامحل شتافتہ
قصد تسخیر کشن گیری کرد و شبانگاہ بمعمورہ حملہ کردہ غارت ساخت و بر کوہ صعود کردہ

تا دروازہ حصار رسیدہ بود کہ محافظان قلعہ خبردار شدہ بمدافعہ پیش آمدند و با وصف
قلت سامان و سپاہ حرب در کمال ہوشیاری و حزم باستحکام برج و بارہ پرداختند
و بر زیرش توپ و تفنگ و جزائر و حقہ ہای آتشین و سنگ اہل جرات را نہ رمیت دادند و
بشجاعت تمام بر عقب منہزمان عبور کردہ اکثر سپاہ مخالفان را زہر مرگ چشانیدند پس
جنرل از انجا معاودت کردہ فایز لشکر شد و کرنل کوٹری پیشتر مع فوج خود بعد فتح نندی گڈہ
از راہ بنگلور و ہسور بطرف رای کوٹہ رسیدہ دلہای قلعداران آنجا بکمند سخنان فریب
و خاطرداری و نردبان نقد نمایان تسخیر کردہ بعد پراندن چند گولہ توپ بنابر مصلحت کوہ
مذکور را مفتوح نمودہ ٹھانہ گذاشتہ برگردید القصہ چون ایام برشگال منقضی گردید سپہ سالار
موصوف بالشکر ناظم حیدرآباد بعزم تسخیر دارالسلطنت سرینگ پٹن طنبور انتہاض نواخت
و منزلہای دراز در نوردید و از راہ چن پٹن و اتری درگ برسواد کری کوٹہ رسیدہ یک
روز مقام کرد و لشکر مغول را عقب گذاشتہ و در قلعچہ کری کوٹہ چند نیزکداران محافظ داشتہ
از میان کوہچہ ہای ہروڑ بدوبہر شب پیش آہنگ شد و بر تیرہا کہ بسبب فتور اعیان
و ارکان آن دولت بے سیاست بے مرمت بود و سپاہ ہم چندان نداشت حملہ کردہ
بضبط خود آوردہ شلک زنان روی خود بہ اردوی خاص نہاد آنحضرت کہ با لشکر خود
این طرف جوی خیمہ و سراپردہ آراستہ بود و جاسوسان و منہیان اخبار اراکین
بغاوت دثار از رسیدن یکہ تازان میدان جلادت و ہوشیاری خبر رسانیدند
یکبار فریب خوردند چون فرصت رزم اعدا شکنے نیافتند فرمان دادند تا از اطراف پیادہ
تفنگچی و کماندار متوجہ قلعۂ دارالسلطنت شدہ باحکام دہند و خود بدولت سوار شدہ
با فدائیان معدود روی توجہ بزرم خصام آوردہ اتفاقاً در تاریکی شب اہل موکب اسلام

با استقلال

باستقلال تمام مشغول جدال وقتال شدند تمیز خویش وبیگانہ نکردہ بایکدگر جنگیدند دران
حالت امام خان سپہدار و میر محمود سپہدار با سپاہ خود سر راہ فرنگیان گرفتہ وداد شجاعت
و مردانگی دردادند وتا بمقدور دمار نخوت از روزگار سپاہ اعادی ہوشیار برآوردہ آخر
بسیر جنان قدم کشادند درین فرصت جنرل مینڈسن دلاوری وچابکی تمام درتاختہ
بیک حملہ حصار شہر گنجام ولعل باغ کہ اگرچہ باخندق وبرج وبارہ استحکام تمام داشت اما
بقصور مہدی خان صاحب دیوان دراساس سلطنت رخنہ عظیم پدید آمد چنانچہ دران شب
تمامی محافظان حصار مذکور را بے حکم حضور بہانہ تقسیم ماہیانہ طلبیدہ پیش دروازہ قلعہ
جمع کردہ برج وبارہا خالی داشت مفتوح ساختہ کامیاب گردید چون این خبر بسیار مع جاہ
وجلال رسید با تمامی سپاہ متوجہ دارالسلطنت گردید ودور سالہ اسد اللہی را بہ تسخیر
بتیری کہ شبانگاہ انگریزیان گرفتہ استظہار خود ساختہ بودند نامزد کردند چون روز روشن
شد ہر چند رسالداران مذکور بازار تبدوق بازی گرم ساختند وبران تبیری حملہ کردہ
تا پای حصار رسیدند اما بہ سبب بودن سپہ سالار موصوف در آنجا ہمراہیانش را تہور
زیادہ شد پای ثبات فشردہ حملہ آوران را برگردانیدند چون بحملات کرات ومرات
شاہد فیروزی رخ ننمود واکثر جانبازان جان نثار گشتند سلطانیان معاودت بقلعہ
نمودند پس سلطان شجاعت نشان اطراف قلعہ دارالسلطنت را بتوپ منجنیق وتبدوق
وجزائر انواع آتشبازی آراستند ومستحفظان تہور توامان در ہمہ جانب گماشتہ از غایت
حمیت اسلام وشہامت فرمودند تا کارگذاران امور جنگ سایبانہای مخمل فرنگی و
اطلس خطای وزربفت رومی بر سر ہر برجی از برجہای دارالسلطنت برافراشتہ با وصف
استعداد مانع دخول خصام وکمال حزم واستحکام کلاونتان پری رخسار ومطربان

شیرین گفتار جمع کردہ بمعاینہ رقص و طرب و اشتغال عیش و عشرت شبہا را زندہ داشتند
و تمامی سوار بطرف میسور روانہ شدہ بودند بعد دو روز پرسرام بہاؤ و ہری پنت با لشکر
خود رسیدہ بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ و مشیر الملک با فوج خود بر موتی تالاب
مقام گزیدند سپاہ انگریز حسب الحکم سپہ سالار موصوف مرحلہ از طرف گنجام جنوبی قلعہ
احداث ساختہ مورچہ شرقی قلعہ این طرف جو بنا کردہ مستعد کارزار بودند چونکہ جرات و شجاعت
ذاتی آنحضرت را ہمگنان بواجبی می دانستند بلکہ اظہر من الشمس بعد دہر سہ دولتمند نبرد آرا باہم
مشورت نمودند کہ ایام محاربہ و محاصرہ بامتداد خواہد کشید و ختم مناقشہ و پیکار بہ سہل ترین
وجوہ صورت نخواہد بست و خلقے بیشمار بعرصۂ تلف خواہند رسید ہمان بہتر کہ کار بمصالحہ
و آشتی بر آوریم در آن اثنا سلطان دانش آگاہ ہم مخاصمت و مخالفت سہ دولتمندان
را موافق رای وقت پسند خود ندیدند و تجویز بعضے دولتخواہان صواب اندیش وکلا را
نزد سپہ سالار موصوف و مرہٹہ با تحف و ہدایا فرستادند تا وکلا در تحریک سلسلۂ اتحاد و
اتفاق شرایط پیغام بجا آوردہ اظہار موافقت کردند و غبار نفاق را بزلال سخنان
ملایم و اخلاص از صفحۂ دلہا شستند سپہ سالار مغری الیہ موافقت حضرت سلطانی را
فوز عظیم دانستہ دل بر اقبال پیام آشتی داشت و جنرل مینڈس بر این معنی گوش رضا نہاد
و بعد رد و بدل بسیار از سپہ سالار رخصت گرفتہ بر تیری سوار پیٹھ کر بینی قلعہ تو آن گفت
و سید غفار سپہدار بحر استش نامزد شدہ بود در تاخت و آن مرد شجیع ہم بہر جدال و قتال
استقبال کردہ پای ثبات بمیدان دلیری فشرد و با استعداد بندوق آتشباز و سنان
و تیغ جان شکار با سپاہ خصم در آویخت و کوشش و پایداری چنان تقدیم رسانید
کہ مریدی بران در عالم بہادری متخیل نباشد آخر گوی ظفر را بچوگان شجاعت در ربود

واہل یورش تاب نیاورده پس پاشدند بعد دو ساعت که سپاه منصور در پخت و پز و اکل و شرب اشتغال داشتند و خاطر از بیم دستبرد خصم پرداخته بودند دلیران انگریز فرصت یافته جمله بیکبار حمله کردند بسعی موفوره سپاه منصور را متفرق ساخته جای گرفتند فوراً سید حمید و فاضل خان هر دو سپهدار با سپهدار منهزم اتفاق کرده رسیدند و بیک یورش رستمانه جبراً و قهراً حریفان را زده زده برگردانیدند و باز بجای خود قایم شدند پس دو هزار سپاهی انگریز بر خاک هلاک افتادند بقیة السیفان حیران و پریشان بلشکر خود معاودت نمودند اما همون روز جنرل مینڈسن بخیمهٔ خود آمده طپانچهٔ گولی پر کرده از دست خود بر خود سر نمود و گولیش خطا کرده از پوست شکم در گذشت پس طپانچه دیگر بر داشته بود که کرنل ملکم جنرل اجیٹینٹ بر صدای پشتول اندرون خیمه اش دویده دستش بگرفت و بسپه سالار موصوف این خبر رسانید تا سپه سالار فوراً بخیمه اش تشریف آورده دستش گرفته بر خیریت و سلامتیش شکر الهی مودا ساخت و سخنان دلدهی و کلمات تسلیش بر زبان راند گفت اکنون صورت صلح معنے صلاح حال و مآل دارد اگرچه قلعهٔ تسخیر و سلطان را اسیر کردن آسان تر است گوی که قلعه مع سلطان محصور بضبط ما در آمد اما از شرکا اندیشه باید کرد که در هر امر شریک اند در نصورت چه فایده سرکار کمپنی خواهد شد بنابران ما آشتی را مناسب این وقت میدانیم جنرل هم بر این کلمات کوش رضا نهاد الحاصل بمشاوره و تجویز هر سه شریک صورت صلح بر این وجه قرار گرفت که ملک محاصل سه کرور روپیه یا همین قدر نقد سلطان نرم دل بهر سه دولتمندان اسپارد و تا وصول مبلغ مذکور یک دروازهٔ قلعهٔ دار السلطنت بدست سپاه انگریزان گذارد و یا شهزادگان را بهر تسکین هر سه دولتمند نزد سپه سالار موصوف روانه سازد چون سلطان دور اندیش همه کارهای سلطنت خود را بسبب قصور و فتور اعیان

وارکان حرام خور خود اتبر دیدند لاجرم بہر رفاہیت و آسودگی خلایق با قبال انیعنی پرداخته
ضلع بارامحل وسیلم و آتور و انتکیری و سنکلی درک ودندکل وکلیکوٹ وغیرہ
بانگریزان سپردند و در وبست بلاد کڑپہ و تارپتری و تارمری و بلاری تفویض مشیر الملک
دیوان نواب نظام علی خان کردند و تمامی ملک آن طرف بے جنگ بہدر البغنیم پونا تسلیم نمودند
کرور روپیہ نقد با سامان تحایف و تشریفات و خلاع عاید ساختہ بر حسب استدعای سپہ سالار
موصوف معز الدین سلطان و عبد الخالق سلطان جگر بندان خود را بہ اتالیقے غلام علی
خان و محمد رضا خطیب مسجد جامع ارکاٹ بامر رسالت نامزد فرمودہ نزد سپہ سالار
موصوف روانہ نمودند تا رسولان دانشور و کلمات پرور تبقریر دلپذیر و سخنان بدل جالگیر
شاہراہ موافقت و مصالحت را از خس و خاشاک کینہ و مخاصمت صاف نمودہ ہمہ ہا را
بتحف و ہدایا خوشحال ساختہ از دار السلطنہ پٹن برداشتند پس و دولتمند بعد تقسیم مبلغ
مذکور بدیار خود مراجعت نمودند و سپہ سالار انگریز با شہزادگان جوان بخت فایز مدراس
شد و عزت و وقار آنہا را زیادہ دوست میداشت و کرنل را بمیزبانی سلطانان موصوف
مقرر کردہ با داب خسروانہ ناز برداری می نمود و اندرون قلعہ مدراس عمارتی عالیشان
خالی کردہ اوشان را فرود آوردہ ہمہ سامان و اشیای ضروری مہیا ساختہ مخصوصان
و خدمتگذاران اوشان را اجازت آمد و رفت داد خصوصا نواب محمد علی خان سراج الدولہ
کہ محض بپاس دینداری کہ با رہا در باب صلح و اتفاق با سلطان عالم پرور سپہ سالار موصوف
ترقیم و ترسیل داشت در این معنی اصرار بیشتر کردہ بود و سلطان زادگان را بر پسران خود
مقدم داشتہ از عہدہ مروت و مدارا می بر آمد و ہمیشہ باب ترسیل ماکولات و مشروبات
نادرہ و میوہ جات فاخرہ مفتوح داشت پس جملگی سپاہ انگریز از تمامی قلم و مملکت خداداد

برخاسته به بندوبست بارامحل وغیره پرداختند و منادی امنیت در همه آن بلاد بلند آوازه گردید

ذکر روانه شدن افواج سلطانی به تنبیه پالیکاران اطراف و بندوبست قلمرو محروسه و دیگر کارخانجات که ابتر شده بود و تعمیر قلعه دارالسلطنت بادیگر کوالیف و داد سن یک هزار و دوصد و هفت هجری آنکه

ازان تاریخ که هرسه دولتمند کامیاب بدار و دیار خود مراجعت کردند سلطان بدریافت کوالیف ممالک محروسه و امتحان خیرخواهی و بدخواهی اعیان دولت و ارکان سلطنت و ساهوکاران همت گماشتند چون از یک یک حساب اعمال و گرفتند تقارب و قرائن نیکو روشن جناب شد که مهدی خان مدارالمهام با چند ساهوکار کرناٹکی و دیگر حرام خواران یکدل شده قدم در جادهٔ خلاف و حرام نمکی گذاشته بود میخواست که ناموس بزرگ سلطنت مخدومی خود را برباد غارت دهد و دال براین معنی اتبری بعضے کارخانجات گشته بود چنانکه اکثر توپها در عین کارزار از ریگ و گل بسبب اشارهٔ همون بدبخت دهان بند شده بود تا یک یک نمک حرام را بسزای اعمال آنها رسانیده خانهای آن عاقبت خرابان بباد غارت داد و نقد آنها جمع ساخته باداى زر قسط بندی نزد رسولان باوقار تبلیغ درخواست و همدران زمان میر معزول اعنی صادق بے صدق و یقین باز مسند دیوانی حضور متمکن گشت آه باز گرگ کهن بپاسبانے رمه گوسفند نامزد گردید چون آن مردم آزار که در دل مادهٔ عداوت و پندار شقاوت از زمان عزل خود آماده داشت مرتبهٔ خود بلند دید اکثر امرا و خوانین را که دولتخواه بودند و تا بودن آنها کار خاطرخواه خود کرسی نشین ندید بدلایل فتور و قصور بلا صدق معنی متهم ساخته حسب الحکم از جان ربوده نقشے که در هیچ عصر نشانش نمیدهند

درآن صوبہ نشاندند دران حال بعضی آصفان و جاسوسان بمسامع جاہ وجلال رسانیدند
کہ شمالی دارالسلطنت از ہر گوشہ و ہر بقعہ فتنہ انگیزان و قطاع الطریقان چند او باش
را جمع ساختہ سر نخوت و پندار بر داشتہ پای تردد در تسخیر بلاد پیشین نہادہ اند بلا و سوسہ
بے موجب درایذای خلق اللہ و رعایای ممالک محروسہ کمر سعے بستہ اند چنانکہ شخصے از
ارباب ضلال بنگٹی کوڑہ نامی کوہ کوڑی بندہ را قایم کردہ است بدستور آن متمرد خود را از
اولاد پالیکار مرکیسی وانمودہ کوہ مدگیری را بضبط خود آوردہ کامرانی میکند و دیگر تن گیری
را گرفتہ در مقام استعداد حرب و قتال قدم نہادہ است مقارن اینحال سید محمد خان
آصف جیتیل درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند کہ شخصے اجنبی خود را
یکے از متوسطان بسپا نایک پالیکار ہرپن ہلی مشہور ساختہ وارث راج آن سمت وانمودہ
چہار ہزار پیادہ از قوم پیڈر فراہم ساختہ بہوای سرداری می نازد و ہوچنگی درگ و
قلعچۂ گوٹور من مضاف صوبۂ ہرپن ہلی را استحکام دادہ بخرابی و تاراجی رعایای باج گذار
سرکار خداداد می تازد کہ در بنگلور حسب الحکم بہ قبل رسید چنانچہ راقم سطور مفصل اینہا را در کتاب تذکرۃ الامرا
والحکام در اورنگ مہتم نگاشتہ است غرض باستماع این اخبارات آتش قہر و غضب
سلطانی سر بشعلہ کشیدہ نواب سید صاحب و سید حمید سپہدار را با فوج سنگین بسزای
ارباب ضلال بطرف کوڑی بنڈہ و مدگیری نامزد فرمودند و قمرالدین خان را با فوج گران
بہ تنبیہ شقی ہرپن ہلی دستوری دادند چون خان مذکور از حضور رخصت یافت بر سبیل
یلغار در تاخت و قلعچۂ گوٹور را گرد گرفتہ توپ و تفنگ سنگ تفرقہ در جمعیت سپاہ
کینہ ور انداختہ جبرا و قہرا جملہ کردہ مفتوح ساخت پس در قلعچۂ مذکور ٹھانہ گذاشتہ سمت
ہوچنگی درگ شتافت چون شخص مسطور را با دو ہزار پیڈر با وصف قلت سامان سپاہ

وحرب درکمال هوشیاری وخرم مستعد جنگ کوه را گرد گرفت ودر سواد محاصره مشیر
کوشیدا اهل خلاف نیز تامدت هفت ماه در دفع ورفع سپاه منصوره سعی موفوره
بظهور رسانیدند وجنگ مردانه نمودند روزی خان موصوف برجرات ودلاوری کفار
بهم برآمده سپاه خودرا بتسخیر آن حصار پیش رانده خود هم سوار گردید تا سپاه منصور
ازکثرت وهجوم دشمنان اندیشه ننموده روی توجه بقصد انتقام اشقیا آوردند وبدلیری
وشجاعت تمام به برج وباره برآمده کوس وکرنای نصرت نواختند کفار هم استقبال کرده فدای
وارچنان کوشیدند که خود خان مذکور زخمدار گردید آخر مخذولان تاب صمصام خونآشام
غازیان نصرت فرجام نیاورده آوارهٔ دشت ادبار گردیدند وشقی مخذول یعنی سردار آنها با چهارصد
کفار اسیر شد وشوم شنکر برادرزادهٔ نایک مقتول که آنجا بحمایت مربیّه بعضی تعلقات
هرپن هلی بضبط خود آورده درنارایین کیڑه سکونت داشت باستماع این خبر مضطربانه
باز آنطرف جوشتافت پس خان مشارالیه حسب الحکم منجمله اسیران بعضی هارا بنابر عبرت
دیگران دست وپا شکست وبعضی هارا آلت مردی مع انثیین بریده آزاد کرد وحصار کوه
مزبور وقلعه هرپن هلی وغیره که استظهار بدبختان فتنه زا بود از پا درافکنده مراجعت نمود
وبرجنگ صوبدار آن نواح که درافراط وتفریط لشکرها درچتیل درگ پناه گرفته بود بعد رفع
مناقشه بافوج خود عازم آن حدود شده آنی کندی وکنکگیری را باز بضبط تصرف خود
آورد وهیری نایک پالیکار کنکگیری را قولنامه فرستاده طلبیده وسند بحالی تعلقه معه خلعت
ویک زنجیر فیل داده چنان بتالیف قلوبش پرداخت که نامبرد باطمینان کلی بخدمتش
رسیده خودرا یکی ازبندگان آنحضرت شوکت پناه قرار داده مطیع ومنقاد گشت و
نواب سید صاحب هم باسپهدار موصوف بعرصهٔ سته چهار ماه کوڑی نبڈه ومدگیری

ورتن گیری را از قبضهٔ زنار بندان سنگین دل بعد شکست اصنام و اوثان استقامت و نخوت
استخلاص کرده حوالهٔ سبحهٔ شماران نمودند و گوش بینی بعضے مخذولان بریده معاودت کردند
و سید حمید سپهدار اگرچه بحسن هواخواهی و نیکو خدمتی با ساز نوبت و فیل عماری و خطاب
نواب سرفرازی یافته بایالت صوبهٔ نگرنامزد گشته بود اما ترقی نکرده در اندک مدت بعارضهٔ
جسمانی متوجه دار بقا گردید و همدران سال بعد از انکه زوجهٔ ناموس موجهٔ حضرت فلک مرتبت
بزمان ورود عساکر سته دولتمند از صدمات شلک اتواب علامت بیماری خفقان نمایان
شده تنزل تمام بخاطر قدسیه راه یافته باندک مدت بسیر جنان خرامان گشته بود و در انوقت
محی الدین سلطان پنج شش سال سن شریف داشت صبیهٔ عالیهٔ نواب سید صاحب برحسب
استرضای خاطر ملکهٔ دورانیه اعنی والدهٔ ماجدهٔ حضرت سلطان مقبول و منظور حضور شده
نامزد گردید و در همون سال قمرالدین خان که بامید کتخدا شدن از اختر برج سلطنت و فرمان
روای یعنے خواهر فتح حیدر سلطان اراده مهم جانبازی مینمود هرگاه اینقدر لیاقت
و جوهر حسن عقیدت نداشت آنحضرت ادای مراسم شادی کتخدائیش بصبیهٔ نابطه نمودند
بجمیع وجوه نومید شده در هر امر قصور میکرد بلکه پنهانی با عیان حاسدان دولت خداداد
رجوع و یکدل شده زوال آن دولت از خدا میخواست القصه بعرصهٔ قلیل از دست سپاه
قاهره سرکشان آن نواح زیر گردیدچون بعضے پالیگار یقین دانستند که دشمنی با آنحضرت
فلک مرتبت نمودن خود از پای شقاوت بدام بلا رفتن است تا از کردهای خود پشیمان گشته
دست اعتذار در دامن استغفار زده مطیع و منقاد گردیدند و پالیگار نپکنور بوسیلهٔ سفارش
سپهسالار انگریز یعنے لارڈ ارل کارن والس بجاه در بگذاشت لک روپیه نعل بها سالیانه
سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسوده واز همون سال سلطان مالاشان

خاطر

خاطر اشرف از سیاست وزدوکوب وتغییر وتبدیل اعیان دولت وعمال برداشته
صوابی اندیشیده قرار داد وعهد نمود وآنچنان بود که آصفان از تعلقات وپرگنات
مع عمال واهل دفاتر حساب که همه از اهل اسلام بودند در شهر ذی الحجه حاضر حضور شده بعد
ادای نماز وخطبه عید الضحی همه ها پیش منبر کلام الله بر سر گرفته متعهدی شدند که ما هرگز در کار
سرکار قصور نخواهیم نمود وهیچ تغلب وتصرف در ارسال زر محاصل بظهور نخواهیم رسانید
ورواداری ظلم وبخشش خاطر رعایا وبرایا نخواهیم شد وهمیشه در نماز اوراد وختم درود وترک
مناهی اوقات خود بسر خواهیم برد بعد این عهد هرکس اگر محاسبه دارهم باشد بمعافی
حساب وخلاع بحالی تعلقات پان رخصت می یافت هرگاه آن بیباکان دین بعد قسم
بکلام الله فایز پرگنات خود می شدند پاس عهد از دل خود برطرف ساخته مکروهاتیکه لایق
مذکور نباشد بعمل می آوردند وهرچه از نامعقولات دل شان میخواست هرآینه بظهور
میرسانیدند آه نادان ندانستند که شامت چنین افعال شنیعه خصوصا بعد عهد وپیمان بچه خواری
وبکبت خواهد انجامید معاذ الله عن ذالک چون آنحضرت از زنار داران ودیگر قوم غیر
نفرت تمام داشتند سوای اهل اسلام دیگری را دوست خود تصور نمی فرمودند بجمیع وجوه پرورش
آنها منظور نظر داشتند تا چند کلمه گورا که از نوشت وخواند بهره داشتند منتخب وجمع کرده میرزائے
کچهرے نامیدند وبرهمه دفاتر بهرا رقام جمع وخرچ وبحالی وبرطرفی وغیره از فارسی یک یک را
نامزد می فرمودند وهمون افراد فارسی بنظر انور گذشته مزین بدستخط می شدند ودر همه ممالک محروسه
یک پرگنه را یک آصف ومواضعات محاصل ده هزار هون را یک عامل ویک سرشته دار حساب
ویک امین از اهل اسلام مامور فرمودند اگرچه بطرح شکست قوم زناردار ان انداخته دلیسکهه ودیس پانده
وقانون گورا که این همه بهر حساب زمین واز دیاد زراعت از قوم برهمن بودند واز زمان پیشین مامور

و مقرر بودند یکقلم بیدخل ساختند اما این قوم بخوش آمد گوئی و معامله دانی از عاملان و آصفان درساخته بدون اطلاع حضور چنان دخیل کار و بار می شده بودند که آصفان و عاملان باعتبار آن قوم کار ملک را نی گذاشته خود بلاوسواس بعیش و عشرت خدائی میکردند و شب و روز در رقص و طرب اوقات میگذارانیدند پس زناردار ان بی خلق و خوشامدگو تمام تعلقات را حسب دلخواه از ظلم غارت ساخته نصف وصول باصف و عامل میرسانیدند و نصف در تصرف خود می آوردند اگرچه خارجا این همه اخبار بسمع شریف آنحضرت میرسید اما نظر بعهد آن بدعهدان کرده گران خاطر نبود و بر گناه و حرام خوری ایشان گرفتی نمیکرد و در هر موضع مسجدی بنا ساخته مؤذن و ملا و قاضی در آنجا مقرر کرده در تعلیم و تدریس اسلامیان میکوشیدند و خود بدولت اوقات شریف را در نماز و تلاوت قرآن مجید و درود خوانی مصروف میداشتند شخصی در قصیده مدح آن شاه جمجاه گفته است ؎ ز تیغ ساخت مسخر جهان و اهل جهان * گرفت چرخ و ستاره به سبحه گردانی * اما تارک الصلوة و زانی را برابر دشمن جانی می انگاشتند چون بمحض پاسداری اسلام از مصلحت ملک گیری و ملک داری و باز پرس اعمال عمال دست سیاست برداشتند هریک در مقام خویش بی دهشت گردیدند و خوانین و دولتخواهان قدیم را از پایه اعتبار و اقتدار برانداخته ادنی زاده و کم حوصلگانرا بمراتب و مدارج اعلی رسانیدند و عمده های کار آزموده را که همیشه بکفایت کارهای عمده و مهمات بهیته مامور می شدند بادنی منزلت فایز گردانیدند نظر براکه رای والا اقتضای آن فرمود که هریک از اهل اسلام از خوان نوال و عنایت خود بهره مند و متمتع باشند که ادنی زادگان هم محروم درجه اعلی نشوند ازین سبب خلل و فساد در اساس دولت روز افزون بوقوعی راه یافته یکسر اراکین و خوانین سوء الظن شده باتفاق باعث فتنه و عناد گردیدند و میر مذکور

باصناف نوازشات شاهانه ابواب مکر و غدر بر روی اکابر و اهالی و موالی می کشود تا آنکه زمام اختیار جمیع ممالک و مهام دولت در قبضهٔ اقتدار او در آمد کارش بمرتبهٔ بالا گرفت که غرور در دماغ بی مغزش راه یافته اکثر مهمات ملکی و مالی را از پیش خویش بی رضا و اطلاع آنحضرت به فیصل میرسانید و جمیع مملکت را بجور و ظلم خویش پر فتنه و شور ساخته بنقش عمل غیر معمول بمدعای هوای خود می نشاند عمده را بعملیات غرمیت خوانی و دعوت تسخیرات که هر روز نیم من مرچ سیاه دعوتیان غرمیت خوانده می سوختند چنان مسخر ذات والا نمود که هر چند کلمات شقاوت آیات آن بدذات از زبان امر امسامع آن خسرو گیتی ستان میرسید لاکن آنحضرت در خاطر اشرف جای داده آتش غضب سلطانی بزلال اغماض فرو می نشاندند و در مقام تضیع او در نمی آمد بلکه در ترفع مراتبش میکوشید و ذیل مرحمت و عنایت بر افعال قبایح او می پوشیدند بنابر آن او به سبب عنایات روز افزون شاهانه بر جمیع قلاع و بقاع ممالک محروسه اقتدار و استیلا یافته در مهمات کلی و جزوی هیچ کسی را مدخل نمی داد و فرامین مشتمل بر بعضے تحکمات بی موقع به پرگنات می فرستاد و اخبارات کارخانجات و حالات رعایا و واقعات ممالک محروسه بحضور فیض گنجور نمی رسانید چون این حال بعضے سردار دولتخواه دارا لکین مشاهده نمودند دست و زبان از امر خیر خواهی دولت در کشیده بودند الحاصل سلطان به تعمیر قلعهٔ دار السلطنت همت گماشته طرح تازه انداختند و حصار قدیم را شکسته بطرف جوی کاویری دو حصار پخته سنگین مع خندق عمیق و برج و باره کشیدند و جنوبی چهار پنج حصار مستحکم باندک اندک فاصله بنا فرمودند چنانکه دریا باغ داخل چهارم قلعه گردید و غربی قلعه اگرچه بنای چهار حصار انداختند اما دو حصار مستقیم مرتب شده بود

ذکر معاودت رسولان با شوکت در سنه یکهزار و دویست و هشت ۱۲۰۸ هجری و تقرر کچهریها بحساب اسماء الحسنی و مباهی اندوختن اراکین بالقاب میر میران و احداث فرمودن تخت سلطنت و فایز حضور شدن شهزادهٔ ایران زمین به سبب مخالفت اُمرا و اعیان آن نواح و ظهور مراسم تهنیت شادی کد خدائی و رودادکوالف آنحضرت و واقعاتیکه از ابتدای سنه ۱۲۰۸ هجری لغایت سنه ۱۲۱۲ هجری آنکه

چون یک سال و چند ماه خسرو زادگان والاشان در بندر چینا پٹن سکونت داشته بین الجانبین شرایط موافقت و مخالصت درست ساختند و مبلغ قرارداد عاید نمودند معاودت نمودند شهریار نامدار در ساحت صحرای وسیع و عریض یوسف آباد عرف دیولن هلی که عنان رخش قصد سیر و شکار بدان ناحیه در تافته بودند مجرای رسولان جگربند و اتالیقان هوشمند گرفته بفتح و نصرت امیدوار گردید و غلام علی خان و خطیب را باندیشهٔ خیرگی در نظربندی داشتند و اهل بدرقه جگربندان را بانعام و تشریفات شاهانه نواخته مرخص ساختند و محفل جشن و سور ترتیب داده اشاعت عیش و طرب مهیا تر گردانیدند و هر امیر و سردار دلیر را بعواطف خسروانه سرفراز و بمناصب ارجمند معزز و ممتاز فرمودند نظم

ز انعام شه گشت خرم سپاه	بیفزود شان پایهٔ عز و جاه
ز بار عطا جملگی خم شدند	همه خوش دل و شاد و خرم شدند
و هم دران زمان هر یک از اعیان نامدار	

بالقاب.

بالقاب میرمیران مخاطب گردیدند و کچهریهای کارخانجات خود را تیمنًا بتعداد اسماء الحسنی
که نود و نه اسم اند نامزد فرموده بمستقر سریر سلطنت برگشتند و در هر کچهری که اللهی کچهری
و رحمان کچهری و غفار کچهری و غفور کچهری و عزیز کچهری و امثاله موسوم بود سه چهار
هزار سپاه ظفر پناه را متعلق ساخته و نام جنبش که پیش ازین لشکر سپاه پیاده را
بنام مذکور میخواند از میان برداشته مطلق عسکر نامیدند مخفی نماند که سید غفار
حلال نمک میرمیران اول شده و محمد رضا بن ابراهیم صاحب خال بزرگوار نواب مرحوم
که جد پدری آن شهریار می شد و امین صاحب پسر کلان صاحب موصوف در عهد
نواب مرحوم بخشی سایر سوار سلحدار شده اما بادنی حرکتی یعنی بتلفظ دشنام از دست
سید میران سپاهی در کچهری دار السلطنت بقتل رسیده بود نیز علم میرمیرانی برافراشت
و ببنکی نواب مشهور گردید و وجه تسمیه اش اینکه پیش ازین خسرو نامدار او را با فوجی تنبیه
نایمران باغی نامزد فرموده بودند به دلیری و تهوّر تمام علامت روز تخییر بران بدبختان
نمایان ساخته بجبر و قهر سرداری اکثر ایشان را با دیگر سرکشان گرفته در یک خانه جمع کرد
و بهر عبرت آن خانه را آتش زده سوخت چون بزبان کنهری آتش را بنکی میگویند
او باین اسم معروف گشت و خانجهان خان و پرنیا زنار دار سوای اینها بعضے از تومه
نوایط و مشایخ زادگان که از کسب سپاه گیری و فن سرداری معرا بودند منظور نظر مرحمت
حضرت اسلام پرور گشته میرمیران و صاحب نوبت و نقاره گردیدند و بجمیع میرمیران
طرّه های طلا پر جواهر بدکهای مرصع عنایت و مرحمت گردید همدران آوان آلات
حربے باین اصطلاح که بندوق را تفنگ و توپ را درخش و بان را شهاب نامیده شد
و تخت سلطنت و سریر معدلت و فرمانروائی که بصرف جواهر گران بها بصورت شیر

مرصع کرده اگرچه برحسب آب و در ساعت همایون ترتیب یافته بود اما برای جلوس میمنت مانوس
انتظار ٹیکه برحسب قاعده سلاطین دهلی که از خاندان جسونت راجه اودیپور میگرفتند
و بانی این دستور سلطان جلال الدین اکبر بود آنحضرت نیز والی نواح کچ را بالصرف
لکوکهارز و تحایف و تشریفات و عنایات شاهانه مطیع و منقاد ساخته برزوستان
دخترش راضی کرده بودند می کشیدند با همی حال زمانه که در شکست ارباب هدایت و
حامی خلق الله میکوشد مساعدت نمود و همدران آوان بقول بعضی شهزاده ایران
بسبب مخالفت و مسلط آقا با با خواجه سرا آواره شده بعد دریافت فراوان رنج سفر
فایز حضور سلطان فیض گنجور گشته بود حضرت عالم نواز از و ملاقات کرده در معموره گنجعام
بعزت خسروانه فرود آوردند و سلوک شاهانه و مراعات ملکانه با او مرعی می داشتند
سوای خلاع و فروش و اسباب لازمه و اغذیه و اشربه و جز آن دو هزار روپیه نقد بصرف
شاگرد پیشه اش ماهوار میرسانیدند چون همگی همت قضا نهمت باتفاق وارتباط
سلاطین اهل اسلام مصروف بود بنابرین از روی اخلاص و خلوص نیت ایلچیان را
با تحف بی پایان و فیلان کوه تنان و مکتوب محبت اسلوب بواسطه تمهید مقدمات
امداد و اعانت فراوان امور نجدمت زمان شاه بن تیمور شاه بن احمد شاه دُرّانی
والی کابل که روانه ساختند آن بادشاه والاجاه مدعیات آنحضرت را در حیز قبول
خود آورده فرستادگان را بانواع خلاع فاخره و انعامات متکاثره ممتاز فرمود
چون قواعد محبت مصادقت درمیان آن دو بادشاه عالیجاه بعهود و پیمان استحکام یافت
رسولان باشان با تحایف و هدایای آن نواح و مکتوب در جواب متضمن انتظام یافتن
مهام مصادقت و استحکام مبانی مخالصت معاودت نموده بزرمین بوسی درگاه خلایق

پناه مشرف گردیدند چون چندی بعیش و عشرت منقضی گردید در سنه ۱۲۱۱ یکهزار و دویست و
ده هجری خدیجه زمان نامزده را در سلک ازدواج خود درآوردند و بزم شادی ترتیب
داده اسباب طوی و مجلس جشن سور بیاراستند پس چندروز خوانین و امرا میر
سامانی اسباب طوی نامزد گشته لوازمات فرح و طرب مهیا کرده تمامی سردار و سپاه
را از خوان نوال و احسان آن شاه جوان بخت نوجوان بهره مند میگردانیدند و طعمه
و اغذیه لطیف و خوشگوار کام و زبان وضیع و شریف را متلذذ و شیرین تر مینمودند مطربان
و نغمه سرایان و کلاونتان جادو نظر را بنوازشات و انعامات شاهانه از آز و نیاز
مستغنی ساختند پس آنحضرت با مرحمت بعین اخلاص با جمیع امرا و سپاه بر یک شیلان
شیر برنج خاصه تناول فرموده بزبان مبارک ارشاد نمودند که ما همه برادران دینی هستیم
لازم که پاس قومیت و دینداری ملحوظ نظر داشته کینه را از دل ها برآورده یکدل باید شد
و لله فی الله کمر جهاد بعزم استحصال شهادت برمیان همت چست باید بست بعد این
ارشادات خلعتهای سرخ رنگین با مرا و سرداران از دست باجود خود عنایت ساخته
فرمودند این خلاع سرخ را لباس شهادت تصور نمایید آه با این تسلی و آئین دینداری
و نوازشات عالی سنگدلان عاقبت خراب آخر الامر طریق سعادت و فدویت
نه پیمودند پس در سال دیگر یعنی یک هزار و دو صد و یازده هجری ای والاچنان اقتضا
فرمود که محافل فردوس مشاکل شادیهای کتخدائی شاهزادگان ذوی الاقتدار بیاراید
پس حکم جهان مطاع بسر انجام این امور شرف نفاذ یافت تا میر سامان سعادت نشان
حسب الفرمان والاشان محی الدین سلطان را با صبیه محمد علی عرف حجو میان شرف
ازدواج دادند و از مهر سپهر عصمت و اجلال یعنی همشیره کلانش خلف میان موصوف را شرف

مواصلت نجشیدند غرض هر همه را از خاندان عمده پرده نشینان عفت و عصمت را بهمرسانیده
به آئین شاهی و مراسم خسروی پیوند معنوی بخشیده بر تخت مناکحت و معاشرت جلوه گر
ساختند و در سال یکهزار و دو صد و دوازده هجری خاتون خاصهٔ سرادقات حشمت و
اجلال پسر زائیده بعد چند ماه بعارضهٔ مهلک متوجه دار بقا گردید و آن پسر نیک اختر
هم که بخداداد سلطان نامزد شده بود عنقریب شیر حیات نعیم نوشید همدران سال شهزادهٔ
ایران برحسب استدعای امرای پای تخت خود از حضور مرخص گردید چون او بخدمت آن
شهریار نهایت محبت و اخلاص داشت او را بانواع تشریفات و نقد و جنس بسیار وداع
کرده فرمودند میخواهیم که بعد بند و بست ملک و دولت دار السلطنت ایران ما و شما بازمان شاه
اتفاق کرده تنظیم و تنسیق هندوستان کنیم شیم او هم قرار این معنی نموده بود و همدران سال
آن نطفهٔ شیطان اعنی صاحب دیوان المخاطب بمیر آصف شرارت و بیوفائی
و بدخواهی قوم مهدوی که آنها را دایره والا گویند اگرچه آنها حسب ظاهر راست بازو
حلال نمک بودند اما صاحب دیوان مذکور از آن قوم اندیشه تمام داشت و پیش ازین
اکثر جنگها از ایشان بظهور آمده بود معروض داشته مزاج وهاج را بنوعی برشورانید که
آنحضرت از آن قوم وسوسهٔ بغاوت پیدا کرده جملگی را بازن و بچه از قلمرو خود اخراج
فرمودند سپس مقتضای عقل دوربین و فطرت وقت گزین از همه سپاه خود شیوخ
سادات ساکنان سریرنگ پٹن و کولار و بهکوٹه و دیون بلی و صوبه سرا
و بالاپور کلان و اهل تجاور ده هزار مرد منتخب بلفظ این عبارت که در زمره
غم نباشد باشد تشریح آنکه اشاره و مقصد از حرف عین مردم غیر ملک و از میم
مغل و مرهٹه و از نون نایطه و از ب برهمن و از الف افغان و از شین

شیعه واز دال اهل دایره یعنی مهدوی که اینها داخل زمره نشوند منتخب کرده باسم
زمره خاص نامزد فرمود پس اهل زمره آنقدر منظور نظر گشته معتمد علیه شدند که در آخر عهد
سلطنت بر تمامی کارخانجات دولت خداداد استیلا یافته دخیل کاروبار ورتق وفتق
مهام عمده گردیدند از انجمله میرندیم نامی ناتجربه کار بقلعداری دارالسلطنت امتیاز یافت
اگرچه آنحضرت اعتبار تمام بران اهل گمراه داشتند اما آن بی دولتان در ظاهر مطیع
ومنقاد امر آنحضرت بودند در باطن تا بعد از مرضی صاحب دیوان گشتند تا آن بدبخت
فکر معقول در تاراجی دولت وسلطنت مخدومه خویش کرده اول در شکست لشکر
وخوانین وامراء معتبر بسبب کمی مواجب مشاهره وکساد منزلت همت برگماشت
سپس بلسانی وتلبیسی وبایمان غلیظ وشدید که عیاذا بالله کلمه از زبانش سوای قسم
کلام الله سر نمیزد خاطر اشرف را از خود جمع کرده تمامی حضوریان را بطرف خود کشید حتی
که عرض بیگی حضور و بعضی ندیم الیوم الطبع وایسولان دچاوشان وخادمان جاسوسان
جز صوابدید واسترضای خاطرش جرات پرداز عرض حضور نمی شدند وعرایض ملکی ومالی که
از ممالک محروسه میرسیدند بی اطلاع حضور از دست خود چاک کرده مطالعه میکرد
ومضمون خاطرخواه خود دران مندرج ساخته سپس بحضور منیرش بلکه خاک آن خطه
جز هوای زبانش نمی پریدو باد جز صدای خواهشش نمی وزید سبحان الله میر آصف
ثانی میران حسین ادباش منش زانی که جز طریق پوچ نمی پیمود تا آنکه در تعلقات مواضعات
پالکی سواری خود را بردوش لولیان دیوشمایل برداشته در صحن کچهری میگردید بعضی
اوقات همه لولیان تلنگه را بی جدار وقباچه جمع کرده خود هم دران مجمع بحیائی
میخرامید پس پیداست از کسی که چنین خیال فسق وفجور در دل خود داشته باشد

انتظام مهام سلطنت معدوم و میر آصف ثالث شیر خان چولوری که بضرب المثل گاؤ
جنت بود غرض از دست نادانی و حماقت چنین بیحوصله کان کارخانجات ملک و دولت
چنان ابتر و برهم شدند که در مبلغ تحصیل ممالک محروسه هشتم حصه آنهم تمام و کمال بخزانه
عامره نمی رسید و حکم ناهموار فرامین حضور جز دار السلطنت دیگر جا فایز نمیگردید و این خسرو
رحمت آثار همت در پرورش دینداران گماشته بودند و زر یکه بخرچ آنها میرسید
غنیمت میشمردند همدران سال دهوندوجی واگیه مرد با توفیق را که راقم سطور مجمل
کیفیتش بیشتر در اورنگ چهارم و دوازدهم کتاب تذکرة البلاد و الحکام چیزی مندرج
ساخته بود و بعد آن علیحده در اورنگ چهاردهم[۱۴] مفصل مذکور کرده است آنحضرت
پریلغ طمانیت تبلیغ فرستاده بارتقای جاه امیدوار ساخته طلبداشتند چون آن مرد
فرمان طلب آنحضرت را ذریعه دین و دنیا و ترقی جاه و نعم خود انگاشته با جمعیت خاطر و
چند رفیق و متعلقان خود فایز حضور گردید صاحب دیوان شیطان سیرت خلیشی پیدا
کرده در پی شکست او افتاد آخر در خلوت بدلائل نامطبوع ترغیب گرفتاریش نموده
مزاج وهاج را برآن آورد که او را بهانه مجرا یافته فرموده برڈیوڑهی گرفتار مغول و محبوس و
مختون و مشرف باشرف اسلام و رفقایش را داخل عسکر ظفر پیکر ساختند با این نظر
پرورش آنحضرت برآن سعادتمند بیشتر بوده فلم سلطانی که سته روپیه میشود یومیه
مقرر کرده استادی را بهر تعلیم آئین دین اسلام مامور فرموده بودند اگرچه بعد چندی کچهری
بنامش تقرر کرده بخلاصی او فرمان دادند اما دیوان عقرب صفت نیش زنی کرده عرض
نمود که قبله عالمیان برابر او شوخ و بیباک و شجیع دیگری را تجویز کرده هم پله اش باید
گذاشت تا او را رهائی باید بخشید زیکو هویداست چونکه او بی مقدور بود بطور قطاع الطریق

باچند

باچندا و باش بے پایه سرکوب سپاه حیدرآباد و اهل پونا و فدائیان حضور والا بوده سمیر
میبرد در نیصورت او را سردار مطلق العنان ساختن از مصالحه مملکت بعید است تحمل
و یکن که فتنه و حادثه روی دهد که بعد ازان دست تدارک بدامن تلافی آن نرسد هرگاه
رای آن بے رای درخیز قبول آمده آن فدوی دولتخواه همچنان محبوس ماند و اول
شیخ احمد موسوم گشته سپس برحسب آرزوی او ملک جهان خان خطاب یافته بود
قصه کوتاه دیوان بے ایمان چون دست تسلط خویش را قوی دید دولتخواهان قدیم
از پای اعتبار برافتادند در هر امر به هوای مدعای خود عمل مینمود همدران آوان غازی
خان را که رکن رکین دولت خداداد توان گفت بے سابقه جرم متهم بسازش مشیر الملک
دیوان حیدرآباد کرده حسب الحکم محبوس ساخت همدران سال که عهد اخیر سلطنت رسیده
بود بصلاح آنحضرت باغوای بدخواهان مغالطه عظیم خورده چه بعضے اجهل منشل زکلام مجید
حرفهای رسم الخط عثمانی رضی الله عنه وارضاه که درخواندن نمی آید و هیچ یک از
سلاطین عرب و عجم درین امر جرات پرداز نه گشته و کسی عالم و فاضل و محدث تجویز
این معنے نکرده بود موضوح نمودند ٭

ذکر لشکر کشی جنرل هارس سپه سالار انگریز حسب الحکم لارد مارلنکٹن
صاحب بهادر بتجویز ابو القاسم خان شستری و مشیر الملک دیوان
حیدرآباد بسر رنگ پٹن و واقعه شدن جنگهای فیما بین سلطانیان
و جنرل مذکور و نزول دولت سلطنتش که در سنه ۱۲۱۳ یک هزار و دو صد
و سیزده هجری واقعه شده آنکه

چون سلطان والاشان در مقدمات بلا اندیشه سرعت مینمودند و عرض کسی هوا خواه پسند خاطر اشرف نمی شد چنانچه دران سال وکلارا با تحایف و هدایای بیشمار بامر وکالت مامور ساخته یکی را با مکتوب محبت اسلوب بهر استحکام سررشته اتحاد و مودت بخدمت زمان شاه والی کابل روانه فرمودند و دیگری را بنابر آوردن ٹیکه بطرف راجه نواح کچ مرخص ساختند و شخصے را با تحایف بے پایان و تشریفات گران بطرف سلطان روم رخصت نمودند و همدرین اوقات از مورس بندر چندنفر فراسیس بسرداری موسی سپیو نام فایز حضور شدند چون انگریز و فراسیس که مذهب عیسی علیه السلام دارند از چندگاه باهم انجیل عداوت تلاوت میکردند و باحیای موته فتنه و فساد با یکدیگر اعجاز مسیحائی بکار می بردند انگریزان بندر مدراس از استماع رسیدن فراسیس بدارالسلطنت پٹن و فرستادن آنحضرت وکلارا باطراف مذکوره نعل در آتش گشته متوهم شدند مبادا که بحمایت غریب فراسیس سپاه سلطانی به تخریب بلاد کرناٹک و حیدرآباد متوجه شوند با مخلصان خود مشورت کرده در استیصال دولت خداداد حیله انگیختند و ورود فراسیسان را سند تسلط خود کرده بتجویز مشیر الملک و میر عالم مفصل این اخبار به لارڈ مارلنگٹن صاحب بهادر که در کلکته بود نوشتند لارڈ موصوف که جویای وقت چنین فتوحات بود و بر بے بندوبست کارخانجات آن دولت وقوفی تمام داشت بسرعت سریعه بچهار هزار سپاهی سوار جهاز گردیده به شش شعبان المعظم سنه ۱۲۱۳ یکهزار و دو صد و سیزده هجری فایز مدراس گشته لشکر را جمع کرده بسرخیلی جنرل هارس بقصد تسخیر بلاد سرینگ پٹن پیشتر گوچانید و از حیدرآباد کرنل ابٹ و کرنل ڈالریمپل بچهار هزار سپاه بندری که مشیر الملک اعظم الامرای بهر شکست جمعیت موسی پیرون فراسیس قایم مقام موسی رمو رفیق ناظم حیدرآباد طلبداشته بود مع دو هزار مردم بنگاله

که از سابق در سواد حسین ساگر اقامت داشتند حسب التاکید سرخیل لشکر با سامان جنگ
برخاسته روی بسوی مدراس آوردند و میر عالم با هشت هزار سوار و روشن ای با شش
هزار جوان تربیت کرده موسی رمو متوفی از راه پانگل گهاٹ بدویل عبور کرده از نیکٹ
گیری گذشته در سواد گوڈیاتم بلشکر انگریز در پیوستند چون عساکر با ساز و سامان جنگی
روی باجتماع آوردند لارڈ بهادر موصوف دو سه مکتوب متضمن سپردن فرانسیسان
نوواره را بدست خود و داشتن وکلای خود در دار السلطنت پٹن و گذاشتن قلاع ساحل
دریا یعنے کوریال بندر و منگلور وغیره بطور استجارت که محل عبور جهازات است
بنزد سرداران انگریز ترقیم و تبلیغ ساخت چونکه از آنحضرت جوابی بروفق مراد و صلاح خود
نیافت فرمان داد پس جنرل مذکور حسب الحکم لارڈ معز الیه با جنرل فلای سپه دار
سوار و جنرل پرچیس سپه دار اهل فرنگ به دویم شهر رمضان المبارک ۱۱۹۱ هجری پیشتر
نهضت کرده بطی منازل و مراحل از راه انبور گده و تر پاتور گذشته بنواح رای کوته رسیده
دران زمان للہ بعضے اهل کار سلطانی عبارت آراسته بحضور سلطان عرض کردند که
فوجی انگریز با چند بانکه و لقه های حیدر آباد بنا بر جان نثاری میرسند زیاده از چهار
پنج هزار نیستند مگر سردار پونا با ایشان اتفاق نکرده است آنحضرت باستماع این خبر برنیا
میر میران را با فوج گران و بادیگر میر میران بگوشمال و دفع اهل جرات نامزد فرموده خود با جمیع
امرا و سپاه رزم آرا فرمان دادند و میر میران مذکور از حضور رخصت شده روی بسوی لشکر انگریز آورد
و سوارانش منتشر شده بدو کروهی غربی رای کوته به پناه جنگل در آمختند و رسالهای سوار انگریز
نیز بعزم ستیز و آویز پیش آهنگ گشته صف آرا گردیدند و سلطانیان گرد پیش آنجماعت
حلقه زده با مر قزاقی همت گماشتند و جنرل موصوف چهار روز سواد کله منکل را منحیم

عساکر خود ساخته تاریخ دویم شهر شوال المکرم پیشتر کوچیده چون سوادانی کل رامرکز زنرل اعلام وخیام کرد قزاقان جرات کرده بر پیش منقلای انگریزی اسپان انگیخته جوقی را تر تیغ کشیدند و درعوض تحسین و آفرین و انعام از میر میران برگشته خود نفرنها و دشنام یافتند هرکدام دانست که معامله برگشته است و عزم سرداران بزرم نیست بعد ازان دست دلیری و جرات از جنگ باز کشیده مانند اهل بدر قوه پس و پیش لشکر غنیم راهی می شدند چون تمامی سپاه وحشم زیر ظل رایات جاه وجلال جمع گردید و بر یلغار سپاه خصم واقف گشت از مستقر سریر سلطنت باحشمت و شوکت حرکت کرده در ساحت چن پٹن که معاندان نمکخوار آمد سپاه خصم را ازهمون راه نشان داده بودند خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانیدند جنرل موصوف براین معنے اطلاع یافته فورًا ازآن صوب و تافت و برحسب ایمای مطیعان خود بخانخان ہلی شتافت چون این خبر معروض حضور گردید برجوانیں غضب آلود شده بر سبیل یلغار متوجه آنطرف گشت و درمیدان گلشن آباد عرف مڑولی سراه سروخرامان باغستان تهور گرفت مستعد رزم و پیکار بودند که سپاه انگریزی پیش آهنگ شده صف آرای جدال و قتال گشتند نظم

روارو برآمد زراه نبرد ۔۔۔ هژاهژ درآمد به مردان مرد
غبار زمین برهوا راه بست ۔۔۔ عنان سلامت برون شد زدست
جگرتاب شد نعرهای بلند ۔۔۔ گلوگیر شد حلقهای کمند
چوازهردو سو لشکر آراستند ۔۔۔ یلان سو بسو مردمی خواستند
سیاست درآمد به گردن زنی ۔۔۔ زچشم جهان دور شد روشنی
زبس خون که گرد آمد اندر مغاک ۔۔۔ چوگوگرد سرخ آتشین گشت خاک

دو لشکر چو مور و ملخ تاختند | نبردی جهان در جهان ساختند
دران گلشن آباد ناورد گاه | گل و مل بهم برزد از کلاه
نسیم گذشتن وزیدن گرفت | شقایق ز سرها دمیدن گرفت
لب زخم خندان بداغ جگر | شفق گون زمین گشت از خون تر

از صورت آویزش آن روز معنے اتمام مناقشه و ختم مجادله پیدا بود که فدائیان سلطان جرا نهای شجیعانه بعمل آورده با آتش بازان خصم همدست و هم باز و شده شور قیامت ریختند بعضے سردار دلاور که شیران پیشه حلال نمک بودند با سپاه خود در برابر ایشان آمده حمله کوه شکوه خصم را تاب آورده بضرب تفنگ آتش رنگ و تیغ بیدریغ جمعے کثیر را بعدم فرستاده سلک جمعیت ایشان را چون بنات النعش متفرق و پریشان ساختند و بهادران انگریزی نیز پای ثبات فشرده فدائی وار بسپاه اسلام رده چنان شلکها ریختند که سینه های معاندان چون پنجره مشبک گردیدند در آن حال قمر الدین خان مفتری چونکه حکم انگیختن اسپان بر لشکر خصام یافت قصور تمام کرد چه یکبار اسپان جهانده چون کورتے تمیز بر جماعت دلیران خود افتاده زیر و زبر نمود از انجا که اقبال و نیک اختری از سلطانیان روتافته آثار تباهی و بے دولتی هر روز در تزاید بود و هر گاه بالعکس خواهش خاطر اشرف بظهور مے آمد چند سپاه منصور بیدریغ و مفت جانها بغارت داده بے تکتک پا از ان معرکه گاه بدر رفتند پس سپاه انگریز فتحیاب قرین مسرت گشتند در آن اثنا بحضور خبر رسید که از طرف بمبئی لشکر انگریز با نوع سامان رسد غلات بسرکردگی جنرل اسٹوٹ از راه کوڑک رهت بصوب دار السلطنت مے آید تا آنحضرت چند میر میران را با سپاه جرار بر سر لشکر جنرل هارس گذاشته خود

باتمامی حشم متوجه دفع شورش آن لشکر شده ره گرای کوژک گردیدند در یک روز و دو شب بر سرش رسیده فرمان محاربه در دادند سیّد غفار دولتخواه که در شجاعت و تجربه کاری جنگ یکتائی داشت از یک طرف حمله کرده با فوج غنیم در آویخت و از دیگر جانب حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان شور بلا برانجماعه ریخته آتش کارزار را سر بفلک اثیر رسانید و دیگر میر میران ها در امر گوی ربانیدگان میدان گوله بازی کوشش های سترگ نموده بضرب تفنگ و شمشیر اهل خصم را چنان منهزم گردانیدند که آنها بمقتضای وقت تاب حمله شیران خون خوار نیاورده دست از بعضے اموال و اسباب خود برداشته بجنگل خزیدند و سر راه جنگل گرفته آسودند سپاه منصوره اطراف هجوم کرده بدفع آنجماعه تردد میکردند دران اثنا محمد رضا میر میران از حضور بانواع الحاح و مبالغه فرمان پیش آهنگی حاصل ساخته با سپاه خود چون هژبر ژیان متوجه ناورد گاه گشته دست و بازوی شجاعت برکشاد و چنان تلاش شکست بلشکر غنیم از حد گذرانید که جمله سپاه خصم پایمال حوادث شدن نزدیک رسیده بود چون کمندار ان قضا و قدر در پے شکست اهل اسلام کمر سعے بسته بودند از قضا تیر تفنگے از طرف خصمان بر سر میر میران موصوف رسیده جیب وجودش را از نقد جان خالی ساخت سپاه منصوره لاش او را برداشته حاضر حضور ساختند سلطان جهان گیر لاش شهید را روانه دار السّلطنت فرموده خود بدولت بجهت دفع آن لشکر همت گماشته بودند دران اثنا جواسیس خبر رسانیدند که لشکر آنطرف از مقابله روی تافته از راه جنگل بطرف کلیکوٹ کوچید پس آنحضرت بدار السّلطنت معاودت فرموده بودند که جنرل هارس از راه هوسلی عبور کرده از سلطان پٹیه گذشته غربی قلعه فرود آمد روز دیگر رسالهای انگریزی حمله کرده چند جاهای قلب را در ظاهر قلعه سلطانیان

قایم

قایم کرده بودند بعد جنگ و تردد نمایان تلف اکثر مردمان گرفتند از قضا همون روز
حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان که مرد شجیع و دولتخواه آنحضرت بود
جان بازی نموده بشجاعت تمام خود را در صف سپاه خصم زده شربت شهادت چشید
پس سپاه انگریز حسب التاکید سپهدار خود اسباب مورچال دباغات آن نواح
بهم سانیده مورچه غربی قلعه بر کنار جوی دیگری بر طرف بایب احداث کرده شکست
و ریخت حصار سعی میکردند و به توپ گزنل بازار آتش افروزی گرم داشتند

ذکر یورش سپاه انگریزی بر قلعه دار السلطنت پٹن و پشت دادن محصوران و شهادت سلطان دین پرور و احوال شاهزادگان و تاراجی کارخانجات سرکار خداداد و جلوس شخصے از اولاد راجهای میسور بر مسند ریاست میسور مع دیگر کوائف روداد سنه الیه آنکه

آه خامه سوانح نگار حاکم تاریخ گو از تفصیل کماهی احوال ملک رانی و سپه پروری
نواب مرحوم و سلطان مجمع الفضایل و العلوم انفراغی یافته ضرور تا بر صفحه الحال
شرح نزول دولت خداداد با سینه چاکی سرنگون و گریان میگذرد آن چنان است
هرگاه که سلطان والاشان از تبری کارخانجات دولت خود بدین منوال که ذکر یافت
مشاهده فرمود و فتنه را از پیرامون حصار دار السلطنت ناگاه حادث دید حمیت
شاهانه اقتضا بآن نه نمود که دار السلطنت را گذاشته دیگر جا نهضت فرماید یا طریق
مصالحت پیماید بجمیع امور راضی بقضای ایزدی بوده برج و بارهٔ حصارهای دار السلطنت
را حوالهٔ اهل زمره کرده متوجه رزم گردیدند قمر الدین خان فرصت جوا با لشکر گران

بمدافع رسد آوران لشکر انگریز و فوج کومکش نامزد فرمودند و فتح حیدر را بتمامی عسکر و سلحدار
با پرنیا زاردار وغیره میر میران از خود جدا کرده در میدان کرکیٹ فرود آورانیده بودند
اگرچه اطراف لشکر انگریز گاه گاه سوار نصرت شعار میخرامیدند اما حکم محاربه از سرداران
خود نیافته دست حسرت می مالیدند فی الجمله لشکر بمبئی هم رسیده سواد بهادر پوره را
مخیم عسکر خود ساخت و بارها هر چند سپاه سلطانی که جزا فروختن آتش کارزار کاری نداشتند
مسلح گشته بر محاصران قوی بازو خود را بسان پروانه که بر شمع می ریزد بدلسوزی میریختند
و بجهت انطفای شعله فتنه و فساد و سعی مردانه بظهور میرسانیدند اما زمانه دل از تائید
سلطانیان برداشته بود و مشیت ایزدی کوس بی ظفری بر قفای شان می نواخت
کاری بر وفق مراد شان میسر نمی گردید هر گاه مهتاب باغ که سید غفار حلال نمک چون
آفتاب نگهبان آنجا بود بچند حملات و تلف هزارها مردم بمخالفان نداده پای ثبات
بسان قطب مستحکم داشت آخر بدانستران حضوری تجویز ها کرده آن بهرام سپهر دولتخواهی را
از آنجا برآوردند و دیگری را از حل سیرت در آنجا گذاشتند باندک سعی مسخر سپاه انگریز گردید
بتوپ و تفنگ استحکام دادند و از آنجا سپه ها پیش راندند تو گوئی که همان شب چراغ
نصرت قلعه و سلطانیان گل گردید دران حین سلطان رحمت ترجمان موسی سپیو
فراسیس را بحضور یاد فرموده ارشاد ساختند که الحال چه مصلحت می بینی او عرض نمود
که صواب دید فدوی آنست که آنحضرت خود بدولت با جمیع سوار و عسکر و خزانه و توپخانه
و زنانه از قلعه بیرون شتابند و سپاه ظفر پناه را بدفع اهل غنیم نامزد کرده متوجه صوبه
سرا و چیتل درگ شوید یا فدوی را مع دیگر فراسیسان به انگریزان بسپارید تا پرخاش
از میان برخیزد یا حراست حصار شکسته قلعه بید خل کارکنان شاهی به فدوی

و موسی لالی حواله شود سلطان در جواب عرض سپردن او را بانگریزان ارشاد فرمودند
اگر برای شما که غریب الدیار هستید تمامی سلطنت ما تلف و تاراج شود راضی هستیم
هرگز شما را بدست دشمنان نخواهیم سپرد چون او رخصت شده بجای خود رفت آنحضرت
در باب گذاشتن قلعه بحر استش از دیوان خود مشورت نمودند او حسب خاطرخواه خود
چنان بیان نمود که برای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم از کسی وفا نکرد حضرت
یقین تصور سازید هرگاه قلعه حواله او گردد همون زمان مسخر انگریزان خواهد شد زیرا که هردو
بپاس قومیت یک دل و یک زبان هستند چون آن بدبخت بچنین کلمات قصور
آنحضرت را از راه ثواب باز داشت و آثار انکسار و شکستگی بر ناصیه حال حصار ظاهر
گردید آنحضرت صلاح در آن دیدند که همه اسباب توشکخانه و خزانه و زنانه و با جمیع اثاثه
و دیگر کارخانجات روانه چیتل درگ نمایند چون متکفلان این امور حسب الحکم اسباب
جزو کل کارخانجات آن دولت بر فیلان و شتران و بهل و پالکیها برداشتند و آنحضرت
با امرا در رینباب کنکاش فرمودند تا بدر الزمان خان نایطه بلا تامل بحضور عرض کرد که قبله عالم
بحجره تشریف فرمای حضور روانه شدن اهل حرم و محترمه و خزانه و شهزادگان و غیره
فدائیان همت خواهند باخت و شیرازه جمعیت دارالسلطنت از هم گسیخته خواهد شد
هرگز این عمل شایان همت قضا نهمت نیست پس آنحضرت بطرف آسمان نگاه کرده
آهی سرد برکشیدند و فرمودند بر هرچه رضای اوست راضی هستیم تا بالفسخ عزم خود پرداختند
اما بارهای بسته همچنان در توشکخانه گذاشتند و غازیخان محبوس بمدران روز به تجویز
بدخواهان دولت از دست یلان کشته شد حاصل کلام چون دیوار قلعه شکست و رخنه
گردید این خبر هم به سمع مبارک رسیده بود چون در آخر ماه ذیقعده یعنی بیست و هفتم ماه مذکور

از غیب بر قصور و فتور بعضے حرام خواران دولت و اقف گشتند صبحی فردای آن روز بر کاغذے
چند اسم از خط خاص نوشتند و حکم قتل آنہا نیز مندرج ساختہ بپیدہ بدست نواب میر معین الدین
دادند و فرمودند کہ این شب بر این نوشتہ عمل نمایند تا ضبط دولت شود نواب
غافل از شعبدہ بازی فلک ناساز سر دربار کاغذ مذکور وا کردہ مطالعہ می نمود و در اثنای
مطالعہ فراشی کہ حاضر بود واز نوشت و خواند بہرہ داشت بر آن کاغذ گوشۂ چشم منحوس
انداختہ دید کہ اول نام کاذب یعنے میر آصف معلوم دران بود پس آن بدبخت بسینہ نامہ
این خبر باو رسانید و گفت این شب بر شما شب گور خواہد شد او بمجرد استماع این معنی
بجای خود خبردار شدہ وقت نصف النہار محافظان برج و بارہ طرف قلعہ شکستہ را
بہانہ تقسیم ماہیانہ طلبداشتہ نزد مسجد علی جمع کردہ منتظر فرصت بود خسر و سلیمان شوکت
آنروز کہ بیست و ہشتم شہر مذکور تحت الشعاع بود سوار شدہ دیوار شکستہ قلعہ را مشاہدہ
کردہ بیلداران را بمرمت آن حصار نامزد ساختند و سایبان زرنگار برای تشریف
داشتن خود بر فصیل برافراشتہ معاودت بہمایون محل فرمودند چون اہل تقویم از روے
حساب انجم و گردش فلک خانہ خراب مردم آن روز را بنام نامی از روز بد گرفتہ باتفاق
عرض کردند کہ دو پہر ہفت گھڑی امروز بر ذات حضرت گران ترست و گرد قلعہ ہم غبار
نحوست نشستہ صواب آنست کہ حضرت تا شام در لشکر تشریف دارید و صدقہ در
راہ خدا بدہند اگرچہ قول منجمان پسند رای والا نیامد اما بہ تہیۂ سامان صدقہ کہ رد بلاے
ارضی و سماوی میتواند شد فرمان دادہ بخرام شتافتند بعد غسل بیرون تشریف آوردہ
یک زنجیر فیل با جُل سیاہ و چند در و گوہر معہ نقرہ و طلا در چہار گوشۂ جل بستہ بہ برہمنے
بخشیدند و چند مرد و زن غربا و محتاج را جمع کردہ روپیہ ہا مع پارچہ تقسیم کردہ و شیلان

خاص

خاص طلبیدند اگرچه یک لقمه بعد بر چیدن الوان نعمت اطعمهٔ اخیر برداشته تناول
فرمودند و دیگر لقمه تا بدهان مبارک رسید اما قسمت نبود که ناگاه فغان و اویلا و غوغای
شهریان بسمع شریف رسید تا لقمه که برداشته بودند انداخته از حاضران استفسار فرمودند
که چیست عرض کردند که سپید غفار دولتخواه از گولهٔ توپ مورچال جان نثار گردید و
دلکمندران مرحله یورش آوردند پس دست از طعام شسته فرمودند که ما هم عنقریب
میرویم فوراً بر اسپ ماده سوار شده با چند پیادگان از راه دریچه جوی که بزبان کنهرے
ہلی ڈڈی نام دارد بطرف علم تبیری غربی متوجه دفع خصمان گردیدند و نمک حرامان
قابو جو بمجرد شهید شدن سید برحق از قلعه با شاره پرانیدن رومالهای سفید سپاه
انگریز را که در جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کرده بوقت دوپهر و سه گهڑی روز طلبیدند
سپاه فرنگ و دیگر پلٹن ها از راه شکست حصار پیش از آنکه سپاه منصوره به برج و بارهای
آنطرف حصار مجتمع شوند صعود کرده باندک سعی قلعه تسخیر نمودند اهل حصار اگرچه در مقام
دفع آنها بزودی در آمدند و به تیغ و تیر راه عبور شان گرفتند اما از هر جانب فتنه
برخاسته شد که تدارک آن بسهولت میسر نگردید تا جمله سراندار شده ناموس ما را با
مال و منال و احمال و اثقال خود به سپاه خصم ارزانی داشته خاک مذلت بر بیحیائی
خود ها بیختند بمقارن این حال آن بدبخت مفتری هرکاره سواری خاص بطرف علم
تبیری رونق افزا گشت خود از عقب رسیده دریچهٔ مذکور را بند کرده راه سلامت بسلطان
دین پرور مسدود ساخت و خود به بهانه آوردن کومک اسپ سواره بیرون در تاخت
و تا سیوم دروازهٔ کنجعام رسیده بدربانان گفت که بعد رفتن من زود در را بند سازید
دران حال شخصے پیش آمده زبان لعن و طعن برکشاد و گفت ای ملعون بادشاه دین پناه

دین پناه را بمخالفان سپرده جان خود سلامت میبری من سر ایش بکنار تو می نهم پس
بیک ضرب شمشیر او را از اسپ بر زمین پاداش در انداخت و دیگران هجوم کرده او را
بخاک برابر ساختند و تن ناپاکش را در بول و براز کشیدند و نواب میر معین الدین خمی
و سید اشرف میر میران بکنار خندق آنطرف جام شهادت نوشیدند و شیر خان
میر آصف چنان گم گردید که باز نشانش پیدا نشد چون سلطان جهان پناه نیکو مشاهده
کردند که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صریح حرام خوری کردند بر در آن
دریچه رسیده هر چند در باب افتتاح آن در به دربانان امر فرمودند اما کسی متوجه
حال سلطان با جاه و جلال نگشت علاوه بر انیکه میز بدیم قلعدار خود با چند پیادگان
بر سقف آن دریچه ایستاده بود پاس نمک گذاشته پا در جاده گمراهی سپرد قصه کوتاه
چون حمله آوران شلک زنان از عقب متصل رسیدند آنحضرت بشجاعت تمام بر آنجماعه
حمله شیرانه کرده اگرچه جای تنگ بود با این از تفنگ و شمشیر دو سه کس را از جان ربوده
بر روی مبارک خود زخمهای کاری برداشته جام شهادت نوش فرمودند انا لله
و انا الیه راجعون پس خرابی حال اسلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان را نا گفته
به و فرا سیس دست افسوس مالیده بر آستان ماتم نشان جمع گردیدند و بر حمله آوران
دو سه شلک پرانیده دست از جنگ برکشیدند پس مجموع خزاین و اموال و اثاثه شوکت
و دولت خداداد که خارج از حیطه حد و شمار بود دستخوش تاراج انگریزان گردید و سپاهیانش
که از دستبرد کمی سامان آذوقه و گرانی غله که به دو روپیه یک آنار بر نج آنهم در لشکر مغول
بعضے وقت بهم میرسید و یکران گوشت گوسفند سه روپیه قیمت داشت و یک شتاره
بیچ کاه به دو روپیه می ارزید جان بلب رسیده بودند یکبارگی شهزادگان با جمیع انساب

ومحل زنانه و کریم صاحب برادر خورد حضرت شهید اکبر ناچار اسیر و دستگیر گشتند و فتح حیدر سلطان میر لشکر که با تمامی سپاه و فیلخانه و پاگاه و اسباب سلطنت و جاه بر سواد کری کته نزول اعلام و اخیام ساخته بود با استماع این واقعه جان کاه از انجا کوچیده بطرف چن راپتن شتافت سرداران انگریز بعد دریافت تحسبس بسیار نعش مبارک مظلوم را برداشتند و در پالکی انداخته شب در توشکخانه داشتند صبحی بیست و نهم شهر ذیقعده سنه یک هزار و دو صد و سیزده هجری بتمامی فرزندان و خدمتگاران و ندماء دیار آخرین نموده بعد ثبوت و تیقن که سلطان دین پرور همون است اجازت مدفون دادند تا در لعل باغ اندرون مضجعه منوره نواب مرحوم یعنے بردست راست بمهد زمین آرمیدند از کشمکش حرام خواران وارستند آه انیقدر مواد شان و تزک خیل و حشم بیک گردش چرخ حیله ساز کسے ندانست که چه شد آری دنیای ناپایدار کارگاه غرور است بر متاع قلیلش این همه شیفتین چرا و بدین بوقلمونی عمارت کاخ عمر بے ثبات که شعبدهٔ بیش نیست چندان فریفتن محض خطا که آغازش عبرت و انجامش حسرت بوده است قطعه

کدام دوحهٔ اقبال سر بچرخ کشید	که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند
کران نهاد فلک تاج سروری بر سر	که بند حادثه بر دست و پای او نفگند

چند ابیات در سلک تاریخ این واقعه از طبع مرثیه خوان کشیده شد انسیت نظم

ٹیپو سلطان شهید شد ناگاه	خون خود ریخت فی سبیل الله
بود ذیقعده بیست و هشتم آن	شده در روز شنبه حشر عیان
هفت ساعت ز صبح بگذشته	خون ز دیوار و در روان گشته
زیست پنجاه سال با اقبال	بادشاهی نمود هفده سال

داشت در دل همیشه عزم جهاد | گشت آخر شهید حسب مراد
آه تاراجی مکین و مکان | خون بگرید اے زمین و زمان
شده خورشید و مه بر رشریک | آسمان سرنگون زمین تاریک
چون غم او بجز و کل دیدم | سال ماتم ز درد پرسیدم
گفت هاتف ز نیم آه به تفت | نور اسلام و دین ز دنیا رفت

تاریخ دیگر نان بیوه شکسته شد | نیز مادهٔ تاریخ است و شخصے ازین مصرع کرع
نسل حیدر شهید اکبر شد | بتعمیه آه یعنے شش عدد تاریخ برآورده

بالغرض کارگذاران قضا و قدر آنچه که در حیز امکان و مشیت خود داشتند بظهور رسانیده سایر فیل و شتر و فرس مجموع و استر خزاین و تمامی اموال و غنایم و جزو کل اثاثه آن دولت تبصرف انگریزان در آورده پس تخت تبار شکست یافته مع زیور مرصع و پدکهای جواهر و مالهای مروارید وغیره صندوقچه صندوقچه هراج و باقی تمام کارخانجات تاراج گردید و کتب خانهٔ سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمرالدین خان که همون روز از خدا میخواست بخوشئ تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد گرم کنده باشد درست کرده نوبت زنان بآن سمت شتافت و فتح حیدر سلطان هم چون آثار بیدولتی و رعب و هراس بیغایت باتباع خویش مشاهده نمود و سخنان تسکین و دلاسا که مضمون نشاندنش بر سریر سلطنت و راثت دران مبشر بود از زبان سپهسردار انگریز وغیره سرداران شنید عزم رزم و پیکار از دل محو ساخت در آن زمان اگرچه چند شجاعت کیش کار آزما مثل ملک جهان خان که خان مذکور بعد شهادت سلطان مغفرت نشان از قید رهائی یافته بخدمت فتح حیدر رسیده بود سید ناصر علی

میر میران وغیره وچند آصف از آشتی منع کرده ترغیب جنگ نمودند وعرض ساختند که سلطان مغفور فقط جان خود را فدای رضای حق ساختند اضلاع ملک سیر حاصل و قلاع مستحکم و بقای قلب هنوز در ضبط گماشتگان سرکار اند ولشکر پیاده وسوار بسیاران حرب پیکار موجود اگر عزم ملک گیری ودم بهادری باقی است همین وقت است ما همه فدائی وار میکوشیم اما آن حیدر منش با این شجاعت ذاتی باغوای پرنیان زنار دار که درصدد شکست آن دولت بود وتبر غیب دیگر بدخواهان حضوری که هریک ازان فرزند محبوس خود را یاد کرده پاس نمک گذاشته بودند فریب خورده دل برضای اوشان نهاد والتماس هواخواهان را یک قلم نامنظور ساخت آخر الامر دست از سلطنت و مهام دولت برداشته فایز ملاقات جنرل حارس گردید بعد ازین باستصواب و استرضای خاطر اهل مجلس مدراس طفلے پنج ساله از اولاد راجهای میسوری بنا بر نام برمسند وراثت در میسور متمکن کردند وملک سی لک هون بدیوانی واستجارت پرنیان زنار دار براو بحال داشته شد تمامی فرزندو خیلخانه سلطان خلد آشیان که چند خادمه مانده بودند معه کریم صاحب و توابعش در اخل قلعه رای ویلور گشتند ومدد خرچ معقول تعداد ماهیانه به هریک شاهزاده مقرر نموده شد تا حالت تحریر همه شهزادگان اندرون قلعه مذکور سکونت میدارند تفصیل آسامی شهزادگان این است محی الدین سلطان - حیدر علی سلطان المخاطب بفتح حیدر از همه برادر کلان تر است - وعبد الخالق سلطان - ومعز الدین سلطان - وسبحان صاحب سلطان وشکر الله سلطان وغلام احمد سلطان - وغلام محمد سلطان وسرور الدین سلطان - ویسین صاحب سلطان مع دو برادر یکی جامع الدین سلطان دوم نور الدین

با توابع و متعلقان زنانهٔ خود ها بسر مے بردند پس جنرل موصوف بجمیع وجوه مطمئن خاطر
شده تا چیتل درگ رفته تمامی قلاع کوهی و بقاع صحرائی بضبط خود آورد و در بعضے
جا ها تهانجات گذاشته معاودت بمدراس نمود و باکرنل رئید و جنرل فلای بهادر وغیره
روانهٔ ولایت خویش گردید و ملک گتی ورتن گیری و مرکیسی و هرپن هلی و انی گندی
و پنوکنڈه و مڑک سرا وغیره چندی داخل ممالک حیدرآباد شده بود پس در سنه
یک هزار و دوصد و پانزده هجری در تنخواه باز به انگریزان منتقل گشت و ملک جهان خان
که بیک اسپ سواری راهی شده بود در اندک مدت بحسن سعی و قوت بازوی خود
ترقی کرده سی هزار سوار و پیاده جمع نموده شورش افزای جوی مابین کشنا و تنگ بهدرا
گردیده بود و ببرجنگ صوبدارانی کندی وغیره نیز با او اتفاق کردند خان موصوف
بطرفداری حاکم کوالپور بیک حمله شیرانه سرکهوکله مرهٹه و پرسرام ناظم مرج بریده بر سر
نیزه گردانید آخر با لشکر انگریز کار افتاده بعد زد و خورد فراوان و کوشش و کشش
بے پایان که شب او علی الاتصال روز جنگ و جدال واقع می شد و دفع مجادله و محاربه
به آسانی صورت بست اگرچه درین مدت فتوحات بسیار و غنایم بیشمار حاصلش گردید
لیکن چون قلعهٔ وجیپنے بضبط خود نداشت که پناه سپاه تجملات خود باشد لهذا از عهدهٔ
مجادلهٔ انگریزان که طرفه کمر بشکست او بسته بودند و در حالت کوچ و مقام توپ خانهٔ
آتش بار را مقابل او کشیده در کار داشتند و در حرکت و سکون و خواب و بیداری
توپها سر میدادند ازین جهت در لشکرش خستگے بسیار راه یافته حالی ره نورد کوچه
شهادت و جراحت می شدند بدر آمدن نتوانست بعد دو سال بسبب قصور
افاغنهٔ کڑپه و کنول در سواد کوتال بهنوا زدست سپاه انگریز لشکرچنان درهم و برهم

خورد که جز نامی بیادگار زمانه نگذاشت و قمرالدین خان چندی بهوس ریاست
دست و پا زده آخر بمرض مهلک که ناگفته به به آه و حسرت جان داد مگر چند سردار
سلطانی مثل بدرالزمان خان و غلام علی خان ایلچی و محمد رضا خطیب و چند میر میران
و سپهداران و برادران برهان الدین یعنی پسران لاله میان و غلام علی بخشی
کنده چاره و غیره مواجب معقول یعنی زر مشاهره حق سعی خود از کمپنی انگریز مے یابند
هزار آفرین و تحسین بر همت و کاردانی ایشان باد و در ۱۲۱۵ سنه یک هزار و دو صد و
پانزده هجری حیدر علی نامی بن کریم صاحب از زمره سلطانیان خروج کرده بطرف مرهٹه رفته است

ذکر اخلاق و اطوار حمیده و پسندیده اختراع آن نیت بخش سریر خاموشی آنکه

اگرچه محامد اخلاق آن برگزیده آفاق از بس اشتهار محتاج بشرح و بیان نیست اما مجملاً
برحسب ضروری چیزی می نگارد که در مجلس آنحضرت آداب خسروی و شان دارائی مملو بود
و آنحضرت از هر علم بهره وافی برداشته انشا پرداز و درست سلیقه و دانشور معامله فهم
بودند در مشیت مهام بر منهوني غیری محتاج نبودند خوش اوضاع پسندیده اطوار و جواهر
شناس و قدردان اهل علم بودند و در پرورش و تربیت اهل اسلام جهد بلیغ میداشتند
و از دیگر قوم متنفر مے بودند بکسی تعظیم نمی دادند و نشست دربار از صبح تا دو پاس
شب و بعد نماز صبح بقرائت و تلاوت قرآن المعظم همیشه عادت داشتند و همه اوقات
با وضو سبحه در دست می ماندند طعام دو وقته تناول می فرمودند و تمامی امرا و شاهزادگان
بر سفره حاضر می شدند از روزیکه فیما بین لارڈ ارل والس صاحب بهادر سپه سالار
انگریز و خود بدولت صلح گردید بستر چهارپائی و مهالین و توشک ترک کردند و بر زمین چند

چند تهان پارچه گنده که کهادی نامند گسترده شب چند ساعت بر آن آسودند و اکثر
اوقات در اصطلاح فرس سخن میراندند و وقت تناول طعام تا دو ساعت مقرر بود
درین فرصت حکایات مناسب هر محل از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم
و ذکر ادیان و حدیث و سیر بزبان مبارک ارشاد می فرمودند و از بعضے نداء نقلهای
شایسته و لایق هر مقام استماع می فرمودند و هزلیات لایعنیه و هفوات بے معنے را
که از عادهٔ آن کسر دین و اهانت اسلام ثابت باشد در بزم آن شاه دیندار مدخلی نبود
و از بهر تفنن مزاج و مهاج که آئین دینداران ذوی الاحتشام است گاه گاه رقص ملاحظه
می فرمودند با این در هیچ امر مسرف هم نبودند و لباس هم بقدر احتیاج پسند خاطر
داشتند و از لباس رنگین که نماز بدان جایز نباشد بر خلاف ایام ماضی احتراز می فرمودند
و در سفر و سواری بعضے اوقات کوته زرد یا سرخ ببری زردوزی می پوشیدند و از
بالای دستار زیر زنخ مبارک رومال سفید می بستند واحدی را حکم بستن رومال سفید نبود
و در آخر عهد خود دستار سبز رنگ شمله دار بطور عربان می بستند و یک طرهٔ مرصع بر سر
می گذاشتند و عزت بخش اهل هنر می بودند و در نماز و روزه و دیگر مهمات دینی جهدے
داشتند و همه اهل اسلام را درین امر اعلام می نمودند و بر خلاف عادت نواب مرحوم
شعر مژگان و ابرو و بروت نگاه میداشتند و ریش مبارک که زنخی بود کسی شان انگاشته
مے تراشیدند و در حیا سر آمد وقت بودند چنانکه از ایام بلوغ تا وفات سوائے شانه لنگ
و بند دست بمشاهده کسی نیامد و در حمام هم همه بدن پوشیده غسل میکردند چون در
تمام قلمرو خداداد اکثر زنان هنود که سر و سینه کشاده بسان حیوان میگردیدند حکم فرمودند
تا کسی از زنان بے قباچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم بیحیائی از انجا برخاست

و در امر حق شناسی یکتائی داشتند اتفاقاً روز عیدی که بنا برادای مراسم تهنیت بمحل
سرای پدر مرحوم شتافته بودند بعد سلام و نیاز مادرانه و تقسیم خلاع ساعتے همونجا بر بستر
آرمیدند دران اثنا دو منظورهٔ نواب مرحوم که شکیله و جوان سال بودند و الله اعلم بالصواب
ارادهٔ شان نیک بود یا بداز حجره های خود برآمده پای مبارک می مالیدند بمقارن اینحال
آنحضرت بیدار شده نگاه کردند چون دانستند که هر دو مادر خود میشوند بر عمل آنها غضب
آلود گشته بر خود لرزیدند و فرمودند که شما مادران من اند این چه جرات دور از ادب
بود که کردید پس باین روسیاهی فردا به پدر چه جواب گویم بعد ازان خواجه سرای را
طلبیده هر دو را چنان به سیاست رسانیدند که عبرت دیگران شد و در شجاعت
و دلیری از همه ید طولی داشتند و در اسپ تازی و نیزه بازی عدیل و نظیر شان در
جهان نبود و در هر باب اختراع تازه بعمل می آوردند چنانچه سنه محمدی که سابق ذکر یافت
و اسامی ماههای شمسے که این ماه و سالها درین ملک در اصطلاح هندوی مروج است
چون بحساب دفاتر ضرور افتاده باصطلاح فارسی بتعداد ابجد هوز حطے برآورده
رواج داده بودند که آن اینست احمدی بهاری جلوی دارائی هاشمی
واسعی زبرجدی حیدری طلوعی یزدانی ایزدی بنائی و در آخر سلطنت
خود نامهای مذکور را طرح داده این نامها یاد فرمودند احمدی بهاری تقی
ثمری جعفری حیدری خسروی دینی ذاکری رحمانی ربانی زکی
بدستور اسامی شصت سال که در عربستان و ترکستان باین الفاظ مشهور است که
سال اول قصواط سال دوم عالماط سال سیوم صراط سال چهارم غیاط
سال پنجم مستقیماط امثاله آنحضرت بتعداد ابجد بچنین الفاظ سال اول احد

سال دوم احمد سال سیوم آب سال چهارم جا سال پنجم باب سال ششم یحیا
سال هفتم ابد سال هشتم جاد سال نهم جاه سال دهم اوج و امثاله نویسانیدند
وهون و روپیه های مسکوک که از ذکر سابق ظاهر شده باشد مروج ساخته بودند —
صدیقی بهمون ضرب سکه بر روپیه و قیمتش شانزده روپیه و فاروقی هون یک
طرفش نام مذکور و طرف ثانی حروف ح و امامی روپیه و نقره بوزن قیمت دو
روپیه بود همچنان باقری نیم روپیه جعفری پاؤ روپیه کاظمی دوآنه رواج دادند و فلم
را راحتی و آنه را آیه میگفتند و نامهای پیمودن غلات این بود و آنار را که بیست و چهار
فلوس وزن است دک من را که چهل آنار است بیست و کهنڈی را که بیست کروست احیا میخواندند
سوای این توپ های نادره شیردهانی و تفنگ دوضربه و سه ضربه و مقراض و چاقو و
ساعت نما و خنجرها بنام صفدره و سپر بافته که تیر و گولی بندوق بر آن کار کرنمی شد طیار
میکنانیدند و نمونه اقسام بافته، هر دیار مثل شال و مخمل و کمخواب و بنات وغیره
می بافانیدند و لکوکها زر درین کارخانجات می پیمودند با این پاسداری دین محمدی
و آئین سنت و جماعت بر جمیع امور مقدم داشتند و از مکروهات و مناهیات غیر مشروع
خود هم محترز می بودند و بتمامی ملازمان خود ازان منع می فرمودند و حکمنامها در هر باب
و هر کارخانه علیحده بقید چند اقلام ترقیم ساخته بودند لاکن هر کس را که از یک خدمت معزول
می کردند بعد تنبیه و تادیب باز او را بهمین خدمت مامور میفرمودند لهذا در سلطنتش خللے
عظیم واقع شده آخر الامر ملک و مال برباد رفت و بر پیشانی فرامین و پروانجات و تواکید
از دست مبارک خود تمام بسم الله بخط طغرامی نوشتند و آخر آن دستخطش خاص میبود

خاتمۂ کتاب از مصنف علیہ الرحمۃ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ والمنۃ انچہ خواستم بخواستم میرم ❊ ہر گاہ حکم جہان مطاع خورشید شعاع فلک ارتفاع لازم الاتباع حضرت دل صفا منزل نسبت باین ریزہ چین خوان فضل اہل کمال شرف نفاذ یافت کہ واقعات صدق آیات سلطنت و فرمانروائی و جمع احوال ملک گیری و کشور کشائی دولتمندان خطہ بالا کھاٹ را بخامۂ راست بیان در قید کتابت و حیز تحریر کہ سلاست تمام داشتہ باشد در آرد ہر چند بعضی علایق و عوایق و قلت بضاعت این صناعت و کثرت مشاغل وجہ معیشت و محنت مسافرت مانع این امر خطیر می شد و سنگ تفرقہ بر شیشۂ جمعیت دل می انداخت و خاطر نکتہ یاب رمز آفرین نیز بزبان عجز از تقریر کمالات علیہ و محامد سنیہ می گفت کہ مورچہ بی زبان را چہ یارا کہ کوہ را بردارد و مگس را کجا طاقت کہ بار کران بردوش کشد اما تابع امر و انقیاد حکم حضرت موصوف بودہ بی تکلفات عبارت آرائی بتقدیم سطری چند از احوال ملک ستانی و قضایای حکمرانی و صفات جمیلہ و اخلاق جزیلہ و حکایات داد و دہش و وقایع مکرمت و بخشش و حقایق و دست نوازی و دشمن گدازی

وتفاصیل اسلام افزای وکفر شکنی عالم پروران موصوف پرداختم ودامن کلک دُر رسلک را
بکذب ودروغ کہ شیوۂ بادفروشان پست ہمت وعادت ہرزہ گویان کوتاہ
فطرت است ملوث نساختم ورجای واثق از شخص اوکان وتولعیان سلطانان نیست
کہ این نسخہ را بہ عین نوازش والطاف وبغور وپرداخت انصاف ملاحظہ ومطالعہ
فرمودہ برحسب استعداد حسن توفیق صلہ وافر البضاعت کہ ماحصل زندگی ومقتضی حوائج
بشری وسرمایۂ نازش بہ بی بضاعتان ہمون تواند شد عنایت فرمایند وتمامت
محنت کشیدہ را بہ خلاع آفرین وتحسین بیارایند یارب این کارستہ باغستان خیال
مقال کہ برنگ وبوی اخبار وآثار سعادتمند والا رتبہ عالم پرور پیراستہ است
بدست خوردہ چنیان پریشان مقال برہم خوردگی اوراق جمعیت مبنیاد واین ترانہ
سازوسرود پیرایۂ نقش شوق کہ بنغمۂ حقیقت حال خدیو سکندر منش واسطو سیر
جوش وخروش شہرتے برانگیختہ در انجمن ارباب وجد وذوق بہ بصیرفہ سرائے
خارج آہنگ روزگار خموشی گزینا د بفضلہ روز جمعہ تاریخ بستم شوال المکرم
سنہ ۱۱۷۲ ہجری یک ہزار ودوصد وہفتاد بود خاطر را از محن ومشاق
تردد وتلاش وکاوش لفظ ومعنے مناسب ہر محل
نجات حاصل گردیدہ

قطعہ

نسخہ دلپذیر شد چو تمام
خاطرم جمع شد بفضل الٰہ
سال تاریخ ختم آن خردم
بے سر کذب گفت ذکر دوشاہ

تمت

اعلان واجب الایقان

این نقل از دوم کتاب نشان حیدریست حسب فرمایش سکندر مرتبت ارسطو فطرت دارا همت فریدون شوکت قدرشناس اهل هنر کمپتن جیمس فریزر بهادر دام اقباله بحسن صحت وصفوت عبارت بقدر حوصلهٔ خود که بمطالعه آن هیچکس را دقت نیفتد ترقیم ساخت ونقول کتاب مذکور که از ویلور نزد او گذشته سرداران اینجا رسیده است از مسودهٔ منقوشش بعضے کاتبان تمهید مطالعه آن نسخه درخواست بلا اطلاع تغلش برداشتند وجائیکه صاف مفهوم نشد عبارتے دیگر تراشیده نوشتند وگاه گاه اصل فقرات ونشین واستعارات کزین بسبب عدم دریافت اشارات متن وحاشیه قطع کرده اند لهذا آن نسخه بنسبت این مبیضه سراپا غلط واقع شده امید از صاحبان والا فطرت آنست که اگر کتاب مذکور بلا اشاره نقل سوم وچهارم وامثاله که ازین رقم منسطیر خواهد رسید بدست شده باشد ازین کتاب صحت کنانیده مطالعه فرمایند اگر معنی از اشاره مذکور بود سراسر غلط انگاشته بمطالعه اش نگرایند منه وکرمه وکاتب این کتاب را نیز باید که بعد اتمام این عبارت هم بتبدیل القاب واسم مکتوب الیه آخر آن به تحریر درآرد سنه اتمام نقل مذکور یکهزار ودو وصد وبیست وچهار بود واز دستخط خاص حاکم کتاب یعنی میر حسینعلی صاحب قبله کرمانی عفی الله عنه عفو نوشته بود:

اگر پسند کان کاتب کجا رفت	بگو بگریخت از دست زمانه

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ الذی جعل سیر المتقدمین نصحا للمتاخرین واصلی بالھم بھدایتہ سید المرسلین الذی اعنی لواء الدین المتین الی یوم الدین صلوٰۃ اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ الطیبین الطاھرین اما بعد پیچیدہ زبیدہ خوشہ چین خدمت گزین اہل فصاحت و بلاغت اختر الزمن سید بشیر حسن خلف حاجی سید احمد حسن صاحب امروہوی سنجدمت والا منزلت ثناوران بحر فصاحت سباحان نہر بلاغت غواصان عمان کنایت و اتقان عرفان رمز و اشارت دست عرض را تمنای حنای قبول دراز میگرداند کہ دراین ایام مبارک انجام کتاب مستطاب جامع حالات خواقین جامع واقعات سلاطین مبین شجاعت قیصری مظہر مبارزت صفدری اعنی **نشان حیدری** تصنیف انیف عالم یگانہ یکتای زمانہ ملھم الھام نحن نقص علیک احسن القصص منعم انعام خطاب ارسطو نفس مرکز دائرہ سخن و سخنرانی محور علم سیر و تاریخدانی **سید میر حسین علی** کرمانی کہ ہر حرفش تازگی بخش روح و روان است و ہر لفظش شجاعت انگیز دل و جان برجستہ خطش سبزہ خطان عاشق زار بر سوادش چشمیان سرمہ سیاہ جان نثار نقطہ اش از خال لالہ رخان اعلیٰ تر کششش از قوس قزح بالاتر نہج کتابتش عطارد قلم کشیدہ طرز بیانش رنگ نہ ہر جنبان پراینده نظر ناظرش اکسیر بسوزند طالبش اژنگ چینی مردود دشتی ہزار جان خریدارش قمر کبکوار کرفتارش اعجاز بلاغت و فصاحتش زبان حال ندائے انا افصح الکلام انا افخر اللوح القلم میدہد ایجاز عبارت و کثرت استعارتش کوس اعلان مملو عن الحکم متلو العرب والعجم میکوبد بحسن اہتمام و سعی ما لا کلام و صرف زر کثیر تاجران فرشیان سراپا لطف و احسان مظہر فیض عمیم متوقع اجر عظیم جناب فاضلی **عبد الکریم** وفاضی رحمۃ اللہ صانہا اللہ ربی افادہ شائقین کتب سیر مشتاقین علم خیر حمیت اسلامی را کافرمودہ و تاریخ و تقعید بہ ۱۳ و صد و ہفت ہجری مطابق یکم جولائی ۱۹۰۰ء بکثیر ہزو مسعود بمطبع خود مسمی **بفتح الکریم واقع بمبئی** طبع نمودند فقط